رجعت

در عصر ظهور

بسم الله الرحمن الرحیم

رجعت در عصر ظهور

نویسنده:

محمدعظیم محسنی دایکندی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رجعت در عصر ظهور

مشخصات کتاب

محسنی دایکندی، محمدعظیم، ۱۳۲۹_

رجعت در عصر ظهور/ مؤلف: محمدعظیم محسنی دایکندی. _ قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)؛ مرکز تخصصی مهدویّت، ۱۳۸۹.

۳۲۸ ص.

۴۲۰۰۰ ریال:۷-۷۶-۷۴۲۸-۹۶۴-۹۷۸ : ISBN

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. [۲۶۶] _ ۲۷۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. رجعت. ۲. رجعت _ جنبه های قرآنی. ۳. رجعت _ احادیث. ۴. مهدویّت. الف. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی(عج). ب. مرکز تخصصی مهدویّت. ج. عنوان.

۳ر ۳م/ ۴/۲۲۲ ۴۴/۲۹۷ BP

ص:۱

اشاره

رجعت در عصر ظهور

مؤلف/ محمّد عظیم محسنی دایکندی

ناشر/ بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

ویراستار/ محمدرضا مجیری

طراح و صفحه آرا/ عباس فریدی

شمارگان/ دو هزار نسخه

نوبت چاپ/ سوم، زمستان ۱۳۹۰

بها/ ۵۰۰۰ تومان

مراکز پخش:

۱. قم: مرکز تخصصی مهدویت/خیابان شهدا / کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان

ص.پ: ۱۱۹- ۳۷۱۳۵ / تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱/ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / تلفن:۵ -۸۸۹۹۸۶۰۱ / فاکس: ۸۸۹۹۸۶۰۷ /ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

WWW.IMAMMAHDI-S.COM

info@imammahdi-s.com

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۷۶-۷

ص:۲

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه ناشر

اساسی ترین آرزویی که جامعه بشریت خواستار تحقق آن است ظهور منجی و مصلح کل می باشد. موعودی که با آمدنش بساط تباهی و پلیدی از روی زمین رخت برمی بندد و امنیت و صفا، تعالی و مهرورزی، عدالت و نوع دوستی به جای آن فراگیر می گردد.

در این میان مکتب الهی شیعه با موضوع مهدویت، کامل ترین و روشن ترین دیدگاه را در مورد موعود آخرالزمان فراروی دیدگان سایر ادیان و مکاتب قرار داد و نگاه همگان را معطوف خود نمود.

مهدویت شیعه مجموعه ای کامل و شفاف از موضوعاتی است که به نیازمندی بشر در این زمینه پاسخی جامع ارائه می دهد؛ زیرا هم به انسان قبل از ظهور توجه داشته و حرکت او را به سوی ظهور ترسیم می کند و هم به دوران ظهور و حاکمیت عدل الهی نظر کرده و آن را به زیبا ترین شکل به تصویر می کشد.

مرکز تخصصی مهدویت در راستای وظیفه اصلی خود که همانا تعمیق و ترویج فرهنگ ناب مهدویت به صورت اصولی در جامعه می باشد بر آن شده است که با چاپ و انتشار کتب مفید و علمی، گامی درست در زمینه اطلاع رسانی شفاف پیرامون مباحث مهدویت بردارد و در این راستا دیدگاه صاحب نظران و اندیشمندان عرصه مهدویت را ارج نهاده و دعوت به همکاری می نماید.

ص:۴

کتاب حاضر که در زمینه «رجعت» و بازگشت گروهی از انسان ها به دنیای پس از مرگشان می باشد، تلاش علمی برای تبیین این واقعه خارق العاده و شگرف است که توسط جناب حجت الاسلام و المسلمین محسنی صورت گرفته است. بدون تردید این اثر، با همه تلاش نویسنده محترم، از کاستی و نقص به دور نخواهد بود. امید است صاحب نظران و خوانندگان بزرگوار خواهند ببخشند و تذکرات لازم را برای اصلاح آن به این مرکز منعکس نمایند.

در پایان ضمن قدردانی از نویسنده، از همه کسانی که در زمینه تعمیق و ترویج صحیح فرهنگ مهدویت و پالایش آن از بدعت ها، خرافات و نظرهای موهوم گام برداشته تشکر می کنیم و پیشاپیش از همکاری آنان با این مرکز سپاسگزاریم.

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

مرکز تخصصی مهدویّت _ حوزه علمیه قم

بهار ۸۹

ص:۵

تقدیم به:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله و الصّلاه و السّلام علی رسول الله و علی آله آل الله؛

سیّما الحجه ابن الحسن، الإمام المنتظَر بقیه الله.

تقدیم به:

او که انتظارش مایه طراوت نهال ایمان در سرزمین دل مؤمنان است؛

به محضر مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که مِهر پر فروغ سپهر امامت و سروری است؛

به محضر او که ظهورش روشنی بخش دیده تمام مستضعفان جهان است.

اینک که دوران انتظار دیدن رویش به درازا کشیده شده است، با اشک قلم به پیشگاه مقدّسش عرضه می داریم:

مِن هِجرکَ یا حَبیبُ قَلبی قَد ذاب

أُنظُر نَظراً إلی یابن الأَطیاب

إن غِبتَ لِذَنبِنا فَتُبنا تُبنا

أَو خِفتَ مِنَ العِدی فَما لِلَاحباب

اَلجَورُ فَشا عَلَی المُحِبّینَ فَقُم

یا مُنتَقِماً بِاَمرِ رَبّ الأرباب(۱)؛

از هجران تو -ای حبیب- دلم آب شد.

ای فرزند پاکان! به من نگاه کن.

اگر به سبب گناهان ما غایب شده ای، توبه می کنیم، توبه می کنیم.

یا اگر از دشمنان ترسانی؛ پس دوستان چه کنند؟

ستم بر دوستان شیوع یافت؛ به پاخیز.

ای انتقام گیرنده به فرمان پروردگار همه!

۱- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۴۰۲.

فهرست مطالب

ص:۷

ص:۹

ص:۱۱

پیشگفتار

جامعه بشریت، در محیط پرآشوب دنیا، سرگرم رویدادهای گوناگون زندگی، چشیدن تلخی ها و شیرینی ها و مشاهده زشتی ها و زیبایی ها است و سرانجام، این جهان را ترک گفته و به عالم دیگر سفر خواهد کرد. در این عالم، بعضی با ظلم و تجاوز، از رفاه و خوش گذرانی برخوردار و برخی دیگر، با محرومیت و مظلومیت در چنگال بیدادگران دست به گریبانند. عدّه ای در پی کسب معنویت و عمل به وظایف بندگی خدای متعال، با زحمات و تلاش های مستمر، خواهان رسیدن به مرحله تکامل انسانیت هستند و برخی، در منجلاب مادّیت و شهوت رانی غرق گشته و در پست ترین مراحل جای گزیده و مصداق بارز {بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلا}(۱) قرار گرفته اند؛ ولی نه گروه اوّل به مقام واقعی خود دست یافته و نه گروه دوّم با سزای اعمال ننگین خویش روبه رو شده اند.

آیا دنیا، به همین روش ادامه خواهد داشت؟ آیا نیکوکاران خالص و بدکرداران محض در دنیا نادیده گرفته می شوند و دنیا برای همیشه، غمخانه مظلومان و عیش و نوش خانه عیاشان و طرب خانه ظالمان و مستکبران خواهد بود؟ آیا انسان های با ایمان، آرزوی اصلاح و قیام دولت حق را با خود به گور می برند؟ آیا آرمان های پیامبران آسمانی و برنامه های عادلانه امامان معصوم علیهم السلام هرگز پیاده نمی شوند؟

هیچ عاقلی، به این پرسش ها جواب مثبت نمی دهد. پیروان مکتب رسالت و ولایت با استفاده از بیان وحی و بهره گیری از کلام معصومان علیهم السلام، این مشکل را پاسخ گفته اند و به روز شکوهمند رجعت نوید می دهند. این عصر نوید بخش، روزی خواهد آمد، تا سایه شوم ظلم و بیداد را از سر مظلومان و ستم دیدگان برداشته و بساط

۱- سوره فرقان: ۴۴.

عدالت گسترده شود. آیا آن روز، روز ظهور مهدی علیه السلام و زمان طلوع دولت دوازدهمین ستاره درخشان آسمان ولایت و امامت است؟ آیا آن روز، روز تحقّق وعده های خداوند توسّط آخرین حجّت و یگانه ذخیره الهی خواهد بود که همه ادیان الهی انتظار آن را دارند؟ یا آن روز، مقدّمه و سپیده دم روز موعود می باشد؟

وضعیت آخر الزّمان و حوادث اجتماعی طبیعی آن که قبل از روز رستاخیز و قیامت کبرا اتّفاق می افتد، ذهن بشر را همیشه به خود مشغول ساخته است. تمام مکاتب جهان، درباره آن، نظرات مختلف و گوناگونی ارائه کرده اند. طبیعی است چنین اعتقاد عمیق و ریشه داری که با اساس و پایه های زندگی بشر در تماس بوده و در اندیشه و نحوه رفتار دینی، سیاسی و اجتماعی انسان، تأثیری جدّی دارد، سؤالات متنوّع و متعدّدی را همراه داشته باشد. از نظر اسلام، پیش از قیامت - در عصر رجعت- مؤمنان محض و کافران محض به دنیا بر می گردند و حاکمیتِ الله که حقّ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، آشکار می شود. پیروزی نهایی و مطلق حق بر باطل میسّر و عملی می گردد. چنین روزی است که بشریت تشنه راه نو، به زیور معرفت و تشکیل مدینه فاضله انسانی مزین خواهد شد. مأیوس شدگان دیروز، همگی زیر پرچم توحید، عرصه را بر دشمنان عدالت و حقیقت تنگ کرده و آنان را مجبور به تسلیم یا شکست مقابل حق می کنند! همانگونه که در روز رستاخیز، انسان ها برای حساب و جزا زنده می شوند.

خلاصه آن که روز رجعت، مقدّمه روز سوّم -یعنی روز قیامت- است. خداوند می فرماید: «و ذکّرهم بأیّام الله»(1). آن گونه که در تفاسیر از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده، ایّام خداوند، سه روز است: «روز ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف»، «روز رجعت» و «روز رستاخیز». محرومان، به اختلاف مراتب، در یکی از این سه روز، به حقّ خود می رسند و نیکوکاران و تبهکاران نیز در یکی از این سه روز، پاداش یا سزا داده می شوند.

در کتاب حاضر، به قدر توان درباره رجعتِ انسان ها در زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بحث شده است و با استفاده از آیات، روایات، زیارات، ادعیه و کلمات بزرگان شیعه

۱- سوره ابراهیم: ۵.

که آن را از ضروریات مذهب شیعه شمرده اند، بر حقّانیت و اثبات اصل رجعت و نیز کیفیت و خصوصیات آن به ابعاد مختلف، همچون عدم تکرّر رجعت، طول عمر رجعت کنندگان، تکلیف در عالم رجعت، جهان پس از حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و... به نحو استدلالی پرداخته شده است. نیز سعی شده است روایات صحیح از ناصحیح باز شناخته شود، تا شاید افق های روشنی را پیش روی طالبان حقیقت بگشاید.

موضوع رجعت، از قدیم ترین ایام تا عصر کنونی، مورد توجّه بوده است. دانشمندان اسلامی از هر فنّ و علمی، همچون متکلّمان، عرفا، فلاسفه، فقها، محدّثان، تاریخ دانان، مفسّران، اهل رجال و حتّی داستان نویسان و لغت شناسان، از اوج افراط گرفته تا غایت تفریط، در این زمینه کتاب های فراوانی نوشته اند و در صدد برانداختن پرده از روی حقیقت برآمده اند؛ امّا نه تنها کتاب های موجود، بلکه تمام کتاب هایی که تا روز تحقّق رجعت نوشته شوند، نخواهند توانست تمام ابعاد قضیه ای را که بخش اصلی آن به اراده خداوند تعلّق دارد، روشن کنند.تنها، چهره عصر رجعت قادر خواهد بود همه ابهامات را از میان بردارد.

با این همه، پی گیری صحیح و جدّی مسایل اصولی و سؤال های راهگشا، کاری بس ضروری است و برای رسیدن به توضیحات روشنگر وپاسخ های نزدیک به حقیقت، از هیچ نوع تلاشی فروگذاری نباید کرد؛ باید اذعان کرد که کتاب حاضر - رجعت در عصر ظهور - با یک روش کاملاً تازه و طرح فرضیه های جدید، در بحث رجعت گام هایی برداشته است. امیدواریم این کتاب در مجموع برای خوانندگان، مفید واقع شود.

تا حدّ امکان، سعی کردیم از استدلال به آیات و روایاتی از ائمّه هدی علیهم السلام _ که علم الهی نزد آنان به ودیعت گذاشته شده است _ مدد جسته و از خیال بافی، داستان سرایی و استحسانات پرهیز کنیم. شاید این کار، زمینه ای شود تا تلاش ها در این راه استمرار یابد؛ زیرا هیچ کس نمی تواند ادّعا کند آخرین سخن را در این بحث بر زبان رانده و چیزی برای گفتن باقی نمانده است؛ به ویژه که در این

موضوع، کتاب تحقیقی، بسیار کم نگاشته شده است.

این کتاب، به منظور بهره گیری از عقیـده مقـدّس و افتخار آفرین رجعت تـدوین شـده است، امّا مطالب دیگری همچون بحث تناسـخ و شـباهت هـای رجعت بـا معـاد که بی ارتبـاط بـا بحث نبود، به طور بسـیار خلاصه مورد اشاره قرار گرفته است. علاقه مندان عزیز می توانند برای تکمیل بحث و توضیح مطالب فوق، به کتاب های مربوط مراجعه کنند.

در پایـان، لازم است از همکـاری هـای صـمیمانه و دلسوزانه فرزنـدانم؛ تیم پژوهشـی این مجموعه، که با دقّت و صـرف وقت بسـیار، مرا در تألیف و تـدوین و تهیّه مطالب این کتاب یاری کردند، کمال تشـکّر و سـپاس گزاری را انجام دهم. به یقین اگر کمک های مستمر و پیوسته آنان نبود، با وضعیت خاص جسمانی ام، تکمیل این نوشتار با مشکلاتی روبه رو می شد. امید این که پروردگار جهان، پاداشـی بزرگ به آنان عنایت فرمایـد و این خدمت ناچیز مورد توجّه و عنایت حضـرت بقیه الله الأعظم – ارواحنا فداه – قرار گیرد.

والسّلام علی اخواننا المسلمین

محمّد عظیم محسنی دایکندی

۲۵/۱۲/۱۳۸۷ ش. (۱۷ربیع الاوّل ۱۴۳۰ ق.)

مصادف با سالروز ولادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام جعفر صادق علیه السلام

ص:۱۶

بخش اول: مفهوم و ابعاد رجعت

اشاره

ص:۱۷

رجعت در لغت

رجعت، مصدر ثلاثی مجرّد از باب «رَجَعَ، یرجِعُ، رُجُوعاً» است. این واژه، به بازگشـتن و برگشـتن اطلاق می شود(۱). رجعت، به معنـای بـازگشت به مبـدأ است و مبـدأ می توانـد محـل، حـالت، عمـل، گفتار یا هر چیزی باشـد که حرکت از آن آغاز می گردد.

فیومی می نویسد: «الرَّجعه بالفتح بمعنی الرّجوع؛ رَجعت با فتح، به معنای بازگشت می باشد.»(۲)

و رجعت، به معنای یک بار بازگشتن می باشد؛ «و الرّجعه، المرّه الواحده.»(۳)

چنان که زبیدی نیز می نویسد: «الرّجعه، المرّه من الرّجوع؛ رجعت، یک بار بازگشتن می باشد.»(۴)

صاحب مجمع البحرین نیز این معنا را آورده و می گویـد: «و الرّجعه بالفتح هی المرّه فی الرّجوع بعد الموت بعد ظهور المهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف ؛ رجعت، یک بار بازگشـتن پس از مرگ در عصـر ظهور حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.»(۵)

در قرآن در بعضی از موارد، رجعت در این معنا استعمال شده است:

ص:۱۸

۱- معجم مقاییس اللغه، ماده رجع.
۲- المصباح المنیر، ماده رجع.
۳- کتاب العین، ج ۱، ص ۲۲۵.
۴- تاج العروس، ج ۱۱، ص ۱۵۶.
۵- مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۳۴.

{حتّی إذا جاء أحـدهم الموت قال ربّ ارجعونِ}(۱)؛ زمانی که مرگ یکی از آن ها فرا رسـد، می گویـد: «پروردگارم مرا باز گردان.»

در آیات دیگری، کلمه رجعت، به معنای بازگشت روح به بدن بعد از برپایی قیامت به کار رفته است.

آنچه لازم به یادآوری است اینکه؛ کلمات «کرّه» و «إیاب» هم به معنای بازگشت می باشند. ابن منظور «کرّه» را همان رجوع معنا می کند و می گوید: «الکَرُّه، الرُّجوعُ».(۲)

جوهری نیز «اَبَ» را به همین معنا می داند و می نویسد؛ «اَبَ، یؤُبُ، إیاباً، به معنی رَجَعَ (بازگشت) می باشد.»(۳)

رجعت در اصطلاح

رجعت در اصطلاح، با همان معنای لغوی خود، تناسب و هماهنگی نزدیک دارد. معنای اصطلاحی رجعت از معنای لغوی آن، گرفته شـده است. تفاوت معنای اصـطلاحی و لغوی در این است که رجعت در لغت، عام است و به هر نوع بازگشتی «رجعت» اطلاق می شود؛ اما در اصـطلاح به یک بازگشت خاص گفته می شود. در این زمینه تعاریف مختلفی نقل شـده است که ذیلاً ارائه می گردد.

مرحوم شیخ حرّ عاملی رجعت را چنین تعریف کرده است:

«إعلم، أن الرّجعه هنا هی الحیاه بعد الموت قبل القیامه و هو الّذی یتبادر من معناها؛

بدان رجعت در این جا، همان زندگی پس از مرگ و قبل از قیامت است و این، همان معنایی است که از لفظ رجعت به ذهن تبادر می کند.(۴)»

۱- سوره مؤمنون: ۹۹.
۲- لسان العرب، ج ۵، ص ۱۳۵.
۳- الصّحاح، ج ۱، ص ۸۹.
۴- الإیقاظ، ص ۶۱.

این تعریـف، تعریف جـامعی نیست؛ زیرا به ویژگی رجعت کننـدگان - یعنی ایمـان محض و کفر محض - اشـاره نشـده است. دیگر اینکه حـاکمیت مؤمنـان و عـذاب کـافران را متعرّض نشـده است، مهم تر از این دو، بر بازگشت به این دنیا پس از مرگ تصریح نشده؛ چون حیات قبل از قیامت به حیات دنیا، منحصر نمی شود و حیات عالم برزخ را نیز شامل می شود.

علّامه رفیعی قزوینی می نویسد:

رجعت، یعنی رجوع ارواح و نفوس ناطقه مقـدّسه حضـرت رسالت پناهی و ائمّه طاهرین علیهم السـلام به بـدن های عنصـری و جسدهای دنیوی خویش ممکن، بلکه به ضرورت عقل واجب است.(۱)

این تعریف نیز دارای اشکالاتی است:

۱. ظرف زمانی رجعت را بیان نکرده است.

۲.از جمع همه رجوع کنندگان، تنها به رجعت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم و ائمّه طاهرین علیهم السلام اشاره کرده است و عموم انبیـاء گذشـته و امّتهـا را، چه مؤمن محض و چه کافر محض اسـتثنا کرده است و حال آنکه دلیل بر اسـتثنا وجود نـدارد که هیـچ، بلکه ادلّه رجعت بر عموم دلالت می کند. گذشـته از این _ همانطور که بعدا خواهد آمد _ ادلّه رجعت، تنها دلیل عقلی نیست؛ بلکه رجعت توسّط آیات، روایات و اجماع به اثبات رسیده است.

مرحوم شاه آبادی بعد از ذکر آیات میگوید:

إذا عرفت مفاد هذه الآیات الشریفه فنقول انّ الرجعه لا تختص بالعتره بل الرّجعه ایضا للأمّه(۲)؛

وقتی که معنای این آیات شریفه را دانستی پس می گوییم: رجعت، اختصاص به عترت ندارد؛ بلکه همه امّت رجعت دارند.

۱- رجعت و معراج، ص ۳۰.

۲- رشحات البحار الأنوار، ص۱۸.

نکته قابل توجّه اینکه؛ مرحوم علامه قزوینی به علاقه روح انسان به بدن مادّی دنیوی تأکید زیاد دارد و می گوید: «از بین رفتن این علاقه، محال است».

سیّد مرتضی رجعت را چنین تعریف کرده است:

إعلم انّ الّذی تذهب الشّیعه الامامیه إلیه أنّ الله تعالی یعید عند ظهور الامام الزّمان المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قوما ممّن کان قد تقدّم موته من شیعته، لیفوزوا بثواب نصرته و معونته و مشاهده دولته، و یعید أیضا قوما من اعدائه لینتقم منهم، فیتلذّوا بما یشاهدون من ظهور الحق وعلوّ کلمه اهله؛

بدان آنچه شیعه امامیه به آن معتقد است، این است که خداوند متعال، هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، گروهی از شیعیان را که پیش از ظهور او مرده اند، به دنیا باز می گرداند، تا به پاداش یاری و کمک به او و مشاهده دولت ایشان برسند. نیز گروهی از دشمنان ایشان را باز می گرداند، تا از آنان انتقام بگیرد. پس آنان از مشاهده آشکار شدن حق و علوّ سخن [پیروزی آیین] پیروان آن، لذّت می برند.(۱)

این تعریف، از جامعیت خوبی برخوردار است؛ امّا به ویژگی کفر و ایمانِ خالصِ رجعت کنندگان اشاره نکرده است.

البتّه تعاریف زیادی وجود دارد که در بخش چهارم در ظرف زمانی رجعت ذکر خواهد شد.

کامل ترین و جامع ترین تعریفی که می توان بر رجعت ارائه کرد، این تعریف خواهد بود:

انَّ الله تبارک و تعالی یُعیدُ عندَ الظُّهورِ الامام الزّمان المهدِی المنتظر فئهً منَ الأمواتِ مَن مَحَضَ الایمانَ محضاً و محضَ الکفرَ محضاً بعدَ الموتِ و قبلَ القیامه الی الدّنیا فی أبدانِهم هذا العنصریه لیفوزوا منهم بثوابِ نُصرَتِهِ وَ مُشاهده دولَته أو لِینتَقِمَ

۱- جوابات المسائل الرازیه، رسائل المرتضی، ج۱، ص۱۲۵.

منهم و یعذِّبَهم؛

خداونـد متعـال، هنگام ظهور حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف، عـدّه ای از مردگان _ که دارای ایمان خالص یا کفر خالص بوده انـد _ را پس از مرگ و پیش از قیامت، با همین بـدن عنصـری به این دنیا باز می گرداند، تا مؤمنان به اجر و پاداش یاری آن حضرت برسند و شاهد عزت و حاکمّیت او بر زمین باشند و کافران، مورد انتقام و عذاب قرار گیرند.

تعریف فوق، بر گرفته از آیات و روایاتی است که در بحث های آینـده خواهـد آمد. آنچه در این کتاب مورد اسـتناد قرار می گیرد، رجعت به این معنا می باشد.

البتّه دربـاره رجعت، نظریـات دیگری نیز وجود دارد، که با تعریفی که کردیم متفاوت است؛ امّا برای اطلاع بیشتر خواننـدگان، چند نمونه از آن ها بیان می شود:

عده ای قائل به رجعت با بدن مثالی می باشـند، نه با بدن عنصری مادّی. برای روشن شدن نظریه آنان، ابتدا سخن مرحوم آیت الله محمد علی شاه آبادی را می آوریم.

ایشـان در رشـحات البحـار ذیـل «کتاب الایمان و الرّجعه» بحث رجعت را مفصـلاً مورد تحلیل و بررسـی قرار داده و در آن ده مقدّمه ذکر می کند و بعد نتیجه می گیرد رجعت، با بدن برزخی (مثالی) صورت می گیرد.

از آن جا که بنای این نوشته بر اختصار است از ذکر مقدّمات ده گانه صرف نظر کرده و تنها نتیجه مقدّمات را نقل می کنم.

إذا عرفت هـذه فنقول أن ظهور الأـرواح فی الملـک إنّمـا هو بأبـدانهم البرزخّیه لاـ بأبـدانهم الملکیه و ذلک باقتـدار الرّوح علی تکاثف بـدنه و الإسـتمداد و الإستزاده من الهواء و الأثیر فهو الـدبابه و سـر التعبیر عنه بالدّابه کما فی الایه هو اقتداره علی إظهار نفسه علی اهل الملک بحیث یرونه مع تقییـدهم بالملک من غیر تجریـد لهم کما أن علیّا علیه السـلام أظهر جسده البرزخیه علی ولدیه حین حمله مقدم نعشه بنفسه و اظهر

الرسول صلی الله علیه و آله و سلم لأبی بکر فی مسجد قبا و بدنه الشّریف فی قبر المدینه و أظهر الصّادق علیه السلام مولانا الباقر علیه السلام و بدنه المادی فی قبره و قد یتعلّق مشیه الروح باظهار یده و کتبه کما رای ظلمه مولانا الحسین علیه السلام فی الطریق یدا یکتب علی الجدار:

اترجوا امه قتلت حسینا شفاعه جده یوم الحساب؟

کما یتعلّق مشیته باعلان صوته فی الملک حتی یسمع السامعه المقیده مثل انه قرء مولانا الحسین علیه السلام آیه الکهف «أم حسبت أن أصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا» و قال علیه السلام ایضا و «سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون»

کما ورد فی الأخبار الکثیره ظهور أشخاص معینه و لا یخفی علی المنصف الخبیر فتدبر فیه.(۱)؛

بعد از بیان مقدمات سابقه، می گوییم: ظهور ارواح صاعده در عالم ملك با تعلّق آن ها به بدن های برزخی است نه ابدان ملکی؛ امّا نسبت به ارواح قوی به واسطه اقتدار روح است بر تکاثف (غلیظ شدن) بدن برزخی و استمداد و استزاده از هوا و اثیر (جو) و لذا از آن ها به دابّه الأرض تعبیر شده است، زیرا می توانند خود را به اهل عالم اظهار نمایند؛ به نحوی که آن ها با حواس مقیّد به مواد ملکی، آن ها را مشاهده کنند.

همانطور که علی بن ابی طالب علیه السلام بدن مثالی خود را به دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام نمایاند، در هنگامیکه حامل مقدم نعش خود بود. [با این که بدن ملکی آن حضرت در تابوت بود.]

هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در مسجد قبا، خود را به ابوبکر نمایاند، با این که بدن شریف آن حضرت در مسجد مدینه مدفون بود. نیز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام را نمایاند و حال این که بدن مُلکی آن حضرت در قبر بود.

۱- رشحات البحار، ص ۴۱.

و گـاهی اراده روح تعلّق گیرد به اظهـار دست برزخی خود، به نحوی که اهـل ملـک با باصـره مقیّـد به بصـرِ مادّی او را اِبصار کنند؛ همچنان که قتله حضرت سید الشهدا علیه السلام در یکی از منازل بین کوفه و شام دستی را دیدند که بر دیوار این جمله را کتابت می کرد:

آیا امید دارند جماعتی که حسین را کشتند، شفاعت جدّ او را در روز حساب؟

و گـاهی اراده روح تعلّق می گیرد به اظهـار صوتش در عـالم ملـک، به گونه ای که اهـل ملک، صوت او را با سامعه مقیـد به سمع ادراک کنند؛ چنانچه حضـرت سـید الشـهداء علیه السلام آیه کهف را قرائت کرد و نیز این آیه را: {و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون} البتّه تظـاهر ارواح صاعـده در عـالم ملک به حسب اخبار و روایات، بسـیار است و از حـد تواتر اجمالی هم گذشته است(۱).

امام خمینی (ره) در باب رجعت، نظریه دیگری دارد. ایشان قائل به بازگشت رجعت کننـدگان با بـدنی انشائی، می باشـند؛ که روح تکامل یافته به اراده خداوند، آن را ایجاد می کند. برای تبیین بیشتر مسأله، عبارات وی را بدون تصرف، ذکر می کنیم:

و امّـا جواب از قضـیه رجعت، این است که آنچه بر مـا مسلّم است، اصل رجعت است و این، ضـروری مـذهب ماست و همین انـدازه بر آن دلیل داریم؛ امّا بر مازاد بر این، که بـدنی خلق می شود، یا آن بدن اولی را آورده و ارواح پاک رجعت کنندگان در آن داخـل می شود، دلیـل نـداریم؛ فلـذا ممکن است قضـیه رجعت به نحو تمثّـل مثـالی ولو در عـالم مُلک صورت بگیرد و رجعت حسـینیه هم ممکن است به این نحو باشـد؛ زیرا مـا بر اصل رجعت دلیل داریم، نه بر کیفیت آن و کیفیت آن، ضـروری مذهب ما نیست.

... خلاصه آنچه بر آن، دلیل داریم و ضـروری است، اصل قضـیه رجعت است؛ امّا خصوصیات آن که مثلاً در رجعت حسینی علیه السلام بعضی

۱- البتّه، کتابت دست و قرائت قرآن توسط سر امام حسین علیه السلام، فقط در برخی کتب تاریخی وارد شده است.

را می آورند و می بندند، یا این که با همان بدنی که سرش را بریدند رجعت می فرماید، و یا این که آن بدن شریف، اجزایش را جمع کرده و روح مطهّرش با آن بدن خواهد آمد، این ها خصوصیاتی است که بر آن ها دلیل نداریم و ضروری هم نیستند؛ پس در خصوص رجعت، اگر بگوییم که نفس شریف و مبارک رجعت کنندگان، بدن مُلکی انشا کرده و با آن بدن انشایی مُلکی رجوع می نمایند، هیچ استبعادی ندارد؛ بلکه حتماً قضیه چنین خواهد بود.

آیا... قائل نیستند که حضرت امیر علیه السلام در یک شب، در زمان واحد در چهل جا حاضر بود؛ در عرش با ملائکه، در خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در همان شب، مهمان حضرت سلمان بود و هم با فاطمه زهرا علیها السلام در منزل خود بود. البتّه نه این است که حضرت با احاطه روحی بود، بلکه با ابدان متعدّد در جاهای متعدّد حاضر بود و هر یک از ابدان، حقیقتاً بدون اشکال، بدن شریف حضرت بوده است.

البتّه بعد از آن که نفس، قدرت کامله را دارا شد، ممکن است به عون الملك الكریم، هزاران بدن انشا کند و همه آن ها بدن حقیقی نفس باشند و نفس با هر یک مشغول کاری باشد، بدون این که اشتغال به کاری در جایی او را از اشتغال به کار دیگری مشغول کند. البتّه هیچ محال نیست؛ بلکه قضیه چنین است... چنان که اخبار هم ناطق است، حضرت امیر در بالای سر محتضرین از مؤمن و منافق حاضر می شود. البتّه چه بسیار جنگ هایی اتّفاق می افتد که روزی بیست هزار، پنجاه هزار نفر می میرند و اکثر آن ها در عرض هم در حالت احتضار هستند و این معنی در خصوص بعض ائمّه هدی علیهم السلام هم وارد شده است. آیا این قضیه چگونه است؟ آیا غیر از این است که بگوییم با ابدان منشئه متعدّده حاضر می شوند؟

و بالجمله، نباید ما آن ها را به خود قیاس کنیم،...»(۱)

نظریات دیگری نیز در این باب وجود دارد؛ مانند این که منظور از رجعت را همان

۱- تقریرات فلسفه امام خمینی (ره)، ج ۳، ص ۱۹۷ - ۱۹۹.

بـاز گشت حکومت به ائمّه علیهم السـلام می داننـد و نه باز گشت افراد. البتّه چنان که قبلاً ذکر کردیم، منظور از رجعت در این کتاب، همان باز گشتِ افراد خاص به این دنیا، با بدن مادّی و عنصری می باشد و نه غیر آن.

سابقه تاریخی رجعت در اسلام

اشاره

پیشـینه این بحث، به ادیان قبل از اسـلام برمی گردد که در امّت های پیشـین به سطح وسیع اتّفاق افتاده است، و به دلیل مفصل بودن آن، در بخش بعـدی بیان خواهـد شد؛ امّا به یقین، عقیده به رجعت یکی از مسائل مهم اعتقادی شـیعه است که از جهات مختلف اهمیت داشته و از ابتدای ظهور اسلام، بر آن تأکید شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن را برای مردم در مواقع مختلف و زمان های متعدد بیان کرده اند.

الف. رجعت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

سلمان در روایتی مفصّل چنین نقل می کند:

قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله و سـلم فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیَّ قَالَ: «یَا سَـلْمَانُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّاً وَ لَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَی عَشَرَ نَقِیباً» قَالَ: قُلْتُ: «یَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ عَرَفْتُ هَذَا مِنَ الْکِتَابَیْنِ» قَالَ: «یَا سَلْمَانُ فَهَلْ عَلِمْتَ نُقَبَائِی الِاثْنَی عَشَرَ الَّذِینَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِلْإِمَامَهِ مِنْ بَعْدِی...» قَالَ: «یَا سَلْمَانُ إِنَّکَ مُدْرِکهُمْ وَ أَمْثَالُکَ وَ مَنْ تَوَلَّاهُمْ بِحَقِیقَهِ الْمَعْرِفَهِ» قَالَ سَلْمَانُ: فَشَکَرْتُ اللَّهَ کَثِیراً ثُمَّ قُلْتُ: «یَا رَسُولَ اللَّهِ! مُؤَجَّلٌ فِی إِلَی أَنْ أُدْرِکهُمْ» فَقَالَ: «یَا سَـلْمَانُ اقْرَأْ فَإِذا جاءَ وَعْـدُ أُولاهُمَا بَعَثْنا عَلَیْکمْ عِباداً لَنا أُولِی بَأْسٍ شَدِیـدٍ فَجـاسُوا خِلالَ الـدِّیارِ وَ کـانَ وَعْـداً مَفْعُولًـا ثُمَّ رَدَدْنا لَکمُ الْکرَّهَ عَلَیْهِمْ وَ أَمْـدَدْناکمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ جَعَلْناکمْ أَکثَرَ نَفِیرا(۱)»؛ (۲)

۱- سوره اسراء: ۵-۶.

۲- بحارالأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۲ ؛ دلائل الإمامه، ص ۲۳۷.

روزی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرّف شدم. حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: «سلمان! خداوند هیچ نبی و رسولی را برنگزیده، مگر این که برای او دوازده نقیب قرار داده است.» عرض کردم: «این را از علمای اهل کتاب هم شنیده ام.» فرمود: «آیا می دانی نقبای دوازده گانه ای که خداوند برای امامت بعد از من برگزیده است، کیست؟» عرض کردم: «یا رسول الله! نمی دانم.» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همه امامان اهل بیت علیهم السلام را با اسامی، القاب و اوصافشان معرّفی کرد. بعد از معرّفی آن ها، آتش عشق و علاقه آنان در دلم شعله ور شد؛ ولی از این که در زمان امامت آن ها زنده نیستم تا محضر آن ها را درک کنم، به شدّت گریه کردم. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای تسلّی خاطر من فرمود: «ای سلمان! تو و امثال تو که با شناخت کامل و صحیح، آن ها را به ولایت و رهبری خود برگزیده اند، آن ها را درک و ملاقات خواهید کرد.»

سلمان می گوید: با این بشارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خدا را شکر کرده، عرض کردم: «آیا تا زمان آن ها زنده می مانم؟» فرمود: سلمان! این آیه را بخوان: هنگامی که نخستین وعده [زمان رجعت] فرا رسد، بندگان جنگجو و قدرتمندی را بر شما برانگیزیم، تا شما را خانه به خانه جست و جو کنند و این وعده الهی قطعی است. سپس پیروزی بر آن ها را برای شما بر می گردانیم و به واسطه اموال و فرزندان، شما را کمک و یاری کرده، بیشترین نیرو و امکانات را برای شما قرار خواهیم داد».

قسمتی از این روایت در بخش پنجم، فصل اول: رجعت پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام خواهد آمد.

حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ انْتَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ نَائِمٌ فِی الْمَسْجِدِ قَدْ جَمَعَ رَمْلًا وَ وَضَعَ رَأْسَهُ عَلَیْهِ فَحَرَّکَهُ بِرِجْلِهِ ثُمَّ قَالَ: «قُمْ یَا دَابَّةَ اللَّهِ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: «یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ نُسَمِّی بَعْضُنَا بَعْضاً بِهَذَا الِاسْمِ» فَقَالَ: «لَا وَ اللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا

لَهُ خَاصَّهً وَ هُوَ الدَّابَّهُ الَّتِی ذَکرَ اللَّهُ فِی کتَابِهِ {وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ} ثُمَّ قَالَ: «يَا عَلِی إِذَا کانَ آخِرُ الزّمان أَخْرَجَک اللَّهُ فِی أَحْسَنِ صُورَهٍ وَ مَعَک مِیسَمٌ تَسِمُ بِهِ أَعْدَاءَک(۱)»؛

در حالی که امیر المؤمنین علیه السلام سر خود را روی مقداری ریگ انباشته گذاشته و در مسجد خوابیده بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنجا آمد. سپس او را با پای خود حرکت داد (او را بیدار کرد) و فرمود: «برخیز ای جنبنده الهی!» مردی از یاران حضرت عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا ما حق داریم یکدیگر را به چنین اسمی بنامیم؟» پیامبر فرمود: «نه این نام، مخصوص او است و اوست دابهالأرض که خداوند در قرآن فرموده: زمانی که علایم قیامت و عذاب ظاهر شود، ما جنبنده ای را از زمین برای آن ها خارج می کنیم».

سپس فرمود: «ای علی! در آخر الزّمان، خداوند تو را در بهترین صورت زنده می کند و وسیله ای در دست تو است که دشمنان را با آن علامت می نهی».

ب. رجعت در زمان امیر المؤمنین علیه السلام وسایر ائمّه علیهم السلام

اکنون به چند روایت که مسأله رجعت در زمان حضرت علی علیه السلام را اثبات می کند، می پردازیم.

ابان بن ابی عیاش می گوید:

لَقِیتُ أَبَا الطُّفَیْلِ بَعْدَ ذَلِک فِی مَنْزِلِهِ فَحَدَّثَنِی فِی الرّجعه عَنْ أُنَاسٍ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ عَنْ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ أُبَی بْنِ کعْبٍ وَ قَالَ أبو الطُّفَیْلِ فَعَرَضْتُ هَذَا الَّذِی سَمِعْتُهُ مِنْهُمْ عَلَی عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ بِالْکوفهِ فَقَالَ «هَذَا عِلْمٌ خَاصٌّ لَا یَسَعُ الْأُمَّهَ جَهْلُهُ» وَ رَدُّ عِلْمِهِ إِلَی اللَّهِ

ص:۲۸

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۵۲ ؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۰.

تَعَالَی ثُمَّ صَدَّقَنِی بِکلِّ مَا حَدَّثُونِی وَ قَرَأَ عَلَی بِذَلِک قِرَاءَهً کثِیرَهً فَسَّرَهُ تَفْسِیراً شَافِیاً حَتَّی صِرْتُ مَا أَنَا بِیَوْمِ الْقِیَامَهِ أَشَدَّ یَقِیناً مِنِّی بِالرَّجْعَه... ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی فَقَالَ: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا یَعْرِفُهُ وَ لَا یُقِرُّ بِهِ إِلَّا ثَلَاثَهٌ مَلَک مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِی مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ نَجِیبٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَانِ یَا أَبَا الطُّفَیْلِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قُبِضَ فَارْتَدَّ النَّاسُ ضُلَّالًا وَ جُهَّالًا إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ بِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ.»

ابوطفیل را در منزلش ملاقات کردم. او درباره رجعت، احادیث زیادی را از سلمان، مقداد، ابی بن کعب و عدّه ای از اهل بدر نقل کرد. سپس گفت: این احادیث را در کوفه به محضر امیر مؤمنان علیه السلام عرضه کردم؛ حضرت فرمود: «رجعت، علم خاص و ویژه ای است که بیشتر مردم، قدرت درک و تحمّل آن را ندارند.» سپس تمام احادیث آن ها را تصدیق کرده و روایات زیاد دیگری را هم برایم بیان و به طور کامل شرح و تفسیر کرد؛ به گونه ای که یقینم به رجعت، بیشتر از یقینم به معاد شد... سپس رو به من کرد و فرمود: «همانا امر ما [فهم و درک معارف ما] سخت و دشوار است که [به آن] اقرار نخواهد کرد مگر سه گروه؛ ملک مقرّب، نبی مرسل و مؤمن نجیبی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده باشد. ای ابوطفیل! مردم بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اثر کنار گذاشتن ما اهل بیت، به گمراهی و نادانی برگشتند؛ مگر کسانی که خداوند، آن ها را به وسیله ما اهل بیت حفظ کرده است.»(۱)

این روایت، ضمن بیان حقّانیت رجعت، شرایط فهم و درک معارف الهی را هم بیان می کند که هر قدر قلب مؤمن آماده باشد، بهتر می تواند از معارف دینی استفاده کند و کسانی هم که ظرفیت شنیدن این گونه معارف را نداشته باشند، به شدّت آن را انکار کرده و معتقدان به رجعت را واجب القتل می دانند.

۱- بحار الأنوار، ج۵۳، ص ۶۸

نیز آن حضرت با منکران رجعت با دلایل قوی برخورد می کرد؛ مانند برخوردی که با ابن کواء از منکران رجعت داشت.

اصبغ بن نباته می گوید:

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِی بَکرٍ الْیَشْکرِی قَامَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَقَالَ: «یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِین.... إِنَّ أُنَاساً مِنْ أَصْحَابِک یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ یُرَدُّونَ بَعْدَ الْمَوْتِ» فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : «نَعَمْ تَکلَّمْ بِمَا سَمِعْتَ وَ لَا تَزِدْ فِی الْکلَامِ فَمَا قُلْتَ لَهُمْ؟» قَالَ: «قُلْتُ لَا أُؤْمِنُ بِشَیْءٍ مِمَّا قُلْتُمْ» فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : «وَیْلَک إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ابْتَلَی قَوْماً بِمَا کانَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ فَأَمَاتَهُمْ قَبْلَ آجَالِهِمُ الَّتِی سُمِّیَتْ لَهُمْ ثُمَّ رَدَّهُمْ إِلَی الدُّنْیَا لِیَسْتَوْفُوا أَرْزَاقَهُمْ ثُمَّ أَمَاتَهُمْ بَعْدَ ذَلِک» قَالَ فَکبُرَ عَلَی ابْنِ الْکوَّاءِ وَ لَمْ یَهْتَدِ لَهُ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : «وَیْلَک تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فِی کتَابِهِ وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا لِمِیقاتِنا فَانْطَلَقَ بِهِمْ مَعَهُ لِیَشْهَدُوا لَهُ إِذَا رَجَعُوا عِنْدَ الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ إِنَّ رَبِّی قَدْ کلَّمَنِی فَلَوْ أَنَّهُمْ سَلَّمُوا ذَلِک لَهُ وَ صَدَّقُوا بِهِ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ وَ لَکنَّهُمْ قَالُوا لِمُوسَی علیه السلام {لَنْ نُؤْمِنَ لَک حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَخَذَتْکمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْناکمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکمْ لَعَلَّکمْ تَشْکرُونَ} أَ تَرَی یَا ابْنَ الْکوَّاءِ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ رَجَعُوا إِلَی مَنَازِلِهِمْ بَعْدَ مَا مَاتُوا» فَقَالَ ابْنُ الْکوَّاءِ «وَ مَا ذَاک ثُمَّ أَمَاتَهُمْ فَکأَنَّهُمْ» فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : «لَا وَیْلَک أَ وَ لَیْسَ قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ فِی کتَابِهِ حَیْثُ یَقُولُ وَ ظَلَّلْنا عَلَیْکمُ الْغَمامَ وَ أَنْزَلْنا عَلَیْکمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی فَهَذَا بَعْدَ الْمَوْتِ إِذْ بَعَثَهُمْ وَ أَیْضاً مِثْلُهُمْ یَا ابْنَ الْکوَّاءِ الْمَلَأُ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ حَیْثُ یَقُولُ اللَّهُ عزّوجلّ أَ لَمْ تر إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ وَ قَوْلُهُ أَیْضاً فِی عُزَیْرٍ حَیْثُ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ أَوْ کالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَهٍ وَ هِی خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها

قالَ أَنَّى يُحْيِي هـذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ وَ أَخَذَهُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ مِائَهَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ وَ رَدَّهُ إِلَى الدُّنْيَا فَقالَ كَمْ لَبِثْتَ فَقالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عامٍ فَلَا تَشُكَّنَّ يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ فِي قُدْرَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل».

عبد الله بن ابی بکر یشکری در محضر امیر مؤمنان علیه السلام بلند شد و عرض کرد: «ای امیر المؤمنین! همانا عدّه ای از شیعیان شما گمان می کنند بعد از مرگ، به دنیا باز می گردند.» حضرت فرمود: «بلی! آنچه را شنیده ای بدون کم و زیاد بگو! به آن ها چه گفتی؟» عرض کرد: «گفتم: به هیچ چیزی از این گفته های شما ایمان نمی آورم.» حضرت فرمود: «وای بر تو! این، انکار آیات قرآن است. همانا خداوند، عدّه ای را به گناهانشان مبتلا کرد و آنان، پیش از اجل معینشان از دنیا رفته و سپس به دنیا بازگشتند تا این که رزق و روزی شان را از دنیا استفاده کرده و بعد از اجل های معین، برای بار دوّم از دنیا بروند».

اصبغ بن نباته می گوید: این سخنان حضرت، برای ابن الکواء خیلی سنگین آمد و نه تنها هدایت نشد؛ بلکه به لجاجت و گمراهی او افزوده شد. حضرت فرمود: «وای بر تو! آیا نمی دانی خداوند در کتابش فرموده است حضرت موسی علیه السلام از میان قومش، هفتاد نفر را برای میقات ما برگزید، تا این که به کوه طور آمده، شاهد سخن گفتن خداوند با او باشند و میان بنی اسرائیل شهادت دهند که خداوند با او سخن گفت؛ ولی این ها بعد از مشاهده آیات الهی و شنیدن سخنان خداوند، گفتند: «ای موسی! ما ایمان نمی آوریم، مگر این که خداوند را به صورت آشکاری با چشممان ببینیم![در اثر این درخواست غیر عاقلانه، مورد خشم و غضب الهی قرار گرفته و همه آنان با صاعقه نابود شدند. خداوند، این حادثه را این گونه برای آنان بیان می کند:] پس صاعقه ای سوزان بر شما فرود آمد و جان های شما را گرفت؛ در حالی که با چشم خود تماشا می کردید. سپس شما را بعد از مرگتان حیات بخشیدیم؛ شاید شکرگزار باشید.» آیا نمی بینی ابن الکواء! همه این ها بعد از مرگ، به خانه های خود برگشتند» سپس به آیه های ۲۴۳ و ۲۵۹

بقره، برای زنـده شـدن مردگان و برگشـتن آنان به دنیا اسـتدلال کرد و در پایان فرمود: «ابن الکواء! در قـدرت خداونـد شـک نکن».(۱)

عصـر امام مجتبی علیه السـلام تا پایان عصـر امام سـجّاد علیه السـلام، از سیاه ترین ادوار تاریخ اسلام به شمار می آید؛ چرا که تسـلّط ابنـای طلقای مکّه (بنی امیه) بر مقـدّرات سیاسـی و اجتماعی جامعه و موضع گیری های آنان برضـدّ معارف دینی، برای بیرون کردن قرآن و عترت از صـحنه و به میـدان آمدن محدّثان ساختگی و.... باعث شد مردم از خاندان وحی فاصـله بگیرند. فقط به بخشـی از احکام اسـلام توجّه می شـد که بتوانـد جنایات خلفا را توجیه کنـد؛ هماننـد نماز جمعه، عیـدین، جمع آوری زکات و... اصـحاب رسول خـدا به سـبب از بین رفتن احکام الهی گریه می کردنـد. مسأله رجعت مثل بقیه معارف دینی مردم مطرح نبوده است، به جز شب عاشورا که امام حسین علیه السلام برای دلجویی اصحاب خود به نقل از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم مسـأله رجعت را بیـان کرد و آن هـا را به رجعت خـود و اصـحاب خـود و همچنین رجعت دشـمنان خـدا بشارت داد.(۲)

فقط در پایان عصـر امام سـجّاد علیه السـلام بعضـی از اصـحاب رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم در جلسات خصوصـی، خـدمت امام سـجّاد علیه السـلام تشـکیل جلسه می دادنـد و روایت رجعت را سؤال می کردند. امام علیه السـلام صـحّت آن را تأیید کرده و بر تحقّق آن اصـرار می ورزید. امّا در عصـر امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام بر اثر درگیری های امویان و عبّاسـیان، زمینه مساعد برای جهان اسـلام به وجود آمد. این دوره، از دوره های بالندگی فرهنگی و دینی مسلمانان به شمار می آید. امروز هر چه داریم، از این دو امام همام علیهما السلام داریم.

از عصـر امام هفتم تا عصـر غیبت امام دوازدهم علیه السلام زمان، متفاوت بوده است. خلفای عبّاسی گاهی سخت گیری هایی را نسبت به ائمّه علیهم السلام اعمال می کردند.

۱- بحار الأنوار، ج۵۳، ص۷۳.
۲- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸۰.

اختناق خلفا، زمینه فعالیت علمی و فکری را به کلّی منتفی کرد؛ امّا بعد از غیبت کبرا، علمای شیعه با نوشتن کتاب و با استفاده از آیات و روایات، عقیده به رجعت را برای مردم بیان کردند؛ به طوری که عقیده به رجعت ملازم با ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، میان شیعیان به وضوح و روشنی مطرح شده است.

ص:۳۳

بخش دوم: رجعت از دیدگاه ادیان و مکاتب

اشاره

ص:۳۵

رجعت، از عقایـد عمومی و قدیمی است که در ملل مختلف جهان، میان همه اقوام و مذاهب شـرق و غرب قبل از اسـلام - چه در ادیـان آسـمانی و چه در ادیـان دیگر - وجود داشـته و کم و بیش هنوز وجود دارد؛ اگر چه در پـاره ای از مـذاهب، تـأکید بیشتری روی آن شـده است. ناگفته نماند که عقیده به رجعت، در هر دینی به نوع خاص خود مطرح گردیده است. چنانچه در فرهنگ عقیـدتی و سیاسـی جهان مشاهـده می شود که هر ایـده و اندیشه ای برای بسط و ترویج افکار و عقاید خود همّت می گمارد.

به همین دلیـل بر آن شـدیم که در این کتـاب، به طور گـذرا به قسـمتی (کاملا فشـرده) از بازتاب این عقیـده میان اقوام و ملل مختلف، برای دو منظور اشاره کنیم:

۱. توجّه به عمومی بودن مسأله؛ یعنی یک نوع نگاه به آینده تاریخ و بشر، از دریچه تعالیم ادیان.

۲. تـوجّه بـه اصـول مشـترکی که در برنـامه آن روز میـان همه وجـود دارد؛ یعنی نجـات فردی و اجتمـاعی و اسـتقرار کمـال و عدالت، در گرو آن روز خواهد بود.

۱. رجعت در دین یهود

یهودیان نیز در انتظار ماشـیح می باشـند، تا قوم بنی اسـرائیل را از بدبختی هایی که به آن، دچار شده اند نجات دهند. در منابع آنان آمده است:

ظهور «ماشیح»، فرزند داود، طی دوران هفت ساله ای به وقوع خواهد

پیوست. طی سه سال اوّل، به تدریج قحطی سخت و شدیدی حکمفرما خواهد گردید و اشخاص متّقی و پارسا، خواهند مرد و آموزندگان تورات، آنرا فراموش خواهند کرد. طی دو سال بعد، سیری و فراوانی عظیمی حکمفرما خواهد شد و تورات به سوی آموزندگانش باز خواهد گشت. در سال ششم صداهایی (از آسمان) به گوش خواهد رسید و سال هفتم، جنگ ها درخواهند گرفت و پایان این دوران هفت ساله، فرزند داود ظهور خواهد کرد(۱)... اگر ملت اسرائیل فقط یک (شبانه روز) شنبه را به طور صحیح نگه دارد، بی درنگ فرزند داوود خواهد آمد.(۲)

در روایت دیگری از تلمود بیان شده است: «از آغاز خلقت عالم، پادشاه ماشیح به دنیا آمد».(۳)

برخی صاحب نظران، وی را با داوود، پادشاه اسرائیل یکی می دانند.

هم چنین در آیه دیگری آمده است:

بعد از آن، بنی اسرائیل برگشته و خداوند خدای خود و داوود پادشاه خویش را خواهند طلبید(۴).

در تفسیر این آیه، دانشمندان می گویند: «این پادشاه، ماشیح است. اگر جزو زندگان است، اسمش داوود است و اگر جزو مردگانی است که بعداً زنده خواهند شد، نامش داوود است(۵)».

این دانشمندان، به رجعت داوود در آخر الزّمان تصریح دارند.

البتّه گروه دیگری از دانشمندان یهود معتقدند ماشیح از نسل پادشاه داوود خواهد بود که در ادبیات دانشمندان یهود، ملقّب به «فرزند داوود» است.(۶)

۱- گنجینه ای از تلمود، ص ۳۵۴- ۳۵۵.
۲- گنجینه ای از تلمود، ص ۳۵۷ و۳۵۸.
۳- گنجینه ای از تلمود، ص۳۵۲.
۴- هوشع، ۳: ۵.
۵- گنجینه ای از تلمود، ص ۳۵۲.
۶- گنجینه ای از تلمود، ص ۳۵۲.

هم چنین در عهد عتیق، کتاب دوّم پادشاهان آمده است:

«الیشع» طفل مرده را دعا کرد و آن طفل، هفت مرتبه عطسه زد. پس چشمان خود را باز نمود و زنده شد. مادرش پسر خود را برداشت و بیرون رفت.(۱)

«الیشع» نام یکی از پیامبران بنی اسرائیل بوده که معجزات زیادی از او نقل شده است و نام او در قرآن با نام «الیسع» در دو آیه آمده است.(۲)

همچنین یهودیان اوّلیه می گفتند: «موسی از روی حسد، هارون را کشته است.» آن ها قائل شدند که هارون روزی رجعت خواهد کرد.(۳)

آن گونه که بیان شد، یهودیان و مسیحیان هم چون شیعیان، به تغییراتی در زمان رجعت، ظهور و قیامت اشاره کرده اند؛ چه در انسان و جسم و بدن او و چه در کیهان و افلاک و موجودات غیر از انسان.

تفاوت عمده رجعت در دین یهود و مسیح با تشیع، در بازگشت بدکاران به این دنیا است. مسیحیان و یهودیان در رجعت، بیشتر در جنبه مثبت زندگی صالحان توجه دارند و خیلی اندك، متعرض حال بدکاران شدند و در دو دین، کیفر آن ها به بعد از آخر الزّمان موکول شده است، غیر از بدانی که در آن عصر، زنده هستند.

۲. رجعت در دین مسیحیت

اشاره

اندیشه رجعت باوری در مسیحیت، از جایگاه خاص و والایی برخوردار است. باور این عقیده، یکی از ویژگی های خاص دین مسیحیت شده است. ریشه این عقیده را باید میان باورهای یهودیان درباره منجی موعود جست و جو کرد. زیرا مسیحیت، بر پایه دین یهود شکل گرفت. مسیحیان اوّلیه، کتب یهودیان را قبول

۱- عهد عتیق، آیات ۳۲-۳۸، ص ۵۸۰-۵۸۱.

۲- سوره ص: ۴۸ و سوره انعام: ۸۶.

۳- تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، ص ۷۹.

داشته و به اعتقادات و اعمال و آداب و سنن یهودی پایبند بودند و حتّی کسانی از غیر یهودیان را که می خواستند در دین خود بپذیرند، به پذیرش یهود و انجام شریعت آن از قبیل رعایت حلال و حرام، شرکت در کنیسه و مراسم عبادی یهودیان، ختان و... وادار می کردند. تنها چیزی که آن ها را از دیگر یهودیان متمایز می ساخت، این بود که عیسی، همان مسیح موعود است.

یهودیان از دیرباز خود را قوم برگزیده خدا می دانستند و در انتظار ماشیح (مسیح موعود) فرزند داوود بوده اند، تا بیاید و پریشانی، سرگردانی و آوارگی آنان را به جمعیت تبدیل کند و مجد و شکوه از دست رفته قوم یهود را به آن ها برگرداند و حکومت جهانی را برای قوم بنی اسرائیل برقرار سازد. به دلیل همین دلخوشی و باور بود که قوم یهود، سختی ها و رنج ها و خواری ها و نیز اسارت و تبعید و پراکندگی را به امید روزهای خوش آینده تحمّل می کرد.

مسیحیت، دینی است که بر اساس اعتقاد به ماشیحِ بودنِ عیسی شکل گرفت و بر اساس رجعت دوباره و آخرین موعود بودنِ عیسی در ذهن همه ریشه دوانده و گسترش یافت و به عنوان دینی جدید، عالم گیر شد. از این زمان به بعد اندیشه مسیحایی در جامعه جوان مسیحی از سنّت یهودی خود فاصله گرفت. اگر چه در زمینه کارکرد، هنوز هم مسیحیان بر آنند که عیسی با تشکیل یک حکومت جهانی، در میان همه امّت ها داوری خواهد کرد و ملکوت آسمانی خود را در جهان استوار خواهد ساخت.(1)

رجعت، در عقیده مسیحیت، در دو بخش قابل بررسی است:

۱. بازگشت عیسی

بنابر عقیده مسیحیان، عیسی یک بار مُرد [فدا گردید] و به صلیب کشیده شد. وی روز یکشنبه، سومین روز پس از مصلوب شدن و دفن، بر مرگ پیروز گردیده و

۱- الهیات مسیحی، ص ۳۲۰-۳۵۵.

از قبر بیرون آمد و بر شاگردانش ظاهر شد و مدت چهل روز، میان مردم زندگی کرد. سپس به آسمان ها رفت و نزد خدای پدر زندگی می کند(۱). او باز می گردد، تا ملکوت خدا را برپا کند.

در انجیل لوقا، از قول عیسی مسیح علیه السلام چنین آمده است:

و به شما می گویم، که مرا دیگر نخواهید دید، تا وقتی آید که گوئید: مبارک است که به نام خداوند می آید.(۲)

و نیز در اعمال رسولان آمده است:

نفس او در عالم اموات، گذاشته نشود وجسد او فساد نبیند؛ پس همان عیسی را خدا برخیزاند و ما همه شاهد برآن هستیم.(۳)

۲. زنده شدن گروهی از مردگان

اشاره

در قسمتی از نامه های پولس مطلبی به این مضمون آمده است:

عیسی، اوّلین نفری است از میان کسانی که دوباره زنده خواهد شد. مرگ، به سبب گناه آدم، به این دنیا آمد و زندگی پس از مرگ به سبب هدیه نجاتِ مسیح، نصیب ما شد. همه می پرسیم چون همه ما از نسل آدم گناهکاریم و هر جا گناه است، نتیجه آن مرگ است؛ امّا وقتی مسیح بازگردد، تمام مسیحیان که مال او هستند، زنده می شوند. پس از آن، آخرت می رسد و آن، وقتی است که مسیح، تمام دشمنان خود را شکست داده است و سلطنت را به خدای پدر واگذار می کند.(۴)

در متن، علاوه بر رجعت حضرت مسیح، از زنده شدن تمام مسیحیان نه همه انسان ها، سخن به میان آمده است، که به پیش از وقوع قیامت و هنگام رجوع حضرت مسیح مربوط می باشد.

۱- لوقا، باب ۲۴؛ مرقس، باب ۱۶؛ یوحنا، باب ۲۱.

۲- لوقا، ۱۳: ۳۵.

۳- اعمال رسولان، ۲: ۳۱.

۴- نامه اول پولس، تسالونیکیان، ۴: ۱۶- ۱۸.

همچنین در اناجیل، از رجعت سومی هم صحبت شده است که در آن، تمامی مردگان زنده می شوند. امّا از سیاق عبارات، چنین برمی آید که این رجعت، در واقع همان برپایی قیامت و داوری نهایی انسان ها است؛ و اگر با لفظ رجعت، بیان شده است اشاره به این مطلب دارد که قیامت جسمانی است نه روحانی.

در کتاب مقدّس، به کمال انسان های رجعت کننده در عصر بازگشت، اشاره شده است و از آیات استفاده می شود که چند رستاخیز به وقوع خواهد پیوست. رستاخیز اوّل، وقتی انجام خواهد شد که مسیح از آسمان بیاید. در این دوره، تمام مقدّسان قیام خواهند کرد. مقدّسان عهد عتیق و مقدّسانی که در دوره مصیبت عظیم کشته شده اند، در موقع آمدن مسیح به زمین، زنده خواهند شد.

دومین رستاخیز، بعد از یک هزار سال صورت خواهد گرفت و چنین به نظر می رسد که خدا درباره مردگان بی ایمان، صبر و تحمل بسیار دارد. آنها در این دوره میانه در عذابند؛ ولی به عذاب نهایی نرسیده اند و بعد از پایان هزار سال، در رستاخیز به عذاب نهایی خود خواهند رسید. آنان معتقدند که در هنگام رستاخیز اوّل، افراد ظالم و فاسد زنده نمی شوند؛ بلکه آنان در مدت هزار سال عیش و سلطنت صالحان، در قبر مشغول دیدن عذاب های مقدماتی هستند، تا زمان رستاخیز بزرگ فرا رسد و آنان به کیفر نهایی اعمال خود برسند. در برخی کتاب ها، آمده است که شیطان و نیروهایش، هزار سال در قعرها محبوس خواهند ماند و در این هزار سال، شهیدان زنده می شوند و مسیح، بر جهان حکومت می کند و صلح و خیر در جهان برقرار می شود.

هدف رجعت مسیح علیه السلام

رجعت، به چند منظور صورت می گیرد:

الف. در برخی انجیل ها آمده است:

مقصود مکشوف شده مسیح از رجعت او به زمین، عبارت است از

استقرار ملکوت در روی زمین(۱).

ب. در پایان تاریخ انسان، عیسی، مردگان را به حیات بازگردانده و نقش داوری الهی را در جدا ساختن نجات یافتگان از نفرین شدگان ایفا می کند(۲). پس مفهوم رجعت نیز با مفهوم داوری مسیح آمیخته می شود. مردگان، زنده می شوند؛ زیرا حضرت مسیح خواهان داوری میان آنان است و گروه رستگاران را از نفرین شدگان جدا می کند.

بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند، بیدار خواهند شد.» پس برخی از مردگان بر می خیزند ونه همه آنان. ... برخی زنده می شوند به جهت شرمساری و حقارت جاودانی و... امّا آن ها از دیگر مردمی که به جهت حیات جاودانی از قبر برمی خیزند، قابل تمییزند(۳).

نیز پولس گفته بود:

صدای فرمان الهی و آوای تکان دهندهٔ رئیس فرشتگان و نوای شیپور، شنیده خواهد شد و ناگهان خود خداوند از آسمان به زمین خواهد آمد. آن گاه پیش از همه، مسیحیانی که مرده اند، زنده خواهند شد، تا خداوند را ملاقات کنند... (۴)

ج. رجعت مردگان، در عین حال برای انتقام نیز خواهد بود؛ به این معنا که کسانی که در راه عقیده خود، جان خویش را از دست داده اند، بر می خیزند و زندگی تازه ای از سر می گیرند، مدارج کمال را طی می کنند و فریاد انتقام سر می دهند.

این مفهوم را در مکاشفهٔ یوحنّا نیز می توان یافت؛ آنجا که صحبت از یک طومار است که با هفت مُهر، مهر و موم شده است. با گشوده شدن هر یک از این مهرها، اتّفاقات خاصی در جهان می افتد.

... با برداشته شدن مهر پنجم، شهیدانی را که در راه ایمان خود جان

ص:۴۲

۱- لوقا، ۱۳:۳۵.

۲- شور جاودانگی، ص ۳۱۸.

۳- سفر خروج، ۳۲: ۳۳.

۴- نامه اوّل پولس، تسالونیکیان، ۴: ۱۶- ۱۸.

باخته انـد، آشـکار می سازد، آنان که زیر قربانگاه، دفن شـده اند و برای آن که خود را کفاره گناه دیگران سازند، جان باخته اند.

در رؤیای یوحنا، شهدا فریاد سر داده، محاکمه و انتقام کسانی را که مسبب مرگ آنان بوده اند، خواستار می شوند.

در آخرین قصاص، از مرگِ شهدایی که در راه ایمان خود جان باخته اند، انتقام گرفته می شود. (۱)

د. دلیل دیگر رجعت، حکومت این افراد، همراه مسیح است. کسانی که جان خود را برای اشاعه دین حضرت مسیح فدا کرده اند، استحقاق این را دارند که از حکومت مسیح نیز بهره مند شوند. بنابر همین موضوع است که حکومتِ هزار ساله مسیح، با رستاخیز اول (رجعت گروهی از مردگان و شهیدان) شروع می شود.

در قسمتی از مکاشفات یوحنّا با عنوان «رستاخیز اوّل» مطلبی آمده است که این جا نقل می شود:

آن وقت، چنـد تخت دیدم که کسانی روی آن ها نشسته بودند. آن ها اختیار و قدرت دادرسـی داشـتند. در ضـمن، جان های کسانی را دیدم که به سبب شناساندن عیسی به مردم و هم چنین رساندن کلام خدا به آن ها سرشان بریده شده بود. باز جان هـای کسـانی را دیـدم که آن جانـدار خبیث و مجسـمه اش را نپرستیـده بودنـد و علامتش را روی پیشـانی و دست هـای شان نداشتند. این ها زندگی را از نو آغاز کردند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند(۲).

این قیامت اوّل است. قیامت بعـدی، وقتی روی می دهـد که هزار سال تمام شود. چون آن وقت، باقی مرده ها زنـده می شوند. کسانی خوشبخت و پاک هستند که در این قیامت اوّل سـهمی دارنـد. این ها از مرگ دوّم هیچ وحشتی ندارند، چون به مقام کاهن های خدا و مسیح می رسند و با او هزار سال سلطنت می کنند. وقتی آن هزار سال تمام

۱- مکاشفه یوحنا، ۸: ۱ نیز ۵: ۱؛ ۱۶: ۱۲- ۱۶؛ ۲۰: ۴.

۲- مکاشفه یوحنا، ۲۰: ۴.

شود، شیطان از زنـدان آزاد می شود. او بیرون می رود تـا ملّت هـای دنیـا را گول بزنـد، تا یأجوج و مأجوج برای جنگ متحد شوند. آن ها سپاه عظیمی را تشکیل می دهند که مثل ماسه های ساحل دریایی بی شمار است. در دشت وسیعی خلق خدا و شهر محبوب اورشلیم را از همه طرف محاصره می کنند. ولی از طرف خدا آتش از آسمان می بارد و همه را می سوزاند. بعد شیطان که آن ها را فریب داده بود به دریاچه آتش انداخته می شود...

دفترها یکی یکی باز شد، تا به دفتر زندگان رسید. بر طبق نوشته های این دفترها، مرده ها مطابق اعمالشان محاکمه شدند. دریا و زمین و قبرهـا، مرده هـایی را که در خود داشـتند، تحویـل دادنـد و آن ها مطابق اعمالشان محاکمه شدنـد. آن وقت مرگ و جهنم هم به دریاچه آتش انداخته شد. دریاچه آتش، همان مرگ دوّم است. هر کس اسمش در دفتر زندگان نبود، به دریاچه آتش فرستاده شد.(۱)

نتیجه این که تعبیر به قیـامت اوّل و قیامت دوّم، از قیامتی پیش از قیامت بزرگ حکایت دارد که این مطلب با «رجعت» سازگار است؛ زیرا شبیه به این تعابیر، مانند قیامت کوچک و بزرگ، در منابع اسلامی، فراوان ذکر شده است.

۳. رجعت در دین زرتشت

زرتشتیـان، به رجعت قهرمانـان اسـطوره ای، اعتقـاد کامل دارنـد. ظرف زمانی رجعت را نیز آخر الزّمان و مقـدّمه ظهور رهایی بخش می دانند. آن ها زنده می شوند و با پلیدی ها می جنگند.

هزاره یازدهم، دومین دوره رهایی بخش است(۲). در این دوران، ملکوش، توفان سهمگینی از برف و تگرگ پدید آورده، به جز آنانی که به دژ جمشید پناه

۱- مکاشفه یوحنا، ۸: ۱ نیز ۵: ۱؛ ۱۶: ۱۲- ۱۶؛ ۲۰: ۴.

۲- زرتشتیـان دوران پس از خلقت را به چهـار دوره سه هزار ساله تقسیم می کننـد که انسان های رهایی بخش در هزاره های آخر ظهور می کنند.

برده انـد، بقیه را نـابود می سازد. اهریمن، نیرو می گیرد و آژی دهاک را بر می انگیزد. در این حال، گروهی از پهلوانان، مثل فریدون، افراسیاب، کیخسرو و... به خواست اهورامزدا از خواب و بی خبری بیدار می شوند و اهریمن و دیوان را شکست می دهنـد. این گونه، زنـدگی سراسـر خوشـی آغاز می شود و سـپس بزرگ ترین رهایی بخش (سوشـیانت) ظهور می کنـد و این نشانه آخر الزّمان است.(۱)

سوشـیانت منجی نه تنها پسـر زرتشت است، بلکه در آخر الزمان نماینده اهورامزدا نیز خواهد بود، وی بر عمل رستاخیز نظارت خواهد داشت.... رستاخیز شامل نجات یافتگان می شود و هم آنان که به عذاب گرفتار آمده اند(۲)

در جای دیگر می خوانیم که از دیدگاه زرتشتیان، بهرام شاه، رجعت خواهد کرد.(۳)

۴. رجعت از نگاه بودا

بودائیان اعتقاد دارند مها کشـیپه(۴) از مریـدان برجسـته بودا، از خلسه ای که پس از پری نیروانه معلم خود بـدان فرو رفته بود، بیرون می آید تا بار دیگر بودا را خدمت کند و آموزه های آن روشنی یافته را بشنود.(۵)

۵. رجعت در ادیان سرخپوستی

در ادبیـات اخیر سـرخپوستی به چهره موعودواری به نام اینکارّی(۶) بر می خوریم. او را به مثابه پسـر خورشـید و زنی وحشی، اسطوره پردازی می کنند که پس از سالیان دراز انتظار، زنده می شود تا حقوق از دست رفته سرخپوستان را باز پس گیرد.(۷)

ص:۴۵

۱- مقاله «بازخوانی مفهوم موعود در دین زرتشتی»، مجله هفت آسمان، ش۷، ص۱۱۲.

۲- شور جاودانگی، ص ۲۹۵.

۳- در انتظار ققنوس، ص۴۵.

۴- Mahakashypa

۵- میتریه، موعود بودایی، مجله هفت آسمان، شماره ۲۱، ص ۲۱۳.

۶- Inkarri

۷- گونه شناسی اندیشه ی موعود در ادیان مختلف، ص۱۲۷.

۶. رجعت در میان مصریان باستان

آنان معتقد بودند روح انسان پس از خروج از بدن، به همان جسم و جسد علاقه دارد و بعد از مرگ دوباره با شوق و ولع بسیاری به همان بدن باز می گردد، در حالی که همان علاقه به خوردنی و نوشیدنی، هنوز در وجود او باقی است؛ لذا غذا و آب در دسترس او قرار می دادند و راه آمد و شد روح به درون قبر را با قرار دادن روزنه ای آسان می کردند.

درک آنان از معاد، همین مقدار بوده است. آنان معاد را در دل همین دنیا جست و جو می کردند.(۱)

هم چنین به دلیل عقیده به نوعی زندگی مجدّد، وسایل کار و جواهر آلات را با مردگان دفن می کردند وچون مورد هجوم دزدان قرار می گرفتند، سلاطین دست به ساختن اهرام زدند.(۲)

به نظر ما، معادی که دارای خصوصیات مذکور باشد و در دنیا واقع شود، همان رجعت است؛ هر چند نام دیگری به خود گرفته باشد.

۷. نصرانیان حبشه

نصرانیان حبشه، بازگشت پادشاه خود، تئودور را انتظار می کشند. (۳)

۸. اقوام مغول

اقوام مغول، عقیده به بازگشت مغول دارند.(۴)

هم چنین اهل سمرقند، به رجعت اولیائشان، مانند شاه زند و قاسم بن عباس معتقدند و اکراد نیز از قرن هشتم، به رجعت تاج العارفین، حسن بن عدی ایمان پیدا کردند که مصلوب گشته است.(۵)

۱- معاد انسان و جهان، ص۲۸.

۲- معاد انسان و جهان، ص۲۹.

۳- تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج۱، ص۷۹.

۴- تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج۱، ص۷۹.

۵- العقیده و الشریعه فی الاسلام، ص۲۱۶.

۹. رجعت در اسلام

الف. رجعت از نظر اهل سنّت

اشاره

حسّاسیت بعض اهل سنّت به مسأله رجعت، به حدّی است که در کتب خود، عقیده به رجعت را جزئی از عیوب فکری و عقیدتی شیعه می دانند و تا آن جا پیش می روند که جابر جعفی را که یکی از یاران نزدیک امام باقر و امام صادق علیه السلام است، مورد بی احترامی قرار می دهند در حالی که او هزاران حدیث از حفظ داشته و امام صادق علیه السلام می فرماید:

رحم الله جابر الجعفی کان یصدق علینا؛

خدا، جابر جعفی را بیامرزد که [در هر شرایطی] ما را تصدیق می کرد.(۱)

مسلم از جراح بن ملیح نقل می کند که گفت:

شنیدم جابر می گفت: «من هفتاد هزار حدیث از امام باقر علیه السلام و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارم. هیچ یک از سنّیان از من فرا نمی گیرند». در همان کتاب از محمّد بن عمر رازی نقل می کند که گفت: شنیدم جریر می گفت: «من جابر جعفی را ملاقات کردم؛ ولی حدیث از او یادداشت نکردم؛ چون به رجعت عقیده داشت».(۲)

ابن اثیر می نویسد:

الرّجعه مذهب قوم من العرب فی الجاهلیه معروف عندهم؛ وی ریشه این عقیده را از گروهی مردم می داند که در زمان جاهلیت زندگی می کردند و معتقد به رجعت بودند.(۳)

ابن منظور، رجعت را چنین تعریف کرده است، می نویسد:

ص:۴۷

۱- اختصاص مفید، ص۲۰۴.

۲- صحیح مسلم، ص۱۵.

۳- نهایه ابن اثیر، ج۲، ص۲۰۲.

و الرّجعه: ... و مـذهب طـائفه من فرق المسـلمين من أولى البـدع والأهواء، يقولون: إنّ الميّت يرجع إلى الـدّنيا و يكون فيها حيّا كما كان؛

رجعت مـذهب گروهی از مسـلمانان است که صاحبـان بـدعت هـا و هواهای نفسانی انـد و می گوینـد: «مردگان به دنیا بازمی گردند و در این دنیا، به همان صورتی که قبل از مرگ می زیسته اند، زنده می شوند(۱).

احمد امین مصری در کتاب فجر الاسلام می گوید:

الیهودیه ظهرت بالتّشیّع بالقول بالرّجعه!؛ آئین یهود دیگری در مذهب شیعه به سبب اعتقاد به رجعت ظهور کرده است.

ابن خلدون در مقدّمه عقیده به رجعت را به امامیه نسبت می دهد و آن را رد می کند.(۲)

قرطبی به طور قاطع می گوید:

نه پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم ونه هیچ یک از اصحاب آن حضرت، هرگز برنخواهد گشت، مگر در روز قیامت که این، اجماع همه اهل اسلام است.

در ادامه می گوید:

هذا اجماع جمیع اهل الإسلام المتیقّن، قبل حدوث الرّوافضی، المخالفین لاجماع اهل الاسلام؛

این، اجماع همه مسلمانان است قبل از این که رافضی های مخالف اجماع پدید آیند.

البتّه ایشان به این هم اکتفا نکرده، پا را فراتر نهاده و معتقـدان به رجعت را به تغییر در آیات قرآن و تکـذیب سـنّت پیامبر متّهم کرده، چنین می نویسد:

المبـدّلین للقرآن، المکـذّبین بصـحیح سـنن رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم ؛ آن ها (معتقـدین به رجعت) تبـدیل و تغییر کنندگان قرآن و تکذیب کنندگان سنّت پیامبر هستند.(۳)

۱- لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۸.

۲- مقدّمه ابن خلدون، ج۱، ص۱۹۹.

۳- المحلی بالآثار، ج ۱، ص ۴۳. این مضمون را محمّد مال الله در کتاب الشّیعه و تحریف القرآن، ص۲۵ نیز گفته است.

راستی چه فرقی میان این گفتار و تعجّب و انکار اعراب جاهلیت در مقابل معاد جسمانی است؟ مشرکان مکّه، استخوان های پوسیده را از قبرستان ها جمع کرده، نزد پیامبر اسلام می آمدند و برای تمسخر می گفتند: {من یحیی العظام و هی رمیم}.

در این زمینه، نظرات برخی منکران رجعت و جواب آن، در شبهات نهم و دهم، بیشتر خواهد آمد.

البتّه این نظریه مربوط به همه اهل سنّت نیست؛ بلکه بعضی از اهل سنّت، مسأله رجعت را پذیرفته اند.

۱. در این زمینه روایاتی نقل شده است که دلالت می کند خلیفه دوّم، عمر بن خطاب، قائل به رجعت بود. وی معتقد بود روح پیامبر اسلام، روزی به جسد او بازگشت خواهد کرد. در این باره، برای نمونه دو روایت را از کتاب های اهل سنّت ذکر می کنیم.

اَخبرنا یعقوب بن ابراهیم و... اَخبرنی أنس بن مالک قال:

لمّا توفّی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بکی النّاس. فقام عمر بن الخطّاب فی المسجد خطیباً فقال: «لا أسمَعَنَّ أحداً یقولُ: «انّ محمّد قد مات» وَلکنَّهُ أرسَل إلَیه کما ارسل إلی موسی بن عمران فلبث عن قومه اربعین لیله: والله اِنّی لأرجو أن یقطَع ایدی رِجالٍ و أرجُلَهم یزعمون انّه ماتَ»؛

یعقوب بن ابراهیم و... از انس بن مالک نقل می کند:

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت، مردم به گریه افتادند. عمر بن خطاب، در مسجد به پا خاست و گفت: نشنوم کسی بگوید: «محمّد مرده است، روح او نزد خدا رفته است. هم چنان که موسی بن عمران چهل روز از قوم خود جدا بود. به خدا سوگند! امیدوارم پیامبر خود دست و پای مردمی را که می پندارند او مرده است، قطع کند(۱)».

۱- الطبقات الکبری، ج۲، ص۲۶۶؛ سیره ابن هشام، ج۴، ص۳۰۵؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۲۳۳.

نیز در حدیث دیگری، از ابوهریره چنین نقل شده است:

عن أبی هریره قال: لما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قام عمر بن الخطاب... «و الله لیرجعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کما رجع موسی...»(۱)؛

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، عمر بن خطاب ایستاد و گفت: «... به خدا قسم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رجعت می کند؛ همان گونه که موسی بازگشت.»

آنچه قابل تعمّق است، این که منظور عمر از عدم رحلت پیامبر، زنده بودن او نیست؛ زیرا مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امری بود که همه مسلمانان بر آن اطلاع یافته بودند و همه مردم اطراف خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع شده و پیکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را می دیدند؛ پس معنا ندارد چیزی را که همه مردم آن را تصدیق می کردند و می دیدند، مورد انکار عمر قرار بگیرد؛ پس غرض عمر از نفی رحلت پیامبر این بود که پیامبر، گرچه از دنیا رفته است، ولی رحلت آن بزرگوار مرگی نیست که بازگشت نداشته باشد.

قضیه غدیرخم، بزرگ ترین گواه بر این مدّعاست، که عمر می دانست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز از این دنیا رحلت می کنند؛ زیرا آن حضرت، در آغاز خطبه، از رحلت قریب الوقوع خود خبر داده بود و عمر هم آن جا حضور داشت و بعد از این روز، بین مردم در محافل و مجالس، قضیه رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مطرح بوده و همه می دانند که آن حضرت، به طور ناگهانی از دنیا نرفته است؛ بلکه در بستر بیماری قرار گرفته بود. صحابه یکی پس از دیگری به عیادت آن حضرت می آمدند و اظهار نگرانی می کردند. از جمله شخص عمر برای عیادت آمد. پس چگونه می توان گفت عمر معتقد به مرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نبود؟

به علاوه، پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، در واپسین لحظات عمر پربرکت خود، قلم و کاغذ طلب کرد تا برای هدایت مردم بعد از خود، چیزی بنویسد. عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است. کتاب خداوند نزد ما هست، کفایت می کند. «قال

۱- الدر المنثور، ج۲، ص۸۱.

ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لاـ تضلوا بعده! قال عمر: انّ النّبی صلی الله علیه و آله و سلم غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا».(۱)

همچنین قضیه اعتراض امّ سلمه به عایشه، بعد از جنگ جمل که به عایشه گفت: «یادت هست در مسافرتی که من و تو همراه پیامبر بودیم، پدرت و عمر به رسول خدا عرض کردند: ما نمی دانیم شما تا چه زمانی در قید حیات هستید؟ اگر صلاح بدانی برای خود جانشین معرّفی کن». آن حضرت فرمود: «اگر این کار را بکنم، از او فاصله می گیرید؛ همان طور که بنی اسرائیل از هارون فاصله گرفتند.»

آن دو ساکت شدند و بیرون رفتند، ما دو نفر ماندیم.تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدی: «چه کسی را جانشین خود قرار می دهی؟» آن حضرت فرمود: «آن که مشغول پینه زدن به کفش است». نگاه کردیم؛ جز علی، کسی نبود. عرض کردی: «یا رسول الله! به غیر از علی، کسی را نمی بینم.» حضرت فرمود: «بله، هم او است».(۲)

بنابراین نمی توان گفت خلیفه دوّم معتقد به رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نبود بلکه منظور وی، همان بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.

لذا اگر اهل تسنّن این مطلب را بپذیرند، باید قائل به رجعت شوند؛ چنان که خلیفه دوّم معتقد بوده است و اگر نپذیرند، باید قول خلیفه دوّم را رد کنند؛ در حالی که این موضوع، در برخی کتب معتبر آنان آمده است.

۲. جلال الدّین سیوطی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند:

اصحاب الکهف من اعوان المهدی(۳)؛ اصحاب کهف در آخر الزّمان، از یاران مهدی هستند.

این رجعت، قطعاً در آخر الزّمان می باشد.

۱- صحیح مسلم، ج۵، ص ۷۶؛ صحیح بخاری، ج۱، ص۳۶؛ مسند احمد، ج۱، ص ۳۳۶؛ این مضمون با اختلاف مختصری در عبارات، در کتب دیگری نیز آمده است از جمله: الطبقات الکبری، ج۲، ص۲۴۲؛ فتح الباری، ج۸، ص ۱۰۲.
۲- شرح نهج البلاغه، ج۶، ص ۲۱۸، شرح خطبه، ۷۹؛ سنن ابن ماجه، ج۵، ص۵۹۲، حدیث ۳۷۱۵.باب ۲۰؛ مناقب علی بن ابی طالب.
۳- الدر المنثور، ج۴، ص ۲۱۵.

۳. ثعلبی یکی از مفسّران اهل سنّت، در کیفیت زنده شدن اصحاب کهف می نویسد:

انّ المهدی یسلّم علیهم فیحییهم الله عزّوجلّ؛ حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر اصحاب کهف سلام می کند؛ پس خداوند عزیز آن ها را زنده می کند.(۱)

۴. ابن ابی الدّنیا، یکی از نویسندگان معروف اهل سنّت که کتاب های زیادی در موضوعات مختلف نوشته و از اعتبار بالایی برخوردار است، کتابی تدوین کرده است به نام من عاش بعد الموت (کسانی که بعد از مردن رجعت کرده اند).

ایشان در این کتاب، از صفحه ۱۳ تا ۶۶، شصت و سه مورد را با مشخّصات و ناقلان آن ذکر کرده است و در بخش آخر کتاب، در ملحقات، از صفحه ۶۹ تا ۱۲۸، شصت مورد دیگر را از کتب مختلف جمع کرده است و در آن کتاب، نوشته رجعت، در امّت های گذشته و نیز در این امّت در موارد متعدّد و زمان های مختلف اتّفاق افتاده است.

ما به همین نشانی، اکتفا کرده و خوانندگان محترم را به کتاب مذکور ارجاع می دهیم.

جعل احادیث

جای تأسّف است، منکران رجعت که نتوانستند مقابل این عقیده مقدس، دلیل ارائه کنند، مجبور شدند احادیثی بر عدم رجعت جعل کنند، که در ذیل بیان می شود.

۱. عمرو بن اصم گوید:

قلت للحسن بن علی: انّ هذه الشیعه تزعم انّ علیا مبعوث، فقال: کذّبوا ما اولئک بشیعه، لو کان مبعوثا ما زوجنا نساءه و لا قسمنا میراثه(۲)؛

۱- ثعلبی، ج۶، ص ۱۵۷.

۲- المطالب العالیه، ج۳، ص۹۸.

به حسن بن علی گفتم: «شیعه، گمان می کند علی مبعوث خواهد شد». او گفت: «دروغ گفته اند، ایشان شیعه نیستند. اگر قرار باشد علی مبعوث شود، ما با زنانش ازدواج نمی کردیم و اموالش را تقسیم نمی کردیم.»

این مضمون را زمخشری نیز از ابن عباس نقل می کند(۱).

هم چنین احمد بن حنبل، شبیه این مطلب را از عاصم بن حمزه نقل می کند و به حسن بن علی نسبت می دهد.(۲)

۲. عسقلانی آورده است:

عن جابر قلت لمحمّد بن علی أکان منکم اهل البیت أحد یقرّ بالرّجعه؟ قال: لا(۳)؛

از جابر نقل شده که می گوید: به محمّد بن علی[امام باقر] گفتم: آیا میان شما اهل بیت، کسی هست که به رجعت اعتقاد داشته باشد؟ گفت: «نه».

۳. قیل للحسین بن علی علیه السلام : «انّ هذه الشیعه تزعم انّ علیا مبعوث قبل یوم القیامه.» قال: کذب و الله هؤلاء الشیعه.

به امام حسین علیه السلام گفته شد: «گروهی از شیعه گمان می کنند قبل از قیامت، علی علیه السلام مبعوث می شود.» امام فرمود: «به خدا قسم! این شیعه ها دروغ می گویند».(۴)

ب. نسبت ناروای غلو به شیعه امامیه

در طول تاریخ تشیع، تهمت های ناروا از سوی نویسندگان و دانشمندانِ پیرو قدرت طلبان و حاکمان فرصت طلب، بر شیعه امامیه وارد شده است. این، مطلب تازه ای نیست و سابقه آن به بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بازمی گردد.

اینان تهمت هایی بر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روا داشته اند. تا آن جا که هنگام شهادت

ص:۵۳

۱- کشّاف، ج۴، ص۱۴.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص۱۴۸.

۳- التشیع، محمّد البنداری، ص۲۲۷.

۴- التشیع، محمّد البنداری، ص۲۲۷.

حضرت علی علیه السلام، مردم از اینکه آن حضرت، در مسجد شهید شده اند، ابراز تعجّب می کردند که علی را به مسجد چه کار؟! قبل از بررسی این موضوع و عقائد اهل غلات، واژه غلو را از نظر لغت و اصطلاح بررسی می کنیم.

ابن اثیر می گوید: «ریشه کلمه غلو، ارتفاع و تجاوز از اندازه در هر چیزی است.»(۱)

بعضی، کلمه غلو را به معنای تجاوز از حد و گذشتن از اندازه در هر چیزی می دانند و آن را مرادف با افراط و زیاده روی می گیرند.(۲) در لغت نیز کلمه غلو به معنای از حد گذشتن و تجاوز از حد تعریف شده است.(۳) علّامه مجلسی، غلو را چنین تعریف می کند: غلو، گذشتن از حد در دین بوده، ریشه آن بالا رفتن و عبور از قدر و ارزش هر چیز است(۴)

شیخ طوسی در تفسیر آیه {قل یا اهل الکتاب لا تغلو فی دینکم}(۵) می گوید: «غلو به معنای بیرون رفتن از حد به سوی زیادی است: و ضد غلو به معنای تقصیر و تجاوز از حد به سوی نقصان و کمبود است.»(۶) علّامه طباطبایی در تفسیر آیه فوق می نویسد:

غالی کسی را گویند که از حد تجاوز کرده، مرتکب افراط شود. همان طور که در مقابل آن، قالی شخصی را گویند که تفریط و کوتاهی کرده باشد. آیه خطاب دیگر به پیامبر است که به آن بزرگوار دستور می دهد تا از اهل کتاب بخواهد در دین خود مرتکب غلو، افراط و زیاده روی نشوند.(۷)

فخر رازی نیز در توضیح کلمه غلو می نویسد:

غلو، ضد تقصیر و معنای آن خروج و خارج شدن از مرز و حد است

ص:۵۴

۱- النهایه، ج۳، ص۳۸۲.

۲- لسان العرب، ج۱۵، ص۱۳۱-۱۳۲۰

۳- مفردات راغب، ص۳۷۷؛ مجمع البحرین، ج۲، ص۳۲۷.

۴- مرآه العقول، ج۱۱، ص۱۴۲.

۵- سوره ما ئده : ۷۷.

۶- تبیان، ج۶، ص۵۹۳.

۷- المیزان، ج۶، ص۵۹۳.

که همیشه حق و حقیقت در وسط قرار دارد و در دو طرف آن، زیاده روی و کوتاهی است؛ لذا زیاده روی، غلو و کوتاهی کردن، تقصیر محسوب می شود.(۱)

امّا غلات چه کسانی هستند و چه عقائدی دارند؟ بنا بر نظر علّامه مجلسی، غلو در چند مورد محقّق می شود:

۱. کسی به خدایی و الوهیت پیامبر و امامان معتقد شود؛

۲. شریک قایل شدن برای خداوند در معبودیت، پیامبر و امامان را می توان مانند خداوند پرستید؛

۳. اعتقاد به این که معصومان مانند خداوند خالق و رازقند؛

۴. اعتقاد به حلول خداوند در معصومان یا اتّحاد خداوند با آن ها؛

۵. اعتقاد به این که معصومان به طور مستقل، بدون وحی و الهام خداوند، از غیب آگاهاند،

۶. اعتقاد به نبوّت امامان؛

۷. قایل شدن به این که شناخت امامان، ما را از انجام تکالیف دینی بی نیاز می کند؛

۸. اعتقاد به تناسخ ارواح در جسم دیگر.(۲)

البتّه غلات، به فرقه های مختلفِ دارای عقاید گوناگون تقسیم می شوند. گروهی به همان رجعتی معتقد هستند که شیعه امامیه به آن اعتقاد دارد. برخی رجعت را همان زنده بودن امیر المؤمنین علیه السلام می دانند و برای آن حضرت مرتبه الوهیت قائلند. اینان بازگشت حضرت علی علیه السلام به دنیا را رجعت می دانند.

بعضی غلات، قائل به تناسخ هستند؛ یعنی معتقدند روح همه انسان ها پس از جدا شدن از بدن، به جسم دیگری بازمی گردد و مسیر تکامل را همین رجعت های مکرّر می دانند که شخص در زندگی بعدی، نتیجه اعمال خود را که در زندگی

۱- مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۴۱۱.
۲- بحار الأنوار، ج۲۵، ص۳۳۶.

گذشته انجام داده است، می بیند. تفصیل این موضوع، در مبحث تناسخ در شبهه نهم این کتاب خواهد آمد.

حال که نظریه اهل غلو مشخّص شد، جای تأسّف است که برخی دانشمندان، از روی جهل یا تجاهل، عقاید غلات را که شیعه همواره از آن ها بیزاری جسته است، به عنوان عقاید شیعه، بررسی کرده و در ذهن خوانندگان چنین القا می کنند که شیعه، چیزی جز این عقیده نیست. شاید می خواهند با چنین اتّهامی، مذهب شیعه را، مذهبی خرافی و باطل معرّفی کنند و بسیاری از نا آشنایان با این مذهب را منزجر و متنفّر سازند و حال این که شیعه دوازده امامی، همیشه از دستورات امامان معصوم پیروی کرده، انزجار خود را از عقیده غلات و مفوّضه اعلام کرده است.

امام رضا علیه السلام در یک روایت، خصوصیات امام و حوادث بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که جبرئیل به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است، بیان می فرماید:

ممّا عهد الی النّبی صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام من علّام الغیوب عزّوجلّ جمیع الائمّه الاحد عشر بعد النّبی صلی الله علیه و آله و سلم قتلوا بالسّیف... و السّم و قتل کل واحد منهم طاغیه زمانه و جرا ذلک علیهم الحقیقه، لا کما تقوله الغلّاه و المفوّضه _ لعنهم الله _ فإنّهم یقولون: إنّهم لم یقتلوا علی الحقیقه، و أنّه شبّه للناس امرهم فکذبوا، علیهم غضب الله(1)؛

از چیزهایی که جبرئیل به پیامبر اسلام خبر داده است، این که همه امامان یازده گانه [غیر از حضرت مهدی]بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شمشیر و یا زهر به شهادت می رسند و همه را، طاغوت های زمانشان به حقیقت می کشند، نه آن گونه که غلّات ومفوّضه می گویند. خداوند، آنها را از رحمتش دور کند؛ چون آن ها معتقد هستند که ائمّه حقیقتاً کشته نشده اند؛ بلکه امر آنان برای مردم مشتبه شده است (و مثل حضرت عیسی علیه السلام به آسمان ها برده شده اند.) پس این ها دروغ می گویند و غضب خداوند بر آن ها باد.

۱- عیو ن اخبار رضا، ج۲، ص۱۹۳.

فضل از امام صادق علیه السلام سؤال می کند:

یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا تَقُولُ فِی قَوْمٍ مِنْ شِیعَتِک یَقُولُونَ بِهِ. فَقَالَ علیه السلام : مَا هَؤُلَاءِ مِنْ شِیعَتِی وَ أَنَا بَرِی ءٌ مِنْهُمْ(۱)؛

فرزند رسول خدا؛ چه می فرمایید درباره قومی از شیعیانتان که قائل به زنده بودن ائمّه علیهم السلام هستند. حضرت فرمود: آن ها شیعیان من نیستند و ما از این ها بیزاریم.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

الغلاه کفّار و المفوّضه مشرکون من جالسهم أو خالطهم أو آکلهم أو شاربهم أو واصلهم أو زوّجهم أو تزوّج منهم... خرج من ولایه الله عزّ وجلّ و ولایه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ولایتنا أهل البیت(۲)

غالی ها کافرند و مفوّضه ها مشرکند، هر کس با ایشان بنشیند و خلوت کند و بخورد و بیاشامد و بپیوندد و ازدواج کند، از تحت ولایت خداوند و ولایت رسول و ولایت ما اهل بیت، بیرون رفته است.(۳)

امام صادق علیه السلام فرمود:

احْذَرُوا عَلَی شَبَابِکمُ الْغُلَاهَ لَا یُفْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْغُلَاهَ شَرُّ خَلْقٍ یُصَغِّرُونَ عَظَمَهَ اللَّهِ وَ یَدَّعُونَ الرُّبُوبِیَّهَ لِعِبَادِ اللَّهِ وَ اللَّهِ إِنَّ الْغُلَاهَ لَشَرٌّ مِنَ الْیَهُودِ وَ النَّصَارَی وَ الْمَجُوسِ وَ الَّذِینَ أَشْرَکوا(۴)؛

جوانان خود را از غلات بر حذر دارید که فاسد نکنند؛ چون آن ها بدترین خلق خدا هستند. عظمت و بزرگی خدا را کوچک کرده، و

ص:۵۷

۱- علل الشرایع، ج۱، ص ۲۲۵.

۲- عیون اخبار رضا، ج۱، ص ۲۰۳.

۳- مفوّضه به دو طائفه گفته می شود: ۱. گروهی که معتقدن د خداوند حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خلق کرده و تدبیر جهان و امور مخلوقات را به او سپرده و او هم به حضرت علی علیه السلام و عاقبت به دیگر ائمّه واگذار شده است. ۲. طائفه ای از مسلمانان که عق ی ده دار ن د انسان در مقام عمل، مستقل است و قائل به اختیار مطلق هستند که «معتزله» گفته می شود. در مقابل کسانی که انسان را در مقام عمل، مجبور می دان ن د که همان جبریه ه ستند؛ مثل اشاعره.

۴- سفینه البحار، ج۲، ص۳۲۴؛ بحارالانوار، ج۲۵، ص۲۶۵؛ امالی طوسی، ص ۶۵۰.

برای بندگان خدا به خدایی خوانده است. به خدا قسم! غلات از یهود و نصاری، مجوس و مشرکان بدتر است.

عقیده خرافی و انحرافی میان غلات و مفوّضه، مشهور و رایج بوده است. چه بسا این اندیشه را دشمنان اهل بیت میان مردم گسترش داده و تلاش کرده اند که کشندگان ائمّه علیهم السلام را که از بنی امیه و بنی عبّاس بودند، تبرئه کنند. بنابراین اگر مسأله رجعت را منصفانه بررسی کنیم می بینیم در هیچ یک از ابعاد این مسأله زیاده روی نشده است، تا مصداق غلو باشد؛ چون رجعت، همان زنده شدن بعد از مرگ است که از طرف خداوند صورت می گیرد و در قرآن، آیات زیادی دال بر رجعت وجود دارد و همه ادیان آسمانی، به آن اعتراف دارند که در بحث های بعد، به آن ها اشاره خواهیم کرد.

«غلو» در جایی استعمال می شود که مقام و شأنی برای کسی نباشد و ما او را از حد و منزلت واقعی او بالاتر معرّفی کنیم.

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

لا تَرفَعوا عَلیاً فَوقَ ما رفَعهُ الله وَ لا تَضَعوا علیاً دون ما وضعه الله کفی بِعلی أن یقاتل اهل الکرّه(۱)؛

حضرت علی را از مقام و مرتبه ای که خدا بالا برده است، بالاتر نبرید و از آن مرتبه، پایین تر نیاورید. در فضیلت آن بزرگوار، همین بس که در هنگام رجعت با کافران می جنگد...

در این روایت امام باقر علیه السلام در عین حال که نسبت به غلو، هشدار می دهد، رجعت امام علی را نیز مطرح می کند.

امام باقر علیه السلام در روایت دیگری می فرمایند:

محمّد بْنُ یَحْیَی و... عَنْ أَبِی الصَّامِتِ الْحُلْوَانِی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ فَضْلُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مَا جَاءَ بِهِ آخُذُ بِهِ وَ مَا نَهَی عَنْهُ أَنْتَهِی عَنْهُ جَرَی

ص:۵۸

۱- الإیقاظ، ص ۳۶۱.

لَهُ مِنَ الطَّاعَهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَا لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ الْفَضْلُ لِمحمّد صلی الله علیه و آله و سلم الْمُتَقَدِّمُ بَيْنَ يَدَيْهِ كالْمُتَقَدِّمِ بَيْنَ يَدَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْمُتَفَضِّلُ عَلَيْهِ كالْمُتَفَضِّلِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ فِی صَغِيرَهٍ أَوْ كبِيرَهٍ عَلَى حَدِّ الشِّرْك بِاللَّهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بَابُ اللَّهِ الَّذِی لَا يُؤْتَى إِلَّا مِنْهُ وَ سَبِيلُهُ الَّذِی مَنْ سَلَكهُ وَصَلَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كذَلِک كانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ بَعده وَ جَرَى لِلْأَئِمَّهِ علیه السلام وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْكانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا(۱)...؛

فضیلت حضرت علی علیه السلام این است که هر چه آورده به آن عمل می کنم و از هر چه نهی کرده، پرهیز می کنم. اطاعت او پس از رسول خدا، همان اطاعت رسول خدا است؛ هر کس از او جلو افتد، مانند کسی است که از خدا و رسولش جلو افتاده و کسی که بر او برتری جوید، مانند کسی است که بر خدا و رسولش برتری جسته و هر که در امر کوچک یا بزرگی او را رد کند، در حدّ شرک به خدا است؛ زیرا رسول خدا، تنها راه معرفت خدا بود و راهی بود که هر که آن را بپوید، به خدای عزّوجلّ می رسد و حضرت امیر و امامان علیهم السلام یکی پس از دیگری این مقام را دارند. خدای متعال، آن ها را ارکان زمین قرارداده است، تا اهل زمین، آرامش داشته باشند... .

طبق این روایت، اطاعت حضرت علی علیه السلام، اطاعت خدا و رسول است، بنابراین اگر شیعه «رجعت» را بر اساس روایاتی که بخشی از آن ها از علی علیه السلام روایت شده است، بپذیرد نه تنها غلو نکرده، بلکه از کلام علی علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام که همان کلام خدا و رسول او است، پیروی کرده است.

بنابراین اگر عقیده به «رجعت» مردگان، در زمان قیام حضرت مهدی، غلو به حساب آید، عمر، خلیفه دوّم از نخستین غلو کنندگان خواهد بود که بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گفت: پیامبر برمی گردد.

ص:۵۹

۱- کافی، ج۱، ص ۱۹۷.

ناگفته نماند در رابطه با عقاید اهل غلو، در شبهه دهم بحث خواهیم کرد.

ج. رجعت از نظر شیعه

قبلا یادآور شـدیم که همه ادیان هر کدام به نوع خاص معتقد به رجعت در آخرالزّمان هسـتند، امّا در این میان، شـیعه امامیه به صورت جدّی و بسـیار روشن نظریه پردازی کرده است؛ موارد و اهداف آن را کاملا شـفّاف ترسیم کرده و با استناد به قرآن و سنّت دو منبع اصلی اسلام در باره آن روز سخن فراوان گفته اند. بنابراین اعتقاد:

رجعت، بـازگشت دو گروه از مردگـان مؤمنـان محض وکـافران محض، پس از ظهـور حضـرت مهـدی عجـل الله تعـالی فرجه الشریف است.

از بسـیاری آیـات و روایات که به آن ها اشاره خواهـد شـد، دانسـته می شود رجعت، عالمی است با ویژگی خاصّ خود که نه مثل عالم دنیا است و نه همانند عالم آخرت، و در عین حال، برزخ هم نیست. علّامه طباطبایی می فرماید:

رجعت از مراتب روز قیـامت است؛ اگر چه در کشف و ظهور، پـایین تر از روز قیـامت می باشـد و دلیـل پـایین تر بودن آن از قیامت، امکان راه یافتن فساد و شر در آن است، به خلاف قیامت که هیچ گونه فساد و شری در آن، راه نخواهد یافت.(۱)

همچنین مرحوم علامـه از کلاـم امـام بـاقر علیه السـلام که ایام الله را سه روز ظهور، رجعت و قیامت معرفی فرموده است، چنین برداشت کرده است که بـا وجود آن که رجعت، در همین دنیـای مـادّی اتّفـاق خواهـد افتـاد، امّـا مقیـاس هایی که در آن روز بزرگ به وقوع خواهـد پیوست، آن را به کلّی از نحوه حیات در زمان ما جـدا خواهـد کرد و بدون شک، امروزه تبیین زوایای آن، کاری بس مشکل خواهد بود؛ همان طور که حقیقت معاد، همچنان از اسرار است.

امام صادق علیه السلام یکی از شرایط ایمان را، اعتقاد به رجعت دانسته چنین می فرماید:

ص:۶۰

۱- ۱. تفسیر المیزان، ج۲، ص۱۰۹.

من اَقر بسبعه اشیاء فَهو مؤمن... ومنها الایمان بالرّجعه؛(۱)

هر کس به هفت چیز اعتقاد داشته باشد، مؤمن است که یکی از آن ها، ایمان به رجعت است.

اعتقاد به رجعت در طول اعتقاد به توحید و همانند آن، از ضروریات به شمار می آید و نزد شیعه، از جایگاه بسیار والایی برخوردار است که برخی احادیث، انکار کننده رجعت را، از دایره تشیع خارج می داند. امام صادق علیه السلام فرموده است: لیس منّا من لم یؤمن بکرّتنا؛ از ما نیست کسی که ایمان به بازگشت ما ندارد.(۲)

با دقّت در عبارت: «بازگشت ما»در می یابیم که حضرت صادق علیه السلام با جمعی از ائمّه یا همه آنان در رجعت بازمی گردند.

در این روایت، امام صادق علیه السلام اعتقاد به رجعت را یکی از ویژگی های فکری شیعه معرّفی کرده و از منکران آن برائت می جوید.

شیخ مفید در توضیح کلام امام صادق علیه السلام می نویسد:

و امّا قوله علیه السلام من لم یؤمن برجعتنا فلیس منّا فإنّما اراده بذلک ما یختصّه من القول به فی أن الله تعالی یحیی قوما من أمّه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بعد موتهم قبل یوم القیامه، و هذا مذهب یختصّ به آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۳)

امّا قول معصوم علیه السلام که فرموده: «هر کس قائل به رجعت ما نباشد، از ما نیست.» همانا از آن، مسأله رجعت را اراده کرده که عبارت است از این که خداوند گروهی از امّت محمّد علیه السلام را پس از مردن، قبل از روز قیامت، زنده می کند و این، عقیده ای است ویژه آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم .

و جای دیگر می گوید:

و الرّجعه إنما هی لممحضی الإیمان من أهل الملّه و ممحضی النّفاق

ص:۶۱

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۱ ؛ وسائل الشّیعه، ج ۲، ص ۲۴۰.
۲- من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۴-۸؛ بحار الأنوار، ج۵۳، ص۹۵.
۳- المسائل السّرویه، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۷، ص ۳۲.

منهم دون من سلف من الأمم الخاليه.(۱)

همانا رجعت، برای مؤمنان محض و منافقان محض از امّت اسلام خواهد بود، نه برای کسانی که از امّت های گذشته بوده اند.

مرحوم شیخ مفید، دلیلی بر مدّعای خود که رجعت محدود به امّت اسلامی است، ارائه نکرده است؛ بلکه دلیل بر عمومیت رجعت کنندگان، دلالت دارد.اینک آن دلایل، به طور خلاصه بیان می شود:

۱. خداوند در قرآن می فرماید: {وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِن كلّ ِ أُمَّةٍ فَوْجًا}؛ از هر امّتی گروهی را برمی انگیزیم.

۲.روایت مفضل بن عمر است که می گوید: «پانزده نفر از قوم موسی، هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون با حضرت قائم رجعت می کنند.»

در فصل های بعد، این آیه و روایات و همچنین نظریه برخی از اندیشمندان اسلامی مورد بحث قرار می گیرد.

نیز علامه طباطبائی می گوید:

الحشر لیس مقصورا، علی الامه الاسلامیه بل افواجا من امم شتّی(۲)؛

رجعت محدود به امّت اسلامی نیست؛ بلکه از امّت های مختلف گروه هایی باز می گردند.

به هر صورت اعتقاد به رجعت، یک تفکّر و اندیشه فعّال و مخالف با ظلم و ستم در طول تاریخ بوده است.

۱- المسائل السّرویه، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۷، ص۳۵.

۲- المیزان، ج۵، ص ۳۹۷.

بخش سوم: امکان و اثبات وقوع رجعت

اشاره

ص:۶۳

بر اساس متون دینی، حکم هر امر شرعی به یکی از چهارچیز که به «ادلّه اربعه» معروف است اثبات می شود؛

۱. قرآن.

۲. سنّت که عبارت از قول، فعل و تقریر معصوم است.

۳. اجماع؛ البتّه اجماعی که کاشف از قول یا رضایت معصوم باشد.

۴. دلیل عقل.

البته لازم نیست در حکم یک امر، هر چهار دلیل موجود باشد، بلکه بودن یکی از آن ها کافی است و با وجود هر یک از آن ها حکم اثبات می شود؛ تا چه رسد که در یک امر از هر کدام دلیل چهارگانه بر آن اقامه شود.

اما درباره اثبات رجعت، بزرگان اسلام از منبع اصلی اسلام؛ آیات قرآن و سنّت و اجماع و حکم عقل استفاده کرده اند و ما نیز به پیروی آن ها وارد اصل بحث یعنی اثبات رجعت می شویم و بررسی می کنیم که، آیا رجعت امکان دارد یا نه؟ زیرا دلیل بر هر چیزی، امکان آن است، اگر امکان چیزی ثابت نشود، بررسی وقوع آن درست نخواهد بود.

چون برخی از منکران رجعت اصل رجعت را محال دانسته اند، بعضی امکان آن را جایز دانسته، امّا وقوعش را محال می داند. دسته دیگر، وقوع آن را در گذشته پذیرفته، ولی در آخر الزّمان منکر شده اند. بنابراین ابتدا باید با ادلّه عقلی اثبات کنیم که آیا رجعت، امکان دارد؟

ولی در این جا از عموم خوانندگان عزیز خواهش می کنم که بحث رجعت را فصل به فصل، بخش به بخش با دقّت تمام و بی نظری مطالعه کنند، و پیش از بررسی تمام جهات و اعلام ختم این بحث از هر گونه قضاوت و پیش داوری خود داری فرمایند.

فصل ۱: امکان رجعت از نظر عقل

نخست بایـد دانست که رجعت به عالم مادّی، مثل حیات مجـدّد در قیامت است؛ با این تفاوت که رجعت محدودتر بوده و قبل از قیـامت به وقوع می پیونـدد؛ امّا در قیامت همه انسان ها برانگیخته شـده و زنـدگی ابـدی خود را آغاز می کننـد. معاد، یعنی بـازگشت روح مجرّد به همین بـدن مـادّی و عنصری، حـال اگر چنین بـازگشتی در آن مقطع زمـانی (معـاد) بـا آن وسـعت و گستردگی که از رجعت بالاتر و عجیب تر است و نظیرش تا کنون دیـده نشـده، محال نباشـد، طبعا بازگشت روح به این بـدن، قبـل از قیـامت، در این مقطع زمـانی یعنی رجعت که در مقیـاس بسـیار کوچک و محـدود است و نظایرش به طور مکرّر اتّفاق افتاده است. محال نخواهد بود؛ زیرا امر محال در هیچ زمانی انجام پذیر نیست؛ چنان که در کتاب های فلسـفی(۱) آمده است: «ممتنع بالـذّات» مفهومی است که صـرف تصوّر ذات آن، عـدم را برایش ضـروری می سازد؛ مانند اجتماع نقیضـین و شـریک برای خداونـد متعال. روشن است که در مفهوم (رجعت) عـدم، ضـرورت نـدارد؛ بنابراین امتناع ذاتی در آن نیست؛ پس بـدون شک، رجعت هم امر ممکن است.

خلاصه اینکه؛ عقل در زنـده شدن گروهی از مردگان در این دنیا مخالف نیست و رجعت از نظر عقل، هیچ گونه منعی ندارد. قدرت و اراده خداوند به چیز ممکن، تعلق می گیرد. امام باقر علیه السلام در پاسخ ابی الصباح که از مسأله رجعت سؤال

۱- شفا ء، الهیات، ص ۳۶.

کرد، فرمود: «تِلْکَ الْقُدْرَهُ»(۱)

سید مرتضی در این زمینه می نویسد:

مما لا شبهه علی عاقل فی أنه مقدور لله تعالی غیر مستحیل فی نفسه(۲)؛

هیچ شبهه ای بر عاقل وجود ندارد که بازگشت اموات برای خداوند مقدور است و ذاتا محال نمی باشد.

نیز مرحوم طبرسی می نویسد:

ولا یشک عاقل أن هذا مقدور لله تعالی غیر مستحیل فی نفسه و قد فعل الله ذلک فی الأمم الخالیه و نطق القرآن بذلک فی عدّه مواضع مثل قصّه عزیر و غیره(۳)؛

هیچ عاقلی شک ندارد که این کار، مقدور خداوند متعال است و محال نیست. نظیر آن را خداوند در امّت های گذشته هم انجام داده و قرآن گواه آن است؛ مثل داستان عزیر و غیر آن.

دلیل دیگر این که: بی شک خداوند مخلوقات را به دو قسم محقّق ساخته است:

۱. آفرینش موجودات بدون هیچ سابقه وجودی، یعنی خلق چیزها در حالی که مسبوق به عدم بوده اند؛ مانند آفرینش حضرت آدم و تمام موجودات اوّلیه؛

۲. گاهی نیز مسبوق بعدم نبوده، بلکه اجزای عناصر پراکنده یک موجود را گرد هم آورده و حیات دوباره به آن می دهد. حالا هنگامی که آفرینش در صورت اوّل از نظر عقل ممکن باشد، حیات بخشیدن به صورت دوّم قابل قبول تر است.

علامه طباطبائی درباره هماهنگی و ارتباط بین (رجعت) و (معاد) مطالبی ارزنده و جالب را در ذیل آیه مبارکه مطرح کرده است.

{هَلْ یَنظُرُونَ إِلَّا أَن یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَئکهُ وَ قُضِیَ

۱- بحار الأنوار، ج۵۳، ص۷۲.

۲- رسائل المرتضی، ج۱، ص ۱۲۵.

۳- مجمع البیان، ج۷، ص۳۶۷.

الْأَمْرُ وَ إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُور}؛

آیا کافران جز این انتظار دارنـد که خـدا با ملائکه در پرده های ابر بر آنها در آید و حکم (قهر خدا به کیفر کافران) فرا رسد؟ و کارها همه به سوی خدا باز گردد.(۱)

مرحوم علامه بعد از ذکر برخی از روایات می فرماید:

روایاتی که از معصومان علیهم السلام در تفسیر این آیه وارد شده است، آیه شریفه به روز قیامت و به رجعت و ظهور حضرت مهدی عج تفسیر شده است. این نوع تفسیر، در قرآن نظایر فراوانی دارد که ریشه اش همان هماهنگی و سنخیت بین این سه روز است.

در ادامه، وی روایات رجعت را ذکر کرده، می فرماید:

مقصود این است که نظام دنیوی به سوی روزی حرکت می کنـد که در آن روز نشانه هـای الهی ظهور کامل می یابنـد و در نتیجه در آن روز، نه تنها خداوند متعال عصیان نخواهد شد، بلکه مورد پرستش خالصانه نیز قرار خواهد گرفت و در آن روز، گروهی از مرده ها که دوستان خدایند و گروهی از آن ها دشمنان او هستند، زنده خواهند شد و میان حق و باطل، جدایی واقع می شود.(۲)

وقتی که رجعت و معاد، هماهنگ و از یک سنخ باشد، دلایل امکان هر دو، یک چیز خواهد بود.

شیخ حرّ عاملی، در اثبات امکان رجعت می فرماید:

الأوّل الدّلیل الذی استدلّ به علی صحّه المعاد(۳)؛

دلیلی که بر صحّت معاد به آن استدلال شده است، همان دلیل، بر امکان رجعت نیز صادق است.

۱- سوره بقره: ۲۱۰.
۲- المیزان، ج۲، ص ۱۰۶ - ۱۰۹.
۳- الإیقاظ، ص ۳۱.

برخی از بزرگان در این مورد می نویسند:

یکفی فی امکان الرّجعه امکان بعث الحیاه من جدید یوم القیامه(۱)؛

ادلّه امکان رجعت، همان ادلّه امکان زنده شدن مردگان در روز قیامت است.

بنابراین هر گونه تردیدی در امکان رجعت، به تردید درباره برپایی قیامت خواهد انجامید. بدون شک، ادلّه زیادی بر امکان قیامت اقامه شده است.

آنچه که باقی می ماند، مسأله شبهه استبعاد است. شاید ریشه انکار منکران، همین استبعاد باشد. جواب این شبهه این است که بعضی از امور، بسیار بعید به نظر می رسد؛ امّا وقتی دلیل بر محال بودن آن وجود نداشته باشد؛ بلکه دلیل بر امکان و وقوع آن اقامه شود، چاره ای جز پذیرش نخواهد بود. به صرف بعید دانستن، نمی توان آن را انکار کرد. معجزات انبیاء، از اموری هستند که بسیار بعید به نظر می رسیدند، امّا تحقّق یافتند. یکی از مسائلی که مشرکان جاهلیت آن را بعید می دانستند، مسأله معاد بود که قرآن هم به آن اشاره کرده و می فرماید:

{إِنهُّمْ یَرَوْنَهُ بَعِیدًا وَ نَرَیهُ قَرِیبًا}(۲)؛ که این مردم آن روز را بسیار دور (از امکان) بینند و ما نزدیک (به وقوع) می بینیم».

البتّه بعید شمردن مخالفان معاد، دلیل بر منع تحقّق آن نیست. استبعاد رجعت نیز به همین گونه است. استبعاد از رجعت، همچون استبعاد مشرکان از معاد است و تمسخر برابر رجعت، همانند تمسخر آن ها درباره معاد است.

علاوه بر آن چه گذشت، یک اصل فلسفی نیز انکار آن را جایز نمی داند. شیخ الرّئیس ابو علی سینا می گوید:

کلما قرع سمعک من عجائب الزّمان و غرائب البلدان، فذره فی بقعه الامکان ما لم یذدک عنه قاطع البرهان(۳)؛ آنچه را گوش تو از مسائل عجیب زمان و امور شگفت انگیز شهرها شنید، در بوته امکان قرار ده،

ص:۶۸

۱- الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ج۴، ص ۲۹۱.

۲- سوره معارج: ۶-۷.

۳- الاشارات و التنبیهات، ج۳، ص ۴۰۸.

مادامی که برهان قطعی آن را نفی نکرده است.

کوتاه سخن این که همان گونه که زنده شدن همه انسان ها در قیامت، کاملا ممکن است، زنده شدن گروهی از مردگان در این دنیا هم از امور ممکن می باشد. همه این موارد، در برابر قدرت خداوند آسان است.

اینک حرف آلوسی را که منکر رجعت است، می آوریم. وی گفته است:

کون الإحیاء بعد الإماته و الإرجاع إلی الدنیا من الأمور المقدوره له عزّوجل مما لا ینتطح فیه کبشان إلا أن الکلام فی وقوعه و أهل السنه و من وافقهم لا یقولون به .(۱)

[امکان] زنده کردن بعد از میراندن و برگرداندن به دنیا از اموری است که مورد تقدیر خداوند عزّوجل می باشد؛ و از چیزهایی است که دو قوچ در آن نزاع نمی کنند. امّا سخن در وقوع آن است که اهل سنّت و کسانی که با آن ها موافقند، قائل به آن نیستند.

شیخ مجتبی قزوینی می نویسد:

بدیهی است که موضوع رجعت ذاتا محال نیست؛ یعنی در مقابل امکان ذاتی، امتناع ذاتی ندارد.(۲)

می بینیم که آلوسی و قزوینی امکان رجعت را قبول دارند، امّا آلوسی وقوع آن را محال می داند.

چون امکان رجعت از نظر عقل ثابت شد، بزرگ ترین دلیل بر امکان شیء، وقوع شیء است. آیات و روایات زیاد بر وقوع رجعت در امّت های گذشته دلالت می کنند(۳) و روایات متعدّدی از وقوع رجعت در امّت اسلامی خبر می دهد که مردمانی در صدر اسلام، پس از مردن، زنده شده و رجعت کرده اند، که در بحث های بعدی به آن اشاره می شود.

۱- روح المعانی، ج۱۰، ص ۲ ۳۷.

۲- بیان الفرقان، ج۵، ص۲۲۶.

۳- این آیات درهمین فصل بیان خواهد شد.

فصل ۲: اجماع در رجعت

اشاره

قبل از ذکر اقوال بزرگان درباره اجماع نسبت به مسأله رجعت، لازم دانستم که معنای اجماع را از حیث لغت و اصطلاح به طور خلاصه اشاره کنم.

صاحب معالم، مرحوم شهید ثانی می نویسد:

الإجماع يطلق لغه على المعنيين احدهما العزم و ثانيهما الاتّفاق و قد نقل فى الاصطلاح إلى اتّفاق خاص...(۱)؛

اجماع در لغت به دو معنی عزم و اتّفاق استعمال می شود، امّا در اصطلاح، به اتّفاق خاص گویند؛ که در هر دوره ای، فقهای آن زمان بر یکی از مسائل دینی اتّفاق نظر داشته باشند که اتّفاق آنها، کاشف از رأی معصوم باشد. چنین اتّفاق و هم رأیی از جمله دلایلی است که برای اثبات حکم شرعی به کار می رود؛ «بنابر مذهب امامیه، اجماع از ادلّه سمعیه قطعیه می باشد.(۲)

به همین جهت از دیدگاه شیعه، اجماع، ادلّه ظنّیه است و از باب طریقیت، حجّت است. پس اجماع، خود به خود حجّت نیست؛ بلکه آن را در صورتی حجّت می دانند که کاشف از قول معصوم یا رضایت او باشد. پس حجّیت اجماع، به این اعتبار است که جزئی از سنّت می باشد، به اصطلاح منطقیون، قِسم سنّت است؛ برخلاف اهل سنّت و جماعت که اجماع را به خودی خود، حجّت می دانند و آن را، قسیم سنّت می شناسند.

۱- معالم، ص ۱۷۴؛ قوانین، ص ۳۶۴.

۲- گوهر مراد، ص ۴۰۲.

در مورد مسأله رجعت، بـا دلالـت ظـاهر آیـات قرآن و احـادیث که از طرق معصومـان وارد شـده دیگر نیـازی به اقـامه اجماع نیست؛ چون گفتیم اجمـاع، در صورتی دلیـل می شود که کاشف از قول معصوم باشـد و در مورد رجعت، متن قول معصوم را در اختیار داریم.

ولی برای آنکه سیر عقایـد علمـای قرون مختلف در این بـاره روشن شود، در این فصل، گفتار چنـد تن از مشاهیر دانشـمندان اسلامی را یـادآور می شویم، تـا معلوم شود که در بین مسائـل ضـروری اسـلامی کمتر مسـأله ای است که ماننـد اصـل مسأله رجعت، همگی در آن این گونه همرأیی نشان داده باشند.

رجعت از دیدگاه علمای شیعه

رجعت در این جا، عبارت است از باور به این که گروهی از نیکان خالص و ناپاکان، قبل از قیامت کبرا زنـده شده و به دنیا باز می گردند، این عقیده، شیعه را از دیگر فرق متمایز می سازد.

بزرگانی هم چون: سیّد مرتضـی، سیّد بن طاووس، شـیخ طبرسی، شیخ مفید، شیخ صدوق، علّامه مجلسی و حرّ عاملی و... بر صحّت اجماع آن اتّفاق داشته اند.

بسـیاری از محـدّثان شـیعه، در این خصوص کتاب های مسـتقل نوشـته اند و روایات رجعت را در نوشـته های خود آورده اند. سلیم بن قیس هلالـی، روایـات مربوط به رجعت را نقـل کرده است. او از یـاران بزرگ امیرمؤمنان علیه السـلام است و محضـر امـام حسن و امـام حسـین و امـام سـجّاد علیه السـلام را نیز درک کرده است. ائمّه علیهم السـلام روایت او را به طـور صـریح و روشن تأییـد کرده انـد. کتاب او یکی از بهترین کتاب های حدیثی است. علّامه مجلسـی در جلد سوّم، ص۱۲۲ بحارالأنوار می نویسد: مسأله رجعت، به تواتر در ضمن حدود دویست حدیث صریح از ائمّه اطهار علیهم السلام نقل شده و توسط چهل نفر از راویان مورد وثوق، روایت شده است و علمای بزرگوار هم آن ها را در بیشتر از پنجاه جلد کتاب مطرح کرده اند.

سپس اسامی راویان و مؤلفان کتاب ها را با اسم کتاب هایشان آورده است.

مرحوم شیخ مفید چنین گفته است:

اتـّفقت الامامیه علی وجوب رجعه کثیر من الأموات إلی الدّنیا قبل یوم القیامه(۱)؛

شیعه امامیه، بر وجوب برگشت عدّه زیادی از مردگان به سوی دنیا قبل از روز قیامت اتّفاق دارند.

سید مرتضی می فرماید:

قد اجتمعت الإمامیه علی أنّ الله تعالی عِند ظُهورِالقائم صاحب الزّمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یعید قوما من أولیائه لنصرته والابتهاج بدولته، وقوما من أعدائه لیفعل بهم ما یستحق من العذاب. وإجماع هذه الطّائفه حجّه، لأنّ المعصوم فیهم، فیجب القطع علی ثبوت الرّجعه(۲)؛

شیعه امامیه، اجماع دارد که خداوند به هنگام ظهور قائم صاحب الزّمان عجل الله تعالی فرجه الشریف عده ای از دوستان خود را برای یاری دادن او و شادمانی از دولتش و عدّه ای از دشمنانش را هم برای عذابی که مستحق آن هستند، به دنیا بازمی گرداند و اجماع علمای شیعه، حجّت است؛ زیرا امام معصوم در آنها است؛ پس اعتقاد به رجعت واجب است.

مرحوم مجلسی در بحارالأنوار به نقل از سید مرتضی می فرماید:

... اذا ثَبَت جَواز الرّجعه و دخوله تحت المقدور، فالطّریق إلی اثباتها اجماع الإمامیه علی وقوعها، فإنّهم لا یختلفون فی ذلک واجماعهم حجّه قد بیّنا فی مواضع من کتابنا لدخول قول الامام فیه وما یشتمل علی قول المعصوم من الاقوال لا بدّ فیه من کونه صوابا...(۳)؛

وقتی جواز رجعت ثابت شد که محال نیست، پس راه اثبات وقوع آن، اجماع امامیه است؛ زیرا آن ها در وقوع رجعت اختلاف ندارند و

ص:۷۲

۱- الفصول المختاره، ص ۴۶ ؛ اوایل المقالات، ص ۴۸.

۲- رسائل المرتضی، ج۳، ص۱۳۶.

۳- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۳۸.

اجمـاع امامیه هم به سـبب متضـمن بودن گفتار امام معصوم علیه السـلام حجّت است. این مطلب را در چنـد جای از کتابم بیان کرده ام و هر کلام که قول معصوم در آن باشد، قطعاً حق و صواب است.

تقی بن نجم الحلبی معروف به ابو صلاح از شاگردان سید مرتضی، در الکافی فی الفقه، می نویسد:

وأجمعت الفرقه المحقه علی إعاده من محض الکفر أو الإیمان من أمتنا فی دوله المهدی علیه السلام (۱)؛

گروه حق مدار شیعه، بر بازگشت هر کس از امّت ما که کفر یا ایمان خود را خالص کرده است، در دولت مهدی علیه السلام اجماع دارد.

مرحوم طبرسی، در ذیل آیه ۸۳، سوره نمل در مجمع البیان می نویسد:

...ولِاَنّ الرِّجعه لَم تَثبُت بِظَواهرِ الاَخبـار اَلمَنقُوله فیتطرّقُ التّأویـلُ عَلیهـا، وَاِنّمـا المُعوّل فی ذلـک عَلی اجماع الشّـیعه الامامیه وَاِن کانَت الاخبار تعَضدُه و تُؤَیدُه؛

...و برای این که رجعت، تنها به ظواهر اخبار منقوله اثبات نشـده؛ تا تأویل در آن راه پیـدا کند، زیرا در اثبات رجعت، تکیه بر اجماع شیعیان امامیه است. اگر چه اخبار و روایات این باب نیز، آن را تأیید و یاری می کند.

شیخ حرّ عاملی در این باره فرموده است:

قد ثَبت اَنّ الرَّجعهَ حَقّ بتصریح الایات الکثیره و تصریح الاحادیث المتواتره، بل المتجاوز حدّ التّواتر و باجماع الامامیه؛

حقّانیت رجعت، به تصریح آیات زیاد و احادیث متواتر، بلکه متجاوز از حدّ تواتر و اجماعی امامیه، ثابت است.(۲)

ص:۷۳

۱- الکافی فی الفقه، ص ۴۸۷.

۲- الإیقاظ، ص۴۰۶.

۷. مرحوم مجلسی (ره) می نویسد:

اجتمعت الشّیعه علی الرّجعه فی جمیع الاعصار؛ شیعه اجماع بر رجعت در جمیع زمان های گذشته دارند.(۱)

۸. مرحوم شبّر نیز فرموده است:

اعلم ان ثبوت الرّجعه مما اجتمعت علیه الشیعه الحقه؛ بدان رجعت، از چیزهایی است که شیعه امامیه بر آن اجماع دارند.(۲)

۹. مرحوم شهید مطهّری می فرماید:

البتّه شاید در علمای شیعه یک نفر، دو نفر هم نمی شود پیدا کرد که رجعت را انکار کنند.(۳)

برای اختصار، به همین مقدار اکتفا می شود. اگر کسی بخواهد به پژوهش ادامه دهد، به صدها مورد بر می خورد که علمای شیعه در اعصار مختلف به پیروی از ائمّه علیهم السلام بر حقّانیت آن اصرار ورزیده و کتاب ها نوشته و ادّعای اجماع کردند.

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.
۲- حق الیقین فی معرفه اصول الدین، ج ۲، ص ۵.
۳- مجموعه آثار، ج ۴. ص ۶۶۰.البتّه ایشان در کیفیت رجعت نظر مشخصی ارائه نمی کند بلکه ابتدا نظریه کسانی را می آورد که قائل به بدن مثالی هستند سپس نظریه قائلان به بدن مادی را ذکر می کند و در آخر می گوید: «بعید نیست که به این شکل باشد.»

فصل ۳: رجعت در آیات

اشاره

در دو فصل قبل، ادلّه بر اثبات رجعت، از نظر عقل و اجماع بیان گردید و ثابت شد که از نظر عقل، امتناع وجود ندارد و بر وقوع رجعت، اجماع وجود دارد. اکنون اثبات وقوع رجعت، توسط آیات قرآن که یکی از منابع اصلی اسلام واساسی ترین منبع برای اثبات حقایق دینی است مورد بحث قرار می گیرد.

امّا پیش از این، یک نکته قابل ذکر است که بزرگان، آیات زیادی را برای اثبات رجعت ذکر کرده اند. مثلاً شیخ حرّ عاملی، در کتاب الایقاظ من الهجعه، ۶۴ آیه و حائری یزدی، در الزام النّاصب، ۷۲ آیه و مرحوم محمّد رضا طبسی، در کتاب الشّیعه و الرّجعه، تقریبا ۷۶ آیه و علّامه مجلسی، در بحار الأنوار، بیش از ۱۳۰ آیه را ذکر کرده اند که تعدادی از آن آیات، رجعت را در امّت گذشته ثابت می کند و برخی آیات، مربوط به قیامت است؛ امّا توسط روایات دلالت بر رجعت می کند و از بعضی آیات استفاده شده است که دلالت بر ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد. از این گونه نظرات، یک نوع سنخیت و مناسبت بین این سه روز، یعنی قیامت، رجعت و ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف استفاده می شود و این ممکن است که یک آیه مصداق های زیادی داشته باشد که در تمام موارد دلالت کند؛ ولی به نظر نگارنده، آنچه از آیات استفاده می شود، فقط «یک» آیه است که بر رجعت صراحت دارد و غیر از رجعت در دنیا مفهوم درستی نخواهد داشت و باقی آیات را باید توسط روایات تأویل بر رجعت کرد. که این آیات، در سه بند بیان خواهد شد.

ص:۷۵

۱. آیه ای که صریح بر رجعت است؛

۲. آیاتی که توسط روایات، بر رجعت دلالت می کند؛

۳. آیاتی که رجعت در امّت های گذشته را ثابت می کند.

الف. آیه ای که صراحتاً دلالت بر رجعت می کند

اشاره

{وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِن کلّ ِ أُمَّهٍ فَوْجًا مِّمَّن یُکذِّبُ بِایَاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ}(۱)؛

[به یاد آور] روزی را که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکـذیب می کردند، محشور می کنیم، سپس آن ها متوقف می شوند.

در ادامه آیه آمده است:

{وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شاءَ اللَّهُ وَ کلٌّ أَتَوْهُ داخِرین}(۲)؛

روزی که در صور دمیده شود، همه کسانی که در آسـمان ها و زمین هسـتند، مگر آن کسـی را که خدا بخواهد، به شدت می ترسند [از شدت ترس جان دهند، آن گاه زنده شده] و همگان با ذلّت نزد او حاضر می شوند.

با توجّه در آیه، می بینیم خداوند متعال در آیات فوق، از دو روز سـخن به میان آورده است و «یوم» دوّم را بر «یوم» اوّل عطف کرده است. قراردادن این دو روز در کنـار هم، می رسانـد این دو روز با هم متفاوت هسـتند. علاوه بر این، در روز اول، تنها از زنده شدن گروهی خاص و در روز دوم، از مرگ همه انسان ها یاد کرده است.

نکته قابل توجّه این که از آیه نخست، به طور صریح استفاده می شود این حشر و زنده شدن، مخصوص عدّه ای است و غیر از حشـر و زنـده شـدن عمومی روز قیامت می باشـد؛ زیرا در آن روز، همه انسان ها پس از نفـخ صور زنـده می شونـد؛ چنان که خداوند متعال می فرماید:

ص:۷۶

۱- سوره نمل: ۸۳.

۲- سوره نمل: ۸۷.

{إِنْ كلَّ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلاَّ آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً... وَ كلُّهُمْ آتیهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَرْداً}(۱)؛

همه كسانی كه در آسمان ها و زمین هستند، با حال تسلیم به محضر خدای مهربان در می آیند... و همه آنان روز قیامت تنها نزد او حاضر می شوند.

از اختلاف آیات در مضمون، باید گفت جهان در انتظار دو روز است. در یكی، تنها برخی از انسان ها محشور می شوند كه می فرماید: «از هر امّتی گروهی را زنده می كنیم» و در روز دیگر، همه انسان ها: «آنچه در آسمان ها و زمین هستند... نزد او حاضر می شوند.» یعنی این حشر، در قیامت و روز رستاخیز خواهد بود كه فراگیر و همگانی است. آیات دیگری نیز وجود دارد كه بر این حشر فراگیر دلالت می كنند:

{یَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبالَ وَ تَرَی الْأَرْضَ بارِزَهً وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً}(۲)؛

روزی را (به یاد آور) كه كوه ها را به حركت در آوردیم و زمین را آشكار (و مسطح) می بینی و همه آنان (انسان ها) را بر می انگیزیم و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم كرد.

در آیه دیگری، درباره حشر قیامت آمده است:

{وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمیعاً}(۳)؛ بیاد بیاور روزی را كه همه آنان را محشور می كنیم.

ونیز:

{ذلك یوم مجموع له الناس}(۴)؛ در این روز همه مردم گرد آورده می شوند.

ص:۷۷

۱- سوره مریم: ۹۳ – ۹۵.

۲- سوره كهف : ۴۷.

۳- سوره أنعام : ۲۲.

۴- سوره هود: ۱۰۳.

علّامه طباطبایی در تفسیر این آیه می نویسد:

و ظاهرالآیه انّ هذا الحشر فی غیر یوم القیامه لأنّه حشر للبعض من کل أمّه لا لجمیعهم و قد قال الله تعالی فی صفه الحشر یوم القیامه: «و حشرنا هم فلم نغادر منهم احدا»(۱)

ظاهر، این است که این حشر مربوط به حشر در قیامت نیست؛ زیرا این حشر بعضی از هر امّت است، نه همه امّت ها و در مورد حشر همگانی قیامت خداوند فرموده است: «همه را محشور می کنیم و کسی را جا نمی گذاریم».

مرحوم طبرسی هم کیفیت استدلال به این آیه را چنین بیان می کند:

استدلّ بهذه الآیه علی صحه الرّجعه من ذهب إلی ذلک من الإمامیّه بأن قال انّ دخول «من» فی الکلام یوجب التبعیض فدلّ ذلک علی أنّ الیوم المشار إلیه فی الآیه یحشر فیه قوم دون قوم و لیس ذلک صفه یوم القیامه الّذی یقول فیه سبحانه: {وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَدا}(۲)

شیعیانی که به رجعت عقیده دارند، با این آیه، بر درستی اعتقاد خود استدلال کرده و گفته اند: آمدن «مِن» در آیه، موجب تبعیض است و بر این دلالت دارد که در روز مورد نظر در آیه، برخی از اقوام برانگیخته می شوند و برخی دیگر نه و این صفت روز رستاخیز نیست؛ زیرا خداوند سبحان درباره آن فرموده است: «آنان را بر می انگیزیم و هیچ یک از ایشان را فروگذار نمی کنیم».

تفسیر نمونه در ذیل آیه فوق می نویسد:

این آیه به یکی دیگر از نشانه های رستاخیز اشاره دارد. از این آیه چنین استفاده می شود که روزی فرا خواهد رسید که خداوند از هر

ص:۷۸

۱- المیزان، ج۵، ص۳۹۷.

۲- مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۶.

قومی و جمعیتی، گروهی را محشور می کند و آن ها را برای مجازات و کیفر اعمالشان آماده می کند، بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به موضوع بازگشت گروهی از نیکوکاران و بدکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می دانند.

سپس درباره هدف این رجعت چنین می نویسد:

گروه مؤمنین که در مسیر تکامل معنوی، با موانعی در زندگی خود رو به رو شده اند و تکامل آن ها ناتمام مانده است، با بازگشت به دنیا به سیر تکامل خود ادامه می دهند و شاهد حکومت جهانی حقّ و عدل خواهند بود و در تشکیل و استفاده از برکات آن حکومت، سهیم می شوند. به عکس آن ها، کافران و منافقان سرسخت، علاوه بر کیفر اخروی، در این جهان مجازات هایی مانند مجازات های اقوام سرکش گذشته چون فرعونیان و عاد و ثمود، خواهند دید و تنها راه آن، رجعت است.(۱)

شیخ مفید(۲) و شیخ طوسی(۳) نیز هر کدام استدلال کرده اند بر این که آیه، دلالت بر رجعت در آخرالزّمان دارد؛

امّا بعضی از منکرین رجعت، حرف «من» را زائده و بی معنا می دانند و می گویند: حشر در آیه، عمومیت دارد. بدین ترتیب، استدلال آیه در مورد رجعت پذیرفته نمی شود(۴).

به این ایراد، چند پاسخ می توان داد:

الف. به اتّفاق همه مفسّران شیعه و سنّی، «مِن» به معنای تبعیض است.

ب. اگر «من» را برداشته و کلمه بعض را به جای آن بگذاریم، معنای آیه باز هم صحیح خواهد بود و تغییری نمی کند.

۱- تلخیصی از تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۴۹.
۲- المسائل السّرویه، ص۳۲.
۳- التبیان، ج۸، ص ۱۲۰.
۴- التبیان، ج۸، ص ۱۲۰.

ج. طبق قواعد ادبیات عرب شرط زاید بودن حرف «من» این است که قبل از حرف «من»، لفظِ نهی، نفی یا استفهام بیاید و در آیه شریفه، این شرط وجود ندارد.

د. این جا «من» را اگر برای تبعیض نگیریم، کلمه «فوجا» معنایی نخواهد داشت.

دو اشکال بر معنای کلمه «فوج»:

۱. آلوسی در تفسیر روح المعانی در ذیل این آیه می گوید:

و المراد بالفوج جماعه من الرّؤساء المتبوعین للکفره. (۱) مراد از «گروهی» (در آیه ۸۳ سوره نمل) جمعی از سران مورد تبعیت کافرانند.

بنابراین آیه به قیامت نظر دارد و مراد از فوج، اشاره به سران جمعیت ها و رهبران آن ها در قیامت است.

جواب:

بر طبق آیات قرآن، به طور مثال آیه: {وحشرنا هم فلم نغادر منهم احدا}؛ همه آن ها را برمی انگیزیم و از یک نفر هم فروگذار نخواهیم کرد.

{ذلک یوم مجموع له النّاس}؛ در این روز، همه مردم گرد آورده می شوند.

بنابراین، برانگیختگی جزئی که در آیه ۸۳ سوره نمل، مطرح شده است، با برانگیختگی عمومی روز قیامت طبق زبان این آیات تنافی دارد و این برانگیختگی، مربوط به روزی غیر از روز قیامت است.

۲. طبق نظر برخی مفسّران مراد از «فوج» در آیه، این است که مردم در قیامت، گروه گروه محشور می شوند. و آیه را با جمله دیگری «و یوم نحشرهم افواجا» تعبیر می کنند.(۲)

ص:۸۰

۱- روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۳۶.

۲- تاریخ مابعد الظهور، ص ۹۰۷.

امّا جواب:

تفسیر {یوم نحشر من کلّ امّه فوجا} با «یوم نحشرهم افواجا» یک تفسیر به رأی است. اگر اراده خداوند بر بیان حشر گروه گروه مردم بود، به جای آیه یاد شده جمله «یوم نحشرهم افواجا» را بیان می کرد. همان طور که در سوره نبأ فرمود: {یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا}(۱).

امّا از ظاهر آیه استفاده می شود که مراد از آن، حشر جزئی است که ما به آن رجعت می گوییم.

بعضی از منکران رجعت، همانند شوکانی از مفسّران اهل سنّت می نویسد:

والمراد بهذا الحشر، «نحشر من کلّ امّه فوجا» هو حشر العذاب بعد الحشر الکلّی الشّامل لجمیع الخلق(۲)؛ منظور از این حشر«از هر امّتی، گروهی را برمی انگیزیم» حشر عذاب است که پس از حشر کلّی همه انسان ها می باشد.

امّا این حرف قابل قبول نیست؛ زیرا وجود دو حشر در قیامت مردود است؛ چون وقتی حشر کلّی تحقّق یافت و همگی زنده شدند، عدّه ای به جهنم رفته، گرفتار عذاب می شوند و عدّه ای وارد بهشت می گردند و رسیدگی به امور انسان های خوب یا بد پایان می پذیرد.

بنابراین کسی از برانگیخته شدن کلّی استثنا نشده است که بخواهد پس از حشر کلّی، دوباره برانگیخته شود.

فخر رازی نیز در کتاب تفسیر کبیر، با تأیید «دو حشر در قیامت»، حشر جزئی در این آیه را تأویل به بعد از حشر عمومی در قیامت کرده است.می نویسد:

فاعلم، أنّ هذا من الأمور الواقعه بعد قیام القیامه(۳)؛ بدان این حشر از اموری است که پس از برپایی قیامت واقع می شود.

ص:۸۱

۱- نبأ: ۱۸.
۲- فتح القدیر، ج۴، ص۱۵۴.
۳- تفسیر کبیر، ج۲۴، ص۲۱۸.

البتّه فخر رازی برای این ادّعای خود هیچ دلیلی نیاورده است؛ به دلیل آنکه اساساً سخن او هیچ ضمانت استدلالی ندارد؛ زیرا حرف «مِن» در آیه یاد شده، برای تبعیض است و تنها به بعثت برخی از افراد اشاره دارد؛ امّا بعثت روز قیامت، شامل تمام انسان ها می شود؛ پس معلوم می شود این روز، بنابر ظاهر آیه، روز رجعت است. بله! اگر دلیلی وجود داشته باشد که بعد از قیامت، یک حشر جزئی پس از حشر کلی هست، باز هم یک صورتی دارد؛ ولی هیچ کس نگفته است بعد از حشر کلّی، یک حشر جزئی دیگری هم هست؛ زیرا پس از حشر کلّی، کسی نخواهد بود که برانگیخته شود.

ممکن است این سؤال مطرح شود که آیه، فقط درباره رجعت گروهی از گنهکاران سخن گفته است و درباره رجعت گروهی از مؤمنان سخنی به میان نیاورده است و حال آن که قائلان به رجعت، به طور عام می گویند که گروهی از خوبان و گروهی از گنهکاران رجعت خواهند کرد؛ بنابراین مدّعی عام و دلیل خاص است و نمی توان به این آیه استدلال کرد.

امّا پاسخ:

مرحوم حرّ عاملی در کتاب الإیقاظ، ذیل آیه مذکور می نویسد:

قد وردت الاحادیث الکثیره فی تفسیرها بالرّجعه، علی أنها نصّ واضح الدّلاله ظاهر بل صریح فی الرّجعه، لانّه لیس فی القیامه قطعا، و لیس بعد القیامه رجعه اجماعا فتعین کون هذه الرّجعه قبلها و انّما آیه القیامه {و حشرناهم فلم نغاذر منهم أحدا} و اذا ثبت أنّه یحشر من کلّ امه فوج ممن یکذّب بآیات الله؛ ثبت باقی أقسام الرّجعه و الّا لزم احداث قول ثالث، مع أنّه لاـ قائل بالفرق، فانّ الامامیه تقرّ بالجمیع، والعامه تنکر الجمیع، فالفارق خارق للاجماع.(۱)

حدیث های زیادی این آیه را به رجعت تفسیر می کنند. علاوه که

ص:۸۲

۱- الإیقاظ، ص۷۳.

دلالت خودش هم واضح و صریح است؛ زیرا قطعا مربوط به قیامت نیست؛ چون بعد از قیامت، به اتّفاق رجعتی نیست. پس باید قبل باشد. آیه مربوط به قیامت این است: همه را محشور کردیم و هیچ یکی شان را وانگذاریم. وقتی که بازگشت دسته ای از هر گروهی از تکذیب کنندگان آیات خدا ثابت شد، سایر اقسام رجعت (یعنی زنده شدن دسته های دیگر مانند جمعی از مؤمنان) هم ثابت می شود؛ وگرنه باید بین اقرار به رجعت و انکار آن، قول سومی قائل شد و کسی به این قول قائل نشده است. برای این که امامیه، همه اقسام رجعت را قبول دارند و اهل سنّت، همه را انکار می کنند و نظر سوّم، قولی است که نه شیعه گفته و نه سنّی. پس اصلا قائلی بر تفصیل وجود ندارد.

جواب دیگری که می توان گفت این است که در قرآن بسیاری از موضوعات به شکل اجمالی بیان شده است و بیان تفصیلی آن ها به پیامبر و اهل بیت آن بزرگوار واگذار شده است. مثل نماز، روزه، زکات، جهاد و... همگی از مسایلی هستند که تمام ابعاد و شرایط آن ها در قرآن بیان نشده است و بیان تفصیلی آن ها با مراجعه به احادیث به دست می آید. درباره «رجعت» نیز هدف از استدلال به این آیه، اثبات اصل «رجعت» است؛ امّا برای دانستن ویژگی های این مسأله، مانند عمومی بودن آن، یا این که چه اشخاصی رجعت دارند، باید از منابع روایی استفاده شود.

کوتاه سخن این که بازگشت در آیه مذکور، در یکی از سه زمان ممکن است: ۱. پیش از قیامت؛ ۲. پس از قیامت؛ ۳. در هنگام قیامت و صورت چهارمی نخواهد داشت.

صورت سوّم باطل است؛ چرا که حشر در قیامت، کلّی است و نه این که از هر امتی تعدادی محشور شوند.

صورت دوّم نیز باطل است؛ زیرا بعد از قیامت، مجرمان به جهنم و نیکان به بهشت خواهند رفت.

با این بیان، تنها احتمال اولی باقی خواهد بود که قول شیعه امامیه است.

در این زمینه روایتی از ابو بصیر است که می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمودند:

هل ینکرون اهل العراق الرّجعه؟ قلت: نعم. قال: أ ما یقرؤون القرآن وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِن کلّ ِ أُمَّهٍ فَوْجًا؛

آیا اهل عراق، رجعت را انکار می کنند؟ عرض کردم: آری! فرمود: آیا قرآن نمی خوانند که می فرماید: «و روزی که ما از هر امّتی گروهی را محشور می کنیم؟»(۱)

ب. آیاتی که به تأویل روایات دلالت بر رجعت می کنند.

آیه نخست

{حَرَامٌ عَلَىَ قَرْيَهٍ أَهْلَكنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ}(۲)؛

و اهل دیاری را که هلاک گردانیم، دیگر زندگانی بر آن ها حرام است و هرگز باز نخواهند گشت.

برای استدلال به این آیه، نکاتی را مورد توجّه قرار می دهیم:

۱. در قیامت، بازگشت انسان ها به حیات مجدّد، فراگیر است. مؤمن و کافر، چه آنان که به مرگ طبیعی از دنیا رفته اند، یا دچار عذاب الهی شده و مرده اند، همه برای حسابرسی اعمالشان در قیامت زنده می شوند.

۲. منظور از «حرام» در آیه، امتناع عقلی نیست؛ زیرا نظر به قدرت الهی، زنده کردن هلاک شدگان - چه در دنیا و چه در آخرت- هیچ گونه امتناعی ندارد. پس مراد از لفظ «حرام» اخبار از آینده است؛ یعنی خداوند مردمی را که هلاک کرده است، دوباره آنان را به دنیا باز نمی گرداند.

۳. از مطالب فوق چنین نتیجه می گیریم که این نفی بازگشت، مربوط به

۱- بحار الأنوار، ج۵۳، ص ۴۰، ح۶؛ مختصر بصائر الدّرجات، ص ۲۵.
۲- سوره انبیاء: ۹۵.

آخرت نیست و منظور، امتناع عقلی هم نمی باشد؛ بلکه خبر از عدم بازگشت هلاک شدگان به دنیا است؛ بنابراین از نفی بازگشت هلاک شدگان به دنیا، چنین بر می آید که خداوند برای بندگانش بازگشتی قرار داده و فقط هلاک شدگان را از بازگشت محروم ساخته است؛ چون اگر بازگشتی به دنیا برای انسان ها نباشد، تخصیص هلاک شدگان در محرومیت از بازگشت، ظاهرا لغو خواهد شد. پس مفهوم آیه این است که کسانی که هلاک نشده اند (با داشتن شرایط) به دنیا باز می گردند.

تفسیر روایی آیه

در این باره، روایتی را علی بن ابراهیم با سند صحیح در تفسیرش آورده است:

فإنّه حدّثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن ابن سنان عن أبی بصیر عن محمّد بن مسلم عن أبی عبد الله و أبی جعفر علیهما السلام قالا کلّ قریه أهلک الله أهلها بالعذاب لا یرجعون فی الرّجعه؛

محمد بن مسلم از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نقل می کند که آن دو بزرگوار فرمودند: هر شهر و آبادانی را که خداوند به وسیله عذاب هلاک کرد، هنگام رجعت برنخواهند گشت.

علی بن ابراهیم می گوید:

فهذه الآیه من أعظم الدّلاله فی الرّجعه لأنّ أحدا من أهل الإسلام لا ینکر أنّ النّاس کلّهم یرجعون إلی القیامه من هلک و من لم یهلک قوله لا یَرْجِعُونَ أیضا عنی فی الرّجعه فأمّا إلی القیامه فیرجعون حتّی یدخلوا النّار(1)؛

این آیه، بهترین و بزرگ ترین دلیل بر اثبات رجعت است؛ زیرا کسی از مسلمانان، انکار ندارند که در قیامت همه انسان ها بر می گردند؛ چه آنان که به عذاب الهی هلاک شده اند و چه آنان که به مرگ طبیعی

ص:۸۵

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۶.

مرده اند. خداوند که می گوید: آنان بر نمی گردند، یعنی در عصر رجعت. امّا در قیامت، بر می گردند تا داخل جهنم شوند.

در تفسیر برهان نیز چنین آمده است:

قال الصّادق علیه السلام : کل قریه أهلک الله أهلها بالعذاب لا یرجعون فی الرّجعه و امّا فی القیامه فیرجعون و من محض الإیمان محضا وغیرهم ممّن لم یهلکوا بالعذاب و محضوا بالکفر محضا یرجعون(۱)؛

امام صادق علیه السلام فرمود: هر آبادی ای که خداوند با عذاب، اهلش را هلاک کرده است، به هنگام رجعت باز نمی گردند و امّا در قیامت بر می گردند و کسانی که دارای ایمان خالص یا کفر خالصند ولی با عذاب، هلاک نشده اند [به هنگام رجعت] باز می گردند.

در این زمینه، روایات زیادی از امامان معصوم علیهم السلام وارد شده است که خداوند کسانی را که به دنیا عذاب کرده است، در زمان رجعت برنمی گرداند. برای این که یکی از اهداف رجعت این است که کفّار برگردند تا عذاب دنیایی را بچشند. این ها بر اثر عذاب، کیفر اعمالشان را در دنیا دیده اند؛ لذا بر نمی گردند. تنها مؤمنان صالح و کفّار محض که عذاب نشده اند، بر می گردند تا پاداش یا عذاب دنیوی را ببینند.

آیه دوّم

{قَالُواْ رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنْ ِوَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنْ ِفَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلىَ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ}(۲)

در آن حال کافران گویند: پروردگارا! تو ما را دو بار میراندی و دوبار زنده کردی. اکنون ما به گناه خود معترفیم. آیا اینک ما را راهی هست که از این (عذاب دوزخ) بیرون آییم؟

ص:۸۶

۱- تفسیر برهان، ج ۵، ص ۲۴۸.

۲- سوره غافر: ۱۱.

در این آیه کریمه، از دو احیا (زنده کردن) و دو إماته (میراندن) سخن رفته است. مراد از دو بار زنده کردن و دوبار میراندن، چیست؟ مفسّران چهار وجه را ذکر کرده اند.

۱. منظور از دو بار میراندن، مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ است و مراد از دو مرتبه احیا، احیای برزخی و احیا در قیامت است. در نقد این وجه می توان گفت:

اوّلا: این احتمال متوقّف است بر حیات برزخی؛ به این معنا که بعد از مردن انسان و جدایی روح از بدن، دوباره انسان در برزخ زنده شود، تا آن که إماته ی دوّم بعد از آن معنا پیدا کند. آن چه مسلّم است، بعد از مرگ انسان، روح در عالم برزخ باقی می ماند و با قطع تعلّق روح از بدن، دامنه اطلاعاتش گسترده تر می شود و بسیاری از چیزهایی را که در این عالم نمی دیده می بیند؛ امّا این که روح دوباره در عالم برزخ به جسم بازگردد و زنده شود، برهان محکمی نداریم و مراد از حیات برزخی، همان بقای روح بعد از مرگ و گسترده شدن شناخت او بعد از رفع حجاب بدن است و بر چنین حیاتی، حیات صدق نمی کند.

مرحوم علّامه طباطبایی می گوید:

و لولا الحیاه البرزخیه لم تتحقّق الإماته الثانیه؛ اگر زندگی در برزخ نبود، دیگر میراندن دومی تصور صحیح نداشت.(۱)

اگر مراد از «حیات برزخی» در کلام علامه، همان بقای روح در عالم برزخ باشد، می گوییم: آن چه از ظاهر لفظ «إماته» و «إحیا» با توجّه به غالب موارد استعمال آن دو، استفاده می شود، این است که إماته، به معنای جدا کردن روح از بدن و احیا، به معنای دمیدن روح به جسم است.

امّا نسبت دادن اماته و احیا به خود روح، با قطع نظر از بدن، خلاف ظاهر است و نیاز به قرینه دارد؛ مانند قول خداوند:

۱- تفسیر المیزان، ج۱۷، ص۳۱۳.

{یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ}(۱)؛

ای کسانی که ایمان آورده ایـد! دعوت خـدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامی که شـما را به سوی چیزی می خواند که شـما را حیات بخشد.

خطاب به مؤمنانی است که زنده اند و دعوت به برنامه حیات بخش در آیه، خود قرینه است بر این که مراد از احیا در این آیه، دمیـدن روح در بـدن نیست؛ در نتیجه، تفسـیر دو احیـا و دو امـاته طبق وجه اوّل، خلاـف ظاهر به نظر می رسـد و در آیه مورد بحث قرینه بر خلاف ظاهر نداریم.

۲. منظور از دو حیـات، زنـده شـدن در قبر برای پاره ای سؤالات و زنـده شـدن در قیامت است و منظور از دو مرگ، مرگ در پایان عمر و مرگ در قبر است؛ از این رو جمعی از مفسّران، این آیه را دلیل بر حیات موقّت در قبر دانسته اند.(۲)

قابـل ذکر است که در این وجه، پس از مـدّتی زنـده شـدن در قبر، انسـان می میرد، به خلاف وجه اوّل که تا پایان برزخ زنـده است، سـپس می میرد. اشـکال این وجه این است که برهان محکمی بر دمیـده شـدن روح به بدن در عالم برزخ، قبل از قیامت نداریم. این قسم زنده شدن در عالم برزخ، از ضروریات هم نیست.

۳. منظور از مرگ نخستین، مرگ قبـل از وجود حیـات انسـان در دنیـا است؛ چرا که پیش از حیـات دنیوی خاک بود؛ بنابراین زندگی اوّل نیز زندگی این دنیا می شود و مرگ دوّم، در پایان این دنیا است و حیات دوّم، در رستاخیز.(۳)

نقـد واضـح این وجه این است که به حـالت اولیه انسـان قبـل از حیـات دنیوی، إماته (میرانـدن) اطلاق نمی شود. این عنوان در جایی صادق است که مسبوق به حیات باشـد. بر خلاف موت که بر هر چیزی که زنـدگی بر خود نگرفته صدق می کند؛ مثل زمین مرده، یا سنگ مرده.

۱- سوره انفال: ۲۴.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۴.

۳- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۴.

۴. منظور از اماته و احیا، بـا توجّه به بیشتر موارد اسـتعمال آن دو، به خصوص لفـظ إحیـا، دوبار میرانـدن و دوبار زنـده کردن همین جسم است. این وجه، با ظاهر این دو لفظ سازگار است. با توجّه به این که هیچ یک از اشـکالات سابق بر این وجه وارد نیست و از این جهت می توان گفت: این آیه، بهترین دلیل بر رجعت می باشد. بنابراین منظور از میراندن اوّل، همان پایان عمر دنیوی انسان و مرگ او است و احیای اوّل، هنگام رجعت است که خداونـد عدّه ای را زنده می کند و به دنیا باز می گرداند و میراندن دوّم نیز در همین دنیا و پس از رجعت است و زنده کردن دوّم، در قیامت، هنگام زنده شدن همه انسان ها است.

شیخ حرّ عاملی(۱) و علّامه مجلسی(۲) همین وجه را پـذیرفته انـد. مرحوم شبّر نیز مرگ و زنـدگی دوّم در این آیه را، مرگ و زندگی در رجعت، تفسیر کرده اند.(۳)

علی بن ابراهیم در تفسیر قمی، به استناد روایتی از امام صادق علیه السلام این آیه را درباره رجعت دانسته است.(۴)

و قـال علی بن إبراهیم فی قوله {رَبَّنـا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ} إلی قوله مِنْ سَبِیلٍ قال الصّادق علیه السـلام ذلک فی الرجعه. این (آیه در باره) رجعت است.

آیه سوم

{وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّنَ لَمَا ءَاتَیْتُکم مِّن کتَابٍ وَ حِکمَهٍ ثُمَّ جَاءَ کمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَکمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ قَالَ ءَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلیَ ذَالِکمْ إِصْرِی قَالُواْ أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشهَدُواْ وَ أَنَا مَعَکم مِّنَ الشَّاهِدِینَ}(۵)؛

و [یاد کن] آن گاه که خدا از پیغمبران پیمان گرفت که چون به شما

۱- الإیقاظ، ص ۵۶.

۲- بحار الأنوار، ج۵۳، ص۱۳۷.

۳- تفسیر شبّر، ص ۴۴۰.

۴- تفسیر قمی، ج۲، ص ۲۵۶.

۵- سوره آل عمران: ۸۱.

کتاب و حکمت بخشیدم، سپس بر شما [اهل کتاب] رسولی از جانب خدا آمد که گواهی به راستی کتاب و شریعت شما می داد، به او ایمان آورده و یاری او کنید. خدا فرمود: «آیا اقرار داشته و پیمان مرا بر این امر پذیرفتید؟» همه گفتند: «اقرار داریم.» خدا فرمود: «گواه باشید، من هم با شما گواهم».

بیان آیه، تصریح دارد بر این که نصرت و ایمانی که از پیامبران بر آن میثاق گرفته شده، بعد از آمدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود. «و لتؤمننّ به و لتنصرنّه» مضارع مؤکّد است که بر انجام کار در زمان آینده دلالت دارد؛ یعنی زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وپیامبران گذشته، همگی زنده شوند و پیامبران پیشین، بر اساس پیمان الهی خود، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را یاری دهند.

علی بن ابراهیم، در تفسیر خود ذیل آیه مذکور این روایت را آورده است:

حدّثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن عبد الله بن مسکان عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قال ما بعث الله نبیا من لدن آدم إلی عیسی علیه السلام إلّا أن یرجع إلی الدّنیا فینصر أمیر المؤمنین علیه السلام و هو قوله «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» یعنی رسول الله و لتنصرنّه یعنی أمیر المؤمنین(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: «از زمان حضرت آدم علیه السلام تا حضرت عیسی علیه السلام خدا هیچ پیامبری نفرستاده، جز این که به دنیا بازمی گردد و امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری می کند و تأویل آیه که باید ایمان آورید، یعنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و باید یاری کنید او را، یعنی: امیرالمؤمنین علیه السلام را.

هم چنین فخر رازی نیز در تفسیر خود از حضرت علی علیه السلام نقل می کند:

خداوند آدم و سایر انبیا را مبعوث نکرد مگر آن که عهد و پیمان

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴.

گرفت که هر گاه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد به او ایمان بیاورند و یاری اش کنند.(۱)

منظور از میثاق گرفتن از همه انبیای گذشته، در این آیه، ایمان آوردن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و نصرت او (و یاری وصی او طبق بعضی روایات) می باشد که در عالم رجعت صورت خواهد گرفت.

آیه چهارم

{إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي الحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ}(۲)؛

قطعا ما فرستادگان خود و اهل ایمان را در زندگی دنیا و آن روزی که شاهدان قیام کنند، یاری خواهیم کرد.

این نویدی الهی با تأکید فراوان (إنّ، لام تأکید و...) بیان شده است که هرگز تخلّف پذیر نیست.

«فی الحیوه الدّنیا» متعلّق به «ننصر» است؛ یعنی این نصرت در دنیا محقّق می شود، علاوه بر این، قضیه نصرت و یاری، به صورت موجبه کلیه بیان شده است؛ یعنی همه انبیا و مؤمنان یاری خواهند شد، نه به صورت موجبه جزئیه؛ یعنی اگر در طول تاریخ، یک پیامبر و یک مؤمن یاری شده باشد هم صادق است. با توجّه به این نکته، اضافه شدن جمع «رسل» به ضمیر «نا» مفید عموم است؛ یعنی این نصرت، شامل همه انبیا می شود. ولو به صورت جمعی.

در سوره صافات چنین آمده است:

{وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ. إِنهُمْ لهُمُ لْمَنصُورُونَ. وَ إِنَّ جُندَنَا لهَمُ الْغَالِبُونَ}(۳)؛

ص:۹۱

۱- تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۲۳.

۲- سوره غافر : ۵۱.

۳- سوره صافات: ۱۷۱-۱۷۳.

همانا عهد ما درباره بندگانی که به رسالت فرستادیم [چنین در علم ازلی] سبقت گرفته است. که البتّه آن ها [بر کافران] فتح و پیروزی یابند و همیشه سپاه ما غالبند.

وقتی که این دو آیه را در کنار هم قرار می دهیم، می بینیم که در هر دو آیه، خداوند وعده مؤکدی بر نصرت و غلبه پیامبران خویش داده است؛ ولی در سوره غافر، نصرت مؤمنان را هم اضافه کرده است. از این دو آیه استفاده می شود که نصرت الهی، همه رسولان و مؤمنان را فرا می گیرد و چنان چه در یک مورد این وعده صورت نگیرد، مسلّماً با عمومیت آیه سازگار نخواهد بود.

مرحوم طبرسی، در تفسیر آیه ۵۱ سوره غافر می نویسد:

...ای ننصرهم بوجوه النصر فانّ النّصر قد یکون بالحجّه و یکون أیضا بالغلبه فی المحاربه و ذلک بحسب ما تقتضیه الحکمه، و یعلمه سبحانه من المصلحه و یکون أیضا بالألطاف و التأیید و تقویه القلب و یکون باهلاک العدو...(۱)؛

آنان را با انواع راه ها و صورت های مختلف کمک می کنیم؛ گاهی به وسیله برهان، آن ها را یاری می کنیم. [در مقام استدلال که منطق و برهان پیامبران بر منطق خصم غالب می شود] و زمانی نیز نصرت (الهی) در میدان جنگ، به واسطه غلبه (بر دشمن) است. که همه این نصرت ها به مقتضای حکمت و مصلحتی است که خداوند سبحان به آن عالم است و گاهی نیز نصرت (الهی) به وسیله الطاف و تأیید و نیرو بخشیدن به قلب انجام می شود و گاهی هم با نابود کردن دشمن، صورت می گیرد.

با توجّه به مطالب فوق اگر چه نصرت، صورت های مختلفی دارد و لکن لفظ «نصر» وقتی که در قالب دو کلمه «لننصر» و «المنصورون» به صورت وعده الهی جلوه کند، در غلبه بر دشمن در میدان نبرد و جنگ یا هلاکت دشمن به وسیله

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۲۵.

عـذاب دنيوی، ظهور دارد که خداوند این وعده را به پیامبران ومؤمنان داده است. متأسـفانه با امعان نظر در تاریخ می بینیم این وعـده در مـورد بسـیاری از پیـامبران و مؤمنـان (اوصـیا) تحقّق نیـافته است؛ بلکه بسـیاری از آن هـا، مثـل هابیـل هـا، یحیی هـا، زکریاهـا، حسین هـا و... مظلومانه به شـهادت رسـیده انـد و بـدون یاری، از دنیا رفته انـد؛ در حالی که آیات به صـراحت می گویند: ما به طور قطع، فرستادگان خود و مؤمنان را یاری می کنیم.

پس یـا بایـد بگوییم - العیـاذ بـالله -خداونـد خلف وعـده کرده است که این کفر خواهـد بود؛ {فإنّه لا یخلف المیعاد}. یا باید بگوییم این وعـده الهی، در آینـده محقّق می شود که این تحقّق در آینده، مسـتلزم زنده شدن و رجعت آنان است تا با شمشـیر انتقام الهی بر فرق ستمگران فرود آورد.

در این باره روایاتی در تفسیر این آیه وجود دارد که دو روایت را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

١. أخبرنا أحمد بن إدریس عن أحمد بن محمّد عن عمر بن عبد العزیز عن جمیل عن أبی عبد الله علیه السـلام قال قلت قول الله تبـارک و تعالی {إِنَّا لَنَنْصُـرُ رُسُـلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الـدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْـهادُ} قال ذلک والله فی الرّجعه، امّا علمت أنّ أنبیاء کثیره لم ینصروا فی الدّنیا و قتلوا و الأئمّه بعدهم قتلوا و لم ینصروا ذلک فی الرّجعه(١)؛

علی بن ابراهیم از جمیل نقل می کنـد که من به امام صادق علیه السـلام قول خداونـد تبارک تعالی {إِنَّا لَنَنْصُـرُ رُسُـلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیـاهِ الـدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْـهادُ} را خوانـدم، حضـرت فرمود: «به خـدا سوگنـد! آن [تحقّق وعـده الهی] در رجعت خواهد بود. آیا نمی دانی که بسیاری از پیامبران، بدون آن که در دنیا یاری شوند، کشته شدند و پیشوایان بعد از انبیا نیز کشته شدند و یاری نشدند؟ آن تحقّق نصرت الهی در دنیا، در رجعت خواهد بود»(٢).

ص:٩٣

١- تفسیر قمی، ج٢، ص٢٥٨.

٢- این روایت را سعد بن عبدالله نیز از احمد بن محمّد بن عیسی نقل کرده است. تفسیر برهان، ج٧، ص ٣٠.

۲. ابن قولویه در کامل الزّیارات از ابو بصیر نقل می کند:

عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال: تلا هذه الآیه: {إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ} قال: الحسین بی علی علیه السلام منهم و لم ینصر بعد ثم قال و الله لقد قتل قتله الحسین علیه السلام و لم یطلب بدمه بعد.(۱)

امام باقر علیه السلام آیه کریمه «انّا لننصر رسلنا...» را قرائت کرده، فرمودند: «حسین ابن علی از آنها است. [از کسانی که در آیه کریمه به آن ها وعده نصرت داده شده است] ولی هنوز یاری نشده است»، سپس فرمودند: «به خدا سوگند! کشندگان حسین، کشته شدند؛ ولی هنوز خون حسین طلب نشده است[با این حال، انتقام خونش گرفته نشده است]».

آیه پنجم

اشاره

{وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیهِْمْ أَخْرَجْنَا لهَُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُکلَِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کاَنُواْ بَِایَاتِنَا لَا یُوقِنُونَ}(۲)؛

و هنگامی که وعده عذاب کافران به وقوع پیوندد، جنبنده ای از زمین بیرون آریم که با آنان تکلم کند و بگوید که این مردم آیه های ما را باور نمی کرده اند.

در بسیاری از احادیث رجعت و همچنین علائم ظهور حضرت مهدی«عج» از خروج دابّهالارض سخن گفته شده است. بین علمای شیعه و سنّی، در تفسیر لفظ «دابّه الأرض» اختلاف فراوان دیده می شود. در عین حال در سه مورد، اتّفاق نظر وجود دارد:

۱. «دابّه الأرض» در آخرالزّمان خروج می کند؛

خروج «دابّه الأرض» از نشانه های قیامت است؛

بیشتر علما معتقدند که محل خروج او، مسجد الحرام است؛ گرچه عدّه ای نیز،

۱- کامل الزیارات، باب ۱۸، ح ۲، ص ۱۳۴.

۲- سوره نمل: ۸۲.

محل خروج او را کوه صفا دانسته اند.

نظر شیعه درباره دابه الارض

علّامه طباطبایی در تفسیر «دابّه الأرض» می نویسد:

این جمله؛ بیان کننده یکی از آیات خارق العاده است. سپس می افزاید:

در قرآن، آیه ای نیافتم که بتواند این آیه را تفسیر کند و روشن کند که مراد از تکلّم این دابّه چیست و صفات آن چگونه است و چطور از زمین خارج می شود و به مردم چه می گوید. سیاق آیه بهترین گواه است بر این که می خواسته به اجمال و به نحو سر بسته از آن بگذرد؛ در نتیجه معنای آیه چنین می شود که وقتی کار مردم به آن جا رسید که به آیات مشهوده ارضی و سماوی ایمان نیاوردند و زمینه ایمان از طریق تفکّر و اندیشه و عبرت گرفتن از بین رفت، وقت آن فرا می رسد که آیات خارق العاده ای را که به آن ها وعده داده بودیم، نشان داده تا آن که به ناچار اعتراف به حق کنند. «پس از زمین جنبده ای خارج می کنیم که با آن ها سخن بگوید.»(۱)

شیعه معتقد است در قرآن، توضیحی در این باره وجود ندارد و باید در احادیث جست و جو کرد. در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دابه الأرض، به امیرالمؤمنین تفسیر شده است که قبلاً در بحث «رجعت از زبان پیامبر» ذکر شد. روایات زیادی در این باره وارد شده است، که چند نمونه از آنها را یادآور می شویم:

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ محمّد بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ السُّلَمِی عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مِيثَمٍ عَنْ عَبَايَةَ قَالَ أَتَی رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ حَدِّثْنِی عَنِ الدَّابَّهِ قَالَ وَ مَا تُرِيدُ مِنْهَا قَالَ أَحْبَبْتُ أَنْ أَعْلَمَ عِلْمَهَا قَالَ هِیَ دَابَّهٌ مُؤْمِنَهٌ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَ تُؤْمِنُ بِالرَّحْمَانِ وَ تَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ تَمْشِی فِی الْأَسْوَاقِ(۲)؛

ص:۹۵

۱- المیزان، ج۱۵، ص۳۹۶.

۲- بحار الأنوار، ج۵۳، ص ۱۱۰؛ الإیقاظ، ص۳۸۳.

از عبایه نقل می کنند که مردی خدمت حضرت علی علیه السلام رسید و عرض کرد: «مرا از جنبنده زمین خبر ده!» فرمود: «جنبنده با ایمان است و قرآن می خواند و به خدای رحمان ایمان دارد، غذا می خورد و در بازارها راه می رود».

۲. در روایت دیگری از زبان حضرت امیر علیه السلام نیز معرّفی شده است.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ محمّد بْنِ الْحَسَنِ الْفَقِيهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ نَاصِحٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هُوَ يَأْكُلُ خُبْزاً وَ خَلًّا وَ زَيْتاً فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ فَمَا هَذِهِ الدَّابَّةُ قَالَ هِيَ دَابَّةٌ تَأْكُلُ خُبْزاً وَ خَلًّا وَ زَيْتا(۱)؛

از أصبغ بن نباته نقل می کند که گفت: خدمت امیر مؤمنان علیه السلام رفتم. نان و سرکه و زیتون می خورد. این آیه را خواندم: «هنگامی که عذاب واجبشان شوند، جنبنده ای از زمین بیرون آوریم» و گفتم این جنبده چیست؟ فرمود: جنبنده ای است که نان و سرکه و زیتون می خورد.

با توجّه به مطالب فوق و هم چنین روایات بسیار دیگر، استفاده می شود «دابه» یک انسان است؛ امّا انسانی فوق العاده، یک انسان متحرّک و فعّال که از کارهای اصلی اش، جدا ساختن صفوف مسلمانان از منافقان و علامت گذاری آن ها است. حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود که عصای موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام با او است و می دانیم عصای موسی، رمز قدرت و اعجاز و خاتم سلیمان، رمز حکومت و سلطه الهی است.(۲)

۳. در حدیثی که حذیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در توصیف «دابه الأرض» نقل کرده، آمده است:

لا یدرکها طالب و لا یفوتها هارب فتسم المؤمن بین عینیه و تکتب

۱- بحار الأنوار، ج۵۳، ص۱۱۲.

۲- تفسیر نمونه، ج۱۵، ص۵۵۱.

بين عينيه مؤمن و تسم الكافر بين عينيه و تكتب بين عينيه كافر و معها عصا موسى و خاتم سليمان(۱)؛

او به قدری نیرومند است که نه کسی به او می رسد و نه کسی می تواند از دست او فرار کند. در پیشانی مؤمن علامت می گذارد و می نویسد: «مؤمن» و در پیشانی کافر علامت می گذارد و می نویسد: «کافر» و با او، عصای موسی و انگشتر سلیمان است.

۴. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:

قال أبو عبد الله علیه السلام قال رجل لعمّار بن یاسر یا أبا الیقظان آیه فی کتاب الله قد أفسدت قلبی و شککتنی قال عمّار وای آیه هی قال قول الله: {وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ، الآیه} فأی دابه هی قال عمّار و الله ما أجلس و لا آکل و لا أشرب حتی أریکها: فجاء عمّار مع الرجل إلی أمیر المؤمنین علیه السلام و هو یأکل تمرا و زبدا، فقال له یا أبا الیقظان هلم فجلس عمّار و أقبل یأکل معه، فتعجّب الرّجل منه، فلمّا قام عمّار قال له الرّجل سبحان الله یا أبا الیقظان حلفت أنّک لا تأکل و لا تشرب و لا تجلس حتّی ترینیها، قال عمّار قد أریتکها إن کنت تعقل (۲)؛

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به عمّار یاسر گفت: «آیه ای در قرآن است که فکر مرا پریشان ساخته و مرا در شک انداخته است». عمّار گفت: «کدام آیه؟» گفت: «آیه {و إذا وقع القول علیهم أخرجنا لهم دابّه من الأرض} این، کدام جنبنده است؟» عمّار گفت: «به خدا سوگند! من روی زمین نمی نشینم، غذایی نمی خورم و آبی نمی نوشم، تا دابه الأرض را به تو نشان دهم». سپس همراه آن مرد به خدمت حضرت علی علیه السلام آمد؛ در حالی که حضرت خرما و سرشیر می خورد. هنگامی

۱- مجمع البیان، ج۷، ص۲۳۴.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱.

که چشم امام به عمّار افتاد فرمود: «عمّار بیا». پس او آمد و نشست و با امام مشغول خوردن شد. آن مرد، سخت در تعجب فرو رفت؛ [چرا که عمّار به او قول داده و قسم خورده بود که تا به عهدش وفا نکند، غذا نخورد، گویی قول و قسم خود را فراموش کرده است] آن مرد به او رو کرد و گفت: «عجیب است؛ تو سوگند یاد کردی که غذا نخوری و آب ننوشی و بر زمین ننشینی، مگر این که دابه الأرض را به من نشان دهی». عمّار در جواب گفت: «من، او را به تو نشان دادم؛ اگر می فهمیدی».

۵. عَنِ ابْنِ نُبَاتَهَ قَالَ قَالَ لِی مُعَاوِیَهُ یَا مَعْشَرَ الشِّیعَهِ تَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِیّاً دَابَّهُ الْأَرْضِ قُلْتُ نَحْنُ نَقُولُ وَ الْیَهُودُ یَقُولُونَ قَالَ فَأَرْسَلَ إِلَی رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ وَیْحَک تَجِدُونَ دَابَّهَ الْأَرْضِ عِنْدَکمْ مَکتُوبَهً فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ وَ مَا هِیَ أَ تَدْرِی مَا اسْمُهَا قَالَ نَعَمْ اسْمُهَا إِیلِیَا قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَی فَقَالَ وَیْحَک یَا أَصْبَغُ مَا أَقْرَبَ إِیلِیَا مِنْ عَلِیّاً (۱)؛

أصبغ نقل می کند:

معاویه به من گفت: «شما شیعیان گمان می کنید دابّه الأرض، [حضرت] علی علیه السلام است.» گفتم: «ما از یهودیان نقل می کنیم». معاویه رئیس علمای یهود را حاضر کرد و گفت: «وای بر تو! نزد شما نام دابّه الأرض هست؟» گفت: «آری». پرسید: «چیست؟ نامش را می دانی؟» گفت: «آری نامش إلیا است»؛ پس معاویه به من نگاه کرد و گفت: «وای بر تو ای اصبغ! إلیا چقدر به علی نزدیک است».

۶. عن ابی عبدالله الجدلی عن أمیرالمؤمنین أنّه قال و... أنا دابه الارض أنا انف المهدی و عینه؛

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

من جنبنده زمینم. من به جای دماغ و چشم حضرت مهدی هستم. [کنایه از اینکه پیشرو و یاور او هستم](۲).

۱- بحار الأنوار، ج۵۳، ص۱۱۲.

۲- الایقاظ، ص ۳۸۳.

نظر اهل سنّت در رابطه با دابّه الأرض

اهل سنّت در این مسأله از دو منبع استفاده می کنند:

۱. احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند.

۲. تفاسیری که بعضی از مفسّران، از طرف خود ابراز کرده اند.

صفاتی که برای دابه الأرض در احادیث اهل سنّت آمده است، عبارتند از:

۱. أبو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که حضرت فرمودند:

«دابه الأرض» خارج می شود در حالی که همراهش عصای موسی و انگشتر سلیمان است و با انگشتر، صورت مؤمن را جلوه می دهد و با عصا، دماغ کافر را داغ می نهد، تا جایی که برای مردمی که بر سر یک سفره می نشینند، کافر از مؤمن بازشناخته می شود.(۱)

۲. از ابی زبیر نقل است که در توصیف «دابّه» گفت:

سر دابه، سر گاو است و چشمانش، چشمان خوک و گوش آن، گوش فیل و شاخش، شاخ گوزن و گردن آن، گردن شترمرغ و سینه آن، سینه شیر و رنگ آن، رنگ پلنگ و لگن آن، لگن گربه و دم آن، دم قوچ و چهاردست و پایش، چهار دست و پای شتر است. بین هر کدام از دو مفصل او، دوازده ذراع فاصله است. وقتی که خارج می شود، همراهش عصای موسی و انگشتر سلیمان است. هیچ مؤمنی نیست، مگر این که در پیشانی اش آن عصا نقطه سفیدی می گذارد و آن نقطه به اندازه ای پخش می شود که صورتش را نورانی می کند. هم چنین هیچ کافری نیست مگر این که نقطه سیاهی با انگشتر سلیمان در صورتش می گذارد. آن نقطه پخش می شود تا این که صورت آن کافر را سیاه می کند و به این وسیله در همه جا مؤمن از کافر باز

۱- عن أبی هریره قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : تخرج دابّه الأرض و معها عصا موسی و خاتم سلیمان فتجلو وجه المؤمن بالخاتم و تخطم أنف الکافر بالعصا حتی یجتمع الناس علی الخوان یعرف المؤمن من الکافر» (الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۵، ص۱۱۷).

شناخته می شود(۱).

نظر آلوسی

آلوسی، در تفسیر خود به این اختلاف اشاره می کند و پس از بیان گوشه ای از دلایل کسانی که این موجود را انسان می دانند، می نویسد:

مشهور این است که این موجود، حیوان است و به نظر ما، حق با این گروه است.

و در جای دیگر به ردّ نظر شیعه پرداخته می نویسد:

احادیثی که شیعه در تفسیر «دابه الأرض» نقل کرده اند و آن را بر علی تطبیق کرده اند، گذشته از این که دروغی آشکار است، روایات معارض نیز دارد و آن حدیث معارض این است:

أخرج ابن أبی حاتم عن النزال بن سیره: قال: قیل لعلی کرم الله تعالی وجهه: إنّ أناسا یزعمون أنّک دابّه الأرض فقال: والله إنّ لدابّه الأرض لریشا و زغبا.ما لی ریش و لا زغب و إنّ لها لحافرا و مالی حافر...(۲)؛

به علی علیه السلام گفته شد: بعضی از مردم گمان می کنند تو همان «جنبنده زمین» هستی. فرمود: به خدا قسم! جنبنده زمین پر و پشم و سم دارد؛ در حالی که من این ها را ندارم...»

۱- «و أخرج ابن أبی حاتم و ابن مردویه عن أبی الزبیر انه وصف الدابه فقال رأسها رأس ثور و عینها عین خنزیر و أذنها أذن فیل و قرنها قرن ایل و عنقها عنق نعامه و صدرها صدر أسد و لونها لون نمر و خاصرتها خاصره هره و ذنبها ذنب کبش و قوائمّها قوائم بعیر بین کل مفصلین منها اثنا عشر ذراعا تخرج معها عصا موسی و خاتم سلیمان و لا یبقی مؤمن الا نکتته فی مسجده بعصا موسی نکته بیضاء فتفشو تلک النکته حتی یبیض لها وجهه و لا یبقی کافر الا نکتت فی وجهه نکته سوداء بخاتم سلیمان فتفشو تلک النکته حتی یسود لها وجهه حتی ان الناس یتبایعون فی الأسواق بکم ذا یا مؤمن و بکم ذا یا کافر» (الدر المنثور، ج۵، ص۱۱۷).

۲- روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۳ ۳.

ردّ نظر آلوسی

آلوسی در اثبات حیوان بودن این موجود، دلیل نیاورده است و روایتی که به عنوان معارض نقل کرده است، نه تنها مرسل است؛ بلکه توان معارضه با احادیث متعدّدی که شیعه نقل می کند را ندارد.

سید قطب نیز که از علمای سنّی است، احادیثی که اهل سنّت درباره «دابه الأرض» نقل کرده اند را معتبر نمی داند. ایشان قسمتی از آن اوصاف را ذکر می کند، بعد می گوید: این بی معنا است(۱)؛ در حالی که شیعه احادیث قابل قبول نقل کرده است.

برخی از برادران اهل سنّت راه انصاف را گرفته، نوشته اند: ما هرچه در کتاب ها جست و جو کردیم، به این ویژگی ها برای حیوانی برخورد نکردیم.(۲) بعضی، این روایت را غیر قابل اعتماد دانسته اند.(۳)

ج. آیات در باب وقوع رجعت در پیامبران و امّت های گذشته

اشاره

قرآن مجید که اساسی ترین و موثّق ترین منبع و سند مسلمانان جهت فراگیری و اثبات مسایل مهمّ دینی و اعتقادی می باشد، در چند سوره، از رجعت هایی که در گذشته با بدن عنصری و مادّی صورت گرفته اند، سخن گفته است که به بررسی بعضی از آیات آن می پردازیم.

۱. عزیر پیامبر

{أَوْ کَالَّذی مَرَّ عَلی قَرْیَهٍ وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنَّی یُحْیی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَهَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عامٍ فَانْظُرْ إِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلی حِمارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ آیَهً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظامِ

۱- فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۲۶۷.

۲- جواهر، ج ۷، ص ۲۴۹.

۳- تفسیر مراغی، ج ۷، جزء ۲۰، ص ۲۲.

كَيْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَكسُوها لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلى كلِّ شَيْ ءٍ قَديرٌ}(1)؛

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور کرد؛ در حالی که دیوارهای آن، به روی سقف ها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوان های اهل آن، در هر سو پراکنده بود.) گفت: «چگونه خدا این ها را پس از مرگ، زنده می کند؟!» (در این هنگام) خدا او را یکصد سال میراند، سپس زنده کرد و به او گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا بخشی از یک روز». فرمود: «نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (با گذشت سال ها) هیچ گونه تغییر نیافته است! ولی به الاغ خود نگاه کن [که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم] برای این که تو را نشانه ای برای مردم قرار دهیم. به استخوان های مرکب سواری خود نگاه کن که چگونه آن ها را برداشته، به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم!» هنگامی که بر او آشکار شد، گفت: «می دانم خدا بر هر کاری توانا است».

این آیه، اشاره به سرگذشت پیامبری به نام عزیر می کند که در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت، از کنار یک آبادی گذشت؛ در حالی که به شکل وحشتناکی دیوارهای آن، به روی سقف های آن فروریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوان های پوسیده ساکنان آن که به این سو و آن سو پراکنده بود، به چشم می خورد. هنگامی که این منظره وحشت زا را دید، گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟

البتّه این سخن از روی انکار و تردید نبود؛ بلکه از روی تعجّب بود؛ زیرا قرائن موجود در آیه نشان می دهد او یکی از پیامبران بوده است (در ذیل آیه می خوانیم خداوند با او سخن گفته است) و روایات نیز این حقیقت را تایید می کند.

ص:۱۰۲

۱- سوره بقره: ۲۵۹.

در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یکصد سال بعد او را زنده کرد و از او سؤال کرد: چقدر در این بیابان بوده ای؟ او که خیال می کرد مقدار کمی در آنجا درنگ کرده است، در جواب عرض کرد: یک روز یا نیم روز!

این که او در مقام پاسخ، میان نیم روز و یک روز مردّد شد، معلوم می شود موقع مرگ او، پیش از ظهر و موقع زنده شدن او بعد از ظهر بوده است، از این جهت به شک افتاد که آیا یک شبانه روز درنگ کرده یا نیم روز و چند ساعتی؟ در این موقع به او خطاب شد که یکصد سال این جا بوده ای. اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظر کن چگونه در این مدّت به فرمان خداوند هیچ گونه تغییری در آن پیدا نشده است. غذای او، انجیر و آشامیدنی او، آب میوه بود که این نوع غذا و نوشیدنی، زودتر فاسد و آلوده می شوند.

برای این که بدانی یکصد سال از مرگ تو گذشته است، نگاهی به مرکب سواری خود کن و ببین از هم متلاشی و پراکنده شده و مشمول قوانین عادی طبیعت گشته و مرگ آن را از هم متفرّق ساخته است. سپس نگاه کن چگونه اجزای پراکنده آن را جمع آوری کرده و زنده می کنیم. او، با دیدن منظره که چگونه اجزای آن جابه جا شد و به هم پیوست و گوشت و پوست پیدا کرد و حیات خود را بازیافت، گفت: می دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است.

در ذیل این آیه، حدیثی نقل شده است:

عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَفِی قَالَ أَخْرَجَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِک أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام مِنَ الْمَدِینَهِ إِلَی الشَّام فَأَنْزَلَهُ مِنْهُ وَ کانَ یَقْعُدُ مَعَ النَّاسِ فِی مَجَالِسِهِمْ فَبَیْنَا هُوَ قَاعِدٌ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَهٌ مِنَ النَّاسِ یَسْأَلُونَهُ إِذْ نَظَرَ إِلَی النَّصَارَی... فَقَالَ النَّصْرَانِی فَأَسْأَلُک أَوْ تَسْأَلُنِی فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام سَلْنِی فَقَالَ یَا مَعْشَرَ النَّصَارَی وَ اللَّهِ لَأَسْأَلَنَّهُ عَنْ مَسْأَلَهٍ یَرْتَطِمُ فِیهَا کمَا یَرْتَطِمُ الْحِمَارُ فِی الْوَحْلِ فَقَالَ لَهُ سَلْ فَقَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ رَجُلٍ دَنَا مِنِ امْرَأَتِهِ فَحَمَلَتْ بِاثْنَیْنِ حَمَلَتْهُمَا جَمِیعاً فِی سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ وَ

ص:۱۰۳

وَلَدَتْهُمَا فِی سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ وَ مَاتَا فِی سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ وَ دُفِنَا فِی قَبْرٍ وَاحِدٍ عَاشَ أَحَدُهُمَا خَمْسِینَ وَ مِائَهَ سَنَهٍ وَ عَاشَ الْآخَرُ خَمْسِینَ سَنَهً مَنْ هُمَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام عُزَیْرٌ وَ عَزْرَهُ کانَا حَمَلَتْ أُمُّهُمَا بِهِمَا عَلَی مَا وَصَفْتَ وَ وَضَعَتْهُمَا عَلَی مَا وَصَفْتَ وَ عَاشَ عُزَیْرٌ وَ عَزْرَهُ کذَا وَ کذَا سَنَهً ثُمَّ أَمَاتَ اللَّهُ تَبَارَک وَ تَعَالَی عُزَیْراً مِائَهَ سَنَهٍ ثُمَّ بُعِثَ وَ عَاشَ مَعَ عَزْرَهَ هَذِهِ الْخَمْسِینَ سَنَهً وَ مَاتَا کلَاهُمَا فِی سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ فَقَالَ النَّصْرَانِی یَا مَعْشَرَ النَّصَارَی مَا رَأَیْتُ بِعَیْنِی قَطُّ أَعْلَمَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ(۱)؛

در حدیثی که به حدیث نصرانی شام شهرت یافته است، داستان احضار حضرت باقر علیه السلام توسط هشام بن عبد الملک و پرسش های امتحانی یک عالم نصرانی از آن جناب نقل شده است تا این جا که نصرانی گفت: «ای گروه نصارا! اینک سؤالی از او بکنم که در جواب بماند؟» فرمود: «بپرس». گفت: «آن دو پسر که بودند که یک شب مادرشان به هر دو آبستن شد، یک ساعت نطفه شان بسته شد، یک ساعت به دنیا آمدند، یک ساعت هر دو مردند، یک ساعت هم به خاک رفتند؛ امّا یکی صد و پنجاه سال عمر کرد، دیگری پنجاه سال؟» فرمود: «عُزیر و عُزره بودند، مادرشان به همان نحو که گفتی آبستن شد و به همان گونه زایید و چند سالی با هم زندگی کردند. سپس خداوند عزیر را برای مدّت صد سال میراند و پس از صد سال زنده اش کرد، باقی پنجاه سال را با برادرش به سر برد و در یک ساعت هر دو مردند». نصرانی گفت: «تا کنون از این مرد، دانشمند تر ندیده ام».

این داستان به نحو دیگری هم از امیرالمؤمنین نقل شده است:

هنگامی که عزیر از خانواده خود خارج شد، پنجاه سال داشت و زن او باردار بود، حق تعالی او را صد سال میراند و سپس زنده کرد. وقتی به خانه خود بازگشت، پسری صد ساله داشت؛ در حالی که خود عزیر

۱- الإیقاظ، ص ۱۵۹-۱۶۰، ح ۳ ؛ کافی، ج ۸، ص ۱۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۷۸.

همچنان پنجاه ساله بود. پس پسر او، بزرگ تر از خود او بود(۱).

استاد جوادی آملی نیز در این باره نوشته اند:

در تفسیر این آیه، روایات فراوانی است که از آن ها استفاده می شود نام این شخص عزیر یا ارمیا از پیامبران بنی اسرائیل بوده است. بخت النّصر بر مردم آن سامان که بیت المقدّس نام داشت، پیروز گشت و همه جا را تخریب کرد و ساکنانش را از دم تیغ گذراند... ارمیا چون این ویرانی و قتل عام را مشاهده کرد، از شهر خارج شد و گفت: چگونه خداوند آن ها را زنده خواهد ساخت. حق تعالی او را صد سال میراند و سپس زنده کرد. برخی نوشته اند: نخست چشمان او زنده شده و به اعضای خود می نگریست که چگونه استخوان ها کنار هم آمده، به هم پیوسته و گوشت، آن ها را می پوشاند و هم چنان مشاهده می کرد که چگونه رگ ها و مفصل ها به هم متصل می شود.

... این پیامبر الهی، پس با چشمان خویش کیفیت زنده شدن و مراحل اسکلت بندی مرکوب خویش را می نگرد...»(۲)

تفسیر نمونه نیز به این حقیقت توجّه داشته، می نویسد:

اکثر مفسّران، از این جمله فهمیده اند که خداوند، پیامبر مزبور را برای یکصد سال میراند و سپس او را زنده کرد و جمله «اماته» که از ماده موت، به معنای مرگ است نیز، همین مفهوم را می رساند.

۲. فرزندان حضرت ایّوب

{وَ أَيُّوبَ إِذْ نادى رَبَّهُ أَنِّى مَسَّنِى الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرّاحِمينَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَكَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِكرى لِلْعابِدينَ}(۳)

و ایّوب را [به یاد آور] هنگامی که پروردگارش را [چنین]خواند:

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷۲.

۲- تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج۴، ص۱۲۳.

۳- انبیا ء : ۸۳- ۸۴.

«بـدحالی و مشـکلات به من روی آورده و تو مهربـان ترین مهربانـانی!»مـا دعـای او را مسـتجاب کردیم و ناراحتی هایی را که داشت، برطرف سـاختیم و خانـدانش را به او بازگردانـدیم و هماننـدشان را بر آن ها افزودیم، تا رحمتی از سوی ما و تـذکری برای عبادت کنندگان باشد.

در تفسیر نمونه، ذیل آیه مذکور می نویسد:

هنگامی که ایوب از عهـده تمامی امتحانات در مقام شـکیبایی و شـکرگزاری برآمـده بود، زبان به مناجات و دعا گشود و حل مشـکلات خود را بـا تعبیری بسـیار مؤدبـانه و خـالی از هر گونه شـکایت از خـدا خواست. در این هنگام، درهای رحمت الهی گشوده شد، مشـکلات به سـرعت برطرف گشت و نعمتهای الهی افزون تر از آنچه بود، به او رو آورد. فرزندان او را زنده کرد و علاوه بر آن، فرزندان دیگری نیز به او داد. در بعضـی از روایات نیز می خوانیم که خداوند هم فرزندانی را که در این ماجرا از بین رفته بودند به او مرحمت کرد و هم فرزندانی را که از قبل از بین رفته بودند به او برگرداند.(۱)

الف. مرحوم کلینی در ذیل این آیه، روایتی را از ابو بصیر نقل می کند:

عن ابی بصـیر عن ابی عبـد الله علیه السـلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ {وَ آتَیْنـاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ} قُلْتُ وُلْدُهُ کیْفَ أُوتِی مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ قَالَ أَحْیَا لَهُ مِنْ وُلْدِهِ الَّذِینَ کانُوا مَاتُوا قَبْلَ ذَلِک بِآجَالِهِمْ مِثْلَ الَّذِینَ هَلَکوا یَوْمَئِذٍ(۲)؛

ابو بصیر گفت: درباره آیه «کسان ایوب را با مثلشان به وی دادیم» از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «چگونه مثلشان را به او داد؟» فرمود: «آن پسرانش را که قبلاً مرده بودند، با آنان که در واقعه امتحان مردند، همه را زنده کرد.»

ب. هم چنین مرحوم طبرسـی در تفسـیر مجمع البیـان، ذیـل این آیه {وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ} روایتی را از ابن عباس و ابن مسعود نقل می کند:

ان الله رد علی ایوب أهله الّذین هلکوا بأعیانهم، و أعطاه مثلهم معهم

ص:۱۰۶

۱- تفسیر نمونه، ج۱۳، ص ۴۸۰.

۲- کافی، ج ۸، ص ۲۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۴۷.

و كذلك رد الله عليه أمواله و مواشيه بأجمعها، و أعطاه مثلها معها(۱)؛

خداوند، كسان ايوب را كه مرده بودند به وى برگرداند و مثل آنان هم به وى عطا كرد و هم چنين اموال و چارپايانش را نيز دو برابر به او رد كرد.(۲)

سپس طبرسى از قول ابن يسار مى نويسد: فرزندان حضرت ايوب، هفت پسر و هفت دختر بودند كه از دنيا رفته بودند و سپس خداوند آن ها را زنده كرد.

۳. موسى عليه السلام و هفتاد نفر

{وَ اخْتارَ مُوسى قَوْمَهُ سَبْعينَ رَجُلاً لِميقاتِنا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّاى أَ تُهْلِكنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنَّا إِنْ هِى إِلاَّ فِتْنَتُك تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدى مَنْ تَشاءُ أَنْتَ وَلِيُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغافِرينَ}(۳)؛

موسى از قوم خود، هفتاد تن از مردان را براى ميعادگاه ما برگزيد و هنگامى كه زمين لرزه، آن ها را فرا گرفت [و هلاك شدند]، گفت: «پروردگارا! اگر مى خواستى، مى توانستى آن ها و مرا پيش از اين نيز هلاك كنى! آيا ما را به آنچه سفيهانمان انجام داده اند، [مجازات و] هلاك مى كنى؟! اين، جز آزمايش تو، چيز ديگر نيست كه هر كس را بخواهى [و مستحق بدانى]، به وسيله آن گمراه مى سازى و هر كس را بخواهى [و شايسته ببينى]، هدايت مى كنى. تو ولىّ مايى و ما را بيامرز، بر ما رحم كن و تو بهترين آمرزندگانى.

صدوق ذيل آيه شريفه، در عيون اخبار الرضا، روايتى طولانى از امام رضا عليه السلام نقل كرده است:

إنّ كليم الله موسى بن عمران عليه السلام ... لمّا كلّمه الله عزّوجل ... رجع إلى

۱- مجمع البيان، ج ۷، ص ۹۴؛ الإيقاظ، ص۱۳۶، ح۲۹.

۲- اين روايت را حسن بصرى و قتاده از امام صادق عليه السلام نيز نقل كرده اند.

۳- سوره اعراف: ۱۵۵.

قومه، فأخبرهم أن الله عزّوجل كلّمه ... فقالوا «لَنْ نُؤْمِنَ لَک» حتی نستمع کلامه کما سمعتَ و کان القومُ سبعمائه ألف رجل، فاختار منهم سبعین ألفا، ثم اختار منهم سبعه آلاف، ثم اختار منهم سبعمائه، ثم اختار منهم سبعین رجلا لمیقات ربهم، فخرج بهم إلی طور سیناء... فکلّمه الله تعالی ذکره و سمعوا کلامَه ... فقالوا {لَنْ نُؤْمِنَ لَک حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَهً}(۱)... بعث الله عزوجل علیهم صاعقه، فأخذتهم بظلمهم، فماتوا. فقال موسی: یا رب! ما أقول لبنی إسرائیل، إذا رجعتُ إلیهم و قالوا إنک ذهبتَ بهم، فقتلتَهم لأنک لم تکن صادقا... فأحیاهم الله و بعثهم معه (۲)...؛

حضرت فرمود: هنگامی که خداوند با حضرت موسی سخن گفت... به سوی قومش بازگشت و به آن ها خبر داد که خداوند با او سخن گفته است،...آنان گفتند: «ما تا خود سخن خدا را نشنویم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.» موسی از آن جمعیت هفتصد هزار نفری، هفتاد هزار نفر و از آنان، هفت هزار و از آنان، هفتصد نفر و از آنان هفتاد نفر برای وعده گاه خدا انتخاب کرده با خود به کوه طور برد،... چون کلام خدا را شنیدند،... گفتند: «ما تا خدا را آشکار نبینیم، هرگز ایمان نیاوریم.» در اثر این ظلمی که کردند خدا صاعقه ای فرستاد، آنان را گرفت، و همه مردند. موسی عرض کرد: «پروردگارا! اگر بنی اسرائیل گویند: تو چون در دعوی پیامبری راست گو نبودی اینان را بُردی وکُشتی، من چه جواب گویم...» پس، خداوند آن ها را زنده کرد و همراه وی فرستاد... .

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که سرانجام، هلاک شدگان بار دیگر زندگی را از سر گرفتند و به اتّفاق موسی علیه السلام به سوی بنی اسرائیل بازگشتند و آنچه را دیده بودند، برای آن ها بازگو

۱- سوره بقره: ۵۵.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۰؛ الإیقاظ، باب ششم، ص۱۶۴، ح ۹.

کردند و به تبلیغ و ارشاد آن مردم بی خبر پرداختند.(۱)

۴. کُشته بنی اسرائیل

{وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّارَأْتُمْ فیها وَ اللّهُ مُخْرِجٌ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کذلِک یُحْی اللّهُ الْمَوْتی وَ یُریکمْ آیاتِهِ لَعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ}(۲)؛

و [به یاد آورید] هنگامی را که فردی را به قتل رساندید؛ سپس درباره [قاتل] او به نزاع پرداختید و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد. سپس گفتیم: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید! [تا زنده شود، و قاتل را معرفی کند.] خداوند، این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد شاید اندیشه کنید.

علی ابن ابراهیم قمی در تفسیر خود از ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می کند:

انّ رجلاـ من خیار بنی اسرائیل و علمائهم خطب امرأه منهم، فانعمت له و خطبها ابن عم لذلک الرجل و کان فاسقا ردیا فلم ینعموا له، فحسد ابن عمه.... فقعد له فقتله غیله، ثم حمله الی موسی علیه السلام فقال: یا نبی الله هذا ابن عمی قد قُتِل، قال موسی: من قتله؟ قال: لا أدری، و کان القتل فی بنی اسرائیل عظیما جدا،... فلما اجتمعوا الی موسی و بکوا و ضجوا. قال لهم موسی: {إن الله یأمرکم أن تذبحوا بقره}... فأوحی الله تعالی الیه علیه السلام : قل لهم اضربوه ببعضها، و قولوا: من قتلک؟ فاخذوا الذنب فضربوه به و قالوا: من قتلک یا فلان؟ فقال: [قتلنی] فلان بن فلان ابن عمی... و هو قوله: {فقلنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کذلِک یُحْی اللّهُ الْمَوْتی وَ یُریکمْ آیاتِهِ لَعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ}(۳)؛

۱- تفسیر نمونه، ج۶، ص۳۸۸.

۲- سوره بقره: ۷۲-۷۳.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۹؛ الإیقاظ، ص۱۳۷، ح ۳۰.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: یکی از نیکان و علمای بنی اسرائیل، زنی را خواستگاری کرد، زن جواب مثبت داد. سپس پسر عموی آن مرد که مرد فاسق و نالایقی بود، خواستگاری کرد، وی را رد کردند؛ لذا بر پسر عموی خویش حسد برد... و در کمینش نشست، تا بی خبر او را کشت، و جنازه را نزد موسی علیه السلام آورده، گفت: ای پیامبر خدا! پسر عموی مرا کشته اند! موسی علیه السلام فرمود: «چه کسی کشته است؟» گفت: «نمی دانم». در بنی اسرائیل قتل، جرم بزرگی به شمار می رفت. بستگانش گرد حضرت موسی آمده، شروع به گریه و شیون کردند. حضرت موسی علیه السلام فرمود: «خداوند دستور می دهد [برای پیدا کردن قاتل] گاوی بکشید...»

خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: بگو «قسمتی از بدن گاو را به کشته بزنند و از او بپرسند: چه کسی تو را کشته است؟» دم گاو را به وی زدند و پرسیدند: چه کسی تو را کشت؟ گفت: فلان پسر فلان، پسر عمویم... این است که خدا می فرماید: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید! [تا زنده شود، و قاتل را معرفی کند] خداوند این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد، شاید اندیشه کنید».

۵. زنده شدن هزاران نفر

{أَ لَمْ تر إِلَی الَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَ لکنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ}(۱)؛

آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ آنان، هزارها نفر بودند. خداوند به آن ها گفت: بمیرید! سپس خدا آن ها را زنده کرد. خداوند، به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر [او را] بجا نمی آورند.

علّامه طباطبایی در بحث روایی، ذیل این آیه می نویسد:

امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: خدای تعالی قومی را که از ترس طاعون از خانه های خود و از وطن مأنوس خود بیرون شدند و فرار

۱- سوره بقره: ۲۴۳.

کردند، همه آن ها را که عددی بی شمار داشتند بمیراند، مدّتی طولانی از این ماجرا گذشت و حتی استخوان های شان پوسید و بند بند استخوان ها از هم جدا شد و خاک شدند. آن گاه خدای تعالی پیامبری را به نام حزقیل مبعوث کرد و آن جناب در وقتی که خدا هم می خواست خلق خویش را زنده ببیند، دعا کرد و بدن های متلاشی شده آنان جمع شده، جان ها به بدن ها بر گشت و برخاستند به همان هیأتی که مرده بودند، یعنی حتی یک نفر از ایشان کم نشده بود و پس از آن، مدّتی طولانی زندگی کردند.(۱)

تفسیر نمونه نیز افزون بر این که این مورد را مصداق کامل رجعت دانسته، آن را دلیل بر امکان تکرار آن ذکر کرده است، چنین می نویسد:

نکته قابل توجه اینجا است. مسأله، امکان رجعت است که از این آیه به خوبی استفاده می شود و... بنابراین مانعی ندارد که همین مسأله در آینده نیز تکرار شود.(۲)

همچنین، علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، ذیل این آیه بیان می کند:

فإنه کان وقع الطاعون بالشام فی بعض الکور، فخرج منهم خلق کثیر، کما حکی الله، هربا من الطاعون، فصاروا إلی مفازه، فماتوا فی لیله واحده کلهم، فبقوا حتی کانت عظامهم یمر بهم المار، فینحیها برجله عن الطریق؛ ثم أحیاهم الله و ردّهم إلی منازلهم، فبقوا دهرا طویلا ثم ماتوا و دفنوا(۳)؛

در شام، طاعونی آمد و عدّه زیادی از شهر گریختند و به دره ای پناه بردند. در آن دره، همه در یک شب مردند. بدن هایشان به این حالت ماند، تا استخوان هایش لخت شد و بر سر راه مردم افتاد. عابران با پا، آن ها را از سر راه، پس و پیش می کردند؛ سپس خدا همه را زنده کرد و به منزل ها

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج۲، ص۴۲۶.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳- تفسیر قمی، ج۱، ص ۸۰؛ الإیقاظ، باب پنجم، ص ۱۳۸، ح ۳۱.

برگرداند. مدّتی دراز ماندند و باز مردند و یکدیگر را دفن کردند.

برخی مفسّران، به استناد احادیث نوشته اند:

این عده، هزاران نفری بودند که از شهر خود بیرون شتافتند، تا مرگ دامن آنان را نگیرد [چون در شهر بیماری طاعون بود]... در اثنای راه، به شهر ویران شده ای رسیدند که ساکنان آن، از آن جا گریخته بودند. چون در آن ویرانه منزل گزیدند و آرام گرفتند، حق تعالی فرمان داد همه بمیرند. در آن ساعت، همه مردند و استخوان هایشان پوسیده و نرم گشت. چون این شهر ویران شده سر راه واقع شده بود، قافله ها که هنگام عبور در آن جا اقامت می گزیدند، استخوان ها را جمع کرده و در جایی روی هم انباشتند.

تا آن گاه که حزقیل از آن جا گذشت؛ استخوان های انباشته و پوسیده را دید و گریست و اشک هایش جاری شد. وی در آن حال گفت: پروردگارا !ای کاش مشیت تو قرار می گرفت و در این ساعت آنان را زنده می کردی... خدای سبحان به حزقیل وحی فرستاد: تو این کار را دوست داری؟ عرض کرد: آری! حق تعالی آنان را زنده کرد... و سپس همگی تسبیح و تهلیل خدا بر زبان راندند.(۱)

پس، آیات بر این دلالت دارد که خداوند، جمعیت فراوانی را پس از آن که مدتی از مرگشان می گذشت، زنده کرد و به دنیا بازگرداند؛ به طوری که زمان درازی در این جهان زیستند و این، همان حقیقت رجعت است که اختلافی در ضروری بودن آن نیست؛ زیرا انکار و تصرف در آن، انکار و تصرف بی دلیل در قرآن شمرده می شود.

مرحوم کلینی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می کند:

خداوند به حزقیل وحی فرمود تا کلماتی را بر زبان جاری سازد. چون چنین کرد، دید استخوان ها به سوی یکدیگر پرواز کرده و به هم

۱- تفسیر موضوعی قرآن، ج ۴، ص ۱۲۲؛ میبدی در کشف الاسرار (ج ۱، ص ۶۴۹) همین داستان را با مختصری اختلاف بیان کرده است.

پیوستند و همه زنده شدند و شروع کردند به نگریستن یکدیگر و «سبحان الله» و «الله اکبر» و «لا اله الّا الله» گفتند. این جا حزقیل گفت: می دانم که خدا بر هر چیز توانا است.(۱)

محمّد بن جریر طبری، از اهل سنّت این حادثه را این چنین بیان می کند:

به گروهی از مردم بنی اسرائیل بلای فروانی رسید و زمانه بر آن ها بسیار سخت شد؛ به گونه ای که زبان شکوه گشوده، گفتند: «ای کاش می مردیم و از این وضع رهایی می یافتیم!» پس خداوند به حزقیل وحی فرمود: «قوم تو از بلا فریاد برآورده اند و گمان می کنند مرگ برای آن ها راحتی است. آیا خیال می کنند من نمی توانم پس از مردن، آن ها را زنده کنم؟ پس به محل فلان برو که آن جا چهار هزار نفر هستند»

آن ها کسانی هستند که خداوند فرمود: {أَ لَمْ تر إِلَى الَّذينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لكنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكرُونَ} خدا به حزقیل فرمود: «بین آن ها به پاخیز و ایشان را در حالی که استخوان هایشان پراکنده شده، صدا بزن.» حزقیل چنین کرد و گفت: «ای استخوان های پوسیده و پراکنده! خداوند دستور می دهد گرد هم آیید.» پس استخوان های هر کس جداگانه کنار هم جمع شده. آن گاه ندا در داد: «ای استخوان ها! خداوند می فرماید: گوشت آن ها را بپوشاند». سپس گوشت، آن ها را فرا گرفت و سپس پوست رویشان را پوشاند. پس حزقیل برای سومین بار گفت: «ای ارواح! خداوند می فرماید: به اجساد خود بازگردید.» پس مردگان به اذن الهی برخاستند و همگی ندای الله اکبر سردادند.(۲)

ابن عربی نیز می گوید:

أماتَهم الله تعالی مدّةً: عقوبه لهم، ثم أحیاهم آیه و مَیتَه العقوبه بعدها

۱- کافی، ج۸، ص۱۹۸، ح۲۳۷.

۲- تاریخ طبری، ج۱، ص۴۵۷.

حياةٌ، و ميتهُ الأجل لا حياةَ بعدَها؛ (۱)

خداونـد، آن ها را برای عقوبت میرانـد. آن گاه زنـده شان کرد و مردنی که به سـبب عقوبت باشـد، بعـدش زندگی است؛ در حالی که بعد از مردن از روی اجل، زندگی نخواهد بود.

در تفسیر عیاشی ذیل آیه شریفه آمده است:

عن حمرانَ بن أعین، عن ابی جعفر علیه السـلام، قال: قلت له: حـدَّثنی عن قول الله: {أَ لَمْ تر إِلَی الَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَ لکنَّ أَکثَرَ النَّاسِ لا یَشْکرُون} قلت: أحیاهم حتی نَظر الناسُ إلیهم ثمّ أماتَهم من یومِهم أو رَدَّهم إلی الدنیا حتی سَکنوا الدور، و أکلوا الطعام، و نکحوا النساء!

حمران بن اعین می گویـد: در ذیل آیه شـریفه از امام باقر علیه السـلام پرسـیدم: آیا [خداوند] آن ها را زنده کرد؟ هنگامی که مردم دیدند آن ها زنده شده اند، آن گاه خداوند آن ها را در همان روز میراند؟ یا این که آن ها به دنیا بازگشتند، به گونه ای که در خانه هایشان مسکن گزیدند و غذا خوردند و ازدواج کردند؟

قال: «بل ردّهم الله حتی سَکنوا الدور، و أکلوا الطعام، و نُکحوا النساءَ، و لَبِثوا بذلک ما شاء الله، ثم ماتوا بآجالِهم».(۲)

آن حضـرت فرمود: بلکه خداونـد آن ها را به دنیا بازگردانـد، تا این که در خانه های شان مسـکن گزیدنـد و غـذا خوردنـد و ازدواج کردند و آن مقدار که خداوند اراده فرمود، ماندند: آن گاه به مرگ طبیعی از دنیا رفتند.

۱- الجـامع الاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۲۸(در امت پیامبر چنین نیست که کسانی که با عـذاب الهی از دنیا برونـد دوباره زنده شوند؛ زیرا مخالف با نصّ صریح قرآن است.)

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۰.

آیات فراوان دیگری نیز در این باره هست؛ امّا جهت اختصار، به همین مقدار اکتفا شد.

ص:۱۱۵

فصل ۴: رجعت در ادعیه و زیارات

اشاره

مطلب بسیار قابل توجّه و محلّ تعمّق این که در عصر ائمّه علیهم السلام خفقان و ظلم حاکمان وقت به حدّی بود که آن بزرگواران، معارف دینی و عقاید اسلامی را در لابه لای ادعیه و زیارت نامه ها به شیعیان و پیروان خود انتقال می دادند. از شمار آن معارف، همین مسأله رجعت می باشد که در دعاها و زیارت نامه ها به آن پرداخته شده است.

برای نمونه، به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱. دعای عهد

از دعاهای مشهوری که خواندن آن در عصر غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تأکید شده دعای عهد است، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

من دعا الی الله أربعین صباحا بهذا العهد کان من انصار قائمنا، فإن مات قبله اخرجه الله من قبره و اعطاه بکل کلمه ألف حسنه و محا عنه ألف سیئه.(۱)؛

هر کس چهل صبح این دعا را بخواند، از یاوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد، خداوند او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آن جناب باشد و حق تعالی به ازای هر کلمه، هزار حسنه به او دهد و هزار گناه از او ببخشد.

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۹۵.

از این روایت، به روشنی رجعت و بازگشت به دنیا در زمان ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف استفاده می شود. همچنین در خود این دعا، به رجعت تصریح شده است. در فرازی از آن، یک مؤمن مشتاق دیدار چنین دعا می کند:

اللّهم إن حال بینی و بینه الموت و... فاخرجنی من قبری مؤتزرا کفنی، شاهرا سیفی، مجردا قناتی، ملبیا دعوه الدّاعی فی الحاضر والبادی(۱)؛

خداوندا! اگر مرگ بین من و مولایم حایل شد بیرون آور مرا از قبرم در حالی که کفن خود را به کمر بسته باشم و با شمشیر کشیده و نیزه افراشته دعوت داعی حق را اجابت کنم؛ درهر جا که باشم، چه در شهر و یا در قریه ها.

همان گونه که در جملات اخیر ملاحظه می شود، دعا کننده از خداوند می خواهد، اگر قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، مرگ، او را در بر گرفت و از فیض دیدارش محروم شد، خداوند در هنگام ظهور، او را زنده کند تا در رکاب آن حضرت با دشمنان خدا مبارزه کند و پیروزی اسلام و خواری دشمنان را ببیند و این، یکی از اهداف رجعت است.

۲. زیارت جامعه کبیره

یکی از جامع ترین و پرمحتواترین زیارت های ائمّه علیهم السلام زیارت جامعه کبیره است. این زیارت، از امام هادی علیه السلام با اسناد معتبر در کتاب های معتبر مانند من لایحضره الفقیه(۲) و عیون اخبارالّرضا(۳) نوشته مرحوم صدوق و تهذیب(۴) شیخ طوسی و... روایت شده است. این زیارت، معارف فراوانی را در بر دارد و می توان گفت یکی از بهترین منابع شناخت مقامات و فضایل اهل بیت است.

۱- مفاتیح الجنان پس از دعای ندبه در امر سوم؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۹۵.

۲- ج ۲، ص ۳۷۰.

۳- ج ۲، ص ۳۷۰.

۴- ج ۶، ص ۹۵.

علّامه مجلسی درباره آن می نویسد:

إنّها اصحّ الزّیارات سنداً و أعمّها مورداً و أفصحا لفظاً و أبلغها معناً و أعلاها شأناً؛

زیارت جامعه کبیره، از نظر سند صحیح ترین زیارت ها و از نظر مورد، گسترده ترین و از جهت لفظ، فصیح ترین و از جنبه معنا، بلیغ ترین و از نظر جایگاه برترین زیارت هاست.

در چند فراز از این زیارت، به مسأله «رجعت» تصریح شده است که آن موارد را می آوریم:

...مؤمن بإیابکم، مصدّق برجعتکم، منتظر لأمرکم، مرتقب لدولتکم... و نصرتی لکم معده حتّی یحیی الله دینه بکم و یردکم فی أیامه و یظهرکم لعدله و یمکّنکم فی أرضه...فثبتنی الله أبدا ما بقیت علی موالاـتکم و جعلنی ممن یقتص آثارکم و یسلك سبیلکم و یهتدی بهدیکم و یحشر فی زمرتکم و یکرّ فی رجعتکم و یملّك فی دولتکم و یشرف فی عافیتکم و یمکن فی أیامکم و تقرّ عینه غداً برؤیتکم...؛

من معتقد به رجعت شما و تصدیق کننده بازگشت شما، منتظر امر شما و منتظر دولت شما هستم. نیرویم آماده یاری شما است، تا وقتی که خدا دینش را به دست شما زنده کند و در روزهای موعود خویش، شما را برگرداند و برای گسترش عدلش شما را ظاهر کند و در زمین، قدرتتان دهد... خدا همیشه مرا به دوستی شما ثابت دارد و از آن ها قرار دهد که از شما پیروی می کنند، در راهتان می روند، به نور هدایتتان رهبری می شوند در زمره تان محشور می شوند، در رجعتتان باز می گردند، در دولتتان حکومت می کنند، در زمان راحت و عافیتتان شرف می یابند، در روزگارتان قدرتمند می شوند و فردا چشمشان به جمالتان روشن می شود.

۳. زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام

از دیگر زیارت هایی که بسیار به آن سفارش شده، زیارت اربعین می باشد که از امام صادق علیه السلام نقل شده است. البتّه این جملات، در زیارت امام حسین علیه السلام در روز

عرفه و نیز در زیارت اربعین آن حضرت علیه السلام عینا ذکر شده است:

إنّی بکم مؤمن و بإیابکم موقن؛ همانا من به شما و به برگشت شما معتقد می باشم.

همچنین می خوانیم:

إنّی من المؤمنین برجعتکم؛ همانا من از مؤمنان به رجعت شما هستم.

۴. دعای روز دحو الارض

در این دعا آمده است:

و أبعثنا فی کرّته(۱) حتّی نکون فی زمانه من اعوانه؛ ما را در برگشتش برانگیز، تا در زمان او از یارانش باشیم.

۵. زیارت آل یس

زیارت آل یس، از دیگر زیارت هایی است که باید مورد اهتمام و توجّه شیعیان باشد. این زیارت، در عین کوتاه بودن، مطالب مهمّی همچون توجّه به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و عقایدی که شیعه باید به آن ها اقرار داشته باشد، دارد. در قسمتی از این زیارت آمده است:

...و أشهد أنّک حجّه الله أنتم الاوّل و الأخر و أن رجعتکم حقّ لا ریب فیها یوم لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت فی أیمانها خیراً و أنّ الموت حقّ و أنّ ناکراً و نکیراً حقّ و أشهد أنّ النّشر حقّ و البعث حقّ و الجنّه و النّار حقّ و الوعد و الوعید بهما حقّ...؛

شهادت میدهم که تو حجّت خدایی، شما [اهل بیت علیهم السلام] اوّل و آخر هستید و همانا رجعت و بازگشت شما حق است، در روزی که ایمان آوردن افرادی که قبلًا ایمان نیاورده اند، سودی نمی بخشد یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده اند و همانا مرگ،

۱- پیش از این ذکر شد که کلمه «کرّه» نیز به معنای بازگشت و رجعت می باشد.

حق است و پرسش نکیر و منکر حق است و شهادت می دهم که نشر و برانگیختن، حق است و صراط و مرصاد، حق است و ترازوی اعمال و حشر در قیامت، حق است و حساب حق است و بهشت و دوزخ، حق است و وعده و وعیدهای درباره آن دو، حق است...

۶. زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام

در فرازی از این زیارتنامه می خوانیم:

إنّی بکم مؤمن و بإیابکم من الموقنین(۱)؛ همانا من به شما مؤمن هستم و به بازگشتتان یقین دارم.

هم چنین به نقل از کتاب مصباح الزائر روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

هرکس می خواهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان را از دور زیارت کند، باید بگوید: ... من از معتقدان به فضل شما و معترف به رجعت شما هستم. هیچ قدرتی را برای خدا انکار نمی کنم و واقع شدن چیزی جز آنچه خداوند بخواهد، به گمانم خطور نمی کند.(۲)

۷. زیارت امام زمان علیه السلام

این زیارت از محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری نقل شده که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، بعد از پاسخ به پرسش هایی که از آن حضرت شده بود، بیان فرموده است. در بخش هایی از آن می خوانیم:

أنتم الاوّل و الآخر، و إنّ رجعتکم لا شکّ فیها یوم لا ینفع نفساً إیمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت فی إیمانها خیراً(۳)؛

شمایید اوّل و آخر، شهادت می دهم که رجعتتان حق است و در آن، هیچ شک و

۱- بحار الأنوار، ج۹۸، ص ۳۵۹، باب ۳۱.
۲- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۹۷، ح۱۱۲.
۳- احتجاج، ص ۴۹۲.

شبهه ای نیست؛ همان روزی که اگر کسی از قبل ایمان نیاورده باشد، یا در ایمانش خیری کسب نکرده باشد، ایمان آن روز، او را نفعی ندهد.

از مجموع ادعیه و زیارات وارده، چنین استفاده می شود که رجعت، نزد ائمّه علیهم السلام امری مسلّم و قطعی بوده است و آنان، این امر مهم را توسط دعاها و زیارت ها، در موارد مختلف، به پیروان خود انتقال می دادند. البتّه، اگر بخواهیم تمام دعاها و زیارت هایی را که سخن از رجعت گفته اند، ذکر کنیم، بدون شک حجم نوشتار دو چندان خواهد گردید؛ لذا، به همین مقدار اکتفا می شود.خوانندگان عزیز را برای مطالعه بیشتر، به کتاب های زیارت و ادعیه ارجاع می دهیم.

نکته ای که قابل ذکر است این که، مرحوم حرّ عاملی پس از ذکر روایات، ادعیه و زیارتنامه ها، فراوانی آن ها را در رابطه با رجعت، بیش از تواتر معنوی می داند. سپس می گوید:

در هیچ مسأله ای راجع به اصول یا فروع دین، در مقایسه با رجعت، به اندازه آن آیه و خبر وارد نشده است.(۱)

۱- الإیقاظ، باب دهم، ذیل روایت ۱۷۸، ص ۳۹۱.

فصل ۵: اثبات رجعت در روایات

اشاره

تا این جا آیات و ادعیه و زیاراتی را که دلالت بر اثبات رجعت می کرد، متذکّر شدیم. ضمنا روایاتی که مربوط به این آیات بود نیز بیان شد، اینک به روایات زیادی که در موارد مختلف، بر اثبات رجعت دلالت می کند، اشاره می نماییم.

اما قبل از ورود به این بحث، به یک مطلب بسیار مفید، اشاره می کنیم.

اعتبار روایات

در این که قرآن، تنها کتاب آسمانی امّت جهان اسلام است که برای هدایت مردم در دسترس می باشد، شکی نیست؛ امّا همه قرآن، هادی مردم است، نه فقط بعضی از آن. چنانچه خداوند متعال در خود قرآن می فرماید:

{أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ}؛(۱) آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید؟!

بنابر این کسانی که یک آیه از قرآن را نپذیرند، در حقیقت حرف خدا و همه آیات قرآن را رد کرده اند.

اما منحصر کردن حجّت الهی و طریق هدایت، فقط به قرآن صحیح نیست؛ زیرا آیاتی در قرآن می باشد که دلالت مستقیم بر حجّیت کلام و سنّت پیامبر دارد.

۱- سوره بقره: ۸۵..

۱. خداوند متعال برای پیامبرش وحی کرده است که:

{وَ أَنزَلْنَا إِلَيْک الذِّکرَ لِتُبَينِ‌َ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ}(۱)؛

ما قرآن را به تو نازل کردیم تا آن را برای مردم بیان کنی.

این آیه، صریح در اعتبار و حجّت بودن بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، درباره آن چه که از طرف خداوند برای هدایت نازل شده است.

۲. {فَلَا وَ رَبِّک لَا يُؤْمِنُونَ حَتیَ يُحَکمُوک فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يجَدُواْ فیِ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا}(۲)؛

نه هرگز، به خدایت سوگند! اینان مؤمن نخواهند بود، مگر وقتی که تو را در اختلافاتشان حَکَم قرار دهند و از آن چه قضاوت می کنی، در دل خود نگرانی احساس نکنند و کاملا تسلیم تو باشند.

در این آیه قضاوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به طور کلّی وتسلیم شدن مردم در برابر آن، ملاک قرار داده شده است.

۳. {فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ}(۳)؛

پس اگر در چیزی نزاع و اختلاف پیدا کردید آن را به خدا و رسول ارجاع دهید.

اگر سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حجّت نمی بود، قرآن او را برای رفع منازعات و اختلافات بشری، کنار خداوند به عنوان داور قرار نمی داد.

۴. {فَسْالُواْ أَهْلَ الذِّکرِ إِن کنتُمْ لَا تَعْلَمُون}(۴)؛

اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید.

و به اتّفاق فریقین، بارزترین مصداق اهل ذکر، پیامبر و اهل بیت او هستند.

۵. {وَ مَا ءَاتَئکمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَئکمْ عَنْهُ فَانتَهُواْ}(۵)؛

آنچه را پیامبر به شما داد، پس باید آن را بگیرید و آنچه را نهی کرد از آن باز

۱- سوره نحل: ۴۴.

۲- سوره نساء: ۶۵.

۳- سوره نساء: ۵۹.

۴- سوره نحل: ۴۳.

۵- سوره حشر: ۷.

ایستید.

۶. خداوند در جای دیگر قرآن خطاب به پیامبر می فرماید:

{قُلْ إِن کنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونیِ یُحْبِبْکمُ الله}(۱)؛

بگو اگر شما، خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.

۷. خداوند عالم در خطاب مهم وسرنوشت سازی به جامعه انسانی چنین می فرماید:

{مَا ضَلَّ صَاحِبُکمُ ۥوَ مَا غَوَی وَ مَا یَنطِقُ عَنِ الهْوَی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی}(۲)؛

مصاحب شما [پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم] نه گمراه است و نه جاهل و از هوای نفس سخن نمی گوید. این نیست مگر وحیی که به او می شود.

این آیات، یک مطلب لطیف تری را هم در بر دارد که در آن، دو نکته وجود دارد، یکی اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به میل خود نه سخن خود را می گوید که به خداوند افترا ببندد؛ چون قرآن، کتابی نیست که قابل افترا باشد(۳). و نه سخن دیگری را اضافه می کند، تا بگویند: «إِنَّمَا یُعَلِّمُهُ بَشَر»(۴) بلکه هر چه می گوید، وحی است. سخن غیر خدا را نمی گوید.

نکته دوّم، آن که نطقش عین وحی است که تجلّی می کند. نظیر {وَ مَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لَاکنَّ اللَّهَ رَمَی}(۵) این کلام خداست که از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده می شود؛ چنانچه طبق این آیه، دست خدا است که از آستین پیامبر به در آمده است. از این جهت باید گفت: رمی تو، در حقیقت رمی خداست و در این آیات که می فرماید: {وَ مَا یَنطِقُ عَنِ الهْوَی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی} نطق تو، عین وحی

۱- سوره آل عمران: ۳۱.

۲- سوره نجم: ۲-۴.

۳- {وَ مَا کاَنَ هَذَا الْقُرْءَانُ أَن یُفْتَرَی مِن دُونِ الله} (سوره یونس: ۳۷).

۴- سوره نحل: ۱۰۳.

۵- سوره انفال: ۱۷.

است؛ یعنی هم کلام تو در حقیقت کلام خداست و هم تکلم تو تکلم خداست. «ان هو» یعنی آن نطق نیست «الاّ ـ وحی» نه اینکه آن چه را که تو ای رسول اکرم نطق می کنی، برابر با وحی است، یا آنچه وحی شده، تو آن را نطق می کنی؛ بلکه مراد آن است که تکلّم تو و نطق تو، همان تکلّم الهی است.

بنابراین راه هدایت الهی منحصر به قرآن نیست و قول و فعل و حتّی تقریر پیامبر از آن جهت که مبین احکام الهی است نیز حجّت و طریق هدایت خداوند است. کلام پیامبر همان کلام خداوند می باشد.

با مراجعه به تاریخ صدر اسلام و در نظر گرفتن شرایط موجود منطقه و جهان، در زمان آخر عمر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، مقتضای حکم عقل نیز این مطلب را ثابت می کند که آن حضرت، با عقل و درایت فوق العاده ای که علاوه بر مقام نبوّت داشت و عمر شریف خود را در اعتلای دین اسلام صرف کرد، برای حفظ این شریعت از آفات و خطرات احتمالی آینده و نیز هدایت و اداره امّت جاوید، چاره ای اندیشیده و کیفیت رهبری پس از خود را بیان کرده است؛ زیرا هرگز نمی توان گفت که آن حضرت بعد از خود، برای زمام امور و ادامه این آخرین دین الهی، هیچ برنامه ای نداشته باشد و مسلمانان را به حال خود رها کند! آیا می شود تصور کرد، یک دین جهانی که دربرگیرنده تمام معارف اصلی، اصول اخلاقی و احکام فرعی از تمام ابعاد فردی و اجتماعی است، بر خلاف تمام قوانین جهان که نیاز به مفسّر و نگهبانی دارد، به یک حافظ و مفسّر نیاز نداشته باشد؟! آیا معقول است با توجه به ختم دوره رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و جهانی بودن دین اسلام، آن حضرت درباره مسأله رهبری جامعه اسلامی به چگونگی آن، که از مسائل حیاتی و سرنوشت ساز بشر است، سخنی نگوید و برنامه ریزی نکند؟! و حال آن که سیره آن حضرت، چنین بود که هر وقت به سفر یا غزوه ای می رفت، برای خود جانشین تعیین می کرد، تا به امور مردم رسیدگی کند. با این وصف، چگونه می شود امّت را بعد از خود به حال خودش رها کند؟ این یک برهان «لمّی» است که

از علّت شیء به ضرورت وجود آن پی خواهیم برد. یعنی از سیره پیامبر و ضرورت امامت برای جامعه مسلمین به این نتیجه می رسیم که آن حضرت در زمان حیات خود، امام و جانشین معیّن فرموده است.

بنـابر این، این که پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله و سـلم از دنیا رفته و درباره رهبری پس از خود هیـچ سـخنی نگفته است، پذیرفتنی و قابل قبول نیست.

در تاریخ آمده است که عبدالله پسر خلیفه دوّم در زمانی که پدرش در بستر مرگ افتاده بود، به او پیشنهاد کرد: «جانشینی بعد از خود انتخـاب کن». پـدرش بـا این سـخن، موافقت کرد.(۱) همچنین نقـل شـده است که عـایشه به عبـد الله پسر عمر گفت: «پسرم! سلام مرا به پدرت عمر برسان و به او بگو امّت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را به حال خودش رها نکن و جانشینی برای خود قرار بده؛ زیرا در آن، ترس فتنه دارم».(۲) نیز گفته شده است گروهی به عیادت عمر آمده و از او درخواست کردند که برای خود جانشینی انتخاب کند.(۳)

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا دیگران در مقایسه با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به مصلحت وصیت و تعیین جانشینی آگاه تر بودند؟! این ادّعا، توهین بزرگ به پیامبر اسلام و گناهی نابخشودنی خواهد بود.

این وظیفه رسول گرامی است که به فرمـان خداونـد متعـال فرد ممتـازی را که شایسـتگی رهبری امّت اسـلامی را داشـته است، برگزیـده و او را به عنوان جانشـین خود به مردم معرّفی کنـد؛ زیرا امـامت، همچون نبوّت، منصبی الهی و آسـمانی است؛ چون امـامت، تـداوم بخش نبوّت و رسـالت است. صحّت این ادّعـا را می توان از گزارش هـای تـاریخی، ادلّه و شواهـد فراوانی که وجود دارد، به دست آورد؛ زیرا پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم به چنین امر مهمّی می اندیشـیده و برای آن هـا چـاره جویی هم

۱- صحیح مسلم، کتاب الاماره، ج ۱۲، ص ۲۰۵- ۲۰۶.
۲- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۴۲.
۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸۰.

کرده است.مانند واقعه غدیر و حدیث ثقلین. پیامبر اسلام طبق روایات متواتر شیعه و سنّی، حدیث ثقلین را در مواقف متعدّد هم چون روز عرفه در حجّه الوداع، هجدهم ذی الحجّه در غدیر خم، در مسجد مدینه و در نهایت در حجره مبارک خویش، هنگام ارتحال، مکرّرا بیان فرموده است:

انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابدا؛

همانا من دو چیز گران بها و ارزشمند را بین شما به جا می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. اگر به این دو چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد.(۱)

البتّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مسأله جانشینی را در همان روزهایی که در مکّه به سر می برد و هنوز حکومتی در مدینه تشکیل نداده بود، یک مسأله الهی تلقّی می کرد.این معنا، در چندین حدیث دیگر از نظر شیعه و سنّی آمده است که حدیث «یوم الدّار»یکی از آن ها است.

پس از گذشت سه سال از آغاز بعثت، خدای متعال، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مأمور کرد دعوت خود را آشکار سازد و آیه {و انذر عشیرتک الاقربین}(۲) نازل شد؛ یعنی ای پیامبر! خویشان نزدیک خود را بترسان. علی علیه السلام بر حسب دستور پیامبر، غذایی تهیه کرد و خویشان آن حضرت را که تقریبا چهل نفر بودند، دعوت کرد. پیامبر ضمن سخنانی به آن ها فرمود: من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام.

وَ قَدْ أَمَرَنِی اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنْ أَدْعُوَکمْ فَأَیُّکمْ یُؤَازِرُنِی عَلَی أَمْرِی عَلَی أَنْ یَکونَ أَخِی وَ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی فِیکم؛ خداوند به من امر فرموده شما را به آن دعوت کنم. پس کدام یک از شما مرا بر این امر کمک می کند تا برادر و وصی و جانشین من باشد میان شما؟

۱- {و اعتصموا بحبل الله جمیعا} (سوره آل عمران: ۱۰۳)؛ قرآن، طناب خدا است. به این طناب، اعتصام کنید. چون قرآن، معصوم از زوال است. اعتصام به معصوم، نقش عصمت دارد و اعتصام به غیر معصوم، اثری نخواهد داشت. چیزی که خود پایگاه ثابتی ندارد و مصون نیست، نمی تواند جای اعتصام دیگری باشد. قرآن هم خود مصون است و هم صائن دیگران. همچنین است عترت که قرآن ناطق است که هم معصوم است و هم عاصم. هم نمی لغزد، هم نمی گذارد دیگران بلغزند.

۲- سوره شعرا: ۲۱۴.

حضرت سه مرتبه این سخن را تکرار کرد. علی علیه السلام می فرماید: من از همه کوچکتر بودم. در هر بار گفتم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من به شما کمک می کنم. در این موقع، پیامبر فرمود: هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا(۱)؛ این برادر، وصی و جانشین من است بین شما؛ پس سخن او را بشنوید و اطاعت کنید.

روایت دیگری در منابع اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با نام خلفا، نقل شده است، که حضرت فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وحُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوَّلُهُمْ عَلِي وَ آخِرُهُمْ وَلَدِي المهدی، فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلف المهدی، وتشرق الارض بنور ربها، ویبلغ سلطانه المشرق والمغرب(۲)؛

همانا خلفا و اوصیای من و حجّت های خدا بر مردم، بعد از من، دوازده نفر هستند اوّل آنها، علی و آخرشان فرزندم مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و حضرت عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند و شرق و غرب عالم را به نور خدا روشن کرده وحکومت خود را برجهان می گستراند.

بنابراین عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، کنار قرآن، به عنوان مرجع هدایت قرار خواهد داشت.

پس از اثبات حجّیت روایات اهل بیت علیهم السلام، به نحو استدلالی به کمک روایات امامان علیهم السلام، وقوع رجعت را در آخر الزّمان به روشنی می توان اثبات کرد که هیچ شک و شبهه ای باقی نماند.

وقوع رجعت در میان پیامبران پیشین

اکنون روایاتی را که دلالت بر وقوع رجعت در زمان پیامبران گذشته دارد به طور خلاصه در ذیل می آوریم:

۱. عن الکاهلی قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: ان یعقوب لما ذهب منه یوسف و

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۰۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰.

۲- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۹۵.

بنیامین نادی یا رب امّا ترحمنی اذهبت ابنی؟ فقال الله عزّوجلّ: لو امتهما لاحییتهما لک...(۱)؛

از کاهلی نقل شده است که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «هنگامی که یعقوب به فراق یوسف و بنیامین گرفتار شد، عرض کرد: پروردگارا ! پسرانم را از جلو چشمم بردی، بر من ترحم نمی کنی؟ خطاب شد: اگر آنان را هم میرانده بودم، برای تو زنده می کردم.

۲. مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام روایتی نقل می کند:

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمٍ الْعَامِرِی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ جَاءَ إِلَى قَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا علیه السلام وَ كَانَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَهُ لَهُ فَدَعَاهُ فَأَجَابَهُ وَ خَرَجَ إِلَيْهِ مِنَ الْقَبْرِ فَقَالَ لَهُ مَا تُرِيدُ مِنِّی فَقَالَ لَهُ أُرِيدُ أَنْ تُؤْنِسَنِی كَمَا كُنْتَ فِی الدُّنْيَا فَقَالَ لَهُ يَا عِيسَى مَا سَكَنَتْ عَنِّی حَرَارَةُ الْمَوْتِ وَ أَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُعِيدَنِی إِلَى الدُّنْيَا وَ تَعُودَ عَلَی حَرَارَةُ الْمَوْتِ فَتَرَكَهُ فَعَادَ إِلَى قَبْرِهِ(۲)؛

حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت عیسی علیه السلام بر سر قبر یحیی بن زکریا آمد وقبلاً از خدا خواسته بود که وی را زنده کند. او را صدا زد. جواب داد و از قبر بیرون آمد. عرض کرد: «از من چه می خواهی؟» فرمود: «می خواهم مونس من باشی، چنان که در دنیا بودی». عرض کرد: «ای عیسی! هنوز تلخی مرگ از کامم بیرون نرفته، می خواهی مرا به دنیا بازگردانی و دوباره به چنگال مرگ گرفتارم کنی؟» عیسی آزادش گذاشت به قبر برگشت.(۳)

۳. مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّزَّازُ... عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِی قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِی عَنْ إِسْمَاعِيلَ الَّذِی ذَكَرَهُ اللَّهُ فِی كِتَابِهِ حَيْثُ يَقُولُ وَ اذْكُرْ فِی الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا أَ كَانَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

۱- وسائل الشیعه، ج۱۲، ص ۱۳۰؛ الإیقاظ، باب ششم، ص ۱۶۱، ح ۵.

۲- اصول کافی، ج۳، ص ۲۶۰؛ الإیقاظ، باب ششم، ص ۱۵۷، ح ۱.

۳- این روایت با روایات زیاد دیگری که مرگ را برای اولیای الهی سهل و یا از عسل شیرین تر معرفی می کنند، سازگار نیست.

عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ قَبْلَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كانَ حُجَّةً لِلَّهِ قَائِماً صَاحِبَ شَرِيعَةٍ فَإِلَى مَنْ أُرْسِلَ إِسْمَاعِيلُ إِذَنْ قُلْتُ فَمَنْ كانَ جُعِلْتُ فِدَاك قَالَ ذَاك إِسْمَاعِيلُ بْنُ حِزْقِيلَ النَّبِی بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَی قَوْمِهِ فَكَذَّبُوهُ وَ قَتَلُوهُ وَ سَلَخُوا وَجْهَهُ فَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَهُ فَوَجَّهَ إِلَيْهِ سَطَاطَائِيلَ مَلَك الْعَذَابِ فَقَالَ لَهُ يَا إِسْمَاعِيلُ أَنَا سَطَاطَائِيلُ مَلِك الْعَذَابِ وَجَّهَنِی رَبُّ الْعِزَّةِ إِلَيْك لِأُعَذِّبَ قَوْمَك بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ إِنْ شِئْتَ فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ لَا حَاجَةَ لِی فِی ذَلِك يَا سَطَاطَائِيلُ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَيْهِ فَمَا حَاجَتُك يَا إِسْمَاعِيلُ فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ يَا رَبِّ إِنَّك أَخَذْتَ الْمِيثَاقَ لِنَفْسِك بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَ لِأَوْصِيَائِهِ بِالْوَلَايَةِ وَ أَخْبَرْتَ خَلْقَك بِمَا تَفْعَلُ أُمَّتُهُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِی مِنْ بَعْدِ نَبِيِّهَا وَ إِنَّك وَعَدْتَ الْحُسَيْنَ أَنْ تَكرَّهُ إِلَی الدُّنْيَا حَتَّی يَنْتَقِمَ بِنَفْسِهِ مِمَّنْ فَعَلَ ذَلِك بِهِ فَحَاجَتِی إِلَيْك يَا رَبِّ أَنْ تَكرَّنِی إِلَی الدُّنْيَا حَتَّی أَنْتَقِمَ مِمَّنْ فَعَلَ ذَلِك بِی مَا فَعَلَ كمَا تَكرُّ الْحُسَيْنَ فَوَعَدَ اللَّهُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ حِزْقِيلَ ذَلِك فَهُوَ يَكرُّ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

از برید بن معاویه عجلی نقل شده است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «این اسماعیل که خداوند می فرماید: «و یاد کن در کتاب خود شرح حال اسماعیل را که بسیار در وعده صادق و رسول و پیغمبری بزرگوار بود.» همان فرزند حضرت ابراهیم بود؟»«فرمود: «آن اسماعیل پیش از حضرت ابراهیم از دنیا رفت و حضرت ابراهیم، حجّت وقت و صاحب شریعت بود؛ پس اسماعیل، پیغمبرِ چه کسانی بود؟» گفتم: «پس این اسماعیل کیست؟» فرمود: «اسماعیل، فرزند حزقیل پیغمبر است. خدا او را به سوی قومش فرستاد، او را تکذیب کردند و کشتند و پوست صورتش را کندند. خدا بر آنان غضب کرد و «سطاطائیل» فرشته عذاب را فرستاد. به وی گفت: «ای اسماعیل! خداوند مرا به سوی تو فرستاده که اگر اجازه دهی، این قوم را هلاک کنم. فرمود: من به این کار احتیاجی ندارم. از جانب خدا وحی شد: پس چه حاجت داری؟ عرض کرد: پروردگارا! تو برای خداوندی خود و پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و امامت اوصیایش، از مردم پیمان گرفته ای و مصیبت های حسین بن علی را به مردم خبر

داده ای و حسین علیه السلام را وعده داده ای که او را به دنیا برگردانی، تا خود از دشمنانش انتقام گیرد. اکنون حاجت من این است که مرا هم آن موقع به دنیا برگردانی، تا از دشمنانم انتقام گیرم. خدا به وی وعده داد که او را برگرداند و با حسین علیه السلام برخواهد گشت».(۱)

۴. امام رضا علیه السلام نیز در باب وقوع رجعت در امّت های گذشته، بیاناتی فرموده است که ذیلاً بیان می شود:

قَالَ الرِّضَا علیه السلام : مَا أَنْكَرْتَ أَنَّ عِيسَى كانَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ الْجَاثَلِيقُ أَنْكَرْتُ ذَلِك مِنْ قِبَلِ أَنَّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ فَهُوَ رَبٌّ مُسْتَحِقٌّ لِأَنْ يُعْبَدَ قَالَ الرِّضَا علیه السلام : فَإِنَّ الْيَسَعَ قَدْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى مَشَى عَلَى الْمَاءِ وَ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ فَلَمْ تَتَّخِذْهُ أُمَّتُهُ رَبّاً وَ لَمْ يَعْبُدْهُ أَحَدٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ صَنَعَ حِزْقِيلُ النَّبِي مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَأَحْيَا خَمْسَةً وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ بِسِتِّينَ سَنَةً(۲)؛

شیخ صدوق در کتاب عیون در باب «مذاکرات حضرت رضا علیه السلام در حضور مأمون، با علمای مذاهب درباره توحید» از حسن بن محمد نوفلی روایت می کند:

حضرت رضا علیه السلام در ضمن بحث، به یکی از علمای نصاری فرمود: «چرا انکار می کنی که حضرت عیسی به اذن خدا مرده زنده می کرد؟» [یعنی چگونه این را نشانه خدایی او می دانی؟] جاثلیق گفت: «از این رو که هر کس مرده زنده کند و کور مادرزاد و پیس را شفا دهد، خدا خواهد بود و مستحق پرستش است.» امام رضا علیه السلام در ردّ استدلال جاثلیق فرمود: «یسع» هم از این کارها می کرد. روی آب راه می رفت، مرده زنده می کرد، کور مادرزاد و پیس را شفا می داد؛ ولی امّتش خدایش نخواندند و احدی وی را نپرستید. حزقیل پیغمبر هم نظیر کارهای عیسی را می کرد، سی و پنج هزار نفر را شصت سال پس از مرگشان

۱- بحار الأنوار، ج۱۳، ص ۳۹۰؛ الإيقاظ، باب دهم، ص ۳۲۸-۳۲۹، ح ۴۲.

۲- عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۰ ص ۳۰۳؛ احتجاج، ج ۲، ص ۴۱۸.

زنده کرد...»

آنچه در امّت های گذشته واقع شده، در این امّت نیز واقع می شود

آیات و روایات، از وحدت سرنوشت امّت ها خبر می دهند؛ یعنی تمام حوادثی که در امّت های گذشته واقع شده اند، در امّت آخر الزّمان هم واقع می شوند. در این باره روایات فراوانی وجود دارد که حتّی ادعای تواتر شده است. مرحوم حرّ عاملی، ۲۶ روایت نقل می کند و می گوید: «روایات به قدری زیاد است که بعضی، اجمالا ادّعای اجماع کرده اند، وی در ابتدا استدلال به آیه قرآن کرده است و سپس روایات را در ذیل آیه آورده است.(۱)

{سُنَّهَ اللَّهِ الَّتی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدیلًا}(۲)؛

این سنّت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنّت الهی، تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

البتّه این موضوع را پیغمبر و ائمّه علیهم السلام فرموده اند و در مقابل دشمنان، استدلال کرده و به آن تمسک فرموده اند. احادیث در این زمینه از طریق شیعه و سنّی بسیار است؛ امّا به لحاظ رعایت اختصار، از ذکر همه آن روایات معذور بوده، چند نمونه به صورت فهرست وار می آوریم و علاقه مندان را به کتاب های حدیثی ارجاع می دهیم.

۱. قال النّبی صلی الله علیه و آله و سلم : یَکونُ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ کلُّ مَا کانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ حَذْوَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ؛

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر اتّفاقی در بنی اسرائیل رخ داد، بدون ذره ای کم و زیاد، در این امّت هم رخ می دهد.(۳)

۲. شیخ صدوق، روایتی به سند صحیح نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱- الإیقاظ، ص۹۸.

۲- سوره فتح: ۲۳. مضمون این آیه در آیات ۳۸ و ۶۲ احزاب نیز آمده است.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۲۰۳؛ الإیقاظ، ص۹۹، ح۱.

كلَّ مَا كانَ فِی الْأَمَمِ السَّالِفَهِ فَإِنَّهُ یَکونُ فِی هَذِهِ الْأَمَّهِ مِثْلُهُ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ(۱)؛

آن چه در امّت های سابق واقع شده است، بدون کم و زیاد در این امّت هم واقع می شود.

۳. کلینی از ابو بصیر نقل می کند:

عَنِ ابْنِ مُسْکانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ لِی یَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یُعْطِ الْأَنْبِیَاءَ شَیْئاً إِلَّا وَ قَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلم (۲)؛

خدا هیچ چیز به سایر پیامبران نداد، مگر این که به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم هم عطا فرمود.

۴. مرحوم صدوق از حسن بن جهم نقل می کند که مأمون در جلسه ای که متکلمان و فقیهان از فِرق مختلف جمع بودند، از حضرت رضا علیه السلام پرسید:

فَمَا تَقُولُ فِی الرّجعه فَقَالَ الرِّضَا علیه السلام إِنَّهَا الْحَقُّ وَ قَدْ کانَتْ فِی الْأُمَمِ السَّالِفَهِ وَ نَطَقَ بِهَا الْقُرْآنُ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم یَکونُ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ کلُّ مَا کانَ فِی الْأُمَمِ السَّالِفَهِ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ(۳)؛

نظر شما درباره رجعت چیست؟ حضرت رضا فرمودند: رجعت، حق است. در امّت های سابق بوده و قرآن در این باره شهادت می دهد. در این امّت نیز خواهد بود؛ زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر چه در امّت های پیشین اتفاق افتاده است، بدون ذره ای کم و زیاد، در این امّت هم اتفاق می افتد.

مقصود آن حضرت از نطق قرآن به رجعت، همان آیاتی می باشد که در امّت های گذشته اتّفاق افتاده است که قبلا ذکر شد.

۵. علی بن ابراهیم روایت می کند: قال صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن فی بنی اسرائیل شیئی الّا وفی امّتی مثله؛

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ حادثه ای در بنی اسرائیل رخ نداده، جز این که نظیرش در

۱- کمال الدین، ج۲، ص۵۲۹؛ الإیقاظ، ص۹۹، ح۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۲۵؛ الإیقاظ، ص۹۹، ح۳.

۳- عیون اخبار الرّضا، ج ۲، ص ۲۰۰؛ الإیقاظ، ص۱۰۷، ح۱۸؛ بحار الأنوار، ج۲۵، ص۱۳۵.

امّت من هم رخ دهد.(۱)

۶. قطب راوندی روایت می کند:

قال الصّادق علیه السلام انّ الله ردّ علی ایوب اهله و ما له الّذین هلکوا، ثم ذکر قصّه عزیر و انّ الله اماته و احیاه و قصّه الّذی خرجوا من دیارهم و هم الوف، و «قال لهم الله موتوا ثمّ احیاهم» و غیر ذلک ثم قال: فمن اقربه جمیع ذلک کیف ینکر الرّجعه فی الدّنیا و قد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم : ماجری فی الامم انبیاء قبلی شیئا الا و یجری فی أمتی مثله(۲)؛

حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند کسان ایوب را که مرده بودند، یا مالش را که تلف شده بود، به وی برگرداند. سپس قصّه عزیر را ــ که مرد و سپس زنده شد ــ و قصّه کسانی را که از ترس مرگ، از وطن آواره شدند و خداوند ایشان را میراند و دوباره زنده کرد و دیگران را نقل می کند: آنان که به این ها اقرار دارند، چگونه رجعت دنیا را منکر می شوند، در صورتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ چیز در امّت پیامبران گذشته واقع نشده است مگر این که در امّت من هم واقع می شود.

لازم است حدیث دیگری را که از اهل سنت نقل شده، نیز بیاوریم:

۷. عن ابی سعید خُدری: انّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: لتتبعنّ سنن من کان قبلکم شبرا بشبرٍ و ذراعا بذراعٍ، حتّی لو دخلوا جحر ضبٍّ تبعتموه قلنا یا رسول الله الیهود و النصاری قال: فمن؟(۳)؛

هر آینه شما از روش پیشینیان خود، وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، تا آن جا که اگر آنان در لانه سوسماری وارد شده باشند، شما نیز مرتکب این کار می شوید. گفتیم ای رسول خدا! آیا مراد شما، یهود و نصاری هستند؟ فرمود: پس چه کسی را می گویم؟

البته از این قانون عام که می گوید: «آنچه در امّت های گذشته واقع شده است،

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۷؛ الإیقاظ، ص۱۰۹، ح۲۳.
۲- خرائج و جرائح، ج ۲، ص ۹۳۳- ۹۳۴؛ الإیقاظ، ص ۱۰۸، ح ۱۹.
۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص۱۴۴.

در این امّت نیز واقع می شود» به برکت وجود نازنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دعای آن حضرت، مواردی استثنا شده اند؛ مانند تکالیف شاق، مسخ شدن، باران سنگ، فرورفتن در زمین و... که در تاریخ موجود است.(۱)

خداوند رحمان، رفع این نوع عذاب ها را به پیامبر عظیم الشأن بشارت داده است:

{و ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فيهِمْ وَ ما كانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ}(۲)؛

ولی [ای پیامبر] تا تو میان آن ها هستی، خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد، و [نیز] تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.

دو چیز از اسباب امنیت ذکر شده است: ۱. وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۲. استغفار مسلمانان که با وجود حضرت پیامبر در روی زمین و استغفار مسلمانان، خداوند عذاب هایی که امّت های گذشته گرفتار می شدند را برداشته است و بعد از رحلت رسول خدا، اهل بیت آن حضرت اسباب امان اهل زمین خواهند بود؛ لذا با عدم وجود اهل بیت علیهم السلام بساط زمین برچیده می شود.(۳)

لو لا الحجّه لساخت الارض اهلها؛

روایات متعدّدی از شیعه و سنّی نقل شده است که اهل بیت پیامبر، امان اهل زمین هستند؛ همان طور که ستارگان، امان اهل آسمان می باشند(۴).

اینک یک روایت را به عنوان نمونه می آوریم:

جابر انصاری می گوید: از امام باقر سؤال کردم: به چه دلیل، نیاز به نبی و امام هست؟

قال: لبقاء العالم علی صلاحه، و ذلک أن ّالله عزّوجلّ یرفع العذاب عن أهل

۱- تفسیر القرآن العظیم، ج۲، ص۳۹۴.

۲- سوره انفال: ۳۳.

۳- أمالی طوسی، ص۳۷۹؛ خلاصه العقبات، ج۴، ص۳۱۴.

۴- بحار الأنوار، ج۱۶، ص۳۰۲؛ ج۲۳، ص ۱۹؛ ج۲۷، ص۳۰۸.

الأرض إذا کان فیها النبی أو الإمام، قال الله عزّوجلّ: «و ما کان الله...»(۱) و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم : النّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بیتی أمان لأهل الأرض، فإذا ذهبت النّجوم أتی أهل السّماء ما یکرهون (یوعدون) و إذا ذهبت أهل بیتی أتی أهل الأرض ما یکرهون (یوعدون) و یعنی بأهل بیته الأئمّه الّذین قرن الله عزّوجلّ طاعتهم بطاعته، فقال: {یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکمْ...}(۲)؛

فرمود: برای بقا و صلاح عالم. چون خداوند به برکت وجود نبی و امام، عذاب را از اهل زمین بر می دارد. چه این که فرموده است (خداوند این گونه نیست که آن ها را عذاب کند، در حالی که تو میان آن ها هستی...) رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ستارگان، اسباب امان و امنیت برای اهل آسمان هستند و اهل بیت من، اسباب امان و امنیت برای اهل زمین می باشند؛ همان گونه که اگر ستارگان از بین بروند، اهل آسمان گرفتار عذاب می شوند، اهل بیت من نیز اگر از روی زمین بروند، اهل زمین گرفتار عذاب خواهند شد. مراد از اهل بیت آن حضرت، ائمّه معصومین علیهم السلام هستند که خداوند اطاعت و پیروی از آنان را مقارن با اطاعت و پیروی رسولش واجب دانسته است. پس فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خداوند و رسول را اطاعت کنید و از صاحبان امر پیروی نمایید.»(۳)

چنان که بیان شد، به برکت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیه السلام مواردی از امور واقع شده در امت های پیشین، در این امت استثنا شد؛ امّا بحث رجعت، با هیچ دلیلی استثنا نشده است و حتماً با همان شکوه و عظمت، اتّفاق خواهد افتاد.

وقوع رجعت در امّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

روایات زیادی وجود دارد که رجعت در این امّت، در مواقع متعدّد واقع شده است.

۱- سوره انفال: ۳۳.

۲- سوره نساء: ۵۹.

۳- بحار الأنوار، ج۲۳، ص۱۹؛ معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۵، ص۷۳.

۱. قطب راوندی در باب معجزات امام صادق علیه السلام از یونس بن ظبیان نقل می کند که گفت:

کُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ علیه السلام مَعَ جَمَاعَهٍ، فَقُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ لِإِبْرَاهِیمَ: {فَخُذْ أَرْبَعَهً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ...}(۱) أَکَانَتْ أَرْبَعَهً مِنْ أَجْنَاسٍ مُخْتَلِفَهٍ أَوْ مِنْ جِنْسٍ؟ قَالَ: أَتُحِبُّونَ أَنْ أُرِیکُمْ مِثْلَهُ؟ قُلْنَا: بَلَی. قَالَ: یَا طَاوُسُ! فَإِذَا طَاوُسٌ طَارَ إِلَی حَضْرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: یَا غُرَابُ! فَإِذَا غُرَابٌ بَیْنَ یَدَیْهِ، ثُمَّ قَالَ: یَا بَازِیُّ! فَإِذَا بَازِی بَیْنَ یَدَیْهِ، ثُمَّ قَالَ: یَا حَمَامَهُ! فَإِذَا حَمَامَهٌ بَیْنَ یَدَیْهِ، ثُمَّ أَمَرَ بِذَبْحِهَا کلِّهَا وَ تَقْطِیعِهَا وَ نَتْفِ رِیشِهَا وَ أَنْ یُخْلَطَ ذَلِک کلُّهُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ؛ ثُمَّ أَخَذَ بِرَأْسِ الطَّاوُسِ، فقَالَ: یَا طَاوُسُ! فَرَأَیْنَا لَحْمَهُ وَ عِظَامَهُ وَ رِیشَهُ یَتَمَیَّزُ مِنْ غَیْرِهَا حَتَّی التزق ذَلِک کلُّهُ بِرَأْسِهِ وَ قَامَ الطَّاوُسُ بَیْنَ یَدَیْهِ حَیّاً، ثُمَّ صَاحَ بِالْغُرَابِ کذَلِک وَ بِالْبَازِی وَ الْحَمَامَهِ مثل ذَلِک، فَقَامَتْ کلُّهَا أَحْیَاءً بَیْنَ یَدَیْهِ(۲)؛

با جمعی خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. راجع به این آیه سؤال کردم که خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: «چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن» آیا از چهار جنس متفاوت بودند یا از یک جنس؟ فرمود: «می خواهید نظیر آن را به شما بنمایانم؟» گفتیم: «آری!» صدا زد: «طاووس!» ناگاه طاووسی حاضر شد، باز صدا زد: «کلاغ!» کلاغی پیدا شد، صدا زد: «باز!» بازی برابرش حاضر شد، صدا زد: «کبوتر!» کبوتری حاضر شد. دستور داد همه را سر بریدند و پاره پاره کردند و پر هایشان را کندند و همه را با هم مخلوط کردند. سپس سر طاووس را گرفت و صدا زد: «طاووس!» دیدیم گوشت و استخوان و پر آن جدا شد و به هم پیوست و آمد به سرش متصل شد و حرکت کرد. سپس کلاغ و باز و کبوتر را صدا زد و همه به همین صورت زنده شدند.

۲. قطب راوندی و حرّ عاملی نقل می کنند:

کان فی عهد سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رجل هلکت له ابنه فی الجاهلیه و کان قد رماها

۱- سوره بقره: ۲۶۰.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۹۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص۱۱۱.

فی واد فلما أسلم ندم علی ما فعل. فقال: یا نبی الله إنی فعلت کذا و کذا بابنه لی صغیره فجاء النبی صلی الله علیه و آله و سلم إلی شفیر الوادی فدعا ببنته فقالت لبیک یا رسول الله فقال إن أردت أن ترجعی إلی أبویک فهما الآن قد أسلما فقالت یا رسول الله أنا عند ربی و لا أختار أبی و أمی ربّی(1)؛

در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مردی بود که دخترش در جاهلیت مرده بود و او را در دره افکنده بود. هنگامی که اسلام آورد از کرده خویش پشیمان شد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: «من با دختر خویش چنین کرده ام.» حضرت کنار دره آمد و دختر را صدا زد. جواب داد: «لبیک یا رسول الله!» فرمود: «پدر و مادرت مسلمان شده اند، می خواهی نزد آنها برگردی؟» گفت: «من اکنون در جوار پروردگارم به سر می برم و پدر و مادرم را بر خدا ترجیح نمی دهم.»

۳. باز هم راوندی در معجزات امام حسین علیه السلام از یحیی بن ام طویل نقل می کند که گفت:

کنا عند الحسین علیه السلام إذ دخل علیه شاب یبکی فقال له الحسین ما یبکیک قال إن والدتی توفیت فی هذه الساعه و لم توص و لها مال و کانت قد أمرتنی أن لا أحدث فی أمرها شیئا حتی أعلمک خبرها فقال الحسین علیه السلام قوموا بنا حتی نصیر إلی هذه الحره فقمنا معه حتی انتهینا إلی باب البیت الذی فیه المرأه و هی مسجاه فأشرف علی البیت و دعا الله لیحییها حتی توصی بما تحب من وصیتها فأحیاها الله و إذا المرأه جلست و هی تتشهد ثم نظرت إلی الحسین علیه السلام فقالت ادخل البیت یا مولای و مرنی بأمرک فدخل و جلس علی مخده ثم قال لها وصی یرحمک الله فقالت یا ابن رسول الله! إن لی من المال کذا و کذا فی مکان کذا و کذا و قد جعلت ثلثه إلیک لتضعه حیث شئت من أولیائک و الثلثان لابنی هذا إن علمت أنه من موالیک و أولیائک و إن کان مخالفا فخذه إلیک فلا حق للمخالفین فی أموال المؤمنین ثم سألته أن یصلی

ص:۱۳۸

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۴۹-۹۵۰؛ الإیقاظ، باب هفتم، ص ۲۰۴، ح ۲۲.

علیها و أن یتولی أمرها ثم صارت المرأه میته کما کانت(۱)؛

خدمت حضرت امام حسین علیه السلام بودیم. جوانی، گریه کنان وارد شد و گفت: «هم اکنون مادرم مرده و وصیتی نکرده است.» مالی دارد و دستور داده که بدون اجازه شما تصرف نکنیم«. فرمود: «برخیزید.» همراه آن جناب رفتیم، به اطاقی رسیدیم که بدن زن را در آن نهاده و پارچه رویش کشیده بودند. حضرت نزدیک اطاق رفت و دعا کرد که خداوند او را زنده کند تا هر وصیتی می خواهد بکند. ناگهان زن برخاست و نشست. کلمه شهادت بر زبان جاری کرد و چشمش به امام حسین علیه السلام افتاد.

سپس گفت وگوی آن ها را نقل می کند تا آن جا که می گوید: آن گاه به حالت اوّل برگشت و بی جان روی زمین افتاد.

۴. شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد نقل می کند:

و لما أصبح عبید الله بن زیاد، بعث برأس الحسین علیه السلام فدیر به فی سکک الکوفه کلها و قبائلها. فروی عن زید بن أرقم أنه قال: مر به علی و هو علی رمح و أنا فی غرفه، فلما حاذانی؛ سمعته یقرأ: {أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکهْفِ وَ الرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً} فقف والله شعری و نادیت رأسک والله یا ابن رسول الله أعجب و أعجب(۲)؛

ابن زیاد فرمان داد سر مقدّس حسین علیه السلام را در کوچه های کوفه بگردانند. زید بن ارقم گوید: در غرفه ای بودم. دیدم سر، بالای نیزه است و وارد شد. هنگامی که برابر من رسید، این آیه را خواند: «مگر پنداشته ای که اصحاب کهف و رقیم از آیات ما عجیب تر بوده اند؟» مو بر تنم راست شد ئ صدا زدم: «ای پسر پیغمبر! به خدا قسم، قصه تو عجیب تر است!»

۵. راوندی در کتاب خرایج از منهال بن عمرو نقل می کند که گفت:

أنا و الله رأیت رأس الحسین علیه السلام حین حمل و أنا بدمشق و بین یدیه رجل یقرأ {أَمْ

ص:۱۳۹

۱- الخرائج و الجرائح، ج۱، ص ۲۴۵-۲۴۶ ؛ بحار الأنوار، ج۴۴، ص ۱۸۰؛ الإیقاظ، باب هفتم، ص ۲۰۰، ح ۱۴.
۲- الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۶؛ الإیقاظ، باب ۸، ص۲۱۴، ح۱۱.

حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً}(۱) فأنطق الرأس بلسان فصيح فقال أعجب من أصحاب الكهف قتلی و حملی(۲)؛

در شام سر مقدّس امام حسین علیه السلام را دیدم که شخصی مقابلش این آیه را خواند: «مگر پنداشته ای که اصحاب کهف و رقیم از آیات ما عجیب بوده اند» سر، به زبان فصیح گفت: کشتن من و دور گرداندن سرم، از قصه اصحاب کهف عجیب تر است.

این مطلب را شیخ حر عاملی نیز آورده و در آخر می گوید:

«هذا أعجب من الرّجعه و أغرب لان عود الروح الی مجموع البدن قد کثر وقوعه کما عرفت و امّا عودها الی الرأس وحده فهو غریب غیر معقود، فیزول بها استبعاد الرّجعه الموعود بها(۳)؛

این ها، از رجعت هم عجیب و غریب ترند؛ زیرا وقوع رجعت در تمام بدن، بسیار اتّفاق افتاده است؛ امّا بازگشت روح به قسمتی از بدن، بسیار عجیب است. بازگشت روح به سر تنها، بسیار بی سابقه است؛ پس رجعت که بازگشت روح به تمام بدن است را نباید بعید شمرد.

مرحوم حر عاملی، در کتاب ایقاظ، ۴۰ حدیث در رابطه با رجعت ائمّه علیهم السلام ذکر کرده است.

رجعت یا تجلّی

لازم است برای روشن ساختن جوانب بحث، بعد از قبول این مسأله که رجعت همان برگشت روح به بدن مادّی دنیوی است که اصل بحث رجعت بر اساس همین ملاک مورد بررسی قرار گرفته بود، بنابر این، قضیه و ماجرای قرآن خواندن سر امام حسین علیه السلام بر فرض صحت که در این روایات ذکر شد و همچنین مواردی را که مرحوم شاه آبادی در رشحات البحار ذکر کرده که قبلا یاد آور

۱- سوره کهف: ۹.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۷.

۳- الإیقاظ، باب هشتم، ص ۲۱۵.

شـدیم، و نیز همانند این مسائل را نمی توان از مصادیق رجعت دانست؛ بلکه این گونه موارد قابل تأویل به تجلی روحانی آنان علیه السـلام می باشـد؛ یعنی تجلی و ظاهر شـدن روح با همان قالب های مثالی و برزخی، ولی با پایین آوردن درجه ارتعاشات جسم مثـالی تـا قابـل رؤیت شود به اهـل عالم، که به حواس ظاهره مشاهـده نمایـد آنها را، به همان صورت اصـلی انسانی یا به صـورت دیگر، یـا این که اراده روح تعلّق بگیرد به ظـاهر شـدن صـوتش در عـالم مـادّی، به طـوری که اهـل دنیـا صوت او را بشنوند، این گونه موارد را اصطلاحا تجلی روح می نامند، نه رجعت.

به عبـارت دیگر، آن بزرگواران، بـا بـدن مثـالی برای دیگر افراد تجلّی کرده انـد و این، بـا حکم عقـل و نیز رحمت خداونـد، سازگارتر است.

در نتیجه صـغرای قیاس، به آیات و روایاتی اثبات می شود که حوادث و وقایع امّت های گذشـته را حکایت می کنـد و کبرای قیاس را آیات و روایاتی اثبات می کنـد که از وحـدت سـرنوشت امّت ها خبر می دهد؛ و نتیجه صـغرا و کبرا- رجعت در امّت آخر الزّمان تحقّق پیدا می کند- قطعی خواهد بود.

روایاتی که ذکر شـد، وقوع رجعت را فی الجمله در امّت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم اثبات می کنـد؛ امّا چنانچه بررسـی کردیم، رجعت در دوران گذشـته به صورت بسـیار وسـیع (مانند رجعت اهالی یک شـهر) و با شـکوه (همانند رجعت فرزندان حضـرت ایوب و نیز رجعت هفتـاد نفر یـاران حضـرت موسـی) اتّفـاق افتـاده است، امّـا در زمان پیامبر، این گونه رجعت، اتّفاق نیفتـاده است و اصل آن، با همان شـکوه و عظمت و وسـعت، در زمان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف به وقوع خواهد پیوست.

ص:۱۴۱

بخش چهارم: اهداف و چگونگی رجعت

اشاره

ص:۱۴۳

مقدمه

قبل از ورود به بحث، بیان نکاتی را لازم می دانیم.

۱. آیا وظیفه داریم درباره عصر رجعت حرف بزنیم؟ آیا اصلا می توانیم شرایط عصر رجعت را بشناسیم و آیا حق داریم درباره این که بعد از رجعت، جمعی از امّت های گذشته و امّت پیامبر اسلام خصوصا بعضی از انبیا و اوصیا که در زمان ظهور حضرت مهدی آن موعود ادیان جهان تحقّق پیدا می کند. چه خواهند شد و چه خواهند کرد، سخن بگوییم و تأمل کنیم؟

ممکن است کسی بگوید: انبیای الهی و امامان معصوم علیه السلام وقتی رجعت کردند، خودشان بهتر می دانند چه انجام دهند؛ اینکه در آن زمان از تاریخ، وضعیت جهان و شرایط اجتماعی بشر چه طور خواهد بود، در آن روز آشکار خواهد شد. بنابراین، ما را چه به این بحث و تحقیق؟ همین قدر بدانیم که عصر رجعت وجود دارد و باور داشته باشیم که «یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا»؛ دنیا پر از عدل و قسط می شود، بعد از این که پر از ظلم و جور شده باشد، کفایت می کند. همین قدر بدانیم که عصر رجعت، عصر تکامل بشری در عرصه تعقّل و اخلاق خواهد بود و همین قدر بدانیم که در آن عصر، وعده های الهی تحقّق پیدا می کند، برای ما بس است؛ بنابراین باید به وظایف اصلی خودمان که در عصر

غیبت هستیم، بپردازیم و اعمال صالح انجام دهیم و زمینه ساز ظهور حضرت مهدی باشیم.

این حرف، از یک نگاه، صحیح و راست است؛ امّا به اعتقاد بنده، اگر صحبت از عصر رجعت می کنیم و از آن عصر سخن می گوییم، برای شناخت درست تر وظایف خودمان در عصر قبل از رجعت است. می خواهیم بفهمیم که ما چه باید بکنیم و شناخت عصر رجعت، ما را مکلّف و وادار می کند تا به وظایف دینی و اسلامی خود هر چه بیشتر جدّی و کوشا باشیم؛ زیرا میان همه فرق مسلمین، اتّفاق نظر قطعی وجود دارد که عمر دنیا و احکام و تکالیف پایان نمی پذیرد، مگر پس از ظهور آخرین حجّت خداوند روی زمین.

در این باره، دو روایت را از طریق شیعه و سنّی به عنوان نمونه ذکر می کنیم.

الف. عبدالله بن عمراز امام حسین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِی علیه السلام یَقُولُ: لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِك الْیَوْمَ حَتَّی یَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِی یَمْلَؤُهَا عَدْلًا وَ قِسْطاً کمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً(۱)؛

اگر از دنیا، غیر از یک روز باقی نمانده باشد، همان یک روز را خداوند طولانی می کند، تا مردی از نسل من ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد کند. همانگونه که پر از جور و ظلم شده است.

ب. قال صلی الله علیه و آله و سلم : لو لم یبق من الدّنیا الا یوم بعث الله عزّوجلّ رجل منّا یملأها عدلا کما ملئت جورا(۲)؛

۱- بحار الأنوار، ج۵۱، ص۱۳۳؛ باب ۳، ح۵؛ کمال الدین، ج۱، ص ۳۱۷، باب ۳۰، ح۴؛ همچنین روایت دیگری است از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «قوله صلی الله علیه و آله و سلم فی حقّ القائم علیه السلام : لو لم یبق من الدّنیا إلّا ساعه واحده لطوّل الله تلک السّاعه حتّی یخرج رجل من ذریتی اسمه کاسمی و کنیته ککنیتی یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا» (النکت الاعتقادیه، ص۴۳؛ منتخب الاثر، ج۲، ص ۲۳۳، ح۵۹۷).
۲- مسند احمد بن حنبل، ص۹۹. همچنین ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند: «لو لم یبق من الدنیا الّا لیله یملک فیها رجل من اهل بیتی» ؛ (السنن الوارده فی الفتن، ج۵، باب ماجاء فی المهدی، ح ۲۶؛ عقد الدّرر، ص۱۸، ب۱).

اگر از عمر جهان، جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند به طور حتم در آن روز شخصی از ما را برمی انگیزد و او جهان را پر از عدل و داد می کند، همانگونه که پر از ظلم شده است.

این یک وعده الهی است که خداوند تمام توانایی های پیامبران پیشین و قدرت های پیامبر اسلام و امامان را به حضرت مهدی ارزانی می فرماید. تا آن حضرت، به وسیله قدرت الهی، حکومت جهانی را در سراسر گیتی بگستراند که همان عصر، هم زمان با عصر رجعت خواهد بود.

۲. در همین رابطه، آنچه می توان گفت این است که نوشتن تاریخ آینده، کار آسانی نیست؛ یعنی این که اگر غیر از معصومان علیهم السلام بخواهند بگویند که در آینده چه خواهد شد، کار دشواری است؛ مثلاً اگر بپرسید که در قرن ۲۲ چه وضعیتی بر دنیا اتّفاق خواهد افتاد؟ در این باره هر چه بگوییم، گمان هایی بیش نیست. آیا روش اسلام گرایی بر کرسی می نشیند یا روش غیر اسلامی؟ در این حال می شود فقط با بررسی وضعیت فعلی، حدس زد که در آینده چه موقعیتی خواهیم داشت. به هر حال، به مراتب دشوارتر است که بگوییم در عصر رجعت چه وضعیتی حاکم خواهد بود؛ امّا از سویی نیز آسان تر است؛ زیرا اصول راهنما داریم که گنجینه بسیار ارزشمندی از آیات و روایات درباره عصر رجعت است که با استناد به آن ها می توانیم وضعیت را روشن کنیم.

۳. مطلب بعدی که بسیار مهم به نظر می رسد، این است که معمولاً درباره فقه، بسیار دقّت می کنیم و به روایات توجّه خاص نشان می دهیم و به علم رجال و سند شناسی می پردازیم؛ ولی درباره اعتقادات و اخلاقیات، چنین دقّتی نداریم. مسأله رجعت، به جای زمینه سازی مناسب و استدلال عقلی و تمسّک به آیات بر خلاف کثرت ذکر آن در متون روایی، بدون هیچ دلیل منطقی، از سوی محقّقان، به وادی سکوت سپرده شده است. باید در این باره بیشتر توجّه کرد؛ زیرا مسائل اعتقادی، انسان ها را وادار به انجام تکالیف و ملزم به وظایف عملیه می سازد.

ص:۱۴۶

گذشته از این، در مسائل اعتقادی، به هر روایت نمی شود تمسّک کرد. حتّی اگر قطعی الصّدور باشد؛ ولی ظنّی الدّلاله. چه رسد به این که ظنّی الصّدور و ظنّی الدّلاله باشد یا راوی مجهول باشد یا یکی راوی را توثیق کرده و دیگری مذمّت، جزء روایات ضعیف به شمار می آید.

بر فرض صحّت سند، خبر واحد در مسائل اعتقادی حجّیت ندارد. روایتی مورد اعتماد می باشد که تواتر لفظی، یا معنوی و اجمالی داشته باشد، البتّه گاهی به روایت ضعیف، جهت تأیید و تقویت خبر صحیح می شود استناد کرد.

۴. مطالب روایات، اگر با محکمات قرآن و روایات متواتر مخالف باشد، علامت مجعول بودن همه روایت یا قسمتی از آن می باشد و بر فرض صحیح بودن سند این گونه روایات، دلیل بر صحیح بودن متن آن نمی باشد. کسی که چیزی را جعل کرده و می خواهد چهره دین و مذهب و اولیای بزرگوار آن را مخدوش کند، طبعا کار خود را به نام افراد خوشنام و مورد اعتماد جعل می کند تا مورد قبول عامه و افراد بی اطلاع قرار گیرد. در طول تاریخ، جعل و تحریف زیاد اتّفاق افتاده است که در کتاب های مربوط موجود است، مراجعه شود.

در این باره علّامه سید مرتضی عسکری، کتابی نوشته است، به نام خمسون و مأه صحابی مختلق.

در مقدّمه کتاب فوق درباره ابن ابی العوجاء چنین آمده است:

در زمان خلافت منصور، به جرم زندقه و تبلیغ آن در کوفه زندانی شد و به وساطت دوستانش، خلیفه دستور آزادی او را صادر کرد؛ ولی قبل از رسیدن دستور، والی کوفه او را به قتل رساند. از ابن اثیر، ابن کثیر، طبری و ذهبی نقل شده که ابن ابی العوجا هنگام مرگ اعلام کرد: به خدا قسم من چهار هزار حدیث جعل کردم که حلال را حرام و حرام را حلال می کرد، سپس نویسنده کتاب می گوید: «ای کاش می دانستیم احادیث جعلی او کدام است و سرنوشت آن حدیث ها چه شد!» حال هنگامی که یک زندیق به جعل چهار هزار حدیث اعتراف

می کند، پس چه قدر حدیث توسّط دیگران که نمی شناسیم و اجمالاً می دانیم، جعل شده است. تو خود بخوان حدیث مفصّل از این مجمل!

بنابراین باید در بعضی از روایات که سند صحیح ندارند، تأمّل صورت گیرد؛ ولی متأسّفانه در نوشته های امروزی دیده می شود که گاهی در روایاتی که باید در صحّت آن ها تردید کرد، مطالبی وجود دارد که به هیچ وجه پذیرفتنی نیست. مثلاً تعیین عمر دنیا به صد هزار سال که بیست هزار سال آن برای عموم مردم و هشتاد هزار سال دیگر برای آل محمد، حکومت ده ها هزار ساله ائمّه معصوم علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و کشتن همه شیاطین عالم در سرزمینی به نام (روحا)؛ چنانچه در مبحث تکرّر رجعت امام علی علیه السلام مورد نقد و بررسی قرار می گیرد.

بعضی از بزرگان و مفسّران نوشته اند:

احیاناً خرافات بسیاری با مسأله رجعت آمیخته شده است که چهره آن را در نظر بعضی، دگرگون ساخته است، لازم است پایه را بر احادیث صحیح بگذاریم و از احادیث مخدوش و مشکوک بپرهیزیم.(۱)

و مطالب زیاد دیگری و....

ممکن است این سؤال مطرح شود که چه کسانی و برای چه اهدافی این جعل و تحریف ها را انجام داده اند؟

در پاسخ گوییم که دو گروه قابل تصوّرند:

۱. مخالفان

رجعت، یکی از معتقدات بزرگ شیعه است که جایگاه بلندی را دارا بوده و ریشه در قرآن، روایات متواتر و اجماع شیعه دارد. عصر رجعت، نویدبخش حاکمیت و عزّت اهل بیت بر زمین و فراگیر شدن مذهب آن ها در سراسر گیتی است؛ لذا مخالفان این عقیده، از راه های گوناگون کوشیده اند این عقیده اصیل و مذهبی را به یک عنصر ضدّ دینی مبدّل سازند و با جعل روایات و یا تأویل های نادرست،

۱- تفسیر نمونه، ج۱۵، ص۵۶۱.

آن را غیر معقول جلوه دهند، تا عقیده ای به عنوان رجعت وجود نداشته باشد.

۲. دوستان

بعضی از دوست داران اهل بیت علیه السلام رجعت شان را با مبالغه همراه کرده اند. آن ها به عقیده خودشان خواسته اند محبوبیت آنان علیه السلام را در جامعه افزایش دهند، غافل از این که این کار، ضربه ای به عقاید شیعه است که پیامد های ناگواری به دنبال دارد. این دوستان، به ذکر برخی احادیث جعلی و مبالغه آمیز، با نیت خیر و ترغیب دیگران به این بحث، ضربه ای بس سنگین به این عقیده مقدّس وارد کردند که کمتر از ضربه مخالفان نبوده است. شاید بتوان گفت این گونه موارد، سبب شده، بحث از این عقیده ناب، در حاشیه قرار گیرد.

شیخ حرّعاملی در این باره می نویسد:

قد جمع بعض السّاداه فی اثبات الرّجعه التی وعدالله بها المؤمنین و النّبی صلی الله علیه و آله و سلم و الائمّه علیه السلام، و فیها اشاره غریبه مستبعده، لم یعلم من این نقلها لیظهر انّها من الکتب المعتمده، فکان ذلک سبباً لتوقّف بعض الشّیعه عن قولها حتّی انتهی الی انکار اصل الرّجعه، و حاول ابطال برهانها و دلیلها...؛ (۱)

برخی از بزرگان، کتابی در اثبات رجعت که خداوند متعال به مؤمنان، پیامبر و امامان معصوم علیه السلام وعده داده، نوشته اند. معلوم نیست از کجا نقل کرده اند، تامشخّص شود از منابع معتبر است یا نه. همین سبب شد بعضی از شیعیان، از قبول رجعت سر باز زنند، تا جایی که بعضی، آن را انکار کرده و برهانی بر ابطال دلایل آن اقامه کرده اند....

شخصیت آسمانی اهل بیت علیه السلام، که مصداق بارز آیه {أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكم} می باشد ــ اطاعت از معصومین علیه السلام در کنار اطاعت از خدا قرار گرفته است و نیز بر طبق آیه تطهیر و آیه {الْيَوْمَ أَكمَلْتُ لَكمْ دِينَكمْ} تکمیل دین

۱- الإیقاظ، ص ۳۵.

مقدّس اسلام به وجود مبارک آن ها تحقّق پیدا کرده است _ کمبودی ندارد، تا بخواهیم با جعل و یا شاخ و برگ دادن در بعضی روایات، دوستی آن ها را افزایش داده و غلو نماییم.

البتّه علمای بزرگ گذشته، برای این که روایات از دست نرونـد، همه را جمع آوری کرده اند و نیز گفته اند صرف جمع آوری، سبب صحّت سند آن ها نخواهد بود. معیارهایی که در جای خود بیان شده، باید اعمال شود، نکته ای که قابل توجّه است این که صرف ضعیف بودن تعدادی روایت در هر کتابی، نمی تواند دلیل بر بی اعتباری تمام روایات آن کتاب شود.

ص:۱۵۰

فصل ۱: اهداف و فلسفه رجعت

اشاره

هیچ حادثه ای در این عالم، بدون هدف و فلسفه نیست و هر واقعه ای نسبت به بزرگی و اهمّیتی که دارد، هدفش نیز مهم تر می شود.

رجعت، عملی است حکیمانه که در عظمت و بزرگی آن هیچ شکّی وجود ندارد، تا جایی که برخی به دلیل عجز از درک آن، با انکار رجعت، راه توجیه و تأویل را برگزیده اند؛ لذا بر مدّعیان صحّت رجعت است که هدف و فلسفه آن را بیان کنند. البته ممکن نیست که تمام اهداف و فلسفه رجعت را بتوانیم درک کنیم؛ امّا با تکیه بر آیات قرآن و روایات معصومان علیه السلام می توان مواردی را برای فلسفه و اهداف رجعت، بر شمرد.

۱. تحقّق وعده حاکمیت مؤمنان بر زمین

یکی از اهداف رجعت، تحقّق وعده پروردگار عالم به اهل ایمان است که آن ها را حاکم بر جهان گرداند. خداوند متعال، به آنان که به ایمان خالص دست یافته اند، وعده حاکمیت بر جهان را داده است و این امر، عملی نمی شود، مگر با رجعت مؤمنان.

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه ۵۵ سوره نور(۱)، می فرماید:

ص:۱۵۱

۱- {وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكمُ ْوَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فىِ الْأَرْضِ كمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكنَنَّ لهَُمْ دِينهَُمُ الَّذِى ارْتَضىَ لهَُمْ وَ لَيُبَدِّلَنهَُّم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنىِ لَا يُشْرِكُونَ بىِ شَيْا وَ مَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِك فَأُوْلَئك هُمُ الْفَاسِقُونَ} ؛ خدا به کسانی از شما بندگان که ایمان آرند و نیکوکار گردند وعده فرمود که در زمین خلافتشان دهد چنان که امم صالح پیامبران سلف را جانشین پیشینیان آنها نمود، و دین پسندیده آنان را تمکین و تسلّط عطا کند و به همه آنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد که مرا به یگانگی، بی هیچ شایبه و شرک و ریا پرستش کنند، و بعد از آن هر که کافر شود پس آنان به حقیقت همان فاسقان تبهکارند».

آیا نمی دانی که بیشتر انبیا، در دنیا یاری نشده، بلکه همه به شـهادت رسیده اند و امامان هم پس از آن ها به شهادت رسیده و یاری نشده اند. پس این نصرت وعده داده شده، در زمان رجعت محقّق خواهد شد.(۱)

۲. اظهار قدرت و عظمت الهی

روز رجعت، یکی از روزهـای تجلّی قـدرت و عظمت خداونـد شـمرده شـده است. علامه شـیخ محمّـد جمیـل حمود، یکی از اهـداف رجعت را همـان قـدرت و عظمت خداونـد متعـال دانسـته و می گویـد: «عـالم رجعت، همان قیام اصـغر است.» وی در توضیح مطلب می نویسد:

بازگرداندن این دو گروه (مؤمنان محض و کافران محض) به مثابه دو درس بزرگ و دو آیه مهمّ الهی است تا مردم با مشاهده آن هـا به نهـایت درجه معنوی برسـند و بر ایمانشـان افزوده گردد؛ چنـان که احیـای امواتی که به دست انبیـایی ماننـد ابراهیم، عیسی و عزیر صورت گرفت، بی حکمت نبود. پـاره ای از این اتّفاقات برای خود آن ها و پاره ای برای افراد عادی، انگیزه ای برای تقویت ایمان شان (به خدا و معاد) بود.(۲)

در تفسیر نمونه نیز به این هدف اشاره شده است.(۳)

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه {ذَکرْهُم بِأَیّامِ اللَّهِ}(۴) می فرمایند:

روزهای خدا سه روز است: روز قیام مهدی و روز رجعت و روز قیامت.

ص:۱۵۲

۱- بحار الانوار، ج۵۳، ص۶۵ و البتّه به آیه ۵ سوره قصص و آیه ۸۱ سوره آل عمران می توان استدلال کرد.

۲- الفوائد البهیه، ج۲، ص۳۳۶.

۳- تفسیر نمونه، ج۱۵، ص ۵۶۰.

۴- سوره ابراهیم:۵.

به طور قطع، این سه روز، از روزهای سرنوشت ساز است و نشانه های قدرت و عظمت خداوند قادر و متعال خواهد بود.

۳. شادمانی و تشفّی دل مؤمنان

برخی از محقّقان، هدف از رجعت را تشفّی دل مؤمنان و شادمانی بازگشت کنندگان از حاکمیت حق و شکست باطل دانسته اند. در طول تاریخ، دل مؤمنان بر اثر ظلم و ستم ظالمان و ستمکاران و بی عدالتی هایی که بر آن ها روا داشته اند، پر از خون شده است. با رجعت و انتقام در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام قلب های شان تشفّی و التیام پیدا می کنند.(۱)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۳۹ سوره نحل(۲) می فرماید:

یعنی فی الرّجعه سیردهم فیقتلهم و یشفی صدور المؤمنین منهم(۳)؛

یعنی در رجعت آنان را بر می گرداند و می کشد، تا دل های مؤمنان را شفا دهد.

سید مرتضی (ره) می نویسد:

آنچه را شیعه به آن اعتقاد دارد، این است که خداوند متعال گروهی از شعیان را هنگام ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف زنده می کند، تا به پاداش یاری و کمک به او و مشاهده دولتش برسند و آنان از مشاهده آشکار شدن حق و بلند شدن سخن «پیروزی آیین» پیروان آن لذّت می برند.(۴)

در آیه دیگری آمده است:

{قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْدیکمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْکمْ عَلَیْهِمْ وَ یَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ

ص:۱۵۳

۱- بحار الانوار، ج۵۳، ص۴۴.
۲- {لِیُبَینِ َلَهُمُ الَّذِی یخْتَلِفُونَ فِیهِ وَ لِیَعْلَمَ الَّذِینَ كفَرُواْ أَنهَُّمْ كاَنُواْ كاذِبِینَ}؛ هدف این است که آن چه را در آن اختلاف داشتند، برای آن ها روشن سازد و کسانی که منکر شدند، بدانند دروغ می گفتند».
۳- الإیقاظ من الهجعه، ص۲۵۴.
۴- رسائل الشریف المرتضی، ج۱، ص۱۲۵.

مُؤْمِنِینَ وَ یُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ...}(۱)؛

با آن ها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند و آنان را رسوا می سازد و سینه گروهی از مؤمنان را شفا می بخشد و خشم دل های آنان را از میان می برد....

در احادیثی که از شیعه و سنّی نقل شده است، عدالت کامل در آخر الزّمان و با ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف محقّق می شود و تنها در آن زمان است که مؤمنان با دیدن انتقام و عذاب ستمکاران، دردهای دیرینه شان التیام می یابد. بر این اساس، خداوند در «رجعت» مؤمنانی را که همواره مورد ستم و آزار ظالمان قرار گرفته اند به دنیا باز می گرداند، تا با مشاهده عذاب ظالمانی که رجعت کرده اند، دل های آنان شادمان شود.

۴. عذاب و ذلّت کافران

یکی از اهدافِ رجعتِ کسانی که به کفر و شرک خالص دست یافته اند، عذاب و انتقام از آن ها در این دنیا است که با ظهور دادگستر جهانی محقّق می شود. انتقام، این گونه است که طعم تلخ عقاب الهی به ویژه ذلّت و خواری را در همین دنیا که در آن به تکذیب آیات حق پرداخته اند و احکام الهی را نادیده گرفته اند بچشند و با مرگی همراه با ذلّت، دنیا را ترک گویند، تا خاطره شیرین لذّت های نفسانی دنیا که در زمان حیاتشان به آن دست یافتند، از میان برود. در این باره، روایات بسیاری نقل شده که چند مورد از آن را نقل می کنیم:

رفاعه از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : إِنَّ أَوَّلَ مَنْ یَکرُّ إِلَی الدُّنْیَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیه السلام وَ أَصْحَابُهُ وَ یَزِیدُ بْنُ مُعَاوِیَهَ وَ أَصْحَابُهُ فَیَقْتُلُهُمْ حَذْوَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ؛

«اوّلین رجعت کننده، امام حسین علیه السلام و یارانش و یزیدیان کربلا می باشند تا از آن ها

۱- سوره توبه:۱۴-۱۵.

انتقام بگیرند؛ همان گونه که آن حضرت و یارانش را به شهادت رسانده بودند.(۱)»

امام کاظم علیه السلام فرمود:

لترجعنّ نفوس ذهبت و لیقتصّنّ یوم یقوم و من عذب یقتصّ بعذابه و من أغیظ اغاظ بغیظه و من قتل إقتصّ بقتله و یردّ لهم أعدائهم معهم حتّی یأخذوا بثارهم(۲)؛

همانا عدّه ای از انسان ها که مرده اند، باز می گردند و در روزی که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام می کند، دشمنان خود را قصاص می کنند. کسانی که عذاب شده اند، عذاب کنندگان خود را، کسانی که مورد خشم قرار گرفته اند، به خشم آورندگان خود را و کسانی که کشته شده اند، قاتلان خود را قصاص می کنند و دشمنان آن ها بازگردانده می شوند تا مؤمنان، انتقام خون خود را بگیرند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إذا قام قائمنا ردّ الله کلّ موذ للمؤمنین فی زمانه فی الصّوره الّتی کانوا علیها و فیها بین أظهرهم، لینتصف منهم المؤمنون(۳)؛

وقتی قائم ما قیام کند، خداوند هر آزار دهنده به مؤمنان را به همان صورتی که در زمان حیات خود بوده و میان مردم حضور داشته است، به دنیا باز می گرداند تا مؤمنان، حق خود را از آن ها بازگیرند.

۵. ارتقای کمال نفس

هدف اصلی خالق متعال از خلقت بشر و ارسال انبیا و اوصیا، در مرحله اوّل، معرفت و شناخت خداوند، سپس تکامل یافتن بشر در سایه این معرفت است. حضرت حق می فرماید:

{هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ

۱- بحار الانوار، ج۵۳، ص۷۶.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص۲۸.

۳- دلائل الامامه، ص۴۶۴.

الْکتابَ وَ الْحِکمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ}(۱)؛

اوست خدایی که میان مردمی بی کتاب، پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آن ها بخواند و آن ها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد، اگر چه پیش از آن، در گمراهی آشکار بودند.

پیامبران الهی و امامان معصوم علیه السلام در این زمینه، تلاش و زحمت های طاقت فرسایی انجام دادند، تا مردم را از تاریکی به روشنایی و از جهل و نادانی به معرفت و کمال انسانی برسانند. متأسّفانه ستمگران و دشمنان تعالی و ترقّی بشر، مانع رسیدن بسیاری از انسان ها به این هدف شده اند. حتّی از علوم و معارف عظیم امیر المؤمنین علیه السلام، که به اتّفاق همه مسلمین، پیامبر اسلام فرمود: «من، شهر علم هستم و علی، درب آن است»، نتوانستند بهره لازم را ببرند؛ بنابر این مؤمنان خالص در ارتقای تکامل معنوی، با موانع روبه رو بوده اند و از تکامل بازمانده اند.

حکمت الهی اقتضا می کند، نفوسی که آماده پذیرش معارفی الهی اند را به دنیا رجعت دهد، تا در دولت کریمه اهل بیت علیه السلام بدون هیچ مانعی به کمال نهایی خود برسند.

۶. یاری دین خدا

یکی از بزرگ ترین عبادات، نصرت و یاری دین خداوند متعال است و حضرت حق برای شهدا و مجاهدان فی سبیل الله، اجر و پاداش فراوانی قرار داده است؛ لذا مؤمنان واقعی، همیشه با جان و دل با دشمنان اسلام مبارزه کرده و آرزوی شهادت می کنند؛ حتی عدّه ای از شهدا آرزو دارند به دنیا بازگردند و دوباره شهید شوند.

روایتی از کتب اهل سنّت بیان شده است:

قال کعب یوجد رجل فی الجّنه یبکی فقال له لم تبکی و أنت فی الجنّه

ص:۱۵۶

۱- سوره جمعه :۲.

قال: أبکی لانّی لم اقتل فی الله الا قتله واحده فکنت أشتهی أن أرد فأقتل فیه قتلات(۱)؛

کعب می گوید: در بهشت مردمانی گریان پیدا می شوند. هنگامی که از علّت گریه از آن ها سؤال می شود، می گویند: گریه می کنم به سبب این که در راه خدا بیشتر از یک بار کشته نشدم؛ به همین جهت دوست دارم که به دنیا برگردم و بارها کشته شوم.

هنگام قیام منجی عالم، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف جهاد و مبارزه با کفّار و منحرفان، بزرگ ترین نبردی است که در طول تاریخ رخ خواهد داد. شکوه و عظمت این نبرد، به رهبری امام زمان، به اندازه ای است که پیامبری مانند حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل شده و به یاری حضرت مهدی می شتابد. هم چنین برخی از انبیا، به ویژه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام به یاری آن حضرت خواهند آمد.

سیوطی و آلوسی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تفاسیر خود آورده اند: اصحاب الکهف اعوان المهدی(۲).

بنابراین درک ایام ظهور امام زمان و مبارزه در رکاب آن حضرت، همیشه یکی از آرزوهای پیروان راستین اسلام بوده است، تا ملکوت این عالم را مشاهده کرده و به حیات انسانی دست یابند. قادر متعال که فیاض مطلق است، با رجعت این مؤمنان به دنیا، آن ها را به این آرزوی بزرگ و دیرینه شان می رساند. این هدف، در بعضی روایات رجعت و زیارت ها ذکر شده است.

امام صادق علیه السلام ثواب قرائت دعای عهد را بیان کرده، سپس دعا را چنین تعلیم دادند:

خدایا! مرا از یاوران و حامیان و کسانی که از او دفاع می کنند و دستورات او را پیش می گیرند و در یاری او شهید می شوند، قرار ده. پروردگارا! اگر قبل از ظهور آن حضرت از دنیا رفتم و مرگی که

۱- احیاء علوم الدین، ج۴، ص۴۹۶.

۲- الدر المنثور، ج۴، ص۲۱۵ ؛ تفسیر آلوسی، ج۱۵، ص۲۲۸.

حتمی است، مرا دریابد؛ در حالی که کفن خود را به بدنم پیچیده و شمشیرم را از نیام بیرون کشیده ام، برای یاری آن حضرت از قبر بیرونم آر.(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در زیارت امام حسین علیه السلام بگو: خدایا! قاتلان امام حسین علیه السلام را لعنت کن. خدایا! مرا در زمره کسانی قرار ده که او را یاری می کنند و از او کمک می گیرند و بر آنان در یاری دینت در دنیا و آخرت منت می گذاری.(۲)

در پایان متذکّر می شویم که علم ناقص بشر، نمی تواند مدعی احاطه علمی به همه چیز و همه جا باشد. قرار بر این نیست که همه اهداف کارهای الهی، برای بشر معلوم باشد. ابان می گوید:

حدیث رجعت را بر علی علیه السلام عرضه کردم. حضرت فرمود: این، از علوم خاصه ما است، که امّت را نشاید که از [اصل] آن بی خبر باشند و [در مابقی] علمش را به خدا برگردانید.(۳)

۱- بحار الانوار، ج۵۳، ص۹۶.
۲- عن ابی عبدالله عن ... فقل: «اللّهم العن قتله الحسین اللّهم اجعلنا ممّن ینصره و ینتصره به و تمنّ علیه بنصرک لدینا فی الدّنیا و الآخره». الایقاظ، ص۲۳۹.
۳- «فقال هذا علم خاص من علمنا لا یسع الامه جهله و ردّ علمه الی الله». الإیقاظ، ص۲۸۱.

فصل ۲: ظهور، ظرف زمانی رجعت

اشاره

یکی از روزهایی که باید تحقّق یابد، روز قیامت است؛ ولی کسی از زمان دقیق آن خبر ندارد. علم به زمان وقوع قیامت، جزء علوم اختصاصی خداوند است و کسی را از آن خبردار نکرده است. مشرکان مکّه، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، زمان قیامت را سؤال کردند، خداوند به آن حضرت وحی کرد که به مشرکان بگو: {قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللَّه}؛ آگاهی از آن، تنها در اختیار خداوند است.(۱)

شاید گاهی جهل به چیزی برای انسان سودمندتر و مفیدتر از علم به آن باشد. اگر انسان به همه حوادث آینده که سرنوشت، آن ها را دگرگون می کند، آگاهی داشته باشد، به هیچ کاری اقدام نمی کند. نگرانی از رخدادهای سخت و شکننده آینده، آن ها را به سرعت از پا در می آورد. اگر بدانند که در چه وقت خواهند مرد، زندگی برایشان سخت و غیر قابل تحمّل خواهد شد و تن به کار نخواهند داد و نظام زندگی از هم فرو خواهد ریخت؛ بنابراین بهتر است سرّ این راز برای همیشه و تا تحقّق آن روز پنهان بماند، تا انسان ها زندگی روزمرّه شان را با رعایت اصول و توجّه به وظایف، به راحتی دنبال کنند. اگر چنین نبود، برای خداوند، فاش کردن آن هزینه یا ضرری نداشت. حال عصر رجعت، مقدّمه روز قیامت است. همان گونه که ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که آخرین ذخیره الهی است و پس از او دیگر حجّتی نخواهد بود، تا تحقّق نیابد، زمان آن برای ما معلوم نخواهد شد.

۱- سوره اعراف:۱۸۷.

ناگفته نماند که حادثه بزرگ قیامت، به قدری قریب الوقوع است که خداوند از آن، به فعل ماضی که دلالت بر زمان گذشته می کند، خبر داده است. {اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ}(۱)؛ قیامت نزدیک شد و قرص ماه دو نیم گشت.»

شاید میان زمان رجعت و برپایی قیامت، فاصله چندانی نباشد. علی بن ابراهیم قمی می نویسد:

فلما أخبرهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما یکون من الرّجعه قالوا: متی یکون هذا؟ قال الله: قُلْ یا محمّد {إِنْ أَدْرِی أَقَرِیبٌ ما تُوعَدُونَ أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً}(۲)؛

چون پیامبر اسلام مردم را از رجعت آگاه کرد، پرسیدند: «در چه زمانی خواهد بود؟» خداوند به رسولش فرمود: «بگو ای محمّد! نمی دانم آن چه به شما وعده داده شده، نزدیک است یا این که پروردگارم مدّتی برای آن قرار داده است».

بنابر این از زمان رجعت کسی آگاهی ندارد؛ امّا ظرف زمانی رجعت را، چنان که از روایات و کلام بزرگان دانسته می شود، زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام دانسته اند.

الف. ظرف زمانی رجعت در روایات

روایات متعدّدی نقل شده است که هنگام ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف رجعت صورت می گیرد؛ بنابراین رجعت پیامبر اسلام و ائمّه هدی علیه السلام که از رجعت های ویژه اهل ایمان هستند، هم در عصر ظهور تحقّق می یابد. این امر، بشر امروز را امیدوار و متحرک می کند. به نظر می رسد بحث از رجعت معصومین علیه السلام بر اساس متون دینی به ویژه روایات اسلامی، راهی مطمئن و نتیجه بخش است؛ زیرا اوّلا، مستند به وحی بوده، وحی هیچ گاه خطا نمی کند. ثانیا، تا امروز برخی پیش گویی ها به وقوع پیوسته و این راه، از آزمون، موفّق به در آمده است. اینک برای نمونه، به

۱- سوره قمر:۱.

۲- تفسیر قمی، ج۲، ص ۳۹۱.

چند مورد اشاره می کنیم:

۱- مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام چنین آورده است:

یخرج مع القائم علیه السلام من ظهر الکوفه سبع و عشرون رجلا. خمسه عشر من قوم موسی الّذین کانوا «یهدون بالحق و به یعدلون» و سبعه من اهل الکهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه الانصاری و المقداد و مالک اشتر. فیکون بین یدیه انصارا و حکاما(۱)؛

با قائم (عجل الله تعالی) از پشت کوفه ۲۷ نفر خارج می شوند؛ ۱۵ نفر از قوم موسی، کسانی که خداوند تعالی درباره آن ها فرموده است: آنان کسانی اند که «به سوی درستی هدایت می کنند و به وسیله آن عدالت می ورزند» و هفت نفر از اهل کهف و یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر هستند. پس نزد او و از یاران و حاکمان او می باشند.

۲- مرحوم مجلسی از امام باقر علیه السلام آورده است:

قال علیه السلام : اذا ظهر القائم و دخل الکوفه بعث الله تعالی من ظهر الکوفه سبعین الف صدیق فیکونون فی أصحابه و أنصاره(۲)؛

وقتی حضرت قائم داخل کوفه شود، خداوند هفتاد هزار نفر همراه او بر می انگیزد، تا از یاوران آن حضرت باشند.

۳ – امام باقر علیه السلام فرمودند:

لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام لَنَصَرَهُ اللَّهُ بِالْمَلَائِکه... أَوَّلُ مَنْ یَتْبَعُهُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِی علیه السلام الثَّانِی (۳)؛

اگر قائم آل محمّد قیام کند، خداوند او را با فرشته ها یاری می کند.... و اوّلین کسی که از پی او می آید، محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و دومین نفر، علی علیه السلام است.

۱- الارشاد، ج۲، ص۳۸۶ ؛ دلائل الامامه، ص۲۴۷.
۲- اثبات الهداه، ج۳، ص۵۸۴، ح۷۸۸ ؛ بحار الانوار، ج۵۲، ص ۳۹۰.
۳- غیبه النعمانی، ص۲۳۹.

۴- سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ فَضْلٍ عَنْ سَعْدٍ الْجَلَّابِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ الْحُسَیْنُ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ یُقْتَلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ لِی: یَا بُنَی! إِنَّک سَتُسَاقُ إِلَی الْعِرَاقِ وَ هِی أَرْضٌ قَدِ الْتَقَی بِهَا النَّبِیُّونَ وَ أَوْصِیَاءُ النَّبِیِّینَ وَ هِی أَرْضٌ تُدْعَی عَمُورَا وَ إِنَّک تُسْتَشْهَدُ بِهَا وَ یُسْتَشْهَدُ مَعَک جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِک لَا یَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِیدِ وَ تَلَا «قُلْنا یا نارُ کونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ» یَکونُ الْحَرْبُ بَرْداً وَ سَلَاماً عَلَیْک وَ عَلَیْهِمْ فَأَبْشِرُوا فَوَ اللَّهِ لَئِنْ قَتَلُونَا فَإِنَّا نَرِدُ عَلَی نَبِیِّنَا قَالَ ثُمَّ أَمْکثُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَکونُ اوّل مَنْ یَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ فَأَخْرُجُ خَرْجَةً یُوَافِقُ ذَلِک خَرْجَهَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ قِیَامَ قَائِمِنَا وَ حَیَاهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ... ثُمَّ لَیَهُزَّنَّ محمّد صلی الله علیه و آله و سلم لِوَاءَهُ وَ لَیَدْفَعُهُ إِلَی قَائِمِنَا مَعَ سَیْفِهِ ثُمَّ إِنَّا نَمْکثُ مِنْ بَعْدِ ذَلِک مَا شَاءَ اللَّهُ... و إن دانیال و یونس یخرجان إلی أمیر المؤمنین علیه السلام ....(۱)؛

از امام باقر علیه السلام روایت شده که امام حسین علیه السلام پیش از شهادت به یاران خود فرمودند: «هنگامی که رسول خدا زنده بودند، به من فرمودند: فرزندم! تو به زودی به سمت عراق خواهی رفت. سرزمینی که انبیا و اوصیا در آن جا با هم ملاقات کردند. این سرزمین را (عمورا) می نامند. آن جا، تو و یارانت به شهادت خواهید رسید و اصحاب تو کسانی هستند که درد آهن را نخواهند چشید. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش». جنگ بر شما سرد و سلامت خواهد بود. چنانچه به امر الهی بر ابراهیم سرد شد».

آن گاه امام حسین علیه السلام پس از نقل این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

بشارت باد بر شما! اگر ما کشته شویم، به سوی پیامبر خود باز می گردیم. مدّتی در آن عالم می مانیم، آنچه خدا بخواهد و پس از آن، اوّلین کسی که زمین بر او شکافته می شود و به دنیا باز می گردد، من

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵ ص ۸۰ ؛ خرایج و جرائح، ج۲، ص۸۴۸. همین حدیث در بحار الانوار، جلد، ۵۳ ص ۶۱ و الایقاظ، ص ۳۵۲، ح ۹۵، آورده شده به نقل از خرائج ؛ اما لفظ «و حیاه رسول الله» در این دو منبع آخر از قلم افتاده است. همچنین در خرائج، لفظ دانیال و یونس آمده است و در بحار الانوار، دانیال و یوشع.

می باشم. بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق افتد با بیرون آمدن امیر المؤمنین علیه السلام و ظاهر شدن قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در حالی که رسول خدا زنده است. (یعنی رجعت من با رجعت امیر المؤمنین و قیام قائم و حیات دوباره رسول الله همزمان خواهد بود)... سپس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرچم خود را به حرکت در آورده و آن را به همراه شمشیرش به قائم آل محمّد می دهد. سپس ما بعد از آن، تا زمانی که خدا بخواهد در این دنیا می مانیم. همانا دانیال و یونس هر دو در زمان رجعت امیر المؤمنین به دنیا باز می گردند.

این روایت، علاوه بر این که رجعت امام حسین علیه السلام را در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اثبات می کند، می رساند که، رجعت امیر المؤمنین علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و پیامبران گذشته نیز در عصر ظهور تحقّق می یابد. چنانچه روایت سوم که از امام باقر علیه السلام ذکر شد، بیان می کند که رجعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام بعد از قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صورت می گیرد.

۵. روایتی طولانی است از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به نقل از علی بن مهزیار. آن حضرت، در بخشی از آن فرمودند:

... فأنا فی التّقیه إلی یوم یؤذن لی فأخرج، فقلت یا سیدی متی یکون هذا الأمر؟ فقال: إِذَا حِیلَ بَیْنَکمْ وَ بَیْنَ سَبِیلِ الْکعْبَهِ، وَ اجْتَمَعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ اسْتَدَارَ بِهِمَا الْکوَاکبُ وَ النُّجُومُ، فَقُلْتُ مَتَی یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ لِی: فِی سَنَهِ کذَا وَ کذَا تَخْرُجُ دَابَّهُ الْأَرْضِ مِنْ بَیْنِ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ وَ مَعَهُ عَصَا مُوسَی وَ خَاتَمُ سُلَیْمَانَ، تَسُوقُ النَّاسَ إِلَی الْمَحْشَرِ...(۱)؛

آن حضرت فرمودند: ای ابن مهزیار! من در حال تقیه زندگی می کنم، تا آن روز که خداوند برای من اجازه ظهور دهد. علی بن مهزیار عرض کرد: ای مولای من! این امر در چه زمانی رخ می دهد؟ حضرت فرمودند: زمانی که بین شما و راه کعبه حائل و مانع به وجود آید و

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۲۶۶، ح۲۲۸.

خورشید و ماه با هم جمع شوند و ستاره های آسمان اطراف آن قرار گیرد. مهزیار دوباره سؤال می کند: ای فرزند پیامبر! این، در چه زمانی اتفاق می افتد؟ حضرت زمان مشخص نمی کند، می فرماید: فی سنه کذا و کذا، جنبنده زمین از میان صفا و مروه بیرون می آید و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او است و مردم را به سوی محشر می کشاند.

بعضی گفته اند، مراد از شمس و قمر، وجود نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام و کواکب امامان معصوم علیهم السلام هستند.(۱) علامه مجلسی گفته است:

شاید مراد از شمس و قمر، پیامبر و ائمّه معصومین علیهم السلام باشد و شاید هم مراد، همان معنای ظاهریش باشد.(۲)

۶. شیخ مفید (ره) در کتاب تصحیح اعتقادات امامیه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است:

انّما یرجع الی الدّنیا عند القیام القائم علیه السلام من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا فامّا ما سوی ذلک فلا رجوع لهم الی یوم المئاب(۳)؛

هنگام قیام قائم علیه السلام کسانی که دارای ایمان محض و یا کفر محض هستند، باز می گردند؛ امّا غیر آن ها تا روز قیامت بازگشتی ندارند.

۷. در حدیثی دیگر، ابو بصیر می گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام آیه: {وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُون}(۴) را تلاوت کردم، امام علیه السلام به من فرمودند:

«... يَا أَبَا بَصِيرٍ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ قَوْماً مِنْ شِيعَتِنَا قِبَاعُ سُيُوفِهِمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيَبْلُغُ ذَلِك قَوْماً مِنْ شِيعَتِنَا لَمْ يَمُوتُوا فَيَقُولُونَ

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۲۶۶، ح۲۲۸.
۲- بحار الانوار، ج۵۲، ص ۱۳.
۳- تصحیح الاعتقادات الامامیه، ص ۹۰؛ اثبات الهداه، ج۳، ص۵۷۷، ح۷۳۶.
۴- سوره نحل:۳۸ (با تأکید، به خدا سوگند خوردند که خداوند کسی را که مرده زنده نمی کند؛ بلکه وعده خدا حق است؛ اما بیشتر مردم ایمان نمی آورند.)

بُعِثَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ مِنْ قُبُورِهِمْ وَ هُمْ مَعَ الْقَائِمِ فَيَبْلُغُ ذَلِك قَوْماً مِنْ عَدُوِّنَا فَيَقُولُونَ يَا مَعْشَرَ الشِّيعَهِ مَا أَكْذَبَكمْ هَذِهِ دَوْلَتُكمْ وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ فِيهَا الْكذِبَ لَا وَ اللَّهِ مَا عَاشَ هَؤُلَاءِ وَ لَا يَعِيشُونَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ قَالَ فَحَكى اللَّهُ قَوْلَهُمْ فَقَالَ«وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوت»(۱)

... ای ابا بصیر! وقتی قائم ما قیام کند، خداوند گروهی از شیعیان ما را زنده می کند؛ در حالی که شمشیرهای آن ها بر دوششان می باشد. خبر زنده شدن این مردگان به گروهی از شیعیان ما که نمرده اند می رسد، می گویند: فلانی و فلانی و فلانی از قبر های شان برانگیخته شدند و همراه قائم هستند. پس این خبر به گوش دشمنان ما می رسد. آن ها می گویند: ای شیعیان! چه قدر دروغ می گویید! نه به خدا آن ها زنده نشده اند و هرگز تا قیامت نیز زنده نخواهند شد. امام فرمودند: خداوند سخن ایشان را نقل فرموده و می گوید: «و سوگند یاد کرده (گفتند) خداوند مردگان را زنده نخواهد کرد.

از این روایت دانسته می شود که رجعت کنندگان به همان شکلی که در دنیا شناخته می شدند باز می گردند؛ امّا چه قدر از عمر آن ها گذشته است، معلوم نیست.

در اینکه ظهور، ظرف زمانی رجعت است، روایات زیادی وجود دارد که در بخش های بعدی از جمله در فصل هفت، کیفیت زنده شدن و بخش پنج، به بعضی از آن ها اشاره می شود.

ب. ظرف زمانی رجعت، در کلام بزرگان

به نظر می رسد علمای بزرگ شیعه از روایات فوق و دیگر روایات استفاده کرده و نظرات خود را ابراز کرده اند. مرحوم مفید (ره) رجعت را از علایمی می داند که

۱- کافی، ج۸، ص۵۱.

هنگام ظهور تحقّق می یابد:

إنّ الله تعالی یردّ قوماً من الأموات إلی الدّنیا فی صورهم الّتی کانوا علیها، فیعزّ منهم فریقاً، و یذلّ فریقاً، و یدیل المحقّین من المبطلین، و ألمظلومین منهم من الظّالمین، و ذلک عند قیام مهدی آل محمّد علیه السلام ....(۱)؛

خداوند گروهی از مردگان را به همان صورت هایی که در گذشته بودند، به دنیا باز می گرداند. پس گروهی را عزیز و دسته دیگر را ذلیل می کند و اهل حق را بر اهل باطل، غلبه و نصرت داده و مظلومان را بر ظالمان و ستمگران پیروزی می بخشد. این واقعه، هنگام ظهور مهدی آل محمد خواهد بود....

سید مرتضی، علم الهدی (ره) می فرماید:

اعلم، أنّ الّذی تذهب الشّیعه الإمامیه إلیه أن الله تعالی یعید عند ظهور إمام الزّمان المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ...(۲)؛

می بینیم سید مرتضی نیز عصر رجعت را همان زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می داند.

مرحوم طبرسی می گوید:

أنّ الله تعالی سیعید عند قیام المهدی قوما ممّن تقدم موتهم من أولیائه و شیعته لیفوزوا بثواب نصرته و معونته و یبتهجوا بظهور دولته و یعید أیضا قوما من أعدائه لینتقم منهم و ینالوا بعض ما یستحقونه من العذاب فی القتل علی أیدی شیعته و الذّل و الخزی بما یشاهدون من علو کلمته(۳)؛

خداوند در زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام گروهی از آن ها که مرده اند،

۱- أوائل المقالات، ص۷۷.

۲- این تعریف در بخش اول (رجعت در اصطلاح) ذکر شده است.

۳- مجمع البیان، ج۷، ص۳۶۷.

زنده می کند. بعضی از رجعت کنندگان، از دوستان و شیعیان مهدی هستند که ثواب نصرت و کمک او نصیبشان می شود و به دولت مهدی شاد می شوند. بعضی دیگر، از دشمنانش هستند که برای گرفته شدن انتقام از ایشان برمی گردند، تا عذاب دنیا را بچشند و به دست شیعیان کشته شوند و از قدرت و شوکت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف احساس سرافکندگی و حقارت کنند.

مرحوم مظفّر می نویسد:

إنّ الذّی تذهب إلیه الإمامیه أخذا بما جاء عن آل البیت علیه السلام إنّ الله تعالی یعید قوما من الأموات إلی الدّنیا فی صُوَرهم الّتی کانوا علیها، فیعزّ فریقا و یذلّ فریقا آخر، و یدیل المحقّین من المبطلین، والمظلومین منهم من الظّالمین، و ذلک عند القیام مهدی آل محمّد و لا یرجع إلّا من عَلَت درجتُه فی الإیمان، أو من بلغ الغایه من الفساد، ثم یصیرون بعد ذلک إلی الموت؛

همانا عقیده شیعه در رجعت، بر اساس پیروی از اهل بیت چنین آمده است که خداوند، عده ای از کسانی را که در گذشته از دنیا رفته اند، به همان اندام و صورت پیشین زنده کرده و به دنیا باز می گرداند و به برخی از آنان عزّت می دهد و بعضی را ذلیل و خوار خواهد کرد و حقوق حق پرستان را از باطل پرستان می گیرد و داد ستم دیدگان را از ستمگران می ستاند و این رجعت، پس از قیام مهدی آل محمّد علیه السلام به وجود می آید. کسانی به دنیا باز می گردند که از ایمان بالا برخوردار باشند، یا افرادی که در نهایت درجه فساد غوطه ور شده باشند و آن گاه دوباره می میرند.(۱)

برخی مفسّران نوشته اند:

رجعت از عقاید معروف شیعه بوده و بعد از ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و در آستانه

۱- عقائد الامامیه، ص۲۹۴.

رستاخیز، گروهی از مؤمنان خالص و کفّار و طاغیان بسیار شرور به این جهان باز می گردند. گروه اوّل، مدارجی از کمال را طی می کنند و گروه دوّم، کیفرهای شدیدی می بینند.(۱)

مرحوم شیخ طوسی می نویسد:

یرجعنا نبینا و ائمّتنا المعصومون فی زمان المهدی مع جماعه من الأمم السّابقه و اللّاحقه(۲)؛

پیامبر و امامان معصوم علیه السلام با گروهی از امّت گذشته و آینده، در زمان مهدی بازخواهند گشت.

ابو الحسن شریف صاحب تفسیر مرآه الأنوار، می فرماید:

بدانید که ثبوت رجعت به معنای خروج بعضی مردم از قبور خود به دنیا و زندگی مجدّد آنان بعد از ظهور امام زمان و رجعت پیامبر و ائمّه اطهار یا بعضی از آنان به ویژه امیرالمؤمنین و امام حسین و زمام امور را به دست گرفتن و دشمنان اسلام را به سزای اعمالشان رساندن، از مسائلی است که اصلاً جای شک و شبهه ای در آن نبوده است؛ بلکه از جمله ضروریات مذهب است.(۳)

از مجموع نظرات دانشمندان دینی این مطلب به دست می آید که ظهور، ظرف زمانی رجعت خواهد بود.

۱- تفسیر نمونه، ج۱۵، ص۵۵۵.

۲- جواهر الفقه، ص۲۵۰.

۳- الشّیعه و الرّجعه، ج۱، ص۲۷۷.

فصل ۳: رجعت و معاد

الف. شباهت های رجعت با معاد

در یـک بررسـی تحقیقی می توان رابطه معـاد و رجعت را در لفـظ (زنـده شـدن مردگـان) مطرح و مورد تحلیل قرار داد. معاد جسمانی، یعنی جمع آوری اجزای پراکنده بدن و تشکیل صورت پیشین انسانی و آن گاه روح را به آن تعلّق دادن.(۱)

امکـان حیـات مجـدّد بشـر در قیـامت، خود بهترین دلیـل امکـان رجعت است. رجعت و معـاد، در ظـاهر مثل هم و از یک نوع هستند... پس اعتراف به امکان حیات جدید در قیامت، ملازم با امکان رجعت است.(۲)

شیـخ حرّ عـاملی، در اوّلین دلیل بر رجعت می گویـد: فهم اعتقاد به رجعت، از فهم اعتقاد به معاد، آسان تر است به دلیل وقوع آن در گذشته (بر خلاف معاد که قبلاً تحقّق پیدا نکرده است).

ایشان می گوید که: ادلّه رجعت، همان ادلّه معاد است.(۳)

علّامه مجلسی می گوید:

کسانی رجعت را انکار می کنند، که منکر قدرت خدا و منکر قیامت باشند؛ چرا که راه اثبات آن ها و علّت انکارشان مشترک و یکسان

۱- منشور جاوید، ج ۹، ص ۱۶۰.
۲- الالهیات، ج۴، ص ۲۹۱-۲۹۲.
۳- الإیقاظ، ص ۳۰.

است.(۱)

ابوالحسن شریف می فرماید:

... روایات دلالت بر آن دارنـد که بیشتر آیاتی که بر حسب تنزیل در مورد قیامت است، درباره رجعت می باشـند.... منکران رجعت دلایلی می آورند هم چون مشرکان، در مورد انکار آخرت...(۲)

علّامه طباطبایی ذیل روایتی که روزهای خـدا را سه روز دانسـته است ــ روز ظهور، روز رجعت، روز قیامت ــ می فرماید: این سه روز، در حقیقت متّحد و در مرتبه ظهور متفاوتند. به سـبب همین اتّحاد است که در تفسـیر ائمّه علیهم السلام، بعضی آیات، گاهی به روز قیامت و گاهی رجعت و گاهی به ظهور تفسیر شده اند.(۳)

مرحوم مظفّر در دفاع از رجعت می فرماید:

منکران رجعت، استدلال به بطلان تناسـخ می کننـد و می گوینـد: تناسـخ باطل است؛ پس رجعت صـحیح نیست. آن ها فرقی میان تناسخ و معاد جسمانی قائل نشده اند؛ در حالی که رجعت، نوعی از معاد جسمانی است نه تناسخ.(۴)

این جا لازم است به حدیثی اشاره کنیم.

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم به جبرئیـل فرمـود: نشـان بـده که «کیف یبعث الله العبـاد یوم القیـامه»؛ خداونـد چگونه بنـدگان را در قیـامت بر می انگیزد؟ جبرئیـل، پس از آن که دو نفر را از قـبر بیرون کشـید و آن دو نفر، سـخن گفتنـد، گفت: «هکذا تبعثون یوم القیامه» روز قیامت، این گونه برانگیخته می شوید.(۵)

این جـا برای نشـان دادن چگونگی زنـده شـدن در قیـامت، از زنـده شـدن اموات در دنیا، بهره گیری شـده است. البتّه تقاضای حضرت ابراهیم در مسأله قیامت و

۱- الاربعین، ص۱۲۲، ح۲۸.

۲- مرآه الأنوار، ص۲۳۷.

۳- تفسیر المیزان، ج۲، ص۱۶۳.

۴- عقائد الامامیه، ص۱۱۱.

۵- الإیقاظ، ص۲۰۷.

کشتن چهارپرنده و زنده شدن آن ها نیز در همین راستا می باشد.(۱)

شایان ذکر است برخی لغات که در باره قیامت و معاد به کار رفته است، در مفهوم رجعت نیز استعمال شده اند؛ مانند: بعث، حشر، عود، نشر و نیز آیات بسیاری که در قرآن، برای اثبات معاد، مورد استناد قرار گرفته اند، مورد استناد قائلین به رجعت نیز قرار گرفته اند و این استنادها چیزی نیست جز به سبب شباهت های معاد و رجعت.

تذکّر قابل توجّه این که منظور از معاد در این جا، معاد جسمانی و روحانی است؛ امّا اگر معاد، روحانی باشد سنخیتی با رجعت نخواهد داشت و بنابر نوشته مجمع البحرین، معاد جسمانی به اجماع مسلمین رسیده است و آنچه نزد حکما است که معاد را برای نفس بدون بدن می دانند، باطل است.(۲)

به دلیل این شباهت های زیاد که بین معاد و رجعت وجود دارد، می توان گفت: ادلّه ای که بر امکان وقوع معاد اقامه شده است، بر امکان وقوع رجعت نیز صادق خواهد بود. از سوی دیگر افرادی که رجعت را امر بعیدی می دانند، مسلّماً معاد را نیز باید بعیدتر به شمار آورند.

ب. تفاوت های رجعت با معاد

با وجود شباهت هایی که بین معاد و رجعت وجود دارد، تفاوت هایی نیز موجود است که ذیلا بیان می شود.

۱. رجعت، بازگشت به مکان اولیه (دنیا) است؛ امّا معاد، بازگشت به جایگاه ابدی است.

۲. رجعت کنندگان بار دیگر می میرند، بر خلاف معاد که زندگی ابدی دارند.

۳. معاد، از اصول دین است، بر خلاف رجعت که از اصول مذهب است.

۱- سوره بقره:۲۶۰.

۲- مجمع البحرین، ج۲، ص۲۷۲.

۴. زمان رجعت، قبل از قیامت است.

۵. معاد، همگانی است؛ بر خلاف رجعت که برای گروهی خاص است.

۶. هدف از معاد، رسیدن به جزا و کیفر ابدی است؛ امّا در رجعت، اهداف خاصی دارند که در جای خود بحث شده است.

ص:۱۷۲

فصل ۴: رجعت، اختیار یا اجبار؟

اشاره

این سؤال مطرح است که آیا رجعت، اختیاری است یا اجباری؟

پاسخ: با توجّه به روایات، رجعت کنندگان دو دسته متضاد هستند؛ مؤمنان محض و کافران محض. که رجعت دسته اوّل، اختیاری خواهد بود؛ زیرا:

۱. آنان در برزخ، در فراخ و راحتی هستند و از این دنیا و قید و بندهای مادّی بدورند. پس طبیعی است که گروهی از آنان نخواهند دوباره این دنیای مادّی و محصور را تجربه کنند.

۲. رجعت، یک لطف الهی می باشد و پذیرش لطف، اجباری نیست.

۳. از برخی روایات استفاده می شود که رجعت، اختیاری است و با پیشنهاد فرشتگان صورت می گیرد.

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ ذَکرْنَا الْقَائِمَ علیه السلام وَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِنَا یَنْتَظِرُهُ فَقَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : إِذَا قَامَ، أَتَی الْمُؤْمِنَ فِی قَبْرِهِ فَیُقَالُ لَهُ: یَا هَذَا إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُک فَإِنْ تَشَأْ أَنْ تَلْحَقَ بِهِ فَالْحَقْ وَ إِنْ تَشَأْ أَنْ تُقِیمَ فِی کرَامَهِ رَبِّک فَأَقِمْ(۱)؛

مفضل بن عمر می گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام صحبت از حضرت قائم و شیعیانی شد که در انتظار حضرتش از دنیا رفته اند. امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آن حضرت قیام کند، مأموران الهی در قبر به نزد اشخاص مؤمن می آیند و به آن ها می گویند: ای بنده خدا! صاحبت ظهور کرده است، اگر می خواهی به او بپیوندی،

۱- الغیبه طوسی، ص۴۵۹؛ بحار الانوار، ج۵۳، ص۹۱.

پس به او ملحق شو و اگر می خواهی در نعمت های الهی متنعّم بمانی، پس بمان.

امّا به نظر نمی رسد کسی به این دعوت کریمانه پاسخ مثبت ندهد و برای مشارکت در حاکمیت اهل بیت روی زمین و برپایی دین خدا در جهان، لبّیک اجابت سر ندهد؛ چرا که این دعوت، یک وعده دیرینه الهی است که یکی از بزرگ ترین و مقدّس ترین آرزوهای مؤمنان را در دوره ای از زندگی شان در دنیا تشکیل می داد؛ بنابراین انبیا، اوصیا و مؤمنان، این دعوت را می پذیرند، تا عزّت و عظمت اسلام را در جهان شاهد باشند.

اما دسته دوّم (کافران محض) با اراده و میل خود باز نمی گردند؛ بلکه ناگزیر تن به رجعت می دهند. آمدنشان اجباری است؛ چون آن ها را برای تنبیه و تعذیب و تذلیل می آورند، تا برخی از عواقب اعمال دنیوی خود را ببینند و به سبب حقوقی که از خدا و مردم ضایع کرده اند، مؤاخذه شوند. گذشته از آن، این دسته افراد، مشکلات و سختی و تلخی جان دادن را یک بار چشیده اند و به هیچ وجه تمایل به رجعت ندارند. بر خلاف دسته اوّلی که اصلا از مرگ نگرانی ندارند. در آیات قرآن و روایات آمده است که قبض روح انسان ها به حسب اعمالی است که در دنیا انجام داده اند و طبق ایمان و اعمال، روحش به سختی و شدّت یا با مدارا و ملاطفت گرفته خواهد شد.

الف. مرگ

انسان بر اساس تجربه تاریخی و شهادت عینی خویش، این حقیقت را پذیرفته است که زندگانی او در این جهان جاودانه نیست؛ بلکه دیر و یا زود، با مرگ هم آغوش گردیده، حیات دنیوی را وداع خواهد کرد؛ چون مرگ از دیدگاه اسلامی، آخرین منزلگاه دنیا و اوّلین منزلگاه آخرت است.

قرآن می گوید: مرگ قانونی کلّی و ثابت است که هیچ گونه تغییر و استثنایی در آن وجود ندارد. {كلُّ نَفْسٍ ذَائقَةُ المَوْت}؛ هر نفسی شربت مرگ را خواهد

چشید.(۱) {کلُ ُّمَنْ عَلَیها فَان}؛ هر که روی زمین است، دستخوش مرگ و فناست.(۲) {وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِك الْخُلْد}؛ و ما به هیچ کس پیش از تو عمر ابد ندادیم (تا به تو دهیم).(۳) بنابر این مرگ، سرنوشت محتوم و قطعی همه انسان ها است.

ب. کیفیت مرگ مؤمنان و کافران

برخی از آیـات و روایـات، مرگ مؤمنـان و نیکوکـاران را کاملاًـ بـا مرگ کـافران و تبـه کـاران متفـاوت می داننـد. مؤمنـان پرهیزگار، هنگام مرگ با بشارت و مژده فرشتگان و سلام و دوستی آنان رخت برخواهند بست. خداوند می فرماید:

{الَّذینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكهُ طَیِّبینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکمْ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ بِما کنْتُمْ تَعْمَلُونَ}(۴)؛

همان ها که فرشـتگان مرگ روحشان را می گیرنـد در حالی که پاك و پاکیزه انـد، به آن ها می گوینـد: سـلام بر شـما! وارد بهشت شوید به سبب اعمالی که انجام می دادید.

گروه دوّم؛ یعنی کـافران، با غضب و تنـدی ملك الموت قبض روح می شونـد و به آن ها وعـده عـذاب داده می شود. آنان از همان وقت مردن، با عذاب و اذیت می میرند. خداوند می فرماید:

{وَ لَوْ تَری إِذْ یَتَوَفَّی الَّذینَ کفَرُوا الْمَلائِكهُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَریقِ}(۵)؛

و اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشـتگان [مرگ]، جانشان را می گیرند و بر صورت و پشت آن ها می زنند و [می گویند:] بچشید عذاب سوزنده را.

۱- سوره آل عمران: ۱۸۵.

۲- سوره الرحمن: ۲۶.

۳- سوره انبیا : ۳۴.

۴- سوره نحل:۳۲.

۵- سوره انفال:۵۰. مضمون این آیه در آیه ۲۷ سوره محمد نیز آمده است.

در این جا یک سؤال مهم در ذهن خطور می کند و آن اینکه: چرا حاضـران اطراف محتضـر، صدای ملائکه و صحبت محتضر را نمی شنوند. چرا زدن ملائکه را نمی بینند و صدای آن را احساس نمی کنند؟

جواب: در موضوع نشـنیدن صـدای ملائکه اشـکالی وجود نـدارد؛ زیرا ساختمان فیزیکی گوش های ما محـدود است و قابلیت شنیـدن هر صـدایی را ندارد؛ بلکه گوش ما تنها اسـتعداد شـنیدن پاره ای از صداها را دارد که تعداد نوسانات امواج آن از حدّ معینی کم تر و بیش تر نباشـد. در علم تجربی ثـابت شـده است محـدوده شـنوایی انسـان در محـدوده طول موج های صوتی با بسامد۲۰ تا ۲۰۰۰۰ هرتز است و صوت هایی با بسامد کم تر از ۲۰ هرتز که فروصوت می گویند و بیش تر از ۲۰۰۰۰ هرتز که فراصوت گفته می شود، در هر دو صورت برای انسـان قابل شـنیدن نیست. همچنین است قوه بینایی ما که فقط ارتعاشات اثری را که حدّ معین داشته باشد، می بیند.

از این رو، وقتی که جبرئیـل، وحی را بر پیامبر بزرگوار اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم نازل می کرد، صـحابه آن حضـرت، صدای جبرئیل را نمی شنیدند.(۱)

اشکال عمده، نشنیدن صدای محتضر و ندیدن کتک خوردن او است. بر این اشکال دو جواب می توان ارائه کرد:

۱. خداونـد حکیم، طبق مصالحی که خودش می دانـد، به هزار و یک وسـیله می تواند آن را از حاضـران مخفی نگه دارد؛ هر چند دلیل مخفی داشـتن آن برای ما روشن نباشد. ۲. ممکن است کتک خوردن محتضـر و جواب او، روحانی و غیر محسوس، در جسم برزخی او باشد، نه مادّی و محسوس که بعضی روایات، مؤید آن است.

البتّه مرحوم علّامه طباطبایی در ذیل این آیه نظر دیگری فرموده است که مراد

۱- اگر گفته نشود قرائت آیات قرآن و سایر اموریکه وحی می شده است در روح آن حضـرت صـلی الله علیه و آله و سلم القا می شده است.

از زدن ملائکه به صورت و پشت محتضر، کنایه از تسلّط و احاطه ملائکه و خوار و ذلیل کردن کفّار است. والله العالم.

ج. سکرات موت

مرگ در نظر بیشتر انسان ها، چهره بس وحشتناک و هولناک دارد؛ لذا کم تر کسی را می توان پیدا کرد که ترس از مردن را به خود راه نداده باشد. پیامبر گرامی اسلام، هنگام معراج در آسمان، فرشته مرگ را دید. بعد از سؤال و جواب به جبرئیل فرمود: «کفی بالموت طامه یا جبرئیل؛ ای جبرئیل! مرگ، بسی رخداد سنگینی است».

مرگ تحوّلی بسیار بزرگ و اساسی است؛ از این رو آدمی در وقت مردن و حالت احتضار، از خود بی خود می گردد و به حالتی شبیه مستی، دچار می شود که از آن به «سکره موت» تعبیر شده است:

{وَ جَاءَتْ سَكرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقّ ِ ذَالِك مَا كنتَ مِنْهُ تحَيد}؛

و سکرات مرگ که قضاء حتمی خدا است، می آید و به انسان گفته می شود: این همان بود که برای فرار از آن حیله می کردی.(۱)

حالت سکره، در اثر شدت و سختی فوق العاده مرگ پیدا می شود؛ چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إنَّ لِلْمَوْتِ لَغَمَرَاتٍ هِی أَفْظَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَغْرَقَ بِصِفَهٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَی عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْیا؛

قطعا مرگ شداید و سختی هایی دارد که شدید تر از آن است که در وصف بگنجد یا با معیار عقل اهل دنیا سنجیده شود.(۲)

امّا این که در لحظه مرگ چه احساسی به انسان دست می دهد، هیچ کس نمی

۱- سوره ق:۱۹.

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۳۴؛ غرر الحکم، ص ۱۶۱.

دانـد؛ چون کسـی از این راه بر نگشـته است که احسـاس خود را در آن لحظه خاص، برای دیگران بیان کنـد. ممکن است این سؤال مطرح شود که کسـانی از عـالم برزخ برگشـته انـد و هیـچ اطلاـعی از شـادی و نعمت یا رنـج و عـذاب برزخ و هم چنین حالات و سکرات موت بیان نکرده اند.

پاسـخ: اولاً شایـد آن هایی که از عالم مجرّد به این عالم مادّه برگشـته انـد، آنچه که در آن جا مشاهده کرده اند با بدن مثالی بوده است. وقتی روح مجرّد از بـدن مثالی به بـدن مادّی و ملکی انتقال یافت، نمی توانـد هر آنچه را در عالم تجرّد دیـده اند و احسـاس کرده انـد، به عـالم مـادّی گزارش و شـرح دهنـد؛ چون شـرایط این دو عالم با هم متفاوت است. مثلا اگر دوقلویی را فرض کنیم که یکی از آن ها پس از تولّـد، مجـدداً به رحم مادر در کنار برادرش بازگردد و بخواهـد آنچه را در لحظه تولّد و پس از ورود به این جهان پهناور بیرون از رحم مشاهـده کرده است و حوادث تلخ و شـیرین گذرانده را برای برادرش توضـیح دهد. آیا توانایی بر این کار پیدا می کند؟ هرگز.

بنابراین کسانی که رجعت کرده اند، ممکن است حکمت خداوند سـبحان این باشد که انسان ها در عالم دنیا بسیاری از مسائل عالم دیگر را از یاد ببرند و اصلا توان بیان مشاهدات خود را که در عالم مجرّد دیدهاند در این عالم مادّی نداشته باشند؛ چون هیـچ مـانع عقلی وجود نـدارد که مشاهـدات و حالاـت آن دوره را خداونـد جهت مصـالحی در سـلول هـای مغزی ما (قسـمت حافظه) قرار نداده باشد. داسـتان مردن و زنده شدن عزیر که با تردید گفت: یک روز یا قسـمتی از یک روز؛ ولی به او خطاب شد: یکصد سال در این جا مانده ای؛ گواهی بر این مدّعا خواهد بود که خداوند خاطرات آن دوره را در زندگی دنیا که موقع تکلیف و ظرف تکامل است، از ارواح سلب کرده باشد. ما حتّی بسیاری از خواب های خود را در بیداری فراموش می کنیم.

البتّه این مسأله مشابه و نظیر دارد که همان داستان معروف و مشهور «عالم ذر»

و «پیمان اَلَست» است که همه فرزندان بنی آدم تا پایان این دنیا، در عالم ذر مورد خطاب و سؤال الهی قرار گرفتند و به قدرت الهی در آن زمان به ربوبیت خدا اعتراف و اقرار کردند؛ ولی بعد از آنکه وضع وجودی ما از حالت ذری به حالت جسم فیزیکی تغییر یافت و در محیط این دنیا قرار گرفت، آن را فراموش کرده، و هیچ کس، آن موقف را به یاد نمی آورد، در این زمینه، محدّثان و مفسّران ذیل آیه مبارکه:

{وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّک مِن بَنِي ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلىَ أَنفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلىَ شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِين} ؛

و (به یاد آور) زمانی که پروردگارت، از پشت بنی آدم، فرزندان و ذرّیه آنان را بر گرفت و آنان را گواه بر خودشان ساخت (و فرمود:) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، ما گواهی دادیم (که تو پروردگار مایی، این اقرار گرفتن از ذریه آدم برای آن بود) تا در روز قیامت نگویید: ما از این، غافل بودیم.»(۱)

روایات زیادی را مطرح کرده اند که به طور خلاصه، به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

۱. صدوق به سند موثق از زراره نقل می کند که امام باقر علیه السلام در جواب سؤال او از آیه مبارکه فوق فرمود:

«ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَهُ وَ نَسُوا الْموقت (الموقف) وَ سَيَذْكرُونَهُ يَوْماً وَ لَوْ لَا ذَلِک لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُ(۲)؛ (خداوند، تمام ذریه حضرت آدم را تا قیامت، مانند ذراتی بیرون آورد و به آنان صنع و خلقت خود را نشان داد) و به آنان معرفت داد و این معرفت، در نهاد آنان باقی و ثابت ماند؛ ولی اصل واقعه را فراموش کردند و اگر این تعریف و آشنایی نمی بود، کسی پروردگار و آفریدگار و روزی

۱- سوره اعراف:۱۷۲. برای اطلاع بیشتر از نظرات مختلف، ر.ک: اصول کافی، ج۶؛ بحار الانوار، ج۵۷، و تفاسیر: پیام قرآن، منشور جاوید و تفسیر اطیب البیان.

۲- علل الشرایع، ج۱، ص۱۱۷؛ بحار الانوار، ج۵، ص۲۴۳.

رسان خود را نمی شناخت.

۲. موثّقه حسن بن الجهم از امام رضا علیه السلام از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

بَعَثَ اللَّهُ مَلَکاً فَزَجَرَهُ زَجْرَهً فَیَخْرُجُ وَ قَدْ نَسِیَ الْمِیثَاقَ...(۱)؛ خداوند فرشته ای فرستد که او را نهیبی زند و وی پیمان را فراموش کرده، بیرون آید....

۳. در روایتی صحیحه از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

...فَإِذَا دَنَا وِلَادَتُهُ أَتَاهُ مَلَک یُسَمَّی الزَّاجِر... وَقَعَ إِلَی الْأَرْضِ بَاکیاً مِنْ زَجْرَهِ الزَّاجِرِ وَ نَسِیَ الْمِیثَاق(۲) ؛ چون زمان تولدش نزدیک شود، فرشته ای به نام زاجر به نزدش آید،... به زمین افتد در حالی که از نهیب آن فرشته گریان است و پیمان را فراموش کرده.

۴. محمد بن اسماعیل از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند: حَتَّی إِذَا دَنَا خُرُوجُهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ مَلَکاً فَزَجَرَهُ زَجْرَهً فَیَخْرُجُ وَ یَنْسَی الْمِیثَاقَ(۳)؛ زمانی که بیرون شدنش نزدیک شود، خدای عزّوجل فرشته ای به نزد او فرستد و نهیبی به او زند؛ پس بیرون می آید، در حالی که پیمان را فراموش کرده است.

این سه حدیث آخر؛ دلالت دارند که تا موقع ولادت، روح، آن واقعه را به یاد داشته و در موقع ولادت، خداوند واقعه پیمان را از یاد انسان می برد.

ممکن است این سؤال مطرح شود: پس فایده این پیمان در زندگی دنیا، که دار تکلیف است و به یاد کسی نمانده است، چیست؟

جواب: به طور خلاصه می توان گفت: فطرت توحیدی و خدا باوری و علاقه حق جویی در روح و نهاد انسان، به صورت یک حقیقت ناخودآگاه، اثر همان «پیمان الست» در عالم ذر است. به بیان روشن تر، میثاق و پیمان آن روز، اثرش همان فطرتی است که گرایش دل به سوی اوست که ما از آن، به معرفت فطری یاد می

۱- کافی، ج۶، ص۱۳؛ بحار الانوار، ج۵۷، ص۳۴۴.

۲- بحارالانوار، ج۵۷، ص۳۴۲.

۳- کافی، ج۶، ص۱۶؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۴۷.

کنیم و معنای (ان تقولوا یوم القیامه...) میثاق فطرت وخدا جویی، برای اتمام حجّت است. ادّعای جهل و غفلت از ربوبیت خداوند، روز قیامت، پذیرفته نیست؛ لذا می توان گفت: معرفت فطری، مهم ترین وعالی ترین فایده برای انسان است.

ثانیا: ممکن است اصلا اذن و اجازه بیان مشاهدات آن ها برایشان داده نشده باشد؛ چنانچه امیر مؤمنان علیه السلام با مردگان قبرستان پشت دروازه کوفه بعد از مراجعت از جنگ صفّین فرمود:

وَ قَالَ علیه السلام : يَا أَهْلَ... الْقُبُورِ الْمُظْلِمَهِ... أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سُكِنَتْ وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَبَرُ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَكُمْ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ؛

ای ساکنان... گورهای تاریک!ای خفتگان در خاک!... امّا خانه هایتان، دیگران در آن سکونت گزیدند و امّا زنانتان، با دیگران ازدواج کردند و امّا اموال شما، میان دیگران تقسیم شد. این خبری است که ما داریم. حال شما چه خبر دارید؟ سپس به اصحاب خود رو کرد و فرمود: بدانید که اگر اجازه ی سخن گفتن داشتند، شما را خبر می دادند که بهترین توشه تقوا است.(۱)

جمله «لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ؛ اگر به آن ها اجازه سخن گفتن داده شود»، گواه بر این است که آن ها مجاز به ذکر همه چیز نیستند.

به هر صورت، یکی از عوامل مهم ترس از مرگ، آن است که آدمی از حقیقت مرگ که انتقال از سرای فانی به سرای باقی است، غافل باشد.

از امام مجتبی علیه السلام سؤال شد: مرگی که مردم به آن آگاهی ندارند، چیست؟ فرمود: بزرگ ترین سروری است که بر مؤمنان وارد می شود؛ چرا که از سرای سختی ها به نعمت های همیشگی انتقال می یابند وبزرگ ترین درد و مصیبت است بر کافران؛ زیرا از دنیا که بهشت حساب می کردند، به آتشی منتقل خواهند شد

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.

که هیچ نابودی و زوال ندارد.(۱)

همچنین از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: فرشته مرگ، چگونه جان آدمی را می گیرد؟ فرمود: فرشته مرگ هنگام مردن مؤمن، نزد وی آن گونه می ایستد که برده ای ذلیل، نزد مولا ـ می ایستد. او و یارانش، نزد مؤمن می ایستند و نزدیک نمی شوند تا این که نخست فرشته مرگ سلام کند و به او بشارت بهشت دهد.(۲)

همچنین امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، چهره زیبائی از مرگ ترسیم کرد؛ در حالی که لحظه به لحظه به مرگ نزدیک می شد و چهره ملکوتی او برافروخته تر و گلگون تر و بشّاش تر می گشت. در آن حال، خطاب به یاران با وفا فرمود:

«صَبْراً بَنِی الْکِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَهٌ یَعْبُرُ بِکمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَّاءِ إِلَی الْجِنَانِ الْوَاسِطَهِ وَ النَّعِیمِ الدَّائِمَهِ فَأَیُّکمْ یَکرَهُ أَنْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَی قَصْرٍ وَ مَا هُوَ لِأَعْدَائِکمْ إِلَّا کمَنْ یَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرٍ إِلَی سِجْنٍ وَ عَذَابٍ إِنَّ أَبِی حَدَّثَنِی عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّ الدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّهُ الْکافِرِ وَ الْمَوْتُ جِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَی جِنَانِهِمْ وَ جِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَی جَحِیمِهِمْ مَا کذَبْتُ وَ لَا کذِبْت(۳)؛

صبر و شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار! مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی ها و رنج ها به باغ های وسیع بهشت و نعمت های جاودان منتقل می کند. کدام یک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ امّا مردن درباره دشمنان شما، مانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل آنان به باغ های بهشت و پل اینان به جهنم خواهد بود. نه برایم دروغ گفته اند و نه من دروغ

۱- «وَ سُئِلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام مَا الْمَوْتُ الَّذِی جَهِلُوهُ قَالَ أَعْظَمُ سُرُورٍ یَرِدُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ دَارِ النَّکدِ إِلَی نَعِیمِ الْأَبَدِ وَ أَعْظَمُ ثُبُورٍ یَرِدُ عَلَی الْکافِرِینَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَی نَارٍ لَا تَبِیدُ وَ لَا تَنْفَد» (بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۳).

۲- «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم کیفَ یَتَوَفَّی مَلَک الْمَوْتِ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ إِنَّ مَلَک الْمَوْتِ لَیَقِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ مَوْتِهِ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِیلِ مِنَ الْمَوْلَی فَیَقُومُ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ لَا یَدْنُو مِنْهُ حَتَّی یَبْدَأَ بِالتَّسْلِیمِ وَ یُبَشِّرَهُ بِالْجَنَّه» (بحار الانوار، ج ۶، ص۱۶۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۵).

۳- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

می گویم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی مؤمن می فهمد که هنگام قبض روحش فرا رسیده است، ناله می کند؛ ولی فرشته مرگ او را دلداری می دهد که: ای بنده خدا! ناله مکن. قسم به خدایی که محمّد را برانگیخته است، من نسبت به تو با شفقت تر از پدری مهربانم.(۱)

در روایت دیگری آمده است: ارواح مؤمنان به استقبال مؤمن می آیند و به او مژده می دهند.(۲)

همچنین در روایتی، امام صادق علیه السلام فرموده اند: مرگ برای مؤمن، لذّت بخش ترین بو است و همه دردها و رنج های او را از بین می برد؛ در حالی که برای کافر همانند نیش افعی و گزیدن عقرب و بلکه بدتر است.(۳)

آری؛ در عین این که مرگ برای مؤمن خوش است، ممکن است مؤمن گناهکار، برای پاک شدن از گناه، هنگام مردن به سختی افتاده و رنج بکشد؛ ولی آن رنج و درد، آخرین درد و رنج او خواهد بود.(۴)

بنابراین کافران که یک بار سختی و رنج شدید جان دادن را دیده اند، از مرگ می ترسند. خداوند درباره یهود فرموده است: {وَ لا یَتَمَنَّوْنَه أَبَدا}(۵)؛ آنان [یهود] ابداً آرزوی مرگ نمی کنند.»

مؤمنان، نه تنها از مرگ ناراضی و نگران نیستند، که طالب آنند. امیر مؤمنان علیه السلام

۱- «... فیقول له ملك الموت یا ولیّ الله لا تجزع فو الّذی بعث محمّد ص لأنا ابرُّ بک و أشفق علیك من والد رحیم» (کافی، ج۳، ص۱۲۷).

۲- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : «... تَلْقَاهُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِینَ یُسَلِّمُونَ عَلَیْهِ وَ یُبَشِّرُونَهُ بِمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ مِنَ النَّعِیم ...» (کافی، ج۳، ص۱۳۰، ح۲.)

۳- «... قال علیه السلام للمؤمن کاطیب ریح یشمُّه فینعث لطینه و ینقطع التعب و الالم کلّه عنه و للکافر کلسع الافاعی و لدغ العقارب و اشد» (صدوق عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۲۷۴، ح۹).

۴- فقال علیه السلام : «الموت هو المصفاه یصفی المؤمنین من ذنوبهم فیکون آخر ألم یصیبهم کفاره آخر وزر بقی علیهم» (صدوق معانی الاخبار، ص۲۸۹، ح۶)

۵- سوره جمعه:۷.

فرموده است: «مرگ نزد ما، از عسل شیرین تر است.(۱)»

در این زمینه، روایات فراوان به چشم می خورد که حقیقت مرگ در برخی روایات، توصیف و در بعضی تعریف شده است. در این باره، به همین مقدار اکتفا کرده و بحث را به این مطلب که مرگ مفهومش عدم و نابودی نیست، بلکه امری است وجودی و مخلوق؛ پایان می دهم.

قرآن، به صراحت اعلام می دارد که مرگ نیز مانند حیات، از آفریدگان خداوند است. {الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الحَیوةَ لِیَبْلُوَکمْ أَیُّکمُ ٭أَحْسَنُ عَمَلا}؛ خدایی که مرگ و زندگی را آفریده، تا امتحان کند کدام یک از شما از لحاظ عمل بهتر هستید.(۲)

مخلوق بودن مرگ را می توان تأییدی بر این معنا دانست که حقیقت مرگ، نابودی وعدم نیست؛ بلکه انتقال ازعالمی به عالم دیگر است؛ به دلیل آن که اصولا هر مخلوقی، از نوعی وجود و هستی بهره مند است و مخلوق بودن عدم، بی معنا است؛ بنابر این، اگر حقیقت مرگ چیزی جز فنا و نابودی نباشد، مخلوق بودن آن بی معنا خواهد بود.(۳) در نتیجه می توان گفت: انسان با خداوند، در بقا شریک است. خداوند، باقی است. انسان هم باقی. با این تفاوت که استعمال «بقا» بر خداوند، علی الاطلاق است؛ یعنی بقاء بالاصاله و بالذات از آنِ خداوند است و برای غیر خداوند، بقا، بالتّبع و بالغیر است که به اراده خداوند، خلق شده و به اراده او باقی می ماند؛ بنابر این باید انسان شرایط و زمینه بقا در کنار خداوند را فراهم کند. البتّه اشتباه نشود، انسان با خدا در حُدوث و قِدَمیت فرق دارد، انسان، حادث است و خداوند، قدیم.

۱- بحار الانوار، ج۶، ص۱۲۹.

۲- سوره ملک : ۲.

۳- البتّه فاضل مقداد بعد از استدلال برای اثبات وجودی بودن مرگ، می گوید: «و هو ضعیف فانّ الخلق لغه التقدیر، و هو کما یکون للوجودی یکون للعدمی» (ارشاد الطالبین، ص ۹۴).

د. قابضان ارواح

در بیـان این مطلب که گیرنـده ارواح انسـان هـا در هنگام مرگ، کیست، قرآن تعابیر مختلفی دارد. در برخی آیات، خداونـد، قابض روح آدمی معرفی شده است:

{اللَّهُ یَتَوَفیَّ الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِهَا}؛ خدا، ارواح را به وقت مردن ابدان، تحویل می گیرد.(۱)

در بعضی آیات نیز، از فرشته خاصی، به عنوان «فرشته مرگ» نام برده شده است که مأمور ستاندن جان های آدمیان است:

{قُلْ یَتَوَفَّئکم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکلّ ِبِکم}؛ بگو: فرشته مرگ که موکل بر شما است، شما را می میراند.(۲)

گاهی این عمل، به فرشتگان الهی نسبت داده شده است:

{حَتیَّ إِذَا جَاءَ أَحَدَکمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا یُفَرِّطُون}؛ تا آن گاه که هنگام مرگ یکی از شما فرا رسد، رسولان ما او را می میرانند و در قبض روح شما، هیچ کوتاهی نخواهند کرد.(۳)

در نگاه ابتـدایی، به نظر می رسد بین این آیات، تعارض هسـتند؛ امّا اگر دقت کنیم، در این آیات هیچ تعارضـی وجود ندارد؛ زیرا فاعل حقیقی در جهان، خداونـد قادر حکیم است و تمام افعال، حقیقتاً منسوب به او است؛ امّا بسـیاری از افعال الهی از راه وساطت و اسـباب صورت می گیرد؛ از این رو می توان این افعال را، از یک نظر به خداوند متعال، نسبت داد و از جهت دیگر به وسایط و اسـباب. این یک قاعـده کلّی است. این قاعده، درباره قبض ارواح انسان ها نیز قابل تطبیق است؛ به این صورت که خداونـد، گیرنـده حقیقی روح است؛ ولی این کـار از طریق یکی از فرشـتگان الهی (عزرائیل) تحقّق می پـذیرد و او نیز در این کار از

۱- سوره زمر:۴۲.

۲- سوره سجده:۱۱.

۳- سوره انعام:۶۱.

وساطت جمعی دیگر از فرشتگان استفاده می کنـد؛ بنابر این، انتساب قبض روح انسان ها به هر سه مورد (خداوند، عزرائیل و فرشتگان مرگ) صحیح است؛ چون از نظر عقل و عرف، استناد معلول به علت قریب، متوسط و بعید صحیح می باشد. در این زمینه روایتی از امام صادق علیه السلام به این مضمون نقل شده است:

فَقَالَ الصادق علیه السلام .... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی جَعَلَ لِمَلَکِ الْمَوْتِ أَعْوَاناً مِنَ الْمَلَائِکهِ یَقْبِضُونَ الْأَرْوَاحَ بِمَنْزِلَهِ صَاحِبِ الشُّرْطَهِ لَهُ أَعْوَانٌ مِنَ الْإِنْسِ یَبْعَثُهُمْ فِی حَوَائِجِهِ فَتَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِکهُ وَ یَتَوَفَّاهُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ مِنَ الْمَلَائِکهِ مَعَ مَا یَقْبِضُ هُوَ وَ یَتَوَفَّاهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ مَلَکِ الْمَوْتِ؛

خداونـد تبارک و تعالی، برای ملک الموت دستیارانی قرار داده است که آنان ارواح را قبض می کنند؛ همان گونه که فرمانده نگهبانان دستیارانی برای کارهایش دارد، پس فرشتگان، آن ارواح را باز می ستانند و ملک الموت، علاوه بر ارواحی که خود می ستاند، ارواح قبض شده از سوی آن فرشتگان را نیز تحویل می گیرد و خداوند نیز ارواح را از ملک الموت می ستاند.(۱)

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۳۶۸.

فصل ۵: رجعت و تکلیف

مبحث مهمّ قابـل توجّه، این است که آیا انسان هایی که رجعت می کننـد، مثل حیات قبلی خود، تکلیف دارنـد یا این که یک مرتبه دوره تکلیف را گذرانده و پس از پشت سر گذاشتن عالم برزخ، تکلیف وجود ندارد؟

برای پاسخ به این سؤال، بحث هایی صورت گرفته است. طبق تحقیقاتی که انجام داده شد، چهار نظریه وجود دارد.

۱. برخی معتقدنـد تکلیف وجود دارد؛ زیرا رجعت، همـان بـازگشت به دنیـا است و در دنیـا، انسان مکلّف به ترک محرّمات و انجام واجبات است.

سید مرتضی (ره) می گوید:

رجعت، منافاتی با تکلیف ندارد(۱)» و جای دیگر می گویـد: «بدون شک یاری کردن امام، بر رجعت کنندگان واجب است و دفاع از آن حضرت برابر دشمنان، تکلیف خواهد بود.

مرحوم طبرسی نیز می فرماید:

التکلیف یصـح معها کما یصح مع ظهور المعجزات الباهره و الآیات القاهره(۲)؛ همـانطور که با ظهور معجزات بزرگ، تکلیف محال نیست، با رجعت هم تکلیف محال نخواهد بود.

ص:۱۸۷

۱- رسائل المرتضی، ج۱، ص۱۲۶ (أن التکلیف کما یصح مع ظهور المعجزات الباهره والآیات القاهره، فکذلک مع الرجعه).
۲- مجمع البیان، ج۷، ص۳۶۸.

پس نمی توان گفت انسان در عالم رجعت، تکلیف ندارد. به نظر می رسد این، نظر حق باشد؛ زیرا:

الف. ظاهر آیات وروایاتِ رجعت این است که رجعت کنندگان مشمول احکام و لوازم دنیایی می شوند. یکی از آن ها مکلّف بودن آنان است. هر چند بار هم که زنده شوند، باز در عالم تکلیف زنده می شوند، نه در عالم آخرت. عالمِ تکلیف، نشئه امتحان و عمل است، نه عالمِ حساب و جزا. قرآن کریم این موضوع را برای جهان هستی اثبات کرده است و می فرماید:

{إِنَّما هـذِهِ الْحَياةُ الـدُّنْيا مَتاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِي دارُ الْقَرارِ}؛ این زندگی دنیا، تنها متاع و کالایی [ناچیز] است، و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.

در این آیه، تعبیر «متاع» آورده شده است، که منظور، همان اعمال و تکالیف الهی است. چنانکه حضرت علی علیه السلام نیز فرموده اند:

فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكمْ دَارَ مُقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَكمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ(۱)؛ دنیا برای شما، سرای ثبات و قرار آفریده نشده است؛ بلکه آفریده شده، تا عبورگاه باشد و از آن، زاد و توشه و کردار صالح برای سرای قرار و ثبات (آخرت) فراهم کنید.

و نیز امیر المومنین علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَداً حِسَابٌ وَ لَا عَمَل(۲)؛ امروز، هنگام عمل است نه حسابرسی و فردا روز حسابرسی است، نه عمل».

یعنی تفاوت دنیا و آخرت، یک تفاوت جوهری است.

ب. یکی از فلسفه های رجعت مؤمنان، رسیدن به کمالات نهایی است؛ چون در زمان حیات اولیه، با موانع زیادی روبه رو شده اند و نتوانستند به آن کمال معنوی که مستحقّ آن بوده اند، برسند و از رسیدن بازمانده اند. از آن جا که نظام زندگی دنیا، بسته به عمل به احکام و تکالیف و نیز تحصیل اوصاف نفسانی می باشد، حکمت الهی اقتضا می کند، در عالم رجعت، مسیر تکاملی خود را به پایان رسانده

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۳۲.
۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۴۲.

و این سیر تکامل، محقق نمی شود، مگر با انجام احکام دینی و اسلامی.

ج. در روایت است: «حلال خداوند، حلال است و حرام او، حرام است تا روز قیامت»(۱) مفاد روایت، همین است که قبل از قیامت، هر کس در دنیا باشد، مکلّف به حرام و حلال خواهد بود و رجعت نیز قبل از قیامت، ولی متصل به آن می باشد؛ به عبارت دیگر، نظر روایت، به عالم دنیا است؛ چه عالم اوّلیه و چه عالم رجعت. خلاصه این که مشاهدات عالم برزخ، سبب ساقط شدن تکالیف الهی در دنیا نمی شود.

۲. بعضی می گویند: عالم رجعت نیز مانند قیامت، زمان پاداش و مجازات است و تکلیف در آن وجود ندارد. دلیل این گروه این است که رجعت کنندگانی که کافرند، هنگام باز گشت، توبه خواهند کرد؛ برای این که عالم برزخ را مشاهده کرده و به حقیقت رسیده اند و این، نقض غرض خواهد شد.

جواب این است که آن ها با مشاهده حقیقت، همیشه راه توبه در پیش نمی گیرند. درامّت های گذشته، بسیاری بوده اند که با مشاهده معجزات انبیا و حتی عذاب های الهی، به دشمنی خود ادامه داده اند که در بحث شبهه ها بیان خواهد شد.

۳. برخی قائل به تفصیل شده اند که این گروه هم به دو قسمت تقسیم شده اند. بعضی گفته اند: خوبان و مؤمنان، تکلیف دارند و به یاری کردن معصومان، مکلّف هستند و تنها برای کفّار و دشمنان، دار مجازات است. علّامه مجلسی می نویسد:

زمان رجعت، فقط زمان تکلیف نیست؛ بلکه واسطه بین دنیا و آخرت است. پس نسبت به گروهی، دار تکلیف است و نسبت به گروه دیگر، دار مجازات.(۲)

امّا علّامه مجلسی مشخّص نکرده است، برای چه کسی دار تکلیف و برای چه کسانی دار جزا است؛ علاوه بر این، قول به تفصیل دلیل می خواهد و در این باره دلیل ارائه نشده است.

۱- «حلاله حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه ...» (کافی، ج۲، ص۱۷).

۲- «انّ زمان الرّجعه لیس زمان التکلیف فقط بل هو واسطه بین الدّنیا و الاخره؛ فبا النّسبه الی جماعه دار تکلیف، و بالنّسبه الی جماعه جزاء» ؛ بحار الانوار، ج۵۳، ص۱۰۸.

۴. برخی قائل شده اند که دنیا برای رجعت کنندگان، دار تکلیف نیست؛ امّا در محرّمات، بدون شک ترک آن، وظیفه رجعت کنندگان است، تا هتک حدود الهی نشود و در هر حال حرام می باشد. امّا در برابر واجبات، وظیفه ای ندارند؛ زیرا زمان رجعت، پس از عالم برزخ است و از مراتب عالم آخرت به شمار می رود و پس از مرگ، تکلیف منتفی خواهد شد. بعضی از قائلان به تفصیل گفته اند: توسط استصحاب، ثابت می کنیم که تکلیف نیست؛ چون قبلاً در عالم برزخ تکلیف نبوده، حالا شک می کنیم که هست یا نیست. استصحاب عدم تکلیف جاری می شود(۱). پاسخ این نویسنده محترم این خواهد بود که:

۱. این تفصیل از کجا به دست آمده است؟ قول به تفصیل، دلیل می خواهد.

۲. این جا، استصحاب صحیح نیست؛ زیرا استصحاب جایی است که موضوع یکی باشد و تغییر نکند. در این جا، موضوع دو تا است. یکی عالم برزخ که روح مجرّد در بدن مثالی است و دیگری، عالم رجعت که روح در بدن مادّی و عنصری است.

استصحاب عالم مادّه به عالم مجرّد، صحیح نخواهد بود؛ بلکه اگر استصحاب شود، باید به عالم اولیه استصحاب کنیم. در این صورت در عالم رجعت، تکلیف ثابت می شود نه عدم تکلیف؛ چون موضوع یکی است. البتّه استصحاب نیز در صورتی صحیح خواهد بود که قائل به رجعت، با بدن مثالی باشند. (چنان که برخی به آن معتقدند) امّا از محتوای کتاب این نویسنده چنین بر می آید که قائل به رجعت، با بدن مادّی است، نه مثالی.(۲)

۳. بر فرض صحّت استصحاب، در هر دو مورد، یعنی واجبات و محرّمات، استصحاب جاری است نه فقط در واجبات.

ص:۱۹۰

۱- عصر شکوهمند رجعت، ص ۱۶۰.

۲- عصر شکوهمند رجعت، ص ۲۰.

فصل۶: کیفیت زنده شدن

عصر رجعت، قیامت صغرا است و یکی از وجو ه مشترک آن با قیامت، زنده شدن مردگان می باشد. آنچه مسلّم است در آستانه قیامت، اسرافیل، برای احیای مردگان در صور می دمد. با این نفخه، همه از قبرها و از حالت بی هوشی و مرگ خارج می شوند.(۱)

آیا عصر رجعت هم صوت فرشته ای سبب زنده شدن مردگان می شود یا چیز دیگری است؟ در این باره دلیل روشنی نداریم؛ ولی مسلّماً باید عامل حیات بخشی وجود داشته باشد و تعلّق روح به جسم، بدون مقدّمه نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام درباره آماده سازی بدن های رجعت کنندگان می فرماید:

إِذَا آنَ قِيَامُهُ مُطِرَ النَّاسُ جُمَادَى الْآخِرَةَ وَ عَشَرَةَ أَيَّام مِنْ رَجَبٍ مَطَراً لَمْ تر الْخَلَائِقُ مِثْلَهُ فَيُنْبِتُ اللَّهُ بِهِ لُحُومَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبْدَانَهُمْ فِي قُبُورِهِمْ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ مُقْبِلِينَ مِنْ قِبَلِ جُهَيْنَةَ يَنْفُضُونَ شُعُورَهُمْ مِنَ التُّرَابِ(۲)؛

وقتی زمان قیام قائم علیه السلام فرا رسد، در ماه جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب، بارانی بر مردم می بارد که نظیر آن را ندیده بودند و خداوند با آن باران، گوشت و بدن های مؤمنان را در قبر های شان می رویاند. گویی آن ها را می بینیم که از طرف جُهَینه می آیند در حالی که خاک موهای سرشان را می تکانند.

ثعلبی درباره زنده شدن اصحاب کهف مطلبی گفته است که می تواند برای همه رجعت کنندگان مطرح باشد. او می گوید: يقال انّ المهدی یسلّم علیهم فیحییهم

۱- { ثُمَّ نُفِخَ فيهِ أُخْرى فَإِذا هُمْ قِيامٌ يَنْظُرُونَ } (زمر:۶۸).

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص۳۳۷ جهینه منطقه ای در مدینه است.

الله عزّوجلّ(۱)؛ گفته می شود همانا مهدی بر آنان (اصحاب کهف) سلام می کند؛ پس خداوند، آن ها را زنده می کند.

در حدیث مفضل بن عمر نیز همان طور که قبلا در بحث اختیار و اجبار گذشت، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

وقت قیام قائم، در قبرِ مؤمن به او گفته می شود که مولای تو ظهور کرده است، اگر می خواهی برخیز(۲).

از این روایت دانسته می شود که رجعت کنندگان به همان شکلی که در دنیا شناخته می شدند باز می گردند. امّا چقدر از عمر آن ها گذشته است، معلوم نیست.

در دعای عهد به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است:

اللّهم فَإِنْ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حتماً مَقْضِيّاً فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَزِراً كَفَنِي، شَاهِراً سَيْفِي، مُجَرِّداً قَنَاتِي، مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَ الْبَادِي(۳)؛

خدایا! اگر مرگی که بر همه بندگانت به طور قطع مقرّر کردی، بین من و مولایم فاصله اندازد، مرا از قبرم بیرون آور؛ در حالی که کفنم را به خود پیچیده، شمشیرم را کشیده و نیزه را برآورده ام و ندای دعوت کننده ای را که در شهر و بیابان مردم را فرا می خواند اجابت می کنم.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

ای عجب أعجب من أموات یضربون کلّ عدو لله و لرسوله و لأهل بیته(۴)؛

وچه شگفتی ای، شگفت انگیزتر از مردگانی که، هر کس را که با خدا و رسولش و اهل بیت او دشمن است، می زنند.

ص:۱۹۲

۱- تفسیر ثعلبی، ج۶، ص۱۵۷.

۲- غیبت طوسی، ۴۵۹.

۳- مستدرک الوسائل، ج۵، ص۷۴.

۴- تأویل الآیات، ص۶۵۹.

بخش پنجم: رجعت کنندگان

اشاره

ص:۱۹۳

فصل ۱: روایات

اشاره

اکنون به بررسی سه دسته روایاتی که افراد رجعت کننده را معرّفی می کنند، می پردازیم. این روایات، در سه دسته بررسی می شوند.

دسته اول. روایاتی که دلالت بر رجعت، به نحو عام می کنند

این دسته از روایات بدون این که مشخصاً افراد خاصی را ذکر کنند، رجعت کنندگان را تحت عنوان کلّی مؤمنان خالص و کافران خالص ذکر کرده است:

۱. از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

... أنّ الرّجعه لیست بعامه، و هی خاصّهٌ لا یرجع الّا من محض الایمان محضاً، او محض الشرک محضاً(۱)؛

رجعت، عمومی نیست و فقط مؤمنان خالص و محض و نیز مشرکان محض به دنیا باز می گردند.

۲. کلینی روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان پس از بیان مراحلی که شیعه از هنگام مرگ پشت سر می گذارد، درباره شیعیان راستین چنین فرموده است:

... حَتَّی یَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَیْتِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا بَعَثَهُمُ اللَّهُ فَأَقْبَلُوا مَعَهُ یُلَبُّونَ زُمَراً زُمَراً فَعِنْدَ ذَلِکَ یَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ وَ یَضْمَحِلُّ الْمُحِلُّونَ وَ

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹.

قَلِیلٌ مَا یَکونُونَ....(۱)؛

[همچنین شیعیان و دوستداران اهل بیت، حیات برزخی خود را سپری می کنند] تا این که قائم ما اهل بیت، پرچم قیام به دوش می گیرد که در آن هنگام، خداوند ایشان را مبعوث خواهد فرمود و آن ها، گروه گروه لبیک گویان به حضرتش ملحق می شوند و آن، زمانی است که اهل باطل به شک در می افتند و حلال کنندگان حرام الهی، مضمحل می شوند و اندکی از آن ها [مخالفان] می مانند.

۳. روایت دیگری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد که تعدادی از مردان و زنان برگزیده هستند که با ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام، همراه با حضرت عیسی علیه السلام به زمین می آیند:

ینزل عیسی بن مریم علی ثمانمائه رجل و اربعمائه امرأه خیار من علی الارض و أصلح من مضی(۲)؛

عیسی بن مریم به همراه هشتصد مرد و چهارصد زن از بهترین و شایسته ترین افراد روی زمین، فرود خواهد آمد.

در این که این مردان و زنان از امّت های پیشین هستند یا از امّت اسلامی و یا از دوران های مختلف، پرسش هایی است که این حدیث درباره آن ها چیزی نمی گوید.

دسته دوم. روایاتی که به اشخاص معین، بشارت رجعت می دهند

اشاره

دسته دیگر، روایاتی هستند که معصومان علیه السلام به افراد خاصی، به عنوان تمثیل بشارت رجعت داده اند:

۱- کافی، ج۳، ص ۱۳۱.

۲- معجم الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۱، ص ۵۳۴؛ کنز العمال، ج۱۴، ص ۳۳۸؛ ذکر اخبار اصبهان، ج۲، ص ۱۲۲.

۱. مردان رجعت کننده

الف. ابن جریر طبری آورده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

عن المفضل بن عمر قال قال أبو عبـد الله یا مفضل أنت و أربعه و أربعون رجلا تحشـرون مع القائم أنت علی یمین القائم تأمر و تنهی والناس إذ ذاک أطوع لک منهم الیوم(۱)؛

ای مفضل، تو و ۴۴ مرد، همراه قائم برانگیخته می شوید و همانا تو در سـمت راست قائم، مردم را امر و نهی می کنی و در آن روز، آن ها بیشتر از امروز، از تو اطاعت می کنند.

ب. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

کَأَنِّی بِحُمْرَانَ بْنِ أَعْیَنَ وَ مُیَسِّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ یَخْبِطَانِ النَّاسَ بِأَسْیَافِهِمَا بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ(۲)؛

گویی حمران بن اعین و میسر بن عبد العزیز را می بینم که بین صفا و مروه، بر دشمنان ضربت وارد می کنند.

ج. امام کاظم علیه السلام در حدیثی فرمود:

کأنّی بعبـدالله بن شـریک العامری، علیه عمامه سوداء، و ذؤابتاها بین کتفیه؛ مصـعدا فی لحف الجبل بین بیدی قائمنا أهل البیت فی أربعه آلاف مکبّرون و مکرّون(۳)؛

گویی عبدالله بن شـریک عامری را می بینم که عمامه ای سـیاه بر سر دارد و دو دسته گیسویش بین دو کتف او است و از سینه کوه بالا می رود. او در آن زمان، میان چهارهزار نفری است که رجعت کرده و در حضور قائم اهل بیت علیهم السلام به تکبیر گفتن مشغول اند.

د. اسماعیل بن جعفر الصّادق

۱- دلائل الإمامه، ص ۲۴۸.

۲- بحار الأنوار، ج۵۳، ص ۴۰.

۳- اختبار معرفه الرجال (رجال کشی، ص۲۱۷).

عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِنِّی سَأَلْتُ اللَّهَ فِی إِسْمَاعِیلَ أَنْ یُبْقِیَهُ بَعْدِی فَأَبَی وَ لَکِنَّهُ قَدْ أَعْطَانِی فِیهِ مَنْزِلَهً أُخْرَی إِنَّهُ یَکونُ اوّل مَنْشُورٍ فِی عَشَرَهٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَرِیک وَ هُوَ صَاحِبُ لِوَائِهِ؛

کشی از ابو خدیجه نقل می کند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: من از خدا خواستم که [فرزندم] اسماعیل را پس از من باقی بگذارد. خدا نخواست؛ امّا درباره او، مقام دیگری به من عطا کرد که او اوّل کسی است که با ده نفر از یارانش که از جمله عبدالله بن شریک است، از قبر بیرون می آید و عبدالله پرچم دار او است.(۱)

هـ. داوود رقی

کشی از خود داوود نقل می کند که گفت:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «من پیر و فرتوت شده ام و دوست دارم در راه محبّت شما کشته شوم». فرمودند:

و ما من هذا بدّ. إن لم یکن فی العاجله یکون فی الآجله(۲)؛ ناچار شهادت نصیبت خواهد شد، اگر اکنون نشود؛ بعدا خواهد شد.

و. نجم بن أعین

علّامه در کتاب خلاص و ابن داوود در کتاب رجال، در شرح حال نجم بن اعین، از عبد الله بن بکیر نقل می کنند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

إنّه [یعنی نجم بن أعین] ممّن یجاهد فی الرّجعه؛ نجم، از کسانی است که در رجعت جهاد می کند.(۳)

ز. مفضل از امام صادق نقل می کند که فرمود:

یَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ علیه السلام مِنْ ظَهْرِ الْکوفَهِ سَبْعٌ وَ عِشْرُونَ رَجُلًا خَمْسَهَ عَشَرَ مِنْ

۱- بحار الأنوار، ج۵۳، ص۷۶ ؛ الإیقاظ، ص۲۶۶، ح۶۹.

۲- رجال کشی، ص۴۰۷ ؛ بحار الانوار، ج۵۳، ص۷۷.

۳- الإیقاظ، ص۲۶۹.

قَوْمِ مُوسَی علیه السلام الَّذِینَ کانُوا یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ وَ سَبْعَهٌ مِنْ أَهْلِ الْکهْفِ وَ یُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو دُجَانَهَ الْأَنْصَارِی وَ الْمِقْدَادُ وَ مَالِک الْأَشْتَرُ فَیکونُونَ بَیْنَ یَدَیْهِ أَنْصَاراً وَ حُکاماً(۱)؛

بیرون می آیند [زنده می شوند] از پشت کوفه با حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۲۷ نفر که پانزده نفر آن ها از قوم حضرت موسی، کسانی هستند که به سوی حق هدایت می کنند و به حق و عدالت حکم می نمایند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر هستند که این افراد در عصر آن حضرت، انصار و والیان او هستند.

همچنین از کسانی که اسم برده شده اند، عقیل و حارث می باشند.(۲)

۲. زنان رجعت کننده

اشاره

البتّه روایات رجعت، تحت عنوان کلّی، مؤمن محض و کافر محض آمده است و به مرد و زن اختصاص ندارد، امّا روایاتی نیز وجود دارد که به رجعت زنان به عنوان تمثیل اشاره کرده است؛ از جمله: روایت مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: یکون مع القائم ثلاث عشره امرأه قلت و ما یصنع بهن قال: یداوین الجرحی و یقمن علی المرضی کما کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قلت: فسمهن لی قال: القنوا بنت رشید و أم أیمن و حبابه الوالبیه و سمیه أم عمّار بن یاسر و زبیده و أم خالد الأحمسیه و أم سعید الحنفیه و صیانه الماشطه و أم خالد الجهنیه(۳)؛

«همراه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف سیزده زن خواهند بود.» گفتم: «برای چه منظور؟» فرمود: «آن ها، مجروحان را مداوا کرده و به مریض ها رسیدگی می کنند؛

۱- بحار الانوار، ج۵۳، ص ۹۰، ح۹۵ ؛ تفسیر عیاشی، ج۲، ص۳۵.

۲- الشیعه و الرجعه، ج ۱، ص ۱۵۸.

۳- دلائل الإمامه، ص ۲۶۰.

همان گونه که وقتی همراه پیامبر بودنـد، چنین می کردنـد.» عرض کردم: «آن ها را نام ببریـد.» آن حضـرت فرمود: «قنوا دختر رشید، ام ایمن، حبابه والبیه، سمیه مادر عمّار بن یاسر، زبیده، ام خالد احمسیه، امّ سعید حنیفه، صیانه ماشطه و امّ خالد جهنیه.»

البتّه نـام چهـار نفر دیگر، در روایت نیامـده است؛ امّـا در کتـاب ریـاحین الشـریعه به نـام نسـیبه دختر کعب مـازنیه اشاره شـده است.(۱) جز این ده نفر، نام دیگری به میان نیامده است. که در ذیل، چکیده ای از زندگی بعضی از این زنان ارائه می شود.

الف. قنواء دختر رشید هجری

در تاریخ، از احوالات زندگی قنواء، چیزی ثبت نشده است. آنچه مسلّم است، این که وی از محبّان امیر المؤمنین علیه السلام بوده و به اسلام و تشیع علاقه شدید داشته است. ابوحیان بجلی می گوید: از قنواء پرسیدم: «از پدرت چه حدیثی شنیده ای؟» گفت: «پدرم از امیر المؤمنین نقل کرد که آن حضـرت فرمود: «ای رشید! صبر تو چگونه است، وقتی پسر خوانده بنی امیه [ابن زیاد] دو دست و دو پا و زبانت را قطع کند؟» پدرم عرض کرد: «آیا پایان کارم بهشت است... ؟» فرمود: «ای رشید! در دنیا و آخرت به همراه من هستی.» قنوا می گویـد: «به خدا سوگند! پس از مدّتی، ابن زیاد، پدرم را احضار کرد و از او خواست تا از علی علیه السلام بیزاری جویـد. پـدرم هرگز این کـار را نکرد. ابن زیاد گفت: «علی علیه السلام کیفیت قتل تو را چگونه بیان کرده است؟» پـدرم پاسخ داد: «مولایم علی علیه السلام مرا چنین آگاه ساخته که تو مرا به بیزاری علی علیه السلام دعوت می کنی؛ ولی من اجابت نمی کنم؛ سپس تو دو دست و دو پا و زبانم را قطع می کنی.» ابن زیاد گفت: «به خـدا سوگنـد، خلاف پیش گـویی علی را در حق تو اجرا می کنم.». آن گـاه دسـتور داد دو دست و دو پـایش را قطع کننـد و زبـانش را سـالم بـاقی گذارند. قنواء می گوید: «من پدرم را به دوش کشیدم و بین راه به پدرم گفتم: «ای پدر! خیلی احساس درد می کنی؟» فرمود: «نه، فقط به

۱- ج۵، ص۴۱ (به نقل از: خصایص فاطمیه).

مقـدار فشاری که جمعیت بر من وارد کنـد، احساس ناراحتی می کنم.» وقتی از کاخ ابن زیاد خارج شـدیم، مردم به دور پدرم جمع شدند. پدرم از فرصت اسـتفاده کرد و گفت: «قلم و دوات و کاغذ بیاورید، تا برای شما حوادثی را بازگو کنم.» چون این خبر به ابن زیاد رسید، دستور داد زبانش را نیز قطع کنند و پدرم همان شب به شهادت رسید.(۱)»

ب. ام ایمن

نام او برکه است. وی، کنیز پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم بود که از پدر بزرگوارش، عبدالله به آن حضـرت به ارث رسیده بود و پرستاری رسول خدا را به عهده داشت.(۲)

وی فرزنـدی از شـوهر اولش، عبیـد خزرجی بـه نـام ایمن داشت که در جنـگ حنین به شـهادت رسـید، امّ ایمن، مقـام والاـیی داشت. می گویـد: وقتی در راه مکّه و مـدینه، تشـنگی بر او غلبه کرد و نزدیک بود از دنیا رحلت کند، که دلو آبی از آسـمان فرود آمد و از آن نوشید.(۳)

امّ ایمن بعد از رحلت پیامبر، زیاد گریه می کرد و می گفت: «گریه من برای این است که وحی قطع شده است.»(۴)

حضـرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسأله فدك، او را به عنوان شاهد معرّفی کرد. او سرانجام در زمان خلافت عثمان، رحلت کرد.

ج. حبابه والبیه

شیـخ طوسـی او را از اصـحاب امـام حسن علیه السـلام دانسـته است و ابن داوود او را از اصـحاب امام حسن، امام حسـین، امام سجّاد و امام باقر علیهم السـلام می دانـد. برخی، او را از اصـحاب هشت امام معصوم، تا امام هشـتم، حضـرت رضا علیه السـلام شمرده اند. گفته شده

۱- اختبار معرفه الرجال، ص ۷۵ ؛ اعیان الشیعه، ج ۳۲، ص ۶ ؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۲۲.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷ ؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۵۹.

۳- مصنف، ج۴، ص۳۰۹ ؛ الاصابه، ج۴، ص۴۳۲.

۴- تنقیح المقال، ج۳، ص۷۱.

است، امـام رضا علیه السـلام وی را در پیراهن شخصـی خود کفن کرد. سنّ او هنگام مرگ بیش از ۲۴۰ سال بود. او دوبار به دوران جوانی بازگشت که یک بار با معجزه امام سجّاد و بار دوّم با معجزه امام هشتم بود.(۱)

د. سمیه مادر عمّار یاسر

او هفتمین نفری بود که به اسـلام گروید و بدترین شـکنجه ها را بر او روا داشـتند. گاهی که گذر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عمّار و پدر و مادرش می افتاد و می دید که آنان در گرمای سوزان مکّه، روی زمین های داغ، در حال شکنجه هستند، می فرمود: «ای خاندان یاسـر! صبر کنید و بدانید که وعده گاه شـما بهشت است.» سرانجام سمیه با نیزه دژخیمی چون ابوجهل به شهادت رسید. او، نخستین زن شهید در اسلام است.(۲)

ه. زبیده

وی از شـیعیان مخلص و همسـر هـارون الرشـید و به انجـام کارهای نیک معروف بوده است. در زمانی که یک مشک آب در شهر مکّه، یـک دینـار طلاـ ارزش داشت، او حجّاج و شایـد هم مردم مکّه را آب می داد. با کنـدن کوه ها و احـداث تونل ها، آب را در خارج حرم از فاصـله چنـد میلی به حرم آورد. زبیـده، صد کنیز داشت که همگی حافظ قرآن بودند؛ به گونه ای که از منزل مسکونی او صدای قرائت قرآن، همانند زمزمه زنبورهای عسل بلند بود.(۳)

و. امّ خالد

در روایت دو زن بدین نام مشـهور شده اند: امّ خالد احمسـیه و امّ خالد جهنیه. شاید مقصود امّ خالد مقطوع الید (دست بریده) باشد. وقتی یوسف بن عمر، اسـتاندار عراق بود، زید بن علی بن الحسین علیه السلام را در شهر کوفه به شهادت رساند و دست امّ

۱- تنقیح المقال، ج۲۳، ص۷۵.
۲- «صبراً یا آل یاسر فإنّ موعدکم الجنّه» ؛ اسد الغابه، ج۵، ص۴۸۱.
۳- تنقیح المقال، ج۳، ص۷۰.

خالـد را نیز به جرم تشیع و تمایل به قیام زید، قطع کرد.(۱) درباره شخصـیت و مقام این زن فداکار از امام صادق علیه السـلام مطلبی ذکر گردیده که دارای اهمیت است. ابوبصـیر گوید: در خدمت امام صادق علیه السـلام نشسته بودم که امّ خالد مقطوع الید از راه رسـید. حضرت فرمود: ای ابا بصیر! آیا مایل هستی سخن امّ خالد را بشنوی؟ من عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! با شنیدن آن شادمان می گردیم.... همان موقع امّ خالد به خدمت امام آمد و سخن گفت. دیدم وی در کمال فصاحت و بلاغت سخن می گوید؛ سپس حضرت درباره موضوع ولایت و برائت از دشمنان با او گفتگو کرد.

ز. صیانه

وی آرایشگر دختر فرعون، همسر حزقیل (پسر عموی فرعون و گنجینه دار او) بوده است. حزقیل، مؤمن خانواده فرعون است و به پیامبر زمانش، موسی علیه السلام ایمان آورد.(۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج، هنگام سیر بین مکّه معظمه و مسجد الاقصی، بوی خوشی را استشمام می کند، جبرئیل در این باره می گوید:

ای رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم ! همسـر حزقیل به حضـرت موسی بن عمران ایمان آورده بود و ایمان خود را پنهان می کرد. عمل او آرایشگری در حرمسرای فرعون بود. روزی مشغول آرایش دختر فرعون بود که ناگهان شانه از دست او افتاد و بی اختیار گفت: «بسم الله». دختر فرعون گفت: «آیا پدر مرا ستایش می کنی؟» گفت: «نه، بلکه آن کسی را ستایش می کنم که پـدر تـو را آفریـده است و او را از بین خواهـد برد.» دخـتر فرعـون، شـتابان نزد پـدرش رفت و گفت: «زنی که در خـانه ما آرایشـگر است، به موسـی ایمـان دارد.» فرعـون او را احضـار کرد و به او گفت: «مگر به خـدایی من اعـتراف نـداری؟» صـیانه گفت: «هرگز؛

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۳ و ۱۰۸ و ۱۷۶

۲- ریاحین الشریعه، ج۵، ص۱۵۳ ؛ خصائص فاطمیه، ص۳۴۳.

من از خدای حقیقی دست نمی کشم و تو را پرستش نمی کنم.» فرعون دستور داد تنوری مسی را برافروختند و چون آن تنور سرخ شد، همه بچه های آن زن را در حضور او در آتش انداختند.

زمانی که خواستند بچه شیرخوارش را که در بغل داشت، در آتش افکنند، صیانه منقلب شد و خواست که با زبان از دین اظهار برائت و بیزاری کند که ناگاه به امر خداوند، کودک به سخن آمد و گفت: «اصبری یا أمّاه إنّك علی الحق؛ای مادر! صبر کن که تو راه حق را می پیمایی.» فرعونیان آن زن و بچه شیرخوارش را نیز در آتش افکندند و سوزاندند و خاکسترشان را در این زمین ریختند و تا روز قیامت این بوی خوش، از این زمین استشمام می شود...(۱)

ح. نسیبه، دختر کعب مازنیه

نسیبه معروف به ام عماره از زنان فداکار صدر اسلام بود که در برخی جنگ های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرکت کرده و در جنگ احد، بهترین نقش را ایفا کرد. وی، هنگام فرار مسلمانان و تنها گذاشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دفاع از جان آن حضرت پرداخت و سیزده زخم برداشت.(۲)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به فرزندش عماره فرمودند: «امروز مقام مادر تو از مردان جنگی والاتر است.» نسیبه از کسانی است که برای یاری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رجعت خواهد کرد.

ناگفته نماند، به تاریخ زندگیِ دو نفر دیگری که اسمشان در روایت آمده است، دست نیافتم.

دسته سوم. رجعت های ممتاز

اشاره

دسته دیگر، روایاتی است که از رجعت پیامبران وپیروان آن ها خبر می دهند.

رجعت پیامبران ومعصومان علیهم السلام از رجعت های ویژه هستند؛ زیرا از اهداف و

ص:۲۰۳

۱- منهاج الدموع، ص۹۳.

۲- مغازی واقدی، ج۱، ص ۲۷۳.

فعالیت های گسترده و عالی تری برخوردارند. به سبب همین امتیاز، جداگانه مورد توجّه قرار داده و روایاتی را که دلالت بر رجعت آن ها می کند، بدون در نظر گرفتن زمان وشرایط رجعت آن ها، بررسی می کنیم.

الف. رجعت پیامبران

۱. ابن مسکان از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

قال: ما بعث الله نبیا من لدن آدم فهلّم جرا إلا و یرجع إلی الدّنیا و ینصر أمیر المؤمنین علیه السلام و هو قوله «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» یعنی أمیر المؤمنین علیه السلام (۱)؛

حضرت فرمود: خداوند هیچ پیامبری را از آدم تا آخر، مبعوث نکرد مگر این که به دنیا باز می گردند و امیر المؤمنین را یاری می دهند و این همان سخن خداوند است که فرمود: «قطعا ایمان می آورند به او» یعنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «و قطعا یاری می کند» امیر المؤمنین علیه السلام را.

۲. امام باقر علیه السلام می فرماید:

و إنّ دانیال و یونس علیه السلام یخرجان إلی أمیر المؤمنین علیه السلام یقولان صدق الله و رسوله....؛

دانیال و یونس علیه السلام هر دو در زمان رجعت امیر المؤمنین علیه السلام به دنیا باز می گردند و به رسالت پیامبر اقرار می کنند.(۲)

ب. رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیه السلام

رجعت پیامبر اسلام و دوازده امام معصوم علیهم السلام در عصر رجعت، جلال و شکوه خاصی می بخشد. آن ها می آیند تا از مظلومیت هایی که بر آن ها روا داشته شده است، انتقام گرفته شود و خداوند قادر توانا، عظمت و عزّت آن ها را به جهان و

۱- تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۶.

۲- این روایت در ظرف زمانی رجعت در روایات قبلا ذکر شده است.

دشـمنانشان نشان دهـد و طعم تلـخ ذلّت را بر ظالمان بچشانـد. راستی! عصـر رجعت، پایان مظلومیت های اهل ایمان و خواری غاصـبان و سـتمکاران خواهد بود؟! راستی! تبعیض های دوره جاهلیت و نابرابری های خود ساخته وخود پرداخته از ریشه وبُن، برکنـده خواهـد شـد؟ رجعت رسول خدا و ائمّه اطهار و همه پیامبران الهی علیه السـلام درعصـر ظهور در کنار حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف، اتّفاق بزرگ و وصف ناپذیری است که وضعیت جهان را تغییر داده و به قدرت پرودگار عالم، این جلوه های بی نظیر الهی چهره زمین را عوض می کنند.

به عقیده شیعه امامیه، رجعت در عصر ظهور، برقرارکننده عدالت در جهان و برچیننده ظلم از گیتی، از برجسته ترین آینده بینی وعـده هـای پروردگـار است. این حادثه به قـدری با عظمت و با ارزش است که آینـده نگری های وحیانی، نشانه ها و حوادث پیرامون آن را بازگو کرده اند.

براستی منتظران واقعی مهـدی نبایـد انتظـار چنین روزی را بکشـند و آرزوی یـاری ونصـرت دین خـدا را به محوریت قـائم آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشند؟

۱. روایتی است به سند صحیح از امام صادق علیه السلام که از سلمان فارسی نقل می کند:

قال: دخلت علی رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم فلمّا نظر إلی فقال صلی الله علیه و آله و سلم : «یا سلمان! إن الله عزّوجلّ لن یبعث نبیـا و لاـ رسولاـ إلاـ و له اثنـا عشـر نقیبـا... فاشـتد بکائی و شوقی قلت یا رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم أ بعهد منـک؟ فقـال: ای و الـذی بعثنی و أرسـلنی لبعهـد منی و بعلی و فاطمه و الحسن و الحسـین و تسـعه أئمه من ولـد الحسـین علیه السـلام و بک و من هو منا و مظلوم فینا و کل من محض الإیمان محضا ای و الله یا سـلمان.... نحن تأویل هـذه الآیه {وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ وَ نُمَکنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِی فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ} قال سـلمان فقمت من بین یدی رسول الله صـلی الله علیه و آله و سلم و ما یبالی سلمان کیف لقی الموت أو لقاه(۱)»؛

سلمان می گوید: روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم، وقتی آن حضرت مرا دید،

ص:۲۰۵

۱- مصباح الشریعه، ص۶۳ ؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۲.

فرمود: «ای سلمان! قطعا خداوند تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر اینکه برای او دوازده جانشین قرار داده است.»

بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره آفرینش خود و اهل بیتش و امامت آن ها و ظهور حضرت مهدی، معارفی را بیان کرد، سلمان بعد از شنیدن حقایق این معارف و داستان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می گوید:

«... علاقه و اشتیاقم آن قدر زیاد شد که از خوشحالی اشک از چشمانم جاری گردید، عرض کردم: «ای رسول خدا! آیا در آن زمان، شما هستید؟» فرمود: «آری! به آن خدایی که مرا به رسالت مبعوث فرمود، هر آینه من، آن زمان خواهم بود و علی و فاطمه و حسن و حسین و نُه امام از فرزندان حسین و تو نیز خواهی بود و هر آن کس که از ما باشد و برای ما مظلوم واقع شده است و هر آن کس که ایمان کامل و محض داشته باشد. آری! به خدا سوگند ای سلمان!... ما تأویل آیه شریفه «و نرید أن نمنّ...» هستیم.» سلمان می گوید: «از محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برخاستم وعرض کردم: حالا چه باکی سلمان را که چگونه مرگ را ملاقات کند، یا این که مرگ او را ملاقات نماید.»»

۲. از ابو خالد کابلی از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است که درباره قول خداوند: {إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْک الْقُرْآنَ لَرادُّک إِلی مَعادٍ...}(۱) فرمود:

یرجع الیکم نبیکم و امیر المؤمنین و الائمّه(۲)؛ پیامبرتان و امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام به سوی شما باز می گردند.

۳. بکیر بن اعین نقل می کند که امام صادق علیه السلام می فرماید:

انّ رسول الله و امیرالمؤمنین سیرجعان(۳)؛ همانا رسول خدا و امیر مؤمنان باز می گردند.

۴. مرحوم مجلسی از محمّد بن مسلم نقل می کند که او شنیده است... که امام

۱- سوره قصص:۸۵.

۲- تفسیر قمی، ج۲، ص۱۴۷.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص۲۴.

صادق می فرمایند:

اوّلین کسی که زمین برای او شکافته می شود و به دنیا باز می گردد، حسین بن علی است. به درستی که رجعت برای همه نیست؛ بلکه مخصوص کسانی است که دارای ایمان خالص یا شرک خالص هستند.(۱)

۵. عن ابی بصیر عن الصّادق علیه السلام عن آبائه علیه السلام قال: قال رسول الله، أَنَا اوّل مَنْ یَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ وَ أَنْتَ مَعِی ثُمَّ سَائِرُ الْخَلْقِ...(۲)؛

ای علی! اوّلین کسی که گرد و خاک از سر خود پاک می کند، من هستم در حالی که تو با من هستی و بعد، دیگران.

۶. عن سعد عن البرقی عن القاسم عن جده عن ابی عبد الله علیه السلام عن آبائه قال قال رسول الله «... یَا عَلِی! أَنَا اوّل مَنْ یَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ وَ أَنْتَ مَعِی ثُمَّ سَائِرُ الْخَلْق ....»(۳)

۷. روایت دیگری نیز در کتاب عیون اخبار الرّضا از یاسر خادم آمده است که امام رضا علیه السلام از آبائش نقل کرده است، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ای علی! من از خداوند متعال درباره تو پنج چیز طلب کردم و خداوند به من عطا فرمود: اوّل آن که، هنگامی که زمین بر من شکافته شود و گرد و خاک از سر و روی خود پاک کردم، تو با من باشی، خداوند عنایت فرمود. دوّم، از خداوند خواستم در قیامت، وقت سنجش میزان اعمال با من باشی، خداوند پذیرفت. سوّم، از خداوند خواستم روز قیامت، گیرنده پرچم من باشی که همان پرچم حمد است که در آن

۱- عَنْ محمّد بْنِ مُسْلِم قَالَ سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْیَنَ وَ أَبَا الْخَطَّابِ یُحَدِّثَانِ جَمِیعاً قَبْلَ أَنْ یُحْدِثَ أَبُو الْخَطَّابِ مَا أَحْدَثَ أَنَّهُمَا سَمِعَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ اوّل مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ یَرْجِعُ إِلَی الدُّنْیَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِی علیه السلام وَ إِنَّ الرّجعه لَیْسَتْ بِعَامَّهٍ وَ هِیَ خَاصَّهٌ لَا یَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِیمَانَ مَحْضاً أَوْ مَحَضَ الشِّرْکَ مَحْضاً (بحار الانوار، ج۵۳، ص۳۹، ح۱).
۲- فضائل الشیعه، ص۱۵ ؛ بشارت المصطفی، ص۱۸۱ ؛ بحار الانوار، ج۷، ص۱۷۹.
۳- بحار الانوار، ج۶۵، ص۴۵. این مضمون، به دو سند دیگر هم نقل شده است. مراجعه شود به: امالی صدوق، ص۵۶۱؛ فضائل الشیعه، ص۱۷؛ تفسیر فرات، ص۲۶۵.

نوشته شده است: رستگاران همانا اهل بهشتند و خداوند به من عطا فرمود. چهارم، از خداوند خواستم که امّت مرا روز قیامت از حوض کوثر آب دهی، خداوند به من داد. پنجم، از خداوند خواستم که تو را رهبر امّت من به سوی بهشت قرار دهد، خداوند عطا کرد. سپاس خدای را که بر من منّت نهاد.(۱)

۸. در روایت دیگری آمده است:

یَا عَلِی اوّل مَنْ یَنْفُضُ التُّرَابَ مِنْ رَأْسِهِ أَنْتَ (۲)؛ اوّل کسی که گرد و خاک را از سر خود پاک می کند یا علی تو هستی.

۹. امام حسن علیه السلام فرمودند:

انا ابن اوّل من ینفضّ عن رأسه التّراب(۳)؛ من پسر کسی هستم که او اوّلین کسی است که گرد و خاک را از سر خود پاک می کند.

۱۰. ابن خالد از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

محمّد بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ محمّد بْنِ مَالِک عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ عَلِی بْنِ خَالِدٍ الْعَاقُولِی عَنْ عَبْدِ الْکرِیمِ الْخَثْعَمِی عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : ... اوّل مَنْ یَنْفُضُ عَنْ رَأْسِهِ التُّرَابَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِی علیه السلام فِی خَمْسَهٍ وَ سَبْعِینَ أَلْفا(۴)؛

ص:۲۰۸

۱- حدثنا الحسین بن ابراهیم بنُ تَاتَانَهَ وَ الحسین بن ابراهیم بن احمد ابن هشام الْمُکتِّبُ وَ احمد بن زیاد بن جعفر الْهَمَدَانِی وَعلی بن عبدالله الْوَرَّاقُ رضی الله عنهم قالوا حدثنا عَلِی بن ابراهیم بن هاشم عَنْ أَبِیهِ عَنْ یَاسِرٍ الْخَادِمِ قال حدثنا عَلِی بن موسی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ موسی بن جعفر عن أَبِیهِ جعفر بن محمّد عن أَبِیهِ محمّد بن علی عن أَبِیهِ علی بن الحسین عن أَبِیهِ الحسین بن علی عن أَبِیهِ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم : یَا عَلِیُّ! إِنِّی سَأَلْتُ رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ فِیک خَمْسَ خِصَالٍ فَأَعْطَانِی. امّا أَوَّلُهَا فَإِنِّی سَأَلْتُهُ أَنْ تَنْشَقَّ الْأَرْضَ عَنِّی نفَضَ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِی وَ أَنْتَ مَعِی فَأَعْطَانِی، وَ امّا الثَّانِیَهُ فَإِنِّی سَأَلْتُهُ أَنْ یَقضِی عِنْدَ کفَّهِ الْمِیزَانِ وَ أَنْتَ مَعِی فَأَعْطَانِی وَ امّا الثَّالِثَهُ فَسَأَلْتُ رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَجْعَلَک حَامِلَ لِوَائِی یوم القیامه وَ هُوَ لِوَاءُ الحمد عَلَیْهِ مَکتُوبٌ: الْمُفْلِحُونَ هم الْفَائِزُونَ بِالْجَنَّهِ فَأَعْطَانِی وَ امّا الرَّابِعَهُ فَإِنِّی سَأَلْتُهُ أَنْ تَسْقِی أُمَّتِی مِنْ حَوْضِی فَأَعْطَانِی وَ امّا الْخَامِسَهُ فَإِنِّی سَأَلْتُهُ أَنْ یَجْعَلَک قَائِدَ أُمَّتِی إِلَی الْجَنَّهِ، فَأَعْطَانِی. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی مَنَّ عَلَی بِهِ (عیون اخبار الرضا، ص ۲۱۶ ؛ خصال، ج ۱، ص ۳۱۴. با مختصر تفاوت).

۲- بحار الانوار، ج۳۵، ص ۶۱.

۳- احتجاج، ج ۱، ص ۲۸۱.

۴- بحار الانوار، ج۵۳، ص ۱۰۶.

اوّلین کسی که میان هفتاد و پنج هزار نفر، گرد و خاک از سر خود پاک می کند، حسین بن علی علیه السلام است.

البتّه دو روایت دیگر، یکی درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام و دیگری درباره امام حسین علیه السلام و امیر المؤمنین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با این مضمون وارد شده است. چون در آن دو روایت، زمان مشخّص بود، در بحث ظرف زمانی رجعت ذکر شد.

به هر صورت این روایات با اختلاف مضمون باز هم مشکلی ندارند، بلکه قابل جمع می باشند؛ چون ممکن است پیامبر اوّلین رجعت کننده نسبت به انبیای گذشته باشد و امیر المؤمنین، اوّلین رجعت کننده بعد از پیامبر و اوّلین رجعت کننده از ائمّه علیهم السلام باشد و امام حسین علیه السلام اوّلین رجعت کننده بعد از پیامبر و امیر المؤمنین باشد. شاید هم بتوان گفت که رجعتشان هم زمان خواهد بود که حق هم همین است و از روایات بسیاری هم این معنا استفاده می شود.

۱۱. امام صادق علیه السلام فرمودند:

عن رفاعه بن موسی قال: قال أبو عبد الله علیه السلام : إن اوّل من یکر إلی الدّنیا الحسین بن علی علیه السلام و أصحابه و یزید بن معاویه و أصحابه فیقتلهم حذو القذه بالقذه(۱)؛

اوّلین کسانی که به دنیا باز می گردند، حسین بن علی و یاران او و یزید بن معاویه و یاران او است. پس بدون کم و کاست آن ها را به قتل می رساند.

در این روایت انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام ویارانش، توسط آن حضرت مطرح شده است. این روایت هیچ منافاتی ندارد با آن روایاتی که بیان می کند، انتقام خون امام حسین و اصحابش را حضرت مهدی می گیرد؛ چنان که در دعای ندبه هم می خوانیم: «أین الطالب بدم المقتول بکربلا». چون در عصر حاکمیت و ولایت امام زمان، هر کس انتقام و یا کارهای دیگری انجام دهد، به آن حضرت

۱- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲.

نسبت داده می شود، حتی اگر مستقیماً کس دیگری انجام داده باشد.

این ها مجموعه روایاتی بود که دلالت بر اصل رجعت پیامبران و امامان معصوم علیه السلام کرده و درباره زمان رجعت، ساکت هستند. روایات زیادی نیز دلالت می کنند بر این که رجعت أنبیا وامامان معصوم علیه السلام در زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صورت خواهد گرفت که قبلا مورد بحث قرار گرفت.

ص:۲۱۰

فصل ۲: یک شهادت و یک مرگ

پیش از این گفتیم که رجعت، مخصوص برخی افراد خاص است؛ کسانی که مؤمن محض و یا کافر محض هستند و نیز گفته شد این افراد به دلایل خاص و متفاوتی رجعت می کنند و رجعت آنان، فلسفه های متعدّدی دارد. اکنون می خواهیم به بیان روایتی بپردازیم که می فرماید: هر کس از مؤمنان ولایت مدار که به مرگ طبیعی از دنیا رفته اند، باز می گردند تا به مقام والای شهادت نایل آمده و با فوز شهادت از دنیا بروند و هر کس کشته شده است باز می گردد، تا دوره ناتمام عمر را به پایان رسانده و به مرگ طبیعی از دنیا برود.

این روایات، چند فایده دارند؛ از جمله این که چون ترک این دنیا و مردن جز به دو نحو مرگ طبیعی یا کشته شدن نیست، اثبات می کند که هر فرد فقط یک بار فرصت رجعت را به دست می آورد، تا به کمالات نهفته ای که لایقشان بوده، ولی به علّت انقطاع رشته حیات از آن محروم مانده است، برسد.

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی «وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ» قَالَ أَ تَدْرِی يَا جَابِرُ مَا سَبِيلُ اللَّهِ فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهِ إِلَّا أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ قَالَ سَبِيلُ اللَّهِ عَلِی وَ ذُرِّيَّتُهُ فَمَنْ قُتِلَ فِی وَلَايَتِهِ قُتِلَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَنْ مَاتَ فِی وَلَايَتِهِ مَاتَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ لَيْسَ مَنْ يُؤْمِنُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ إِلَّا وَ لَهُ قِتْلَهٌ وَ مِيتَهٌ قَالَ إِنَّهُ مَنْ قُتِلَ يُنْشَرُ حَتَّى يَمُوتَ وَ مَنْ مَاتَ يُنْشَرُ حَتَّى يُقْتَلَ(۱)؛

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۰۲؛ تفسیر برهان، ج۱، ص۳۲۳؛ بحار الانوار، ج۳۵، ص۳۷۱.

عبـد الله ابن مغیره از جابر نقل کرده است که از امام باقر علیه السـلام درباره قول خداونـد «اگر هم در راه خـدا کشـته شویـد یا بمیرید» پرسـیدم. حضـرت فرمود: «ای جابر! آیا می دانی سبیل الله چیست؟» عرض کردم: «نه؛ به خدا سوگند! منتظرم تا از شما بشـنوم.» فرمود: «سبیل الله، علي و ذریه او است. پس هر کس با داشـتن ولایت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هر کس در ولاـیت آن هـا بمیرد، در راه خـدا مرده است. نیز کسـی از این امّت ایمان نمی آورد، جز این که یک شـهادت و یک مرگ دارد. هر کس کشـته شـده باشـد، زنده می شود تا به مرگ طبیعی بمیرد و هر کسـی مرده است، زنده می شود تا کشـته شود.(۱)»

۲. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است:

لیس من المؤمنین أحـد الّا و له قتله و موته، إنّه من قتل نشـر حتی یموت، و من مات نشـر حتّی یقتل، و ما من هـذه الامه برّ و لا فاجر الّا سینشـر، فأمّا المؤمنون فینشرون إلی قره أعینهم، و أمّا الفجّار فینشـرون إلی خزی الله ایاهم، انّ الله یقول: «ولیـذیقنّهم من العذاب الأدنی دون العذاب الأکبر(۲)»(۳)؛

هر مؤمنی مرگی دارد و شـهادتی، هر که شـهید شـده باشـد، باز می گردد تا به مرگ طبیعی بمیرد و هر که مرده باشد، باز می گردد تا به شـهادت برسد. هیچ فردی از این امّت نیست جز اینکه انسانی نیک باشد یا بد، بازمی گردد. اما مؤمن بازمی گردد، تا چشـمش روشن شود و کافر باز می گردد تا دچار عذاب خدا شود؛ چنان که در قرآن می فرماید: «به آنان از عذاب نزدیک [عذاب این دنیا] پیش از عذاب بزرگ [آخرت] می چشانیم».

۳. در تفسیر قمی می نویسد:

عن المفضل عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی: «وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ

۱- همین مضـمون به سـندی دیگر در بحار الانوار، ج ۵۳، صفحه ۴۰ به نقـل از منتخب البصائر، توسط محمّـد بن طیار از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۲- سوره سجده:۲۱.

۳- الإیقاظ، ص۲۷۲.

أَمَّهٍ فَوْجاً»(۱) قال لیس أحد من المؤمنین قتل إلا یرجع حتی یموت و لا یرجع إلا من محض الإیمان محضا و من محض الکفر محضا(۲)؛

مفضل از امام صادق علیه السلام درباره آیه «آن روزی که از هر امّتی گروهی را محشور می گردانیم» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هیچ مؤمنی کشته نشده است، مگر این که باز می گردد، تا به مرگ طبیعی از دنیا برود و بازنمی گردند، مگر مؤمنان محض و کافران محض.

این روایت به طور عام آمده است و استثنایی وجود ندارد.

۱- سوره نمل:۸۳.

۲- تفسیر قمی، ج۲، ص۱۳۱.

فصل ۳: طول عمر رجعت کنندگان

اشاره

یکی از بحث هایی که مورد توجّه قرارگرفته است، موضوع طول عمر رجعت کنندگان است که آیا رجعت کنندگان، همه یک اندازه عمر معین دارند، یا نه؟

بیشتر روایات، نقش رجعت کنندگان را در عصر ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نصرت و یاری دین و مبارزه و جهاد کنار آن حضرت مطرح می کنند. درباره طول عمر مطالب روشنی وجود ندارد.

تنها یک روایت وجود دارد، که این است:

سعد از حسن و او از امام کاظم علیه السلام روایت می کند، که فرموده است:

سَعْدٌ عَنِ الْیَقْطِینِی عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام قَالَ قَالَ: لَتَرْجِعَنَّ نُفُوسٌ ذَهَبَتْ وَ لَیُقْتَصَّنَّ یَوْمَ یَقُومُ وَ مَنْ عُذِّبَ یَقْتَصُّ بِعَذَابِهِ وَ مَنْ أُغِیظَ أَغَاظَ بِغَیْظِهِ وَ مَنْ قُتِلَ اقْتَصَّ بِقَتْلِهِ وَ یُرَدُّ لَهُمْ أَعْدَاؤُهُمْ مَعَهُمْ حَتَّی یَأْخُذُوا بِثَأْرِهِمْ ثُمَّ یَعْمُرُونَ بَعدّهمْ ثَلَاثِینَ شَهْراً ثُمَّ یَمُوتُونَ فِی لَیْلَهٍ وَاحِدَه(۱)؛

حتماً عدّه ای از انسان ها که مرده اند، باز می گردند و روزی که قائم قیام می کند، دشمنان خود را مورد قصاص قرار می دهند. کسی که عذاب شده است، عذاب کننده خود را و کسی که مورد خشم قرار گرفته است، به خشم آورنده خود را و کسی که کشته شده است،

۱- بحار الانوار، ج۵۳، ص۴۴.

قاتل خود را قصاص می کنـد. دشـمنان آن ها بازگردانـده می شونـد، تا مؤمنان انتقام خون خود را بگیرنـد؛ آنگاه پس از آن، سی ماه زندگی می کنند و در یک شب می میرند.

چنـد روایت دیگر دربـاره طول عمر و حکومت پیـامبر اسـلام و امیر مؤمنان و امام حسـین علیه السـلام وجود دارد که آن ها را مورد بحث قرار خواهیم داد که آیا مورد اعتماد هستند.

۱. طول عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام

الف. روایتی است از اسـد بن اسـماعیل از امام صادق علیه السـلام درباره روزی که مقـدار آن را خداوند پنجاه هزار سال ذکر کرده است، سؤال شد. فرمود:

وَ رُوِیَتْ عَنْهُ أَیْضاً بِطَرِیقِهِ إِلَی أَسَدِ بْنِ إِسْـمَاعِیلَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام أَنَّهُ قَالَ: حِینَ سُئِلَ عَنِ الْیَوْمِ الَّذِی ذَکَرَ اللَّهُ مِقْدَارَهُ فِی الْقُرْآنِ فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ وَ هِیَ کَرَّهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَیَکونُ مُلْکهُ فِی کَرَّتِهِ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ وَ یَمْلِک أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فِی کَرَّتِهِ أَرْبَعَهً وَ أَرْبَعِینَ أَلْفَ سَنَهٍ(۱)؛

مراد از آیه، رجعت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم است. پس ملک او در بازگشتش، پنجاه هزار سال خواهد بود و امیر المؤمنین در رجعتش، چهل و چهار هزار سال حکومت می کند.

با توجّه به اهمّیت موضوع، این روایت را بررسـی می کنیم. طبق تحقیق و بررسـی، به این روایت نمی شود اسـتناد کرد، به چند دلیل:

۱. عصر رجعت وظهور، مقدمه قیامت است و این ارقام با مقدّمه بودن منافات خواهد داشت.

۲. این روایت مرفوع است و قابل استناد نخواهد بود.

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص۱۰۴.

۳. کسی که روایت را بدون واسطه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، اسد بن اسماعیل است که کسی او را توثیق نکرده و مجهول می باشد.

سید علی بروجردی می نویسد: «به مدح یا ذم او دست نیافتم و او ناشناخته و سخنانش غیر قابل قبول است.(۱)»

گرچه بعضی از بزرگان، این روایت را ذکر کرده و برای توجیه این ارقام، چنین نوشته اند: «یحتمل الحمل علی المبالغه و غیرها(۲)؛ ممکن است حمل بر مبالغه یا امثال آن شود.»

امّا حق این است که این توجیه، قابل قبول نیست، چون مقام و شأن ائمّه معصومین علیه السلام در چنین مواردی که با ارقام مشخص، مثل ۴۴۰۰۰ سال استعمال شده است، بیان مبالغه نمی باشد. این نوع مبالغه، بسیار نامأنوس خواهد بود. دیگر این که هیچ قرینه ای بر مبالغه وجود ندارد. پس بهترین راه برخورد با این نوع روایات، بررسی سندی آن ها است.

ب. روایت بسیار طولانی دیگری است که فعلاـ آن مقدارِ مورد بحث را می آوریم و بقیه روایت را در بحث تکرر رجعت، بررسی خواهیم کرد.

سعد عن ابن ابی الخطاب عن موسی بن سعدان عن عبد الله بن قاسم حضرمی عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی قال سمعت ابا عبد الله: و... یملک امیر المؤمنین اربعا و اربعین الف سنه(۳)؛

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: امیر مؤمنان چهل و چهار هزار سال حکومت می کند.

به دلیل ضعف سند این روایت، نمی توان به آن استدلال کرد. در سند این روایت، عبد الله بن قاسم حضرمی است. نجاشی درباره او می نویسد: عبد الله بن قاسم

۱- طرائف المقال، ج۱، ص۴۰۵.

۲- الایقاظ من الهجعه، ص ۳۶۸؛ منتخب الانوار المضیئه، ص ۲۰۲.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص۲۷؛ بحار الانوار، ج۵۳، ص۴۲.

حضرمی معروف بـه (بطـل) بسـیار دروغگـو و اهـل غلـو اسـت و از غلـو کننـدگان، روایت می کنـد و به روایت او اعتنـا نمی شود.(۱)

گذشـته از این، چنین ارقامی بسـیار نامأنوس انـد وآوردن چنین حـدیثی بدون تحقیق وبررسـی سـند آن، اصل مسأله رجعت را مخـدوش می سازد. لازم به ذکر است، این روایت با سـند دیگری از امام صادق علیه السـلام نقل شده است و احمد بن عقبه و پدرش در سند آن وجود دارند، که مجهول و ناشناخته هستند.

۲. طول عمر امام حسین علیه السلام

۱. دو روایت درباره عمر امام حسین علیه السلام وجود دارد:

سعـد عن ایوب بن نوح و الحسن بن علی بن عبـد الله معاً عن عبّاس بن عامر عن سـعید عن داوود بن راشـد عن حمران عن ابی جعفر علیه السلام قال: «اوّل من یرجع لجار لکم الحسین و یملک حتی تقع حاجباه علی عینیه من الکبر»؛

امام باقر علیه السـلام فرمود: اوّلین کسـی که باز می گردد، همسایه شـما، حسین بن علی است و به اندازه ای حکومت می کند که به سبب پیری، ابروهایش به روی چشمانش قرار می گیرد.(۲)

۲. در روایت دیگری چنین آمده است:

سعد عن ابی عیسی عن عمر بن عبد العزیز عن رجل عن جمیل بن درّاج عن معلی بن خنیس و زید الشحّام عن ابی عبد الله علیه السلام قالا: اوّل من یکرّ فی الرّجعه الحسین بن علی و یمکث فی الارض اربعین سنه حتی یسقط حاجباه علی عینه(۳)؛

امام صادق علیه السلام فرمود: اوّلین کسی که رجعت می کند، حسین بن علی علیه السلام است و چهل سال در روی زمین می ماند، تا این که ابروهایش به روی چشمانش می افتد.

در سند روایت اوّل، داوود بن رشید است و با یک واسطه از امام باقر علیه السلام نقل

۱- رجال النجاشی، ص۲۲۶.
۲- بحار الانوار، ج۵۳، ص۴۳، ح۱۴.
۳- بحار الانوار، ج۵۳، ص۶۳، ح۵۴.

می کند؛ که وی فردی مجهول است، بنابر این روایت او ضعیف می باشد و نمی توان به آن اعتماد کرد.

در روایت دوّم نیز با تعبیر «عن رجل» آمـده که مجهول است و روایت ضـعیف گفته می شود. خلاصه همه می خواهنـد بداننـد که امامان معصوم علیه السـلام بعـد از رجعت، چنـد سال عمر می کننـد و چه حوادثی رخ می دهـد. این گونه سؤال ها، فکر و اندیشه هر انسان مشتـاق را به خود مشغول می کند؛ ولی واقعیت این است که سخن گفتن در این باره، بسیار مشکل است و به طور طبیعی نمی توان اطلاع دقیقی در این موارد به دست آورد. تنها منابع و مآخذ ما، همان روایات امامان معصوم علیه السـلام است که بیان شد.

آنچه می توان گفت این است که مدّت عمر همه انسان ها به ویژه امامان معصوم علیه السلام از علوم اختصاصی خداوند متعال می باشد و کسـی را از آن خبردار نکرده است، مگر موارد خاصـی که خداوند متعال خودش صلاح بداند و برای انبیا و اولیای خود خبر بدهد.

{عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَينْ ِيَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا}؛

دانای غیب اوست و هیـچ کس را بر اسـرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیـده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آن ها قرار می دهد.(۱)

بنـابراین علم به غیب، اولاً و بالـذّات از آنِ خداونـد است و هیـچ کس بـدون اذن او به غیب راه نـدارد و غیب دانی انبیا و اولیا خداوند، در محدوده ای است که خداوند بخواهد. خداوند است که چنین فضیلت وتوانایی را عطا می کند.

۱- سوره جن : ۲۶- ۲۷.

فصل ۴: تکرّر رجعت

اشاره

یکی از مسائل مهم رجعت که مورد بحث قرار گرفته است، تکرار رجعت می باشد که آیا رجعت دوّم و سوّم و... وجود دارد؟ آن چه از آیات و روایات به ذهن تبادر می کند، یک بار رجعت کردن است که معنای لغوی رجعت هم یک بار بازگشتن است. هم چنین از ادلّه رجعت استفاده می شود که عصر ظهور، ظرف زمانی عصر رجعت خواهد بود و در همان اوایلِ عصر ظهور به اتمام می رسد و استمراری نخواهد داشت. گذشته از این، فلسفه رجعت که تحقّق حاکمیت مؤمنان بر جهان و انتقام از ستمکاران و تجلّی قدرت و عظمت الهی است، در اوّلین دوره عصر رجعت در زمان ظهور حضرت مهدی انجام می گیرد. یکی از فلسفه های رجعت، ارتقای مدارج کمال معنوی است که در اثر موانعی، نتوانستند به آن مرحله کمال نهایی برسند؛ ولی در اوّلین عصر رجعت، کنار آخرین حجّت الهی آن موانع برطرف شده و نیاز به رجعت دوّم و سوّم... نیست.

ممکن است این سؤال مطرح شود که فلسفه رجعت، تنها به این ها خلاصه نمی شود. شاید فلسفه های دیگری وجود داشته باشد که ما نمی دانیم.

این حرف درست است؛ امّا اثبات یک چنین ادّعایی، نیاز به ادلّه قوی و مستند دارد. مثل اصل مسأله رجعت که به آیات و روایات متواتر، اجماع وحکم عقل ثابت شد؛ امّا نسبت به تکرّر رجعت، چنین دلیلی وجود ندارد.

تنها چند روایت درباره امیر مؤمنان و امام حسین علیه السلام هست که دلالت بر تکرّر

رجعت آنـان می کنـد و فوق العـاده دارای اهمّیت است؛ هماننـد اصـل رجعت. لازم است در این باره بررسـی صـحیح صورت بگیرد.

الف. تکرّر رجعت امام علی علیه السلام

در ابتدا به بررسی روایات مربوط رجعت مکرّر حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام می پردازیم.

۱. در بحار الانوار روایت مفصّلی از کتاب واحـده نقل شده که از آن، تکرّر رجعت حضـرت علی علیه السـلام و حکومت آن حضرت استفاده می شود: (۱)

از امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن این حدیث نقل شده است که فرمود:

... خداونـد از پیـامبران پیمـان گرفت تـا به مـا ایمـان آورده و مـا را یاری دهنـد چنان که فرمود: «(به یاد آوریـد) هنگامی که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شـما کتاب و حکمت دادم، آن گاه پیامبری به سوی شما آمد که آن چه با شما است را تصدیق می کند، به او ایمان آورید و او را یاری دهید.»

و به زودی همه شـما او را یـاری می کنیـد. خداونـد از من و پیـامبر هم پیمـان گرفت که یکـدیگر را یـاری دهیم. من هم او را کمک کردم و

۱- «مِنْ کتَابِ الْوَاحِـدَهِ رَوَی عَنْ محمّـد بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْـدِ اللَّهِ الْأُطْرُوشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ محمّـد الْبَجَلِی عَنِ الْبَرْقِی عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ عَـاصِمِ بْنِ حُمَیْـدٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَـاقِرِ علیه السـلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام ... وَ ذَلِک قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ أَخَـذَ اللَّهُ مِیثـاقَ النَّبِیِّینَ لَمـا آتَیْتُکمْ مِنْ کتـابٍ وَ حِکمَهٍ ثُمَّ جـاءَکمْ رَسُـولٌ مُصَـدِّقٌ لِمـا مَعَکمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُـرُنَّهُ یَعْنِی لَتُؤْمِنُنَّ بِمحمّد صـلی الله علیه و آله و سلم وَ لَتَنْصُرُنَّ وَصِیَّهُ وَ سَیَنْصُرُونَهُ جَمِیعاً وَ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِیثَاقِی مَعَ مِیثَاقِ محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بِالنُّصْرَهِ بَعْضِنَا لِبَعْضٍ فَقَدْ نَصَرْتُ مُحَمَّداً وَ جَاهَدْتُ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ قَتَلْتُ عَدُوَّهُ وَ وَفَیْتُ لِلَّهِ بِمَا أَخَذَ عَلَی مِنَ الْمِیثَاقِ وَ الْعَهْدِ وَ النُّصْرَهِ لِمحمّد صلی الله علیه و آله و سلم وَ لَمْ یَنْصُرْنِی أَحَدٌ مِنْ أَنْبِیَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ ذَلِک لِمَا قَبَضَهُمُ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ سَوْفَ یَنْصُرُونَنِی وَ یَکونُ لِی مَا بَیْنَ مَشْرِقِهَا إِلَی مَغْرِبِهَا وَ لَیَبْعَثَنَّ اللَّهُ أَحْیَاءً مِنْ آدَمَ إِلَی محمّد صـلی الله علیه و آله و سلم کلَّ نَبِی مُرْسَلٍ یَضْرِبُونَ بَیْنَ یَدَی بِالسَّیْفِ هَامَ الْأَمْوَاتِ وَ الْأَحْیَاءِ وَ الثَّقَلَیْنِ جَمِیعاً فَیَا عَجَبَا وَ کیْفَ لَا أَعْجَبُ مِنْ أَمْوَاتٍ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ أَحْیَاءً یُلَبُّونَ زُمْرَهً زُمْرَهً بِالتَّلْبِیَهِ لَبَّیْک لَبَّیْک یَا دَاعِی اللَّهِ قَدْ تَخَلَّلُوا بِسِکک الْکوفَهِ قَدْ شَهَرُوا سُیُوفَهُمْ عَلَی عَوَاتِقِهِمْ لَیَضْرِبُونَ بِهَا هَامَ الْکفَرَهِ وَ جَبَابِرَتِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ مِنْ جَبَّارَهِ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ حَتَّی یُنْجِزَ اللَّهُ مَا وَعَـدَهمْ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَعَـدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْـتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کمَـا اسْـتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضـی لَهُمْ وَ لَیُبَـدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْـدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُـدُونَنِی لا ـ یُشْـرِکونَ بِی شَـیْئاً ای یَعْبُـدُونَنِی آمِنِینَ لَـا یَخافُونَ أَحَـداً مِنْ عِبَادِی لَیْسَ عِنْـدَهُمْ تَقِیَّهٌ وَ إِنَّ لِی الْکرَّهَ بَعْـدَ الْکرَّهِ وَ الرّجعه بَعْـدَ الرّجعه وَ أَنَـا صَـاحِبُ الرَّجَعَاتِ وَ الْکرَّاتِ وَ صَاحِبُ الصَّوْلَاتِ وَ النَّقِمَاتِ وَ الـدُّولَاتِ الْعَجِیبَاتِ ...» (بحارالأنوار، ج ۵۳، ص ۴۶).

پیش رویش جنگیدم و دشمنانش را کشتم و به عهد خود وفا کردم؛ امّا کسی از اولیای خدا و پیامبران، او را یاری نکرد؛ زیرا در گذشته از دنیا رفته بودند؛ ولی به زودی مرا یاری خواهند کرد و میان شرق وغرب زمین، زیر فرمانروایی من خواهد بود. خداوند به زودی همه را از آدم تا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بر می انگیزد و با شمشیر بر سر دشمنانم می زنند. چه شگفت انگیز است، مردگانی که خداوند آن ها را گروه گروه زنده می کند. پیامبران شمشیرهای خود را می کشند و بر ستمگران و طرفدارانشان می زنند، تا خداوند به آنچه وعده داده است وفا کند که فرمود: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، وعده داده است که حتماً آن ها را فرمانروایان روی زمین گرداند». من پس از رجعت، رجعتی دارم. من دارای رجعت ها، حمله ها وانتقام ها ودولت های شگفت آورم.

در این روایت، تکرار رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح شده است؛ امّا با این روایت، نمی شود تکرّر رجعت حضرت امیر را ثابت کرد. چون محمّد بن الحسن بن عبد الله و جعفر بن محمّد بجلی در سند این روایت وجود دارد که مجهول و ناشناخته اند و نام آن ها در کتاب های رجالی نیامده است که «حدیث مهمل» گفته می شود. این قسم حدیث، جزء حدیث های ضعیف است. دیگر این که همه کسانی که این روایت را نقل کرده اند از کتاب واحده نقل کرده اند. گرچه مؤلّف این کتاب که حسن بن محمّد جمهور است، ثقه می باشد؛ امّا از راویان ضعیف روایت می کند و بر روایت مرسل اعتماد دارد.(۱)

نیز همان طور که قبلاً تذکّر دادم، در رجعت های بعدی هیچ فلسفه ای وجود ندارد.

۲. روایت دیگری که از آن بر تکرّر رجعت و حکومت امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام استفاده می کنند، این است:

ص:۲۲۱

۱- رجال نجاشی، ص۶۲.

... إِنِّی لَصَاحِبُ الْکرَّاتِ وَ دَوْلَهِ الدُّوَلِ وَ إِنِّی لَصَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِیسَمِ وَ الدَّابَّهُ الَّتِی تُکلِّمُ النَّاسَ(۱)؛

... من صاحب رجعت ها و دولت دولت ها هستم و صاحب عصا و آهن داغ کننده ام. من جنبنده زمینم که با مردم سخن می گوید.

این روایت دارای چند اشکال است:

مشکل اول: از متن این روایت، تکرّر اثبات نمی شود و قابل تأویل است. چنانکه مرحوم طریحی می گوید، احتمال می رود که مقصود، افتخار در شجاعت و بازگشت برای کشتن دشمنان در کارزار باشد، او می نویسد:

«... او اشاره الی الرّجعه زمان خروج صاحب الامر و یناسبه قوله «ودوله الدول» ای أنا صاحب الدوله؛

یا این که اشاره است به بازگشت در زمان قیام حضرت مهدی. مناسب این احتمال، قسمت بعدی روایت است که می فرماید: «من صاحب دولت دولت ها هستم».(۲)

مشکل دیگر، ضعف سند آن است؛ چون ابو عبد الله الریاحی و ابوصامت حلوانی که روایت را بدون واسطه از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند، مجهول هستند و در نتیجه روایت ضعیف می باشد.

۳. روایت دیگری است از عبد الکریم بن عمرو خثعمی که امام صادق علیه السلام فرموده است: (۳)

۱- کافی، ج۱، ص۱۹۷، ح۳؛ بصائر الدرجات، ص۱۹۹.

۲- مجمع البحرین، ج۴، ص۳۱.

۳- سَعْدٌ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُوسَی بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِی عَنْ عَبْدِ الْکرِیمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِی قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ إِبْلِیسَ قَالَ أَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ فَأَبَی اللَّهُ ذَلِک عَلَیْهِ قالَ فَإِنَّک مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَإِذَا کانَ یَوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ظَهَرَ إِبْلِیسُ لَعَنَهُ اللَّهُ فِی جَمِیعِ أَشْیَاعِهِ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَ هِیَ آخِرُ کرَّهٍ یَکرُّهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقُلْتُ وَ إِنَّهَا لَکرَّاتٌ قَالَ نَعَمْ إِنَّهَا لَکرَّاتٌ وَ کرَّاتٌ مَا مِنْ إِمَامٍ فِی قَرْنٍ إِلَّا وَ یَکرُّ مَعَهُ الْبَرُّ وَ الْفَاجِرُ فِی دَهْرِهِ حَتَّی یُدِیلَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْکافِرِ فَإِذَا کانَ یَوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ کرَّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی أَصْحَابِهِ وَ جَاءَ إِبْلِیسُ فِی أَصْحَابِهِ وَ یَکونُ مِیقَاتُهُمْ فِی أَرْضٍ مِنْ أَرَاضِی الْفُرَاتِ یُقَالُ لَهُ الرَّوْحَاءُ قَرِیبٌ مِنْ کوفَتِکمْ فَیَقْتَتِلُونَ قِتَالًا لَمْ یُقْتَتَلْ مِثْلُهُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْعَالَمِینَ فَکأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی أَصْحَابِ عَلِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَدْ رَجَعُوا إِلَی خَلْفِهِمُ الْقَهْقَرَی مِائَهَ قَدَمٍ وَ کأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْهِمْ وَ قَدْ وَقَعَتْ بَعْضُ أَرْجُلِهِمْ فِی الْفُرَاتِ فَعِنْدَ ذَلِک یَهْبِطُ الْجَبَّارُ عَزَّ وَ جَلَّ «فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکهُ وَ قُضِیَ الْأَمْرُ» رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَمَامَهُ بِیَدِهِ حَرْبَهٌ مِنْ نُورٍ فَإِذَا نَظَرَ إِلَیْهِ إِبْلِیسُ رَجَعَ الْقَهْقَرَی نَاکصاً عَلَی عَقِبَیْهِ فَیَقُولُونَ لَهُ أَصْحَابُهُ أَیْنَ تُرِیدُ وَ قَدْ ظَفِرْتَ فَیَقُولُ «إِنِّی أَری ما لا تَرَوْنَ»«إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ» فَیَلْحَقُهُ النَّبِی صلی الله علیه و آله و سلم فَیَطْعُنُهُ طَعْنَهً بَیْنَ کتِفَیْهِ فَیکونُ هَلَاکهُ وَ هَلَاک جَمِیعِ أَشْیَاعِهِ فَعِنْدَ ذَلِک یُعْبَدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا یُشْرَک بِهِ شَیْئاً وَ

يَمْلِكُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السـلام أَرْبَعاً وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ سَـنَةٍ حَتَّى يَلِدَ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَةِ عَلِي علیه السلام أَلْفَ وَلَدٍ مِنْ صُلْبِهِ ذَكراً وَ عِنْـدَ ذَلِـكَ تَظْهَرُ الْجَنَّتَـانِ الْمُـدْهَامَّتَانِ عِنْـدَ مَسْـجِدِ الْكوفَهِ وَ مَـا حَوْلَهُ بِمَا شَاءَ اللَّهُ (بحار الانوار، ج۵۳، ص۴۲ ؛ الزام النـاصب، ص۳۳۲ ؛ الإيقاظ، ص۳۶۲).

شیطان از خداوند درخواست کرد که او را تا روز قیامت مهلت بدهد؛ امّا خداوند از درخواست او امتناع ورزید و رد کرد. فرمود: تا «روز معلوم» از مهلت داده شدگانی.

هنگامی که روز معلوم رسد، شیطان با همه پیروانش از زمانی که خداوند آدم را آفرید تا روز معلوم _ آشکار می گردند و آن هنگام آخرین رجعت و بازگشت حضرت علی علیه السلام می باشد. پرسیدم: آیا رجعت تکرار می شود؟ فرمود: آری! قطعا چند رجعت است. هیچ امامی نیست مگر این که مؤمنان و فاجران زمانش با او رجعت می کنند تا آنکه خداوند مؤمن را بر کافر غلبه دهد.

پس زمانی که «وقت معلوم» فرا رسد، امیر المؤمنین علیه السلام در میان یارانش رجعت خواهد کرد و شیطان هم میان یارانش می آید و محل رویارویی آن ها در زمینی از زمین های فرات به نام «روحا» نزدیک کوفه است و چنان جنگی می کنند که از زمانی که خداوند عالم را آفرید تا آن زمان، بی سابقه بوده است.

گویا الآن می بینم اصحاب علی علیه السلام را که حدود صد قدم به عقب برگشته اند و قسمت هایی از پاهای آن ها در آب فرات واقع شده و فرو رفته است. در این هنگام، عذاب الهی بر ابلیس و یارانش نازل می شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کار را به پایان می رساند. در دست آن حضرت، سلاحی از نور است که وقتی ابلیس آن را می بیند به عقب باز می گردد. یارانش به او می گویند: به کجا می روی در حالی که به پیروزی رسیده ای و او پاسخ می دهد: «من چیزی را می بینم که شما نمی بینید»،

«من از پروردگـار عالمیان می ترسم» پس در این هنگام، پیامبر به او می رسـد و نیزه ای را میان دو کتفش فرو کرده و ابلیس با پیروانش به هلاـکت می رسـند. آن گـاه بـا نـابودی او، خداونـد عبادت می شود و چیزی شـریک او قرار داده نمی شود و امیر مؤمنان علیه السـلام چهل و چهار هزار سال حکومت می کند. تا این که برای مردی از شـیعیان حضـرت علی علیه السـلام هزار فرزند پسر متولّد می شود. در آن هنگام دو باغ سرسبز کنار مسجد کوفه و اطراف آن ظاهر می شود، تا خدا هر چه بخواهد».

این همان روایتی است که در بحث طول عمر بیان شد و از این روایت، تکرّر رجعت حضـرت امیر استفاده می شود و هم چنین شیطان در آخرین رجعت آن حضـرت، توسط پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم کشـته شـده و آن حضـرت مدّت چهل وچهار هزار سال حکومت می کند.

امّا جواب:

در بحث طول عمر، این مطلب را مطرح کردیم که در سـند این روایت، عبد الله بن قاسم حضرمی است که آدم دروغگو و غلو کننده معرّفی شده است.

همچنین اشکال هایی در مضمون این روایت وجود دارد که قابل توجّه خواهد بود:

چگونه ممکن است که قبل از این، امیر مؤمنان و سایر ائمّه علیهم السـلام در کنار حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حضور داشته باشـند و با شـیطان نجنگنـد. فقط در رجعت سوّم و یا چهارم با شـیطان درگیر شونـد. آن هم امیرمؤمنان در حال شکست بوده که ناگاه حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم آمده و آن حضرت را نجات دهند. این چگونه جنگی است که اصـحاب شـیطان، هم می جنگنـد و هم پیامبر را نمی بینند. گذشـته از این، جنگ شـیطان با انسان، جنگ با اسـلحه و تفنگ و شمشیر نخواهد بود؛ بلکه مخالفت ودشمنی آن با انسان، در حدّ وسوسه و ترغیب و تشویق به معصیت و گناه است، تا انسان از یاد خدا غافل بماند. دیگر این که طبق آیات قرآن مهلت شیطان تا روز معلوم است.

بنابر روایت موثقی که حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

«قال الی یوم الوقت المعلوم و هو خروج القائمنا اهل البیت(۱)؛ که آن روز معلوم، روز خروج حضرت قائم ما اهل بیت علیه السلام است.»

که این روز با آخرین رجعت امیر مؤمنان، فاصله زیادی دارد؛ هرچند به تکرار رجعت قائل شویم.

همچنین از این روایت استفاده می شود که در هر رجعت، دشمنان آن حضرت نیز رجعت می کنند؛ امّا این موضوع با صریح آیه که می فرماید: {حرام علی قریه اهلکناها انهم لا یرجعون} منافات دارد؛ زیرا دشمنان آن حضرت، در رجعت اوّلیه، یک بار عذاب شده اند و دیگر رجعتی برای آنان نخواهد بود.

به هر صورت به این روایت نمی شود اعتماد کرده و اثبات تکرّر رجعت کرد و فلسفه ای بر این رجعت وجود ندارد.

۴. روایت دیگری است از امام صادق علیه السلام که بر حکومت حضرت علی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و تکرار رجعت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت می کند:

سَعْدٌ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْیَقْطِینِی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سُفْیَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ لِعَلِی علیه السلام فِی الْأَرْضِ کرَّهً مَعَ الْحُسَیْنِ ابْنِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا یُقْبِلُ بِرَایَتِهِ حَتَّی یَنْتَقِمَ لَهُ مِنْ بَنِی أُمَیَّهَ وَ مُعَاوِیَهَ وَ آلِ مُعَاوِیَهَ وَ مَنْ شَهِدَ حَرْبَهُ ثُمَّ یَبْعَثُ اللَّهُ إِلَیْهِمْ بِأَنْصَارِهِ یَوْمَئِذٍ مِنْ أَهْلِ الْکوفَهِ ثَلَاثِینَ أَلْفاً وَ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ سَبْعِینَ أَلْفاً فَیَلْقَاهُمْ بِصِفِّینَ مِثْلَ الْمَرَّهِ الْأُولَی حَتَّی یَقْتُلَهُمْ وَ لَا یَبْقَی مِنْهُمْ مُخْبِراً ثُمَّ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَیُدْخِلُهُمْ أَشَدَّ عَذَابِهِ مَعَ فِرْعَوْنَ وَ آلِ فِرْعَوْنَ ثُمَّ کرَّهً أُخْرَی مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَتَّی یَکونَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ وَ تَکونَ الْأَئِمَّهُ علیه السلام عُمَّالَهُ وَ حَتَّی یَبْعَثَهُ اللَّهُ عَلَانِیَهً فَتَکونَ عِبَادَتُهُ عَلَانِیَهً فِی الْأَرْضِ کمَا عَبَدَ اللَّهَ سِرّاً فِی الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ ای وَ اللَّهِ وَ أَضْعَافَ ذَلِک ثُمَّ عَقَدَ بِیَدِهِ أَضْعَافاً یُعْطِی اللَّهُ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله و سلم مُلْک جَمِیعِ أَهْلِ

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵.

الدُّنْیا مُنْذُ یَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْیا إِلَی یَوْمِ یُفْنِیهَا حَتَّی یُنْجِزَ لَهُ مَوْعُودَهُ فِی کتَابِهِ کمَا قَالَ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَ لَوْ کرِهَ الْمُشْرِکونَ (1)؛

حضـرت علی علیه السـلام یک بار با فرزندش امام حسین علیه السلام به زمین بازخواهد گشت و پرچم آن حضرت را گرفته و از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر کس که در جنگ (کربلا) به او کمک کرد، انتقام می گیرد. سـپس خداونـد یارانش را از کوفه که سـی هزار و از سایر مردم، هفتاد هزار نفر هسـتند، به سوی آن ها می فرسـتد و در صـفین با هم روبه رو شده و مثل دوره اول، به جنـگ پرداخته و حضـرت، آن هـا را به قتـل می رسانـد و خداونـد ایشان را برانگیخته و آن ها را در شدیـدترین عـذاب ها، همراه با فرعون وخاندانش مبتلا خواهد کرد. برگشت دیگری هم حضـرت، با نبی اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم دارد تا خلیفه روی زمین باشد و ائمّه دیگر، همه عمال و از کارگزاران و فرماندهان او خواهند بود و به صورت علنی برانگیخته می شود. پس عبـادت او در زمین، به طور آشـکار خواهـد بود، همـان گونه که خداونـد را به صورت پنهـانی در زمین عبادت کرد، خداوند پادشاهی همه دنیا را از زمانی که آن را آفرید تا هنگامی که آن را از بین خواهد برد، به پیامبرش عطا می کند تا به وعده ای که در کتابش به او داده است، وفا کند؛ همان گونه که فرمود: «آن [دین حق] را بر همه آیین ها پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان دوست نداشته باشند.»

این روایت، دلالت می کند که امیر مؤمنان علیه السـلام چند رجعت دارد. امّا سند آن به سبب عمرو بن شمر، ضعیف می باشد و قابل اسـتناد نیست. ابن غضائری می گوید: «عمرو بن شمر... ضعیفٌ»(2) و علّامه حلی می گوید: عمرو بن شمر جدّاً ضعیف است.(3)

در این سند فرد دیگری وجود دارد به نام حسین بن بزّاز یا رزّاز که در کتاب

ص:226

1- بحار الانوار، ج53، ص75.

2- رجال ابن غضائری، ص74.

3- خلاصه الاقوال، ص378.

های رجال نیامده است؛ بنابر این ضعیف می باشد.

روایت دیگری وجود دارد که امیر مؤمنان علیه السلام بعد از منتصر، رجعت می کند. آن روایت را در تکرّر رجعت امام حسین علیه السلام آورده و مفصلاً مورد بحث قرار خواهیم داد. روایت دیگری در إیقاظ از کتاب مشارق الانوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین آورده است که امیر مؤمنان دو بار رجعت می کند و دو بار شهید می شود، به دلیل عدم وجود سند، از آوردن آن صرف نظر کردم.(۱)

البتّه علّامه مجلسی در باره این کتاب می گوید:

آنچه که در این کتاب وجود دارد، مورد اعتماد نیست؛ چون صحیح وغیر صحیح از هم جدا نشده است و روایات مرفوعه را نیز آورده. آنچه که روایات صحیح بود، از آن کتاب آوردم.(۲)

و این روایت، در بحار الانوار نیامده است و همچنین در باقی کتاب های روایی، هرچند جست و جو کردم، نیافتم.

ب. تکرّر رجعت امام حسین علیه السلام

قبلاً بیان شد امام حسین علیه السلام در عصر ظهور امام زمان، یکی از اوّلین رجعت کننده ها خواهد بود و از برخی روایات استفاده می شود که آن حضرت، رجعت های متعدّد دارد. که نیاز به بررسی این گونه روایات است، تا وضعیت تکرّر رجعت آن حضرت معلوم شود.

روایات در این باره زیاد است و ما چند روایت را که بیشتر به آن ها توجّه شده است، می آوریم.

۱. امام صادق علیه السلام درباره آیه {ثُمَّ رَدَدْنا لَکمُ الْکرَّةَ عَلَیْهِم}(۳)؛ سپس شما را دوباره بر آن ها چیره می گردانیم» فرمودند:

۱- الإیقاظ، ص۳۷۶.

۲- بحار الانوار، ج۱، ص۱۰.

۳- سوره اسراء:۶.

... خُرُوجُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِی سَبْعِینَ مِنْ أَصْحابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمُذَهَّبُ لِكلِّ بَيْضَهٍ وَجْهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَی النَّاسِ أَنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ قَدْ خَرَجَ حَتَّی لَا يَشُكَ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَّالٍ وَ لَا شَيْطَانٍ وَ الحجه الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَهُ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام جَاءَ الحجّه الْمَوْتُ فَيَكونُ الَّذِی يُغَسِّلُهُ وَ يُكفِّنُهُ وَ يُحَنِّطُهُ وَ يَلْحَدُهُ فِی حُفْرَتِهِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِی عليه السلام وَ لَا يَلِی الْوَصِی إِلَّا الْوَصِیُّ

«عبد الله بن عبد الرحمن الاصم» است که علاوه بر تضعیف و غلو، در باره اش چنین گفته شده است: «لیس بشیء» و از دروغ سازان بصره بوده است.(۱)

نیز عبد الله بن القاسم بطل درباره اش گفته شده است: کذّاب، غال، یروی عن الغلاه، لا خیره فیه، ولا یعتدّ بروایته(۲)؛ او دروغ پرداز و غالی است، از غلات روایت می کند، اعتماد به روایت او نمی شود.

بنابراین با این روایت ضعیف نمی توان «رجعت دوّم» امام حسین علیه السلام را اثبات کرد.

۲. در تفسیر عیاشی نیز روایتی آمده به همین مضمون با تفاوت جزئی، امّا بدون سند.(۳)

۳. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

وَ عَنْهُ علیه السلام وَ یُقْبِلُ الْحُسَیْنُ علیه السلام فِی أَصْحَابِهِ الَّذِینَ قُتِلُوا مَعَهُ وَ مَعَهُ سَبْعُونَ نَبِیّاً کمَا بَعَثُوا مَعَ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ فَیَدْفَعُ إِلَیْهِ الْقَائِمُ علیه السلام الْخَاتَمَ فَیَکونُ الْحُسَیْنُ علیه السلام هُوَ الَّذِی یَلِی غُسْلَهُ وَ کفْنَهُ وَ حَنُوطَهُ وَ یُوَارِیهِ فِی حُفْرَتِهِ(۴)؛

امام حسین علیه السلام با اصحابش که همراه او کشته شدند، می آید و هفتاد پیامبر با او خواهند بود؛ همان گونه که آن ها با موسی بن عمران هم مبعوث شدند. آن گاه قائم علیه السلام انگشتر را به او می دهد و حسین همان کسی است که او را غسل می دهد و کفن و حنوط می کند و در قبرش می گذارد.

ظاهر این روایت نیز، بازگشت امام حسین علیه السلام در اواخر عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. چون در پایان عمرِ یک امام، انگشتر تحویل می گردد.

امّا این روایت، مرسل است وحجّیت ندارد. شهید ثانی می نویسد: «حدیث

۱- جامع الروّاه، ج۱، ص۴۹۴ و ج۲، ص۹۲.

۲- رجال نجاشی، ص۲۲۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج۲، ص۲۸۱.

۴- بحار الانوار، ج۵۳، ص۱۰۳؛ مختصر بصائر الدرجات، ص۴۸.

مرسل مطلقا حجّت نیست.»(۱) گذشته از این کلمه «یقبل» که در اوّل روایت آمده است، از آن استفاده رجعت نمی شود.

در نتیجه به این روایت، نمی شود برای اثبات رجعت دوّم استدلال کرد.

۴. عمرو بن ثابت از جابر نقل کرده که:

عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ وَ اللَّهِ لَيَمْلِكَنَّ رَجُلٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثَ مِائَةِ سَنَةٍ وَ يَزْدَادُ تِسْعاً قَالَ فَقُلْتُ فَمَتَى يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ بَعْدَ مَوْتِ الْقَائِمِ علیه السلام قُلْتُ لَهُ وَ كَمْ يَقُومُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِهِ حَتَّى يَمُوتَ قَالَ فَقَالَ تِسْعَ عَشَره سنه مِنْ يَوْمِ قِيَامِهِ إِلَى يَوْمِ مَوْتِهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ فَيَكُونُ بَعْدَ مَوْتِهِ الْهَرْجُ قَالَ نَعَمْ خَمْسِينَ سَنَةً ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُنْتَصِرُ إِلَى الدُّنْيَا فَيَطْلُبُ بِدَمِهِ وَ دِمَاءِ أَصْحَابِهِ فَيَقْتُلُ وَ يَسْبِي حَتَّى يُقَالَ لَوْ كانَ هَذَا مِنْ ذُرِّيَّةِ الْأَنْبِيَاءِ مَا قَتَلَ النَّاسَ كلَّ هَذَا الْقَتْلِ فَيَجْتَمِعُ عَلَيْهِ النَّاسُ أَبْيَضُهُمْ وَ أَسْوَدُهُمْ فَيَكْثُرُونَ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْجِئُوهُ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ فَإِذَا اشْتَدَّ الْبَلَاءُ عَلَيْهِ وَ قُتِلَ الْمُنْتَصِرُ خَرَجَ السَّفَّاحُ إِلَى الدُّنْيَا غَضَباً لِلْمُنْتَصِرِ فَيَقْتُلُ كلَّ عَدُوٍّ لَنَا وَ هَلْ تَدْرِي مَنِ الْمُنْتَصِرُ وَ مَن السَّفَّاحُ يَا جَابِرُ. الْمُنْتَصِرُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِي وَ السَّفَّاحُ عَلِي بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام (۲)؛

جابر گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرماید: «به خدا سوگند! مردی از ما اهل بیت حکومت می کند، بعد از مرگش، سیصد و نه سال بر آن می افزاید». عرض کردم: «آن، در چه زمانی خواهد بود؟» فرمود: «بعد از رحلت قائم علیه السلام».

به ایشان عرض کردم: «قائم تا روز وفاتش، چه مدّت در عالم خود می ماند؟» فرمود: «از روز قیامش تا روز وفاتش، ۱۹ سال».

عرض کردم: «آیا بعد از وفاتش آشفتگی (هرج و مرج) می باشد؟» فرمود: «بله، پنجاه سال. سپس منتصر به دنیا باز می گردد و خونخواهی خودش و یارانش را می کند و می کشد و اسیر می کند، تا آن جا که گفته می شود اگر او از فرزندان انبیاء علیهم السلام

۱- الرّعایه فی علم الدرایه، ص۱۳۷.

۲- اختصاص، ص۲۵۷.

بود، این چنین مردم را نمی کشت. سپس مردم از سیاه و سفید بر ضد او جمع می شوند تا این که (منتصر) از آن ها به حرم خدا پناه می برد. هنگامی که بلا بر او شدید شد و منتصر کشته شد، سفاح به دنیا باز می گردد، درحالی که به سبب[کشته شدن] منتصر غضبناک است. سپس تمام دشمنان ما را می کشد.ای جابر! آیا می دانی منتصر کیست و سفاح چه کسی است؟ منتصر حسین بن علی علیه السلام وسفاح علی بن ابی طالب علیه السلام است».

این روایت با اشکالاتی روبرو است:

الف. سلسله سند آن حذف شده است. این قسم روایات ضعیف به شمار می آیند.

ب. از این روایات دانسته می شود که پنجاه سال هرج و مرج است که حجّت خدا روی زمین وجود ندارد و این با معارف دینی و معتقدات شیعی که زمین خالی از حجّت خدا نمی ماند، مخالف است؛ «لو لا الحجّه لساخت الأرض اهلها».

ج. حاکمیت امام حسین که پس از قائم آغاز می شود، با هرج و مرج پنجاه ساله وکشته شدن آن حضرت اصلا سازش ندارد؛ زیرا اگر حکومت ۳۰۹ ساله پس از قائم آغاز شود، هرج و مرج پنجاه ساله معنا ندارد و اگر پنجاه سال به طول بینجامد تا حکومت آن حضرت آغاز شود، تعبیر حکومت پس از قائم بی معنا می شود. به هر صورت به این روایت نمی شود تمسّک کرد.

همین روایت، در منتخب الأنوار المضیئه، ص۲۰۳ و نیز بحار الأنوار، ج۵۳، ص۱۰۳ با کیفیت دیگر هم نقل شده است. البته بدون سند؛ بنابراین روایت مرفوع وضعیف است.

۵.الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَام عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِی قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ وَ اللَّهِ لَیَمْلِکَنَّ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ رَجُلٌ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثَمِائَه سَنَهٍ یَزْدَادُ تِسْعاً قُلْتُ مَتَی یَکونُ ذَلِک قَالَ بَعْدَ الْقَائِمِ قُلْتُ وَ کمْ یَقُومُ الْقَائِمُ فِی عَالَمِهِ قَالَ تِسْعَ عَشْرَهَ سَنَهً ثُمَّ یَخْرُجُ الْمُنْتَصِرُ فَیَطْلُبُ بِدَمِ الْحُسَیْنِ وَ دِمَاءِ أَصْحَابِهِ

ص:۲۳۱

فَیَقْتُلُ وَ یَسْبِی حَتَّی یَخْرُجَ السَّفَّاحُ(۱)؛

جابر جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرماید: «به خدا سوگند! مردی از ما اهل بیت حکومت می کند. بعد از مرگش سیصد و نه سال بر آن می افزاید.» عرض کردم: «آن در چه زمانی خواهد بود؟»

فرمود: «بعد از قائم علیه السلام .» عرض کردم: «قائم چه مدّتی در عالم خود می ماند؟» فرمود: «نوزده سال. سپس منتصر خروج می کند. پس خون خواهی حسین علیه السلام و اصحابش را می کند. پس می کشد و اسیر می کند، تا این که سفاح خروج می کند».

این روایت، مثل روایات قبلی با ابهاماتی مواجه است.

الف. این که مصداق «رجل بعد موته» کیست، مشخّص نشده است. نیز عبارت «ثم یخرج المنتصر» آخر روایت، نامفهوم است.

ب. لفظ «یخرج» معنای غیر از رجعت هم می دهد. دلیل بر این که این جا به معنای رجعت باشد، معلوم نیست؛ چون هیچ فلسفه ای در رجعت دوّم وجود ندارد.

ج. این روایت با روایات صحیحی مبنی بر این که بعد از حکومت امام زمان، حکومتی نخواهد بود، نمی تواند تعارض داشته باشد؛ بنابراین رجعت دوّم امام حسین علیه السلام به این روایت اثبات نمی شود.

د. نکته بسیار مهم و قابل توجّه این که مسأله امامت به عقیده شیعه امامیه، منصبی الهی و آسمانی است که از طرف خداوند با وحی الهی به پیامبر تعیین می شود. خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را آخرین فرستاده خود برای جهانیان مبعوث کرد و پس از ۲۳ سال سعی و کوشش بسیار در تبلیغ دین اسلام و تأسیس مدینه فاضله، در اوایل سال ۱۱ هجری دیده از جهان فروبست.

با رفتن آن حضرت، وحی و نبوّت پایان یافت و دیگر نه پیامبری خواهد آمد و نه شریعت جدیدی بنیان خواهد شد؛ امّا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در همین سال از طرف

۱- غیبت طوسی، ص۴۷۸.

خداوند مأموریت پیدا کرد که دوران نبوّت ختم شده است و ولایت و امامت بعد از خود را مشخص کند. این روایت معروف را ابوخالد کابلی از امام چهارم علیه السلام و آن حضرت از پدر بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام نقل کرده است.(۱)

آن حضرت در غدیر خم این کار را عملی کرد و بعد از آن، تمام وظایفی که بر دوش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود (غیر از مسئولیت ابلاغ وحی) پایان نیافت. پیامبر گرامی اسلام به فرمان خدا، بر امامت دوازده امام در موارد مختلف تصریح کرد. هم چنین امام پیشین بر امامت امام بعدی تصریح کردند. تعداد اوصیای پیامبر و جانشینان معصوم آن حضرت، دوازده نفرند. این گونه روایات، بسیار زیاد است که از طرق مختلف وارد شده است و صراحت دارند که اول آن ها حضرت علی علیه السلام و آخر آنها حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

آنچه قابل توجّه است این که؛ در هیچ یکی از این روایات نیامده که آخرین حجّت خدا که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، بعد از خود، امامت را به کسان دیگری می سپارد.

اکنون سؤال این است: اگر بعد از حکومت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومت دیگری باشد که بعضی ها قائل اند و می گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا امیر المؤمنین علیه السلام یا امام حسین علیه السلام یا یکی دیگر از ائمّه علیهم السلام بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومت می کند، کیفیت تحویل امامت چگونه خواهد بود؟ یعنی اگر قائل شوند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومت می کند، این حکومت چگونه خواهد بود؟ با توجّه به این نکته که رجعت، بازگشت و وجود ثانوی است، در یک دوره جدید و عصر

۱- عَنِ الْكَابُلِی عَنْ عَلِی بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِی ع قَالَ دَخَلْتُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ مُتَفَكِّرٌ مَغْمُومٌ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِی أَرَاكَ مُتَفَكِّراً فَقَالَ یَا بُنَی إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِینَ قَدْ أَتَانِی فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ الْعَلِی الْأَعْلَی یُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَكَ إِنَّكَ قَدْ قَضَیْتَ نُبُوَّتَكَ وَ اسْتَكْمَلْتَ أَیَّامَكَ فَاجْعَلِ الِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِیرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّهِ عِنْدَ عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ ... قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ یَمْلِكُ هَذَا الْأَمْرَ بَعْدَكَ قَالَ أَبُوكَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ أَخِی وَ خَلِیفَتِی وَ یَمْلِكُ بَعْدَ عَلِی الْحَسَنُ ثُمَّ تَمْلِكُهُ أَنْتَ وَ تِسْعَهٌ مِنْ صُلْبِكَ یَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً ثُمَّ یَقُومُ قَائِمُنَا یَمْلَأُ الدُّنْیَا قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً ... (بحار الانوار، ج۳۶، ص۳۴۵، باب ۴۱، ح۲۱۲؛ كفایه الاثر، ص۱۷۷، باب ۲۵، ح۶؛ الانصاف، ص۵۸، باب الهمزه، ح۴۸).

دیگر، نه ابتـدای وجود؛ بنابراین آیا مجـدّداً وحی و نبوّت آغاز می شود؟ وحال این که قبلاً بیان شـد که در اواخر سال یازدهم هجری، مسأله نبوّت و وحی قطع گردیـد، برنامه نبوّت به امر خداونـد به امامت تبـدیل شد، طرح و ادّعای این گونه مسائل مهم اعتقادی با این اهمیتی که دارد، بایـد دلیل قوی و روشن داشـته باشد که چنین دلیلی بر اثبات این مدّعا وجود ندارد و همچنین اگر امامت را به باقی معصومان علیهم السلام تحویل دهد، در این صورت نیز باید دلیل متقن وجود داشته باشد.

پس به این نتیجه خواهیم رسـید که طبق روایـات وارد شـده، حکومت حضـرت مهـدی عجـل الله تعالی فرجه الشـریف آخرین حکومت و پایان حکومت آن بزرگوار، پایان خط دنیا خواهد بود و بعد از رحلت حضـرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشـریف طومار زندگی دنیا برای همیشه پیچیده شده و خورشـید این عالم، غروب خواهد کرد و سپیده دم صـبح قیامت طلوع می کند و انسان ها حیاتشان را به طریق دیگری ادامه می دهنـد. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، قیامت واقع شدنی است و روز حسابرسـی بنـدگان فرا می رسـد و مردم بر اسـاس رهبر و پیشوایشـان در دنیـا، گروه بنـدی شـده و به مضـمون آیه {یَوْمَ نَـدْعُواْ کلَّ أُنَاسِ بِإِمَامِهِمْ}(۱) به نام پیشوایشان فرا خوانده خواهد شد.

ص:۲۳۴

۱- سوره اسراء : ۷۱.

فصل ۵: رجعت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

بی شک بحث رجعت از طرف هر که باشد، بدون بحث از ظهور، یا قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ممکن نیست؛ چون مفهوم عصر رجعت با مفهوم عصر ظهور ارتباط مستقیم دارد. در بررسی احادیث رجعت، ارتباط و پیوند این دو بحث، کاملا آشکار است. این ارتباط از آن جا سرچشمه می گیرد که رجعت، هنگام ظهور تحقّق می یابد.

قبلاً بیان کردیم، رجعت دارای فلسفه و اهداف خاصی می باشد. یکی از آن اهداف، حاکمیت مؤمنان و ظهور دین حق روی زمین خواهد بود و این هدف بزرگ، درعصر ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف توسّط آن حضرت به وقوع می پیوندد؛ بنابراین برای آن حضرت، رجعت جهت حاکمیت وجود نخواهد داشت؛ همان طور که باقی ائمّه علیهم السلام پس از رجعت در عصر ظهور، رجعت دیگر ندارند، چون آن ها به اهداف رجعت دست یافته اند.

علاوه بر این، همان طور که قبلاً در همین کتاب، توسّط روایاتی از ائمّه هدی به اثبات رسید که تمام رجعت ها در عصر ظهور تحقّق می یابد و نظر بزرگان نیز همین بود که ظهور، ظرف زمانی رجعت است؛ بنابراین رجعت حضرت مهدی علیه السلام در عصر ظهور که خود زنده است، مفهومی ندارد. همان طور که اگر قائل به رجعت آن حضرت شویم، دلیل می خواهد. اما در این زمینه، نه دلیل عقلی وجود

ص:۲۳۵

دارد و نه دلیل نقلی. در نتیجه می توان گفت رجعتی برای حضرت مهدی نخواهد بود.

امّا برخی می گویند: روایت مبنی بر رجعت ائمّه معصومین علیه السلام داریم و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، هم یکی از ائمّه می باشند؛ بنابراین او نیز رجعت خواهد داشت.

جواب این که: قبلاً بیان کردیم که رجعت ائمّه، در عصر ظهور حضرت مهدی صورت می گیرد و از روایات رجعت ائمّه علیهم السلام همین معنا در ذهن تبادر می کند؛ پس رجعت آن حضرت، در عصر ظهور خودش مفهومی ندارد و حضرت قائم تخصّصاً از تحت روایات ائمّه علیهم السلام خارج است؛ یعنی عصر ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظرف زمانی برای تمام رجعت کنندگان خواهد بود و آن روایاتی که دلالت بر رجعت ائمّه می کند، رجعت امامانی است که قبل از عصر ظهور دنیا را ترک کرده اند.

ممکن است برخی برای اثبات رجعت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف استدلال به دعای روز بیست و پنجم ذی القعده کنند که روز «دحو الارض» است. آن دعا این است:

اللّهم صلّ علیه و علی آبائه و اجعلنا من صحبه و أسرته و ابعثنا فی کرته حتی نکون فی زمانه من أعوانه اللّهم أدرک بنا قیامه و أشهدنا أیامه و صلّ علیه و...(۱)؛

خدایا! بر او [حضرت قائم] و همه پدرانش درود فرست و ما را از یاران و کسانش قرار ده و در بازگشت او برانگیز تا در زمان او از یارانش باشیم. خدایا! ما را در قیام و ایام حکومتش حاضر گردان و بر او درود فرست.

امّا استدلال به این دعا برای اثبات رجعت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با دو اشکال رو به رو است:

۱. لفظ «کرّه» به معانی متعدّد استعمال می شود؛ مثل حمله، رجعت و دولت.

۱- مصباح المتهجّد، ص۶۶۹.

مفهوم این دعا می رساند که قصد دعا کننده، عصر ظهور و یاری آن حضرت در زمان حکومت و دولتشان می باشد، نه زمان رجعت.

۲. بر فرض این که «کرّه» به معنای رجعت باشد، باز هم نمی توان به این دعایی که اصلا سند ندارد و به هیچ یکی از معصومان منسوب نیست و تنها در برخی کتب ادعیه نقل شده که مستحب است این دعا خوانده شود، اثبات رجعت کرد؛ زیرا اثبات چنین امر مهمّی، نیاز به دلیل مستحکم و قوی دارد.

ص:۲۳۷

بخش ششم: شبهات

اشاره

ص:۲۳۹

در این جهان، هیچ حقّی نیست که پیرامونش شبهه ای نباشد؛ امّا از آن جا که در جهان هستی، نسبت علم و دانش به جهل و نادانی بسیار ناچیز است، افراد مغرض وشیادی که بیماری قلب هایشان را احاطه کرده، از جهل و نادانی سوء استفاده می نمایند و تلاش وسیع و گسترده ای را آغاز کرده، می کوشند هرچه بیشتر حقیقت را زیر سؤال برند.

یکی از حقایق، رجعت است که همانند بسیاری از حقایق، مثل معاد به وسیله افرادی مورد تردید قرار گرفته و عقل های ضعیف نیز از پذیرفتن این گونه مطالب عاجز است؛ مخصوصاً شاخ و برگ هایی که در بعضی از روایات به آن اضافه شده؛ لذا باید در احادیث دقّت ویژه صورت گیرد.

در بحث رجعت، موضوعات مختلفی بررسی می شود و هر مبحثی، شبهات خاص خود را دارد؛ لذا باید هر شبهه در جای خودش مطرح شود؛ امّا به دلیل این که مجموع شبهات، یک جا تدوین گردد، بخش جداگانه و مستقل، برای بررسی این شبهات و همچنین جواب های آن در نظر گرفته شده است.

شبهه اول: رجعت، با نظام آفرینش و سنّت الهی مخالف است

سنّت الهی و نظام آفرینش، بر این است که انسان ها بعد از طی مراحلی، وقتی که دیده به جهان گشودند، پس از مدّتی (کوتاه یا بلند) جهان هستی را ترک گویند و بار دیگر، روز رستا خیز، همگان برای پاداش و کیفر زنده شوند؛ بنابراین،

رجعت قبل از قیامت، بر خلاف سنّت جاری الهی خواهد بود.

پاسخ: اساس نظام آفرینش و سنّت های جاری طبیعت بر اراده حکیمانه قادر متعال استوار شده است و از قانونمندی ویژه ای برخوردار است که می فرماید: {انّما أمره إذا أراد شیئاً أن یقول له کن فیکون}(۱).

فرمان نافذ خدا (در عالم) چون اراده خلقت چیزی کند، به محض این که بگوید: «موجود باش»؛ موجود خواهد شد؛ بنابراین باید اعتراف کرد هیچ کس نمی تواند خود را آگاه به تمام قوانین حاکم بر جهان خلقت به شمار آورد و قوانین کشف شده توسّط دانشمندان را قطعی و کامل بداند؛ چون راه رسیدن بشر به این قوانین از طریق استقراء بوده و استقرای کامل برای هیچ فردی مقدور نیست. با این توضیح باید گفت: سنّت عمومی الهی و نظام خلقت دو گونه است:

اول. بعضی از سنّت های کلّی و تخلّف ناپذیر در نظام آفرینش وجود دارد که هیچ استثنایی در این قوانین کلّی وجود ندارد، حتّی یک مورد خلاف برای آن نمی توان پیدا کرد. مثل جاودانی نبودن انسان ها در دنیا که سنّت الهی و نظام طبیعت بر این قرار گرفته که هیچ فردی از افراد بشر در دنیا جاوید نماند. قرآن به صراحت می گوید:

{وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِك الْخُلْدَ أَ فَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ الخْلِدُونَ}(۲)؛ و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی در دنیا قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی، آنان جاودانند؟

{إِنَّك مَيِّتٌ وَ إِنهُّم مَّيِّتُون}(۳)؛ قطعا تو خواهی مرد و آنان نیز خواهند مرد.

{كلُ ُّنَفْسٍ ذَائقَةُ الْمَوْتِ}(۴)؛ هر انسانی طعم مرگ را می چشد.

حضرت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خطاب به لشکریان ابن سعد فرمود: «اگر

۱- سوره یس:۸۲.

۲- سوره انبیاء:۳۴.

۳- سوره زمر:۳۰.

۴- سوره انبیاء:۳۵.

بنا بود کسی در دنیا همیشه بماند، پیامبران برای بقا سزاوارترند؛ ولی خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق کرده است که تازه هایش کهنه و نعمت هایش زایل وشادیش به غم مبدل خواهد شد(۱)».

در این مورد حتی یک انسان، در دنیا جاودانگی نخواهد داشت.

دوم. بعضی از سنّت های کلّی و نظام آفرینش، به ظاهر عام و فراگیر هستند؛ ولی منکر وقوع حوادث استثنایی نمی توان شد. «و ما من عام الّا و قد خُصّ»؛ بعضی از عام ها قابل تخصیص خواهند بود.

در واقع آن حکم کلّی، جنبه نسبی را دارا می باشد؛ مثلاً قانون حاکم بر آفرینش اقتضا می کند هر جانداری از طریق مجاری طبیعی به وجود آید. بر این اساس، دانشمندان علوم جدید، نظریه آفرینش ناگهانی «خلق الساعه» را نفی کرده اند. در عین حال می بینیم مواردی بر خلاف این سنّت الهی وجود دارد و به تصریح قرآن، عصای موسی دفعتاً به اژدها تبدیل می شود.

نیز داستان حضرت عیسی علیه السلام که مادرش مریم بدون آمیزش با انسانی دیگر، حضرت عیسی علیه السلام را به دنیا می آورد. کلّیه معجزات و کرامات، از همین قبیل است. از طرف دیگر، درست است که سنّت و نظام آفرینش بر این تعلّق گرفته، که هرموجود زنده ای پس از پایان یافتن دوران زندگی خود، راهی سرای دیگر شود و برای بار دوّم به دنیا بازنگردد؛ ولی این سنّت به علل و مصالحی که همگی جنبه تربیتی دارد، قابل تخصیص است.

به صراحتِ آیات قرآن، این جریانِ بازگشت به زندگی، در امّت های گذشته اتّفاق افتاده است و کسانی بعد از مردن به همین دنیا رجعت کرده و رفته اند که قبلاً مفصّلا توضیح داده شد؛ بنابر این نمی توان این مسأله را یک سنّت صد در

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج۱۴، ص۲۱۸ (عباد الله إتّقو الله و کونوا من الدّنیا علی حذر، فأنّ الدّنیا لو بقیت علی أحد او بقی علیها احد کانت الانبیاء أحق بالبقاء و أولی بالرضاء و أرضی بالقضاء. غیر أنّ الله خلق الدنیا للفناء فجدیدها بال و نعیمها مضمحل و سرورها مکفهر ...).

صد کلّی و تخلّف ناپذیر دانست.

نتیجه بحث این خواهد شد که طبق آیات قرآن و روایات اهل بیت علیه السلام از میان میلیاردها موجود زنده، چند موجود از امّت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نیز در حیطه این قانون به دنیا باز خواهند گشت و هیچ گونه مخالفتی با نظام آفرینش و سنّت الهی ندارد.

شبهه دوم: رجعت، بازگشت از فعلیت به قوه

رجعت، بازگشت از فعل به قوّه است و این بازگشت، محال خواهد بود؛ بنابراین رجعت، محال است و امتناع خواهد داشت.

توضیح، این که یکی از سنّت های الهی در جهان آفرینش این است که هر انسانی از مادر متولّد می شود و پس از گذراندن چند سال، چشم از جهان فرو می بندد. انسان در زمان حیات خود، یک رشته توان ها و استعدادها دارد که آن ها را به فعلیت می رساند و به صورت کمال بروز کرده و به یک موجود زنده آگاه تبدیل می شود؛ یعنی از مرحله قوّه به فعل می رسد و دیگر نمی تواند به حال اوّل بازگردد.

به عبارت دیگر نفس انسان، با مردن، از مادّه تجرّد پیدا می کند و یک موجود مجرّد مثالی یا عقلی می شود که این دو رتبه (مثالی ــ عقلی) از مرتبه مادّه برتر است و وجود آن ها از وجود ماده قوی تر. اگر مجدّداً نفس بعد از مرگ به ماده تعلّق گیرد، لازم می آید از فعل به قوّه یا از کامل به ناقص بازگردد و آن هم محال است. به عبارت کوتاه، رجعت، بازگشت از فعل به قوه می باشد و این بازگشت، محال است؛ پس رجعت قطعاً محال خواهد بود.

در پاسخ این شبهه، دو استدلال می توان ارائه داد:

۱. جواب حلّی: بدون تردید، هر انسانی در طول زندگی استعداد، قوا و توان هایش به فعلیت و کمال تبدیل می شوند و بازگشتِ فعل به قوّه هم محال است و این، کبرای قضیه است. امّا صغرای آن، یعنی زنده شدن یک موجود پس از مرگ، از مصادیق بازگشت فعل به قوّه باشد، صحیح نیست.

چون کسی مدّعی نیست برخی انسان ها بعد از مرگ، بار دیگر به مرحله نخستین زندگی بشری خود بازگشته و از طریق نطفه و علقه و مضغه و طی مراحل دیگر به همان حد برسند که در لحظه مرگ، جهان را ترک کرده بودند. اگر چنین ادّعایی بکند، باطل و همان بازگشت فعل به قوّه است. علاوه بر این، چنین اعتقادی، نوعی از تناسخ است که عقل و شرع از امتناع آن خبر داده اند؛ درحالی که فرض ما این است که رجعت به هیچ وجه، بازگشت به مراحل نخستین حیات نمی باشد؛ بلکه انسان رجعت کننده، با همان فعلیت هایی که جهان را ترک گفته، به دنیا باز می گردد و روح متکامل او در همان بدنی وارد می شود که از آن مفارقت کرده است. برای روشن شدن مطلب، این توضیح را لازم دانستم که روح انسان هرچند در ذات خود مجرّد است؛ ولی در فاعلیت و تکامل، به مادّه نیاز دارد و به وسیله نردبان ماده به سیر تکاملی خود ادامه می دهد؛ لذا نفس و روح مجرّد با آخرین بدنی که از آن خارج شده بود، رجعت خواهد کرد و به آن مرحله ای که رسیده بود، در اثر رجعت می تواند بار دیگر به حیات خود ادامه دهد، تا توان های خود را ظاهر سازد و به مرحله کمال نهایی برسد. یکی از اهداف رجعت هم، همین تکامل بود، و این برگشت از فعل به قوّه نخواهد بود.

علّامه طباطبایی می نویسد:

اگر انسانی پس از مرگ به دنیا بازگردد، باعث ابطال اصل تجرد نیست. او قبل از مردن هم مجرد بود. حالا ارتباط مجدد او با بدن به یقین منافاتی با تجرد او ندارد. منتها چیزی که هست این است که در اثر مرگ، روابطی که ضامن تأثیر و فعل نفس در مادّه بود، مفقود می شود و پس از آن قدرت بر انجام افعال مادّی را ندارد. درست مانند صنعتگری که آلات و ابزار لازم برای عمل را از دست بدهد؛ ولی با بازگشت نفس به حال سابق و تعلّق آن به بدن، مجدّدا قوا و ادوات آن را به کار می اندازد و در نتیجه می تواند حالات و ملکات خود را به واسطه افعال جدید به مرحله ای فوق مرحله سابق برساند و تکامل تازه پیدا کند، بدون این که سیر نزولی و عقب گرد از حال کمال به نقص

ص:۲۴۴

و از فعل به قوّه کرده باشد.(۱)

نکته قابل توجّه این که اشکال کننده خود، ناآگاهانه قائل به رجعت شده است؛ زیرا فرض مستشکل این است که قوّه به فعل و کمال رسیده باشد، لذا برگشت از فعلیت به قوّه محال است. این حرف حداکثر درباره کسانی صحّت دارد که به مرگی طبیعی از دنیا می روند، یعنی کمالات وجودی ایشان به طور کامل از قوّه به فعل رسیده و سپس جدایی روح از بدن برای آن ها حاصل می شود. این گونه افراد، از رجعت کنندگان نخواهند بود. امّا کسانی که با مرگ غیر طبیعی، یعنی قتل، تصادف، غرق، جنگ و رویدادهای گوناگون طبیعی و غیر طبیعی می میرند - که اکثریت انسان ها را تشکیل می دهند- در مسیر زندگی شان با صدها مانع رو به رو بوده اند و نتوانسته اند استعدادها و قوای امکانی خود را به فعلیت و کمال برسانند؛ یعنی خروج قوّه به فعلیت به طور کامل صورت نپذیرفته است. این گونه افراد، پس از چنین مرگی، دوباره به دنیا باز می گردند، تا قوای امکانی آنان به فعلیت برسد و در یک محیط آماده، بدون مانع، کمالات لایق به حالشان را تحصیل کنند. در این گونه رجعت، هیچ مانعی ندارد که انسانی برای این منظور به دنیا بازگردد و برگشت فعل به قوّه هم نخواهد بود. ممکن است رسیدن قوّه به کمال نهایی، مشروط به این باشد که مقداری در برزخ زندگی کنند و آن گاه آمادگی کامل برای پذیرش کمال نهایی را به دست آورند. خلاصه آن که محال بودن رجوع فعلیت به قوّه، هرگز مستلزم امتناع رجعت نخواهد بود.

۲. جواب نقضی: پیروان همه ادیان آسمانی به معاد عقیده دارند بدون تردید، روز رستاخیز، روح به همین بدن باز می گردد و انسان ها زنده می شوند. هر پاسخی که اشکال کننده، به شبهه خود درباره معاد می دهد، به گفته صاحب معالم: «الجواب، الجواب»؛ یعنی همان پاسخ را درباره رجعت نیز می گوییم. علاوه بر این که در آیات متعدّدی، قرآن با صراحت از زنده شدن مردگانی در امّت های پیشین سخن

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۰۷ (با اندکی تغییر).

گفته است. همچنین اشکال کننده هر پاسخی به شبهه خود، درباره رجعتِ برخی اقوام گذشته دهد، همان پاسخ درباره رجعت درزمان ظهور نیز می آید.

شبهه سوّم: رجعت با جسم مادّی یا مثالی

بعضی ها رجعت را تأویل کرده اند به این که مراد، احیای اجسام عنصری نیست، بلکه اجسام مثالی است.

پاسخ: این خلاف ظاهر آیات و روایاتی است که می گویند: خداوند تعالی موقع قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف گروهی از مردگانِ از دوستان و دشمنان خود را زنده می کند و به دنیا باز می گرداند. این تأویل، اجتهاد مقابل نص است و باطل. قبلاً ـ نیز گفتَه شد هر چه در امّت های گذشته بود، بدون کم و زیاد در این امّت هم هست و قطعاً رجعت در آن ها با بدنی عنصری بوده نه با بدن مثالی.

دیگر این که در اخبار تصریح شده است که اهل رجعت، می کُشند و کشته می شوند ویا به مرگ طبیعی می میرند و در ایام حیات خود در عصر رجعت، تناکح و تناسل و امثال این ها انجام می دهند. معلوم است که این افعال در بدن عنصری مادّی است، نه در بدن مثالی مجرد.

شبهه چهارم: توبه رجعت کننده

اگر گفته شود در صورت رجعت کافران و ظالمان در دنیا، مثل شمر و یزید و ابن ملجم و... ممکن است آن ها توبه کنند و از کفر و گمراهی خودشان برگردند و در زمان رجعت، به اطاعت امام در آیند و لازم آید که خداوند پاداش نیکو به آن ها دهد و این حرف مذهب شیعه را نقض می کند.

در پاسخ این شبهه نیز می توان دو جواب ارائه کرد:

جواب اول: شیخ مفید (ره) در جواب می گوید:

خداوند، کافران را روز رجعت به دنیا بازمی گرداند، تا از ایشان انتقام بگیرد. در آن وقت توبه آنان را قبول نمی کند؛ مثل فرعون که در وقت

غرق شدن گفت: {آمَنْتُ أَنَّهُ لا ـ إِلهَ إِلاَّ الَّذی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ}(۱)؛ ایمان آوردم به این که معبودی نیست مگر آن که بنی اسرائیل به آن ایمان آوردند و من از جمله مسلمانانم.

خدای متعال فرمود: {آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدینَ}(۲)؛ آیا اکنون ایمان آوردی و حال این که پیش از این عصیان کردی و از فساد کنندگان بودی.

پس خدای متعال ایمان او را رد کرد و این پشیمانی، به او سودی نبخشید. در عالم رجعت، وضعیت وحال کافران مانند حال کسانی هستند که در عالم قیامت محشور می شوند، چنانچه خدای تعالی روز قیامت توبه آن ها را نپذیرد و پشیمانی برای آن ها نفعی ندهد. عالم رجعت نیز چنین خواهد بود، خداوند توبه را همه اوقات قبول نمی کند؛ بلکه بعضی از اوقات خاص، قابل قبول است و اخبار بسیاری هم بر همین مطلب از آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده است.

ایشان (شیخ مفید (ره)) ــ درباره قول خداوند که می فرماید: {یَوْمَ یَأْتی بَعْضُ آیاتِ رَبِّك لا یَنْفَعُ نَفْساً إیمانُها لَمْ تَکنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فی إیمانِها خَیْراً قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ}(۳)؛ روزی می شود که بعضی از آیات پروردگارت می آید و در آن وقت کسی که از پیش ایمان نیاورده یا در مدّت ایمان خویش کار خیر انجام نداده، ایمان آوردنش سودی ندهد، بگو منتظر باشید که ما نیز منتظریم. ــ گفته است:

مضمون این آیه درباره ظهور قائم علیه السلام می باشد و زمانی که حضرت قیام کند، توبه مخالفان را قبول نکند و این سخن، چیزی را که سائل به آن اعتماد کرده است، ساقط می کند.(۴)

پس این که می فرماید: توبه آن ها قابل قبول نیست، مقصود همین کسانی هستند که

۱- سوره یونس: ۹۰.

۲- سوره یونس: ۹۱.

۳- سوره انعام :۱۵۸.

۴- الفصول المختاره، ص۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۳۲-۱۳۴.

رجعت می کنند، تا از آن ها انتقام گرفته شود.

آیات ۱۶– ۱۸ سوره نساء نیز بر این مطلب دلالت دارند.

جواب دوّم: چنین افرادی که قلوبی مسخ شده و تاریک دارند، پس از بازگشت نیز توبه نمی کنند. به عبارت روشن تر، کسانی هستند که در گرداب کفر و گناه غوطه می خورند و سراسر روح و روان آنان را سیاهی و بداندیشی فرا گرفته و نقطه سفیدی در آن بر جای نمانده است. این افراد، هرگز با مشاهده واقعیت ها توبه نمی کنند، کما این که در زمان امیر مؤمنان و سایر ائمّه علیهم السلام کسانی بودند که حقیقت را می دانستند؛ ولی آن چنان آلوده شده بودند که خباثت باطنی آن ها نمی گذاشت به واقعیت اعتراف کنند. قرآن این حقیقت شگفت انگیز را چنین بیان می فرماید:

{وَ لَوْ تَری إِذْ وُقِفُوا عَلَی النَّارِ فَقالُوا یا لَیْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّبَ بِآیاتِ رَبِّنا وَ نَکونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ *بَلْ بَدا لَهُمْ ما کانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ}(۱)؛

ای کاش می دیدی آن لحظه ای را که [مجرمان] بر کنار آتش دوزخ نگاه داشته شدند و گفتند: ای کاش به دنیا بازگردیم و از این پس نشانه های پروردگارمان را تکذیب نکرده در شمار مؤمنان قرار بگیریم؛ بلکه برای آنان آنچه که از قبل پنهان می داشتند، آشکار شده و هر گاه به دنیا بازگردانده شوند، همان روش را ادامه داده و همچنان به کارهای ناروا دست می زنند و اینان دروغگویانند.

با توجّه به این که رجعت کفّار، منحصر به کسانی است که وجودشان با کفر و ستم آمیخته شده باشد، قاطعانه می توان گفت این گونه افراد، بعد از بازگشت نیز همان روش را در پیش می گیرند و همان عقیده باطل را ادامه می دهند؛ که خداوند در چند جا به این مطلب اشاره می کند.

۱– سوره انعام :۲۷ و ۲۸.

شبهه پنجم: تنافی رجعت با قرآن

قرآن می فرماید: {وَ حَرامٌ عَلی قَرْیَهٍ أَهْلَکناها أَنَّهُمْ لا یَرْجِعُونَ}(۱)؛ براهالی سرزمینی که نابودشان کردیم، بازگشتی نیست.

از این آیه و مفهوم آن، چنین استنباط می شود که خداوند بازگشت گنهکاران را به دنیا محال دانسته است. حال چگونه می توان منافات این آیه را با عقیده رجعت بر طرف کرد؟

پاسخ: جواب این اشکال خیلی واضح است و از مفهوم آیه دانسته می شود. در این آیه، بازگشت همه کافران ممنوع شمرده نشده است؛ بلکه تنها از گروهی سخن می گوید که به عذاب الهی گرفتار و نابود شده اند؛ بنابراین با این آیه نمی توان بر ممنوع بودن بازگشت همه کافران و گناهکاران - هر چند به اجل طبیعی در گذشته باشند - استدلال کرد؛ پس هر گاه بازگشت کنندگان در رجعت از گروه دوّم باشند، هرگز این آیه مانع از بازگشت آنان نیست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کل قریه اهلک الله اهلا بالعذاب لا یرجعون فی الرّجعه و امّا فی القیامه فیرجعون. امّا غیرهم ممّن لم یهلکوا بالعذاب و محضا الکفر محضا یرجعون(۲)؛

هر شهر و آبادی که خداوند ساکنان آن را با عذاب به هلاکت رساند، در رجعت باز نمی گردند؛ امّا در قیامت باز خواهند گشت؛ ولی کسانی که با عذاب الهی به هلاکت نرسیده باشند و کفر خود را خالص کرده باشند، باز می گردند.

برای توضیح بیشتر به تفاسیر اهل سنّت مراجعه می کنیم.

در تفسیر آیه، چند احتمال ذکر کرده اند که برخی از آن ها را نقل می کنیم:

۱- سوره انبیاء :۹۵.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵.

الف. کلمه «حرام» خبر است و احتمال دارد مبتدای آن کلمه «أنّهم لا یرجعون» باشد؛ بنابراین معنای آیه می شود: «بازنگشتن آن ها محال است» حال با توجّه به این که «عدم رجوع» محال است، پس رجوع و بازگشت آن ها واجب می شود. مقصود از این بازگشت (که بنابراین احتمال، واجب شد) بازگشت کافران، به دار آخرت است و خداوند در این آیه، رجعت کسانی که آخرت و قیامت را انکار می کرده اند رد کرده، فرموده است: بازگشت شما به آخرت حتمی و واجب است.(۱)

ب. کلمه «لا» در «لایرجعون» زاید و در حقیقت به این معنا است: و محال است بر کسانی که هلاک کردیم، این که به دنیا بازگردند.(۲)

ج. کلمه «حرام» خبر است و مبتدای آن «أنّهم لا یرجعون» نیست؛ بلکه چیز دیگری است؛ بنابراین معنای آیه این است: «و بر اهل قریه ای که آن ها را هلاک کردیم، آن امور حرام است» مقصود از آن امور، اموری است که در آیه قبل ذکر شده است و همان عمل نیک و سعی مشکور است. سپس خداوند درباره علت حرمت و محال بودن عمل صالح و سعی مشکور بر آن مردم فرموده است: «أنّهم لا یرجعون» یعنی چون آن ها از کفر خود دست بر نمی دارند، به همین دلیل، عمل نیک و سعی مشکور بر آن ها حرام است و به عبارت دیگر، محال است عمل نیک و سعی مشکور انجام دهند.(۳)

ملاحظه شد که اهل سنّت، تفاسیر مختلفی از آیه مطرح کرده اند که بر اساس برخی از آن ها (تفسیر اوّل و سوّم) آیه هیچ ارتباطی با رجعت ندارد؛ لذا نمی توان در ردّ رجعت، صراحت یا ظهور آیه را ادّعا کرد.

نتیجه مطلب همان است که در اوّل بحث ذکر شد؛ یعنی کسانی که در دنیا،

۱- تفسیر کبیر، ج ۲۲، ص ۲۲۰.

۲- تفسیر کبیر، ج ۲۲، ص ۲۲۱.

۳- تفسیر کشّاف، ج۳، ص۱۳۵؛ تفسیر کبیر، ج۲۲، ص۲۲۱؛ روح المعانی، ج۱۷، ص۹۰-۹۱.

قسمتی از عذاب را چشیده اند، مانند فرعون و نمرود و.... وجهی برای رجعت آن ها نیست.

شبهه ششم: تنافی رجعت با طبیعت دنیا

رجعت به دنیا پس از مرگ، برای پاداش دادن به نیکوکاران و عـذاب کردن گناهکاران، با طبیعت این دنیا منافات دارد؛ چون دنیا دار مجازات نیست.(۱)

{کلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَکمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ}(۲)؛

هر کسـی مرگ را می چشـد و شـما پاداش خود را به طور کامل، روز قیامت خواهیـد گرفت. آن ها که از آتش (دوزخ) دور شده، به بهشت وارد شوند، نجات یافته و رستگار شده اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست.

در پاسخ به این شبهه باید به چند نکته توجّه کرد:

الـف. اشـکال کننـده به کلمه «توفّون» که در آیه آمـده، دقّت نکرده است؛ زیرا این کلمه در لغت، به معنـای پرداخت کامـل و تمـام کردن است؛ چنان که این مطلب در کتب لغت ذکر شـده است.(۳) بنـابر این از این آیه چنین اسـتفاده می شود که اجر و مزد یا عذاب در قیامت، به طور کامل ادا می شود و اگر به شکل جزیی انسان در برزخ یا در دنیا پاداشی یا کیفری ببیند، با آیه منافاتی ندارد.

ب. اگر اشـکال کننده به کتاب های تفسیری دقّت می کرد، این آیه را ردی بر رجعت نمی دانست. اینک برخی از این تفاسیر را نقل می کنیم.

آلوسی در توضیح «توفّون أجورکم» می نویسد:

معنـای این کلمه هـا این است: پاداش کارهای خود را به شـکل کامل دریافت می کنیـد. آوردن ماده «توفیه» اشاره دارد بر این که بعضی

۱- اصول مذهب شیعه، ج۲، ص۹۲۶.

۲- سوره آل عمران:۱۸۵.

۳- لسان العرب، ج۱۵، ص۳۵۸ – ۳۶۰؛ نهایه، ج۵، ص۲۱۱؛ صحاح اللغه، ج۶، ص۲۵۲۶و ....

پاداش های خیر یا شر، قبل از روز قیامت به انسان ها می رسد. هم چنین بعضی گفته اند آوردن ماده «توفیه» اشاره به این است که گاهی پاداش ها و عواقب کارها در دنیا داده میشود.(۱)

ابو حیان اندلسی در توضیح «توفّون» می نویسد:

در لفظ توفیه [که توفون از این ماده گرفته شده است] بر تکمیل پاداش و کیفر در قیامت دلالت دارد.(۲)

فخر رازی در تفسیر {وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ} چنین می نویسد:

خداوند متعال، در این آیه بیان کرده است که تمام اجر و ثواب تنها در قیامت به مکلّف می رسد؛ زیرا هر نفعی که در دنیا به مکلّف می رسد، نفع خالص نیست؛ بلکه همراه ناراحتی ها و غم ها است؛ زیرا همیشه نگرانی تمام شدن و از دست رفتن آن ها وجود دارد و اجر و مزد کامل، روز قیامت خواهد بود. چون در آن جا هیچ غم و اندوهی برای انسان نیست و هم چنین مسأله کیفرها نیز به همین صورت است.دلیل این که در دنیا، گرچه انسان در مقابل کارهای زشت کیفرهایی می بیند، امّا آن ها کیفر خالص نیست؛ بلکه با راحتی و آسایش همراه است و همانا عذاب و عقاب خالص روز قیامت برای گناهکاران خواهد بود.(۳)

ج. شبهه کننده از آیات قرآنی که به برخی از ثواب ها و عذاب های دنیایی برای انسان اشاره دارد، غافل است و این امر نشان می دهد که او آگاهی لازم از آیات قرآن را ندارد. اینک به یکی از این آیات اشاره می کنیم:

{لَهُمْ عَذابٌ فِي الْحَياهِ الدُّنْيا وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَشَقُّ وَ ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ}(۴)؛

در دنیا برای آن ها عذابی است و عذاب آخرت سخت تر است و برابر [عذاب]

۱- روح المعانی، ج۳، ص۱۴۶.
۲- تفسیر البحر المحیط، ج۳، ص۱۳۹.
۳- تفسیر کبیر، ج۹، ص۱۲۶.
۴- سوره رعد:۳۴.

خدا هیچ کس نمی تواند آن ها را نگه دارد.

آیه فوق به خوبی نشان می دهد که قسمتی از عذاب ها در همین دنیا به انسان های گنهکار می رسد. فخر رازی در تفسیر این آیه می نویسد:

خداوند متعال در این آیه، میان عذاب دنیا و عذاب آخرت را که سخت تر است، جمع کرده، فرموده است: «برای گناهکاران از عذاب دنیوی و آخری هیچ دافعی نیست.» مقصود از عذاب دنیوی، اعدام، کشتار، لعن و اهانت است.

هم چنین زمخشری در توضیح و تفسیر این آیه می نویسد:

... مقصود از عذاب دنیوی کشتن، اسارت و سایر وبال های دنیایی است که به سبب کفر انسان ها، به آن ها می رسد و به همین دلیل نام عذاب بر آن ها گذاشته شده است.(۱)

د. مستشکل از نظرِ شیعه، درباره حقیقت رجعت و مسائل فرعی آن اطلاع درستی نداشته است. شیعه هیچ گاه ادّعا نمی کند که گناهکاران هنگام رجعت، مانند قیامت عذاب خواهند شد؛ بلکه نظر شیعه این است که آن ها طعم قسمتی از عذاب هایی که با اعمالشان در این دنیا مناسب است، مانند اعدام، تحقیر، ذم و تصلیب را می چشند.

ه. از نظر احادیث و علمای شیعه، رجعت، قیامت صغرا یا حشر صغرا است.

حشر اصغر و قیامت صغرا، مقدّمه قیامت کبرا و حشر کبرا است؛ به همین دلیل اگر هنگام رجعت، قوانینی حاکم شود که به قوانین و سنّت های «قیامت»، مانند جزا و پاداش شبیه باشد، اشکالی پیش نمی آید.

عن أبی عبد الله علیه السلام قال: الْعَذابِ الْأَدْنی دُونَ الْعَذابِ الْأَکبرِ؛ الرّجعه(۲)؛

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تفسیر آیه: «عذاب کوچکتر را پیش از عذاب بزرگ تر به آن ها بچشانیم» فرمود: «عذاب کوچکتر،

۱- تفسیر کشّاف، ج۲، ص۵۳۲.

۲- بحار الانوار، ج۵۳، ص ۱۱۴.

رجعت است».

احادیثی از این دست ثابت می کند که مسائل رجعت به قیامت بسیار نزدیک است.

شبهه هفتم: رجعت، تقدّم فاضل بر افضل

در این شبهه می گویند: بعضی مطالب مربوط به رجعت، غیر عاقلانه و سخیف است. سپسً دو اشکال را مطرح می کنند:

نخست. روایتی که می گوید در هنگام رجعت، همه انبیای الهی رجعت کرده و کنار حضرت علی علیه السلام خواهند جنگید.

دوم. تفسیر «دابّه الأرض» به علی علیه السلام، اهانت به آن حضرت محسوب می شود.(۱)

پاسخ: به اشکال اوّل، چند جواب داده خواهد شد.

الف. مسأله رجعت، گرچه بـا ادلّه قوی و قطعی ثـابت شـده است؛ امّـا این چنین نیست که هر حـدیثی که درباره «رجعت» نقل شده است از حیث شرایط حجّیت، قابل قبول باشد؛ بنابراین احادیث مربوط به «رجعت» انبیا و یاری کردن علی علیه السلام نیاز به بررسی دارد و چه بسا مورد قبـول - از حیث شـرایط حجّیت - نباشـد. بر این اسـاس، موضـوع شـبهه منتفی شـود؛ زیرا اگر حدیثی از حیث مضـمون، ایراد داشـته باشد و نیز شرایط حجّیت را دارا نباشد، به سایر ادلّه ضربه نمی زند؛ چنان که اهل سنّت، دربـاره مهـدی منتظر عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف احـادیث فراوانی نقـل می کننـد که در عین حال، برخی از آن ها ضـعف سندی دارد؛ (۲) ولی این باعث نمی شود که اصل مدعی مورد خدشه قرار بگیرد.

ب. از نظر شیعه، یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام برای انبیای الهی، نقص و عیب به حساب نمی آید. چنان که در احادیث اهل سنّت نیز وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱- فرق معاصره، ج۱، ص۲۲۲ ؛ اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، ج۲، ص۹۱۵.

۲- احادیث المهدی، ج۲.

فرمود:

علی مع الحق و الحقّ مع علی و لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض یوم القیامه(۱)؛

علی با حق است و حق همراه علی است و این دو از یکدیگر هیچ گاه جدا نمی شوند، تا این که روز قیامت بر من در کنار حوض وارد شوند.

آیا یاری علی علیه السلام جز یاری حق چیز دیگری است؟ هرگز! بلکه یاری آن حضرت، همان یاری حق است؛ زیرا آن حضرت همیشه در کنار حق بوده و یک لحظه از حق جدا نشده است؛ بنابراین یاری انبیاء علیه السلام، از حضرت علی علیه السلام هیچ نقصی برای آنان محسوب نمی شود.

ج. بر فرض که از فضیلت حضرت علی علیه السلام نسبت به انبیای الهی صرف نظر کرده، آن ها را افضل از علی علیه السلام بدانیم، باز هم مشکلی ایجاد نمی شود؛ زیرا از نظر اهل سنّت، تقدیم غیر افضل بر افضل عیبی ندارد و صحیح است؛ چنان که اهل سنّت مدّعی اند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نماز، یک مرتبه به عبد الرحمن بن عوف و بار دیگر به ابوبکر، اقتدا کرده است(۲). همچنین در بعضی از سَریه ها، ابوبکر و عمر به عنوان سرباز شرکت می کردند و فرماندهی با دیگری بود، در حالی که به نظر اهل سنّت، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بهترین مردم، ابوبکر و عمر بودند.

موردی که به عنوان شاهد مسلّم می توان ذکر کرد، همان جیش اسامه بود که پیامبر در اواخر عمر شریف خود، تجهیز کرد و ابوبکر و عمر نیز مأمور بودند که در این لشکر به عنوان سرباز عادی شرکت کنند(۳). لذا بر مبنای اهل سنّت، سرباز بودن افضل برای فاضل، هیچ عیبی ندارد.

د. در احادیث شیعه و سنّی آمده است که حضرت عیسی علیه السلام در آخر الزّمان

۱- این حدیث به طرق متعدد از اهل سنت نقل شده است. ر. ک : الغدیر، ج۳، ص۱۷۶ به بعد.
۲- «انّ نبینا صلی الله علیه و آله و سلم اجلّ الانبیاء مقاما و ارفعهم درجه وقد صلّی خلف عبد الرحمان بن عوف مرّه و خلف ابی بکر الصدّیق اخری» (الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۶۷؛ شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۵۶)
۳- تاریخ الاسلام، المغازی، ذهبی، ص ۷۱۴.

آمده و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را یاری می کند و پشت سر آن حضرت نماز می خواند. برای مثال، حدیثی در این زمینه از منابع اهل سنّت نقل می کنیم:

عن حذیفه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : فیلتفت المهدی و قد نزل عیسی علیه السلام کانما یقطر من شعره الماء فیقول المهدی: تقدّم صلّ بالناس فیقول عیسی علیه السلام : أنما أقیمت الصلاه لک فیصلی عیسی علیه السلام خلف رجل من ولدی، فاذا صلیت قام عیسی علیه السلام حتی جلس فی المقام فیبایعه...(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف توجّه می کند در حالی که عیسی علیه السلام نزول کرده است و گویی از موهای او آب می چکد. در این حال حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به او می گوید: جلو بایست و با مردم نماز کن. عیسی علیه السلام می گوید: همانا این نماز (جماعت)برای تو برپا شده است و عیسی به مردی از فرزندان من اقتدا می کند. پس از نماز، حضرت عیسی می ایستد تا این که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مقام می نشیند. آن گاه حضرت عیسی علیه السلام با آن بزرگوار بیعت می کند.

آنچه از این حدیث استفاده می شود این است که یاری کردن پیامبری مانند عیسی بن مریم علیه السلام مردی از اهل بیت؛ یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را امری سخیف و غیر عاقلانه، به حساب نمی آید. پس چگونه «رجعت» انبیای الهی و یاری حضرت علی علیه السلام، می تواند مسأله غیر عاقلانه و غیر قابل پذیرش به شمار آورد؟

اما جواب اشکال دوّم، با توجّه به اوصاف و کمالاتی که برای «دابّه الأرض» ذکر شده است، تفسیر آن به علی علیه السلام اهانتی محسوب نخواهد شد که قبلاً توضیح داده شده است.

شبهه هشتم: رجعت، مستلزم اجتماع انبیا و اوصیا

شبهه این است که اگر رجعت مورد قبول باشد، در صورت اجتماع همه ائمّه در

۱- مضمون این حدیث از طرق مختلف نقل شده است. (الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۶۷؛ منتخب الاثر، ص۳۹۲-۳۹۰).

زمان واحد، همه واجب الاطاعه هستند و این مستلزم اختلاف و تضییع حقوق و تعطیلی احکام خواهد شد؛ زیرا نظرات چند نفر هیچ گاه متّفق نخواهد بود؛ در نتیجه اطاعت از همه امکان ندارد.هنگامی که وضع، چنین باشد، گویا امام و رهبری برای آنان نیست؛ بنابراین رجعت رسول گرامی اسلام با ائمّه علیهم السلام در زمان واحد، مستلزم این مفاسد خواهد بود.

پاسخ: بر این شبهه جواب های مختلف و گوناگونی ارائه شده است(۱)، اما بهترین جواب این خواهد بود:

طبق روایات متعدّد، در زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تعدادی از پیامبران و ائمّه علیهم السلام رجعت خواهند کرد و بعضی از آن ها مدّت زمانی را با یکدیگر خواهند بود. ممکن است آن ها مکلّف باشند؛ ولی تکلیف به خصوص، نه به نبوّت و امامت؛ زیرا در احادیثی رسیده است که خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر وی، وحی کرد: «... دوران پیامبری ات پایان یافته و مدّتت تمام شده است،... میراث علم و آثار علم نبوّت را در اهل بیتت نزد علی بن ابی طالب علیه السلام قرار بده...(۲)» که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن را در حجه الوداع، در غدیر خم انجام داد؛ بنابر این در آن زمان، یعنی عالم رجعت، امامت بالفعل از آنِ امام زمان خواهد بود؛ امّا مسأله ولایت و امامت ائمّه علیهم السلام به زمان خلافت آن ها و مردم زمانشان مربوط می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «کل امامٍ هادٍ لِلقَرنِ الذَّی هُوَ فیهم(۳)؛ هر امامی، هدایت کننده کسانی است که میان آن ها است.» بنابر این اگر امامت و رهبری جامعه به یک نفر بالفعل باشد و سایر ائمّه علیهم السلام با حضور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ولایت و رهبری

۱- بحار الانوار، ج۲۵، ص۱۰۸.

۲- عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ لَمَّا أَنْ قَضَی مُحَمَّدٌ نُبُوَّتَهُ وَ اسْتَکمَلَ أَیَّامَهُ أَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ أَنْ یَا مُحَمَّدُ قَدْ قَضَیْتَ نُبُوَّتَک وَ اسْتَکمَلْتَ أَیَّامَک فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِی عِنْدَک وَ الْإِیْمَانَ وَ الِاسْمَ الْأَکبَرَ وَ مِیرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّهِ فِی أَهْلِ بَیْتِک عِنْدَ عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَإِنِّی لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِیمَانَ وَ الِاسْمَ الْأَکبَرَ وَ مِیرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّهِ مِنَ الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّیَّتِک کمَا لَمْ أَقْطَعْهَا مِنْ ذُرِّیَّاتِ الْأَنْبِیَاءِ (کافی، ج: ۱، ص۲۹۳).

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۹۱.

بالفعل را به عهـده نخواهند داشت. لذا روایاتی از ائمّه هدی علیه السـلام آمده است که دو امام در زمان واحد جمع نمی شود، مگر این که یکی قائم و ناطق میان مردم و دیگری، ساکت باشـد. چنانچه در صـحیحه حسـین بن ابی العلاء آمده است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

تَكونُ الْأَرْضُ لَيسَ فِيهَا إِمَامٌ قَالَ لَا قُلْتُ يَكونُ إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ(۱)؛

«آیـا زمین بـدون امام است؟» فرمود: «نه». عرض کردم: «آیا دو امام می تواننـد باشـند؟» فرمود: «نه، مگر این که یکی از آن دو ساکت است.»

همـان طور که حضـرت سـید الشّـهدا علیه السـلام بـا همه کرامت های سـرشار و فضایل آشـکاری که داشت، زمان امام حسـن مجتبی علیه السلام همواره تابع امر و نظر وی بود و هرگز بدون اجازه آن حضرت، در امور دخالت نمی کرد.

انبیا و اولیا به سـبب عصـمت، اندیشه بلند و تشخیص کامل مصالح جامعه، در مقابل اراده ذات حق تسلیم محض و فرمان بردار مطلق هسـتند که غیر از خـدا نبیننـد و غیر از خـدا نیندیشـند و از آن جـا که خداونـد، امـامت بالفعل را در زمان رجعت، از آنِ آخرین وصـی پیامبر قرار داده است، دیگران در مقابل اراده الهی سـر فرود خواهنـد آورد. در این صورت، هیـچ گونه اختلاف در پیشوایی سیاسی، اجتماعی و دینی در جهان به وجود نمی آید.

امام خمینی قدس سرّه در یکی از سخنرانی های خود فرمود:

این را من کرارا گفته ام، اگر همه انبیـا جمع بشونـد... و بخواهنـد کـار بکننـد، بخواهنـد دخـالت در امور بکننـد، هیـچ بـا هم اختلاف پیدا نمی کنند؛ امکان ندارد. برای چه؟ برای آن که آن ها نفس خودشان را

۱- کـافی، ج ۱، ص ۱۷۸؛ کمال الـدین، ج ۱، ص ۲۳۳. در این زمینه روایـات فراوان وجـود دارد؛ از جمله: صـحیحه ابن ابی یعفور و موثّق هشام بن سالم و هم چنین روایت عبید بن زراره است که همگی از امام صادق علیه السلام نقل می کنند. (بحار الانوار، ج۲۵، ص۱۰۶-۱۰۷؛ ح۲و۳و۶. به نقل از کمال الدین و بصائر الدرجات).

کشته بودند و مبدأ خلاف، نفس انسان است.(۱)

چنان که در روایات فراوانی گفته شده است: ائمّه معصومین علیه السلام نوری واحد هستند و شیعیان باید از مقایسه بین آن ها بپرهیزند.

شاید بتوان اضافه کرد که لزوما امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای کسانی امام است که نیازمند امامت و پیشوایی فرد دیگری هستند و هنگامی که انوار پاک معصومان به عنوان انسان کامل در نظام خلقت مطرح هستند، نیازی به امامت دیگری ندارند و در عصر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، آن حضرت برای دیگران امام است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمّه علیهم السلام در رجعت خود، امام خویش خواهند بود؛ زیرا اگر نیاز به امام داشته باشند، با عصمتشان سازگار نخواهد بود.

یک جواب نقضی هم وجود دارد که می توان گفت: رجعت، در انبیای سابق هم وجود داشت که با هیچ اشکالی روبه رو نشد و در آخر الزّمان هم اگر رجعت اتّفاق بیفتد، مانعی وجود ندارد. به گفته صاحب معالم «مهما أجبتم هنا؛ فهو جوابنا هناک!؛ هر جوابی که شما آن جا بگویید، همان جواب، جواب ما در این جا است.»

شبهه نهم: رجعت، مستلزم تناسخ

اشاره

همه می دانند که شیعه، بیشترین تحقیقات علمی را در ردّ قائلان به تناسخ دارد و مستدل ترین مبارزات علمی و فلسفی را در مقابله با این عقیده انحرافی از خود بروز داده است؛ ولی متأسفانه برخی از کسانی که اعتقاد به رجعت ندارند، دست به قلم شده و درباره این عقیده امید بخش و عدالت خواهانه، شبهاتی را مطرح کرده و شیعه را متّهم به عقیده به تناسخ می کنند.

احمد امین مصری می نویسد:

تحت التشیع ظهر القول بتناسخ الارواح(۲)؛ قول به تناسخ در لوای مذهب شیعه آشکار شد.

۱- صحیفه امام، ج۱ ۳، ص ۱۹۸.

۲- فجر الاسلام، ص۲۷۷.

دکتر عبد الرّحمن البدوی با صراحت، رجعت را به معنای تناسخ گرفته و می نویسد:

مذهب الرّجعه أو تناسخ الارواح(۱)؛ اعتقاد به رجعت همان اعتقاد به تناسخ است.

صفدری یکی دیگر از علمای مشهور اهل سنّت نیز رجعت و تناسخ را به یک معنا گرفته است. او می نویسد:

و منهم من قال بالتّناسخ و الحلول و الرّجعه بعد الموت و قبل القیامه(۲)؛

از طائفه شیعه کسانی هستند که قائل به تناسخ و حلول و رجعت، بعد از موت و قبل از قیامت می باشند.

مقریزی بعد از ذکر مطالبی درباره عبدالله سبأ می نویسد:

گروهی غالباً رافضی، عقیده به رجعت را از عبدالله سبأ گرفته اند و معنای رجعت این است که برخی از انسان ها پس از مرگ به دنیا بازمی گردند و این امر، همان تناسخ ارواح است.(۳)

اُبی ابن خلف اشعری قمی چنین می گوید:

این گروه اهل غلو می باشند؛ زیرا امامان را در درجه خدایی قرار داده اند. همچنین تناسخ را مطرح کرده، معاد، حساب و بهشت و دوزخ را انکار کردند و مدّعی شدند که قیامت، همان خروج روح از یک بدن و وارد شدن آن به بدن دیگر است؛ به این صورت که اگر آن روح پاک باشد، وارد بدنی می شود که در نعمت است و اگر پلید باشد، در بدنی معذّب قرار می گیرد و فرقه سبائیه این مسأله را رجعت می گویند.(۴)

ص:۲۶۰

۱- الخوارج و الشّیعه، ص ۱۵۰.

۲- الوافی بالوفیات، ج۲۴، ص۲۸۷.

۳- المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الارشاد، ج۲، ص ۳۵۷.

۴- المقالات و الفرق، ص ۴۵.

البتّه این شبهه را ناصر غفّاری نیز مطرح کرده است.(۱)

فرغانی درباره این اعتقاد چنین می نویسد:

یجب إکفار الرّوافض فی قولهم برجعه الأموات الی الدّنیا و بتناسخ الأرواح...؛ واجب است که شیعه را به سبب اعتقاد به رجعت و تناسخ ارواح، تکفیر کرد.(۲)

البتّه این گونه سخنان ناشایسته درطول تاریخ کم نیست وهمواره نثار معتقدان به رجعت شده است، قطعاً این، اوّلین افترا وآخرین افترا نیز نخواهد بود.

به هرحال استدلال آن ها این است که رجعت، مستلزم تناسخ است وتناسخ، باطل است؛ پس رجعت، باطل است.

قبل از این که پاسخ این شبهه داده شود، ابتدا لازم است معنای تناسخ روشن شود، تا تفاوت رجعت و تناسخ معلوم گردد.

تناسخ در لغت از ریشه «نسخ» گرفته شده است.

النسخ هو إزاله شیء بشیء یتعقّبه، کنسخ الشمس الظّل، و الظّل الشّمس، و الشّیب و الشباب(۳)؛

نسخ یعنی از بین بردن چیزی به وسیله چیزی که در پی آن جزء اوّل در می آید، چونان که خورشید، سایه را و سایه، نور خورشید را و پیری، جوانی را از میان می برد.

اما معنای اصطلاحی تناسخ، حکیم عبدالرّزاق لاهیجی می نویسد:

نقل نفس ناطقه از بدن، بعد از موت به بدن انسانی دیگر را تناسخ گویند.(۴)

حال که معنای تناسخ روشن شد، لازم است درباره تناسخ و اقسام تناسخ،

۱- مذهب الشّیعه الامامیه الإثنی عشریه، ج۲، ص۹۲۶.

۲- الفتاوی الهندیه، ج۲، ص۲۶۴.

۳- المفردات فی غرایب القرآن، ص۴۹.

۴- گزیده گوهر مراد، ص۱۰۴.

توضیح کوتاهی ذکر شود.

مقصود از تناسخ این است که انسان بار دیگر از طریق نطفه و علقه و... به این جهان بازگردد، تا سزای اعمال خود را ببیند. اصلاً نظریه تناسخ بر اساس انکار قیامت پی ریزی شده است و پیروان این مکتب، پاداش و کیفر اعمال و رفتار را منحصر به دنیا می دانند. خلاصه این عقیده آن است که جهان آفرینش، پیوسته در گردش است و هر دوره ای، تکرار دوره پیشین بوده و این گردش و تکرار پایان ندارد. روح هر انسانی پس از مرگ بار دیگر به دنیا باز می گردد و این بازگشت مبتنی بر کردار و رفتار پیشین او است. اگر در روزگار گذشته به کارهای نیک و شایسته دست زده است، دوران بعد را با شادی و خوشی سپری می کنند و اگر مرتکب اعمال ناروا و زشت شده است، گرفتار حزن و اندوه می شود.

یعنی اگر روح آنان در زمان های سابق که در بدن های قدیمی بوده، کار نیک انجام داده است، در این دوره که نتیجه اعمال حسنه ارواح آنان در قدیم می باشد، در خوشی و شادی است. همان طور آلام و مصائبی که برخی انسان های کنونی در این دوره می بینند نیز از همین باب خواهد بود؛ یعنی نتیجه گناهانی است که روح آنان در دوره های سابق در بدن های قدیم مرتکب شده است. این گروه از مدعیان به صورت انحرافی به فرق مختلفی تقسیم شده اند که ذیلا بیان می گردد.

الف. اقسام تناسخ

قائلان به تناسخ، به چهار گروه تقسیم می شوند:

۱. نسوخیه: معتقدند روح انسان پس از مرگ، به بدن انسان دیگری تعلّق می گیرد. اگر انسان مرده، انسان خوبی باشد، روحش به بدن یکی از خوبان تعلّق خواهد گرفت و اگر بد بوده باشد، به بدن یکی از بدان.

۲. مسوخیه: معتقدند روح انسان بد، پس از مرگ به حیوانات خبیث مانند گرگ تعلّق می گیرد و روح انسان خوب، به حیوانات مفید و خوب مانند آهو.

۳. رسوخیه: می گویند روح انسان خوب پس از مرگ در جمادات مفید، مانند

ص:۲۶۲

معادن گران بها حلول می کند و روح انسان بد در جمادات پست و بی ارزش.

۴. فسوخیه: ادّعا می کنند روح انسان های خوب پس از مرگ، به گیاهان مفیدی، مانند گل ها تعلّق می گیرد و روح انسان های بد، به گیاهان بی منفعت و مضر، مانند حنظل حلول می کند.

مرحوم سبزواری در کتاب منظومه در این باره می فرماید:

نسخ مسخ رسخ فسخ قسماً إنساً أو حیواناً أو جماداً و نما(۱)

حال که تناسخ و اقسام آن دانسته شد، جواب خیلی روشن است و آن این که در تحقّق تناسخ، دو ظرف و کالبد مختلف لازم است که روح از یکی به دیگری منتقل شود؛ در حالی که در رجعت، روح به کالبد خود باز می گردد و مرده زنده می شود؛ بنابراین نمی توان رجعت را تناسخ دانست؛ همان طور که حشر در قیامت را نمی توان تناسخ به حساب آورد. به بیان دیگر قائلان به تناسخ، بازگشت انسان را به این جهان به عنوان معاد تلقّی می کنند و این بازگشت را در همه افراد بشر باور دارند و حیات در عالم آخرت را به کلّی منکرند؛ امّا معتقدان به رجعت، تنها بازگشت گروهی انگشت شمار را به این جهان، برای یک سلسله مصالح تجویز می کنند که پس از آن بار دیگر به سوی عالم آخرت شتافته و روز معاد همراه دیگر انسان ها محشور خواهند شد. {ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ...}(۲)؛ در این روز همه مردم گرد آورده می شوند.»

مرحوم علّامه طباطبایی در این باره می فرماید:

تناسخ این است که بگوییم: نفس آدمی بعد از آن که به نوعی کمال، استکمال کرد و از بدن جدا شد، به بدن دیگری منتقل شود. این محال است؛ زیرا از دو صورت خارج نیست. یا بدنی که نفس مورد گفت وگو می خواهد به آن وارد شود، خودش نفس دارد یا ندارد. اگر نفس داشته باشد، مستلزم آن است که یک بدن، دارای دو نفس بشود و این

۱- شرح منظومه سبزواری، ص ۳۱۷.

۲- سوره هود:۱۰۳.

همـان وحـدت کثیر و کثرت واحـد می باشـد (که محال بودنش روشن است. بطلان وجود دو روح در یک بـدن به این جهت است که تشخّص و شخصیت هر انسانی، واحد است اگر دو روح در یک بدن باشد، معنایش این می شود که هر فردی دو نفر و دو ذات و دو انسـان باشـد و این بـدیهی البطلان است؛ زیرا بالوجـدان چنین چیزی را در خود نمی یابـد) و اگر نفس نـدارد، مستلزم آن است که چیزی که به فعلیت رسیده، دوباره بالقوّه شود. این هم محال است.(۱)

امام خمینی قدس سرّه در این باره چنین می فرماید: در مسأله رجعت، نمی توان از راه ابطال تناسخ، به عدم آن قائل شد؛ چون رجعت، تناسـخ نیست و چنین نیست که (انسان) وقتی که رجعت می کنـد، اوّل بـدنش نطفه، سـپس جنین باشـد و بعد نفسـش داخل در آن شود. مسلّم این طور نیست.(۲)

سبزواری نیز در منظومه آن را به نظم کشیده است.

لزوم اجتماع نفسین علی صیصیه تناسخا قد ابطلا(۳)

وارد شدن و اجتماع دو نفس بر یک بدن، لازمه اعتقاد به تناسخ است و همین لازمه باعث ابطال تناسخ است.

خلاصه بحث این که رجعت با تناسـخ فرق دارد. اگر رجعت، تناسـخ باشد زنده شدن مردگان به دست عیسـی علیه السلام نیز تناسخ است و حشـر و نشـر در قیامت و معاد جسمانی نیز باید تناسخ باشد(۴)؛ بنابراین کسانی که رجعت را تناسـخ می دانند یا معنای تناسـخ را نفهمیـده انـد یا معنای رجعت را، یا معنای هر دو را؛ در حالی که روشن شد، رجعت، غیر از تناسخ است؛ بنابر این می توان گفت: احمد امین مصری و برخی دیگر که رجعت را نوعی تناسخ دانسته اند، در جهل کامل بوده اند.

۱- تفسیر المیزان، ج۱، ص۲۱۱ ؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱ ص ۳۱۵.

۲- تقریرات فلسفه امام خمینی، ج۳، ص۱۷۲ ؛ تفسیر نمونه، ج۱، ص۱۶۴.

۳- شرح منظومه سبزواری، ص ۳۱۶؛ اشارات، نمط ۸، ص۳۵۶.

۴- عقاید الامامیه، ص۱۲۱.

ب. برخورد ائمّه علیهم السلام با اعتقاد به تناسخ

امامان معصوم علیهم السلام در همان ابتدا، با توجّه به عمق پیامدهای ناگوار اعتقاد به تناسخ، با شدّت تمام با این عقیده به مبارزه برخاسته و آن را نفی می کردند؛ چرا که این اعتقاد، به انکار اصول دین (معاد) خواهد انجامید.

جای بسی تأسّف است که بعضی برادران اهل تسنّن، این اعتقاد را به شیعه نسبت می دهند. البته نباید انکار کرد که برخی از اهل غلو که خود را منسوب به شیعه می دانند، به نحوی معتقد به تناسخ بوده اند؛ ولی همان گونه که ائمّه علیهم السلام از غلات تبرّی می جستند، شیعیان نیز از این اعتقاد به دور بوده اند. در این جا مناسب است که موضع گیری های ائمّه علیهم السلام درباره این اعتقاد ذکر شود.

در حدیثی مفصل، مأمون مسایل مختلفی را از امام رضا علیه السلام پرسید. از جمله گفت: «نظر شما درباره قائلان به تناسخ چیست؟»

قَالَ الْمَأْمُونُ لِلرِّضَا علیه السلام یَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِی الْقَائِلِینَ بِالتَّنَاسُخِ فَقَالَ الرِّضَا علیه السلام مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ کافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ یُکذِّبُ بِالْجَنَّهِ وَ النَّارِ(۱)؛

امام رضا علیه السلام چنین پاسخ داد: هرکس به تناسخ معتقد باشد، به خداوند بزرگ کفر ورزیده و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است.

امام صادق علیه السلام در حدیث مفصّلی دیگر به تناسخ اشاره کرده است:

قَالَ إِنَّ أَصْحَابَ التَّنَاسُخِ قَدْ خَلَّفُوا وَرَاءَهُمْ مِنْهَاجَ الدِّینِ وَ زَیَّنُوا لِأَنْفُسِهِمُ الضَّلَالَاتِ وَ أَمْرَجُوا أَنْفُسَهُمْ فِی الشَّهَوَاتِ(۲)؛

قائلان به تناسخ، راه روشن دین را پشت سر انداختند و گمراهی ها را برای خودشان زینت دادند و خود را در وادی شهوات رها ساختند.

چنان که ملاحظه می شود در این دو حدیث، امام علیه السلام قائلان به تناسخ را کافر، منکر معاد و انسان هایی گمراه معرّفی می کند. شیخ مفید (ره) درباره معتقدان تناسخ می

۱- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۲۰.

۲- بحار الأنوار، ج۵۸، ص۳۳.

گوید:

و قد ابطل هولاء جمیع الشّرایع و السّنن(۱)؛ اهل تناسخ همه شریعت اسلام و سنّت های پیامبر را باطل کرده اند.

سید مرتضی (ره) می نویسد:

اهل التّناسخ لا یعَدّونَ من المسلمین... لکفرهم و ضلالتهم؛ اهل تناسخ گمراه و کافراند و جزئی از مسلمانان نیستند.(۲)

ج. شباهت ها و تفاوت های رجعت با تناسخ

خلاصه این که، رجعت وتناسخ در مبادی تصوّری، شباهت های انکار ناپذیری دارند و این امر باعث جولاندهی مخالفان گشته است. نزدیکی مفهوم آن دو، تا آن جا قابل توجّه است که امام خمینی (ره) می فرماید:

اگر اهل تناسخ، رجعت و معاد جسمانی را برای صحّت تناسخ دلیل می آوردند؛ [استدلال آن ها] سر و صورتی [بهتر] داشت.(۳)

امّا تفاوت های آن دو، اساسی وعمیق است؛ ولی در مبادی تصدیقی اگر دلایل اثبات رجعت را عقلی و نقلی بدانیم، به گونه ای امکان آن را از عقل، و ضرورت آن را در نقل به دست آورده ایم. در تناسخ، بر خلاف ادعای اهل تناسخ، دلیل قابل توجهی در عقل و نقل بر امکان و ضرورت آن وجود ندارد؛ بلکه ادلّه عقلی و نقلی، آن را غیر ممکن دانسته است.

با توجّه به مطالب گذشته، شباهت ها و تفاوت های رجعت و تناسخ را به طور فهرست وار بیان می کنیم.

شباهت ها:

۱. در هر دو، تعلّق نفس به بدن مادّی صورت می گیرد؛

۱- المسائل السّرویه، ص۴۶.

۲- رسائل المرتضی، ج۱، ص۴۲۵.

۳- تقریرات فلسفه، ج۲، ص۱۹۳.

۲. در هر دو، نوعی بازگشت به زندگی وجود دارد؛

۳. مسأله مرگ و جدا شدن نفس از بدن در هر دو، مطرح است؛

۴. برخی از طرفداران هر دو عقیده، ادّعا دارند عقیده مورد نظرشان به منظور استکمال نفس صورت می گیرد.

تفاوت ها:

۱. در رجعت، یک بدن وجود دارد؛ امّا در تناسخ، تعدد بدن مطرح است؛

۲. رجعت، تأیید بر معاد است؛ امّا تناسخ، ردّ معاد و بهشت و دوزخ است؛

۳. رجعت، شامل گروهی خاص می شود؛ امّا تناسخ، همگانی است، البتّه در تناسخ مطلق و نامحدود؛

۴. در رجعت، روح به بدن سابق خود باز می گردد؛ امّا در تناسخ، روح به غیر بدن اولی باز می گردد؛

۵. در رجعت، ارواح حادث هستند؛ امّا در تناسخ، ارواح ازلی اند؛

۶. در رجعت، روح پس از مدّت ها استقلال از بدن مادّی، به بدن مراجعت می کنند؛ امّا در تناسخ، بلافاصله باید روح به بدن تعلّق گیرد؛

۷. در رجعت، بازگشت نفس کامل به کامل است؛ اما در تناسخ، بازگشت نفس از فعل به قوّه و یا اتّحاد فعل به قوّه مطرح است؛

۸. رجعت، در زمانی خاص صورت می گیرد؛ ولی تناسخ، مقید به زمان نیست؛

۹. در رجعت، زنده شدن است و در تناسخ، بازگشت به صورت تولّد جدید؛

۱۰. در رجعت، بهترین و بدترین ها باز می گردند، امّا در تناسخ، بدترین ها و بهترین ها تناسخی ندارند و به دنیا باز نمی گردند؛

۱۱. در رجعت، بدن کامل، دفعتاً حاصل می شود. (چه به صورت انشاء بدن چه به صورت خلق جدید بدن) امّا در تناسخ، بدن به تدریج کامل می شود؛

۱۲. در رجعت، ارواح محدودیت ندارند؛ امّا در تناسخ، روح محدود و نیازمند جسم است؛

ص:۲۶۷

۱۳. در رجعت، بـدنِ جدیـد صورت انسانی دارد؛ امّا در برخی از اقسام تناسخ، بدن جدید به شـکل حیوان یا جماد و نبات هم می باشد.

د. تدارک یک اشتباه احتمالی

مرحوم آیت الله معرفت در رساله فرضیه بازگشت روح می نویسد:

سه موضوع در شـریعت مقدّس اسلام آمده و به آن اعتراف شده است که بی شباهت به مسأله تناسخ نیست. گرچه این شباهت فقط ظاهری است و حقیقت آن، از حقیقت تناسخ به کلّی جدا است:

۱. رجعت: رسـتاخیز کوچکی که همگـانی نیست و قبل از رسـتاخیز بزرگ تحقّق پیـدا می کنـد، است و فقط جنبه اختصاصـی دارد و این، پس از ظهور حضـرت حجّت علیه السـلام است که امامـان و بزرگـان ایمـان و سـرجنبانان کفر و زنـدقه بازخواهند گشت و حوادثی مخصوص اینان رخ خواهد داد. روایات بسیاری به این مطلب تصریح دارند.(۱) این رجعت همچون بازگشت در همان بدن های اولیه برانگیخته می شوند؛ لذا نبایستی با تناسـخی که دیگران می گویند که بازگشت در قالب های جدید و بدن های دیگر است، اشتباه شود.

۲. مسـخ: در ملّت های سابق بسـیار اتّفاق می افتاد که مورد غضب الهی قرار می گرفتنـد و خداوند آن ها را تبدیلِ صورت می داده؛ به شـکل میمون ها یا خوک ها در می آورده است. چنان چه درباره «اصـحاب السّبت» آمده است: {فَلَمَّا عَتَوْاْ عَن مَّا نهُُواْ عَنْهُ قُلْنَا لهَُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئين}(۲)؛ و چون از ترک چیزی که از آن منعشان کرده بودند سرپیچی کردند، گفتیم: بوزینگانی مطرود شوید.»

بر یهودیـان فرض بود روز شـنبه از صـید مـاهی خود داری کننـد؛ ولی اینان با طرح نیرنگ آمیزی، ماهیان را که در آن روز به طور آزاد و دسته های فراوان در گردش می آمدند، در حوضچه هایی حبس می

۱- روضه کافی، ج۸، ص۲۰۶ و ۲۴۷ ؛ بحار الانوار، ج۵۳، ص۳۹.

۲- سوره اعراف: ۱۶۶.

کردند و سپس روز بعد آن ها را می گرفتند؛ لذا خداوند آن ها را بر اثر همین نیرنگ بازی، مورد غضب قرار داده به صورت میمون هایی در آورد.(۱)

اینک این «مسخ» فقط تبدیل شکل است؛ ولی بدن، همان بدن است و این دگرگونی در ظاهر و اندام آنان صورت گرفته، لذا نبایستی با مسأله «تناسخ» که جدا شدن روح از بدن و داخل شدن در بدن دیگر است، اشتباه شود.

۳. تجلّی: تجلّی روح و ظاهر شدن آن، با همان جسم روحانیش، منتهی با پائین آوردن درجه ارتعاشات آن، تا قابل رؤیت شود، به همان صورت اصلی انسانی یا به صورت حیوانات، مسأله ای است که مورد اتّفاق اسپریت ها است.(۲)

در روایات بسیاری نیز آمده است که روح می تواند خود به خود، بدون آن که احتیاج به بدن داشته باشد، در همین جهان ظاهر شود، خواه به صورت اصلی خودش، یا به صورت یکی از حیوانات زشت، طبق کردار و روشی که داشته است و این را در اصطلاح «تجلّی روح» می گویند.(۳)

در تفسیر عیاشی آمده است:

حضرت موسی علیه السلام از خداوند در خواست کرد، که از پدرش حضرت آدم علیه السلام دیداری نماید، پس با وی ملاقات کرد و پرسش هایی چند از وی کرد، که بیشتر جنبه اعتراض داشت و حضرت آدم جواب هایی داد که بالاخره حضرت موسی علیه السلام قانع شد.(۴)

نیز آمده است:

عمر بن سعد، پس از کشته شدنش، به صورت بوزینه ای که در گردنش زنجیری بود، ظاهر شد و خانواده خود را شناخت؛ ولی اینان

۱- تفسیر المیزان، ج۸، ص۳۱۶ ؛ تفسیر عیاشی، ج۲، ص۳۴.
۲- المذهب الروحانی، ص۹۳-۹۰.
۳- بحار الأنوار، ج۶۱، ص ۱۱۰.
۴- بحار الأنوار، ج۱۱، ص۱۸۸.

نتوانستند وی را بشناسند.(۱)

اینک این تجلّی نباید با مسأله «تناسخ» اشتباه شود؛ زیرا تجلّی، ظاهر شدن روح است با همان قالب های برزخی «قالب مثالی، روانپوش» ولی تناسخ، بازگشت در قالب مادّی و بدنی دیگری است.

شبهه دهم: رجعت از افکار عبد الله بن سبأ و یهودیت

اشاره

یکی از شبهات بسیار مهم و جنجال آفرین در بحث رجعت، این است که اعتقاد به رجعت، از افکار شخصی اصالتاً یهودی به نام «عبدالله بن سبأ» به وجود آمده است. می گویند: او از صنعای یمن بود و در زمان خلیفه سوّم، عثمان به منظور آشوبگری و ایجاد اختلاف میان مسلمان ها، ظاهراً اسلام آورد؛ تا اسلام را تضعیف کرده و براندازد. وی به شهرهای بزرگ مسلمان نشین، مانند: کوفه، شام، بصره، مصر سفر کرد. او میان مردم، عقاید خاصی را تبلیغ می کرد؛ از جمله می گفت: «پیغمبر اسلام مانند حضرت عیسی بن مریم به دنیا باز می گردد». با گذشت زمان این عقیده، میان گروهی از مسلمان ها جای گرفت و منشأ پیدایش اعتقاد به رجعت شد. بنابراین اعتقاد به رجعت، ریشه یهودی دارد.

۱. عبد الله بن سبأ

قبل از اینکه پاسخ این شبهه داده شود، لازم می دانیم ابتدا چند نکته را درباره شخصیت عبدالله بن سبأ و عقاید او در تاریخ از نظر اهل سنّت یاد آور شویم.

اوّلین بار طبری نام عبدالله بن سبأ را از قول سیف بن عمر چنین معرّفی کرده است: او مردی یهودی از صنعا، با مادر سیاه پوست بود و در زمان عثمان به ظاهر مسلمان شد و در شهرهای بزرگ مسافرت کرد و مردم را بر ضد عثمان شورانید و در توطئه خود، موفّق شد عثمان را به قتل رساند.

۱- بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۱۱۱.

طبری اضافه می کند، اعتقاد به رجعت و بازگشت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا را نخستین بار، عبدالله بن سبأ مطرح کرد.(۱)

احمد امین مصری نیز این شبهه را مطرح کرده است. او با تقسیم بندی شیعه به دو گروه غالیان و میانه روها، عقاید صحیح و مسلّم شیعه مانند: «رجعت» و «مهدویت» را به غالیان این مذهب نسبت داده و ادّعا می کند که عبدالله بن سبأ اوّلین کسی است که الوهیت علی علیه السلام را مطرح کرده و نظریه رجعت، از افکار او است و این نظریه، به تدریج میان شیعه رواج پیدا کرد و به افکار و عقاید باطل دیگری، مانند اعتقاد به غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که به زودی ظهور خواهد کرد، منجر شد. احمد امین در آخر بحث چنین نتیجه می گیرد که: اعتقادات شیعه، افکار عبدالله سبا و یهودیت است.(۲)

آلوسی می نویسد:

عبدالله بن سبأ، اوّلین کسی است که بازگشت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را مطرح کرد و بعد از آن، جابر جعفی در قرن دوّم هجری، رجعت حضرت علی علیه السلام را قائل شد و زمانی برای رجعت تعیین نکرد؛ امّا در قرن سوّم هجری، شیعیان رجعت همه ائمّه و دشمنان شان را ادّعا کرده و زمان آن را هنگام ظهور خود مهدی دانستند.(۳)

شهرستانی می نویسد:

عبد الله سبأ، اوّلین کسی بود که به وجوب امامت علی قائل شد و غلو کرد و سپس الوهیت علی و تشبه امامان علیهم السلام به خدا که میان غالیان شیعه وجود دارد، همگی عقایدی است که از یهود و مسیحیت به این گروه راه یافته اند و سپس از این طایفه، به گروهی از اهل سنّت نیز سرایت کرده است.(۴)

۱- تاریخ طبری، ج ۲ ص ۶۴۷.
۲- فجر الاسلام، ص ۳۲۴-۳۱۱.
۳- روح المعانی، جزء ۲۰، ص ۲۴.
۴- الملل و النّحل، ج۱، ص۱۷۲-۱۷۴.

ابن خلدون در کتاب خود مطالبی مانند شهرستانی در ملل و نحل، مطرح کرده است.(۱)

ابن عبد ربّه در عقد الفرید این شبهه را مطرح می کند و مشابهت دین یهود و شیعه را بیان کرده و در تأیید ادّعای خود از «شعبی» نقل می کند:

«رافضه، یهود امّت اسلام است» یهودیان، سلطنت جامعه را در انحصار آل داوود می دانند؛ رافضه هم رهبری جامعه را فقط برای علی و آل او می دانند. یهودیان، جهاد را تا زمانی که عیسی ظهور نکند، جایز نمی دانند؛ رافضه هم جهاد در راه خدا را تا زمانی که مهدی علیه السلام ظهور نکند، جایز نمی دانند و...(۲)

ابن عساکر هم مانند دیگران، مطالب زیادی در این زمینه نوشته است. وی می نویسد:

عبد الله سبأ فرقه (سبائیه) را تأسیس کرد و این فرقه به او منتسب هستند. این طایفه، همان گروه غالیان رافضه است. ابن عساکر بعد از بیان مطالب چندی اضافه می کند: علی علیه السلام از کار او راضی نبود و با افکار او مبارزه می کرد. حتّی قصد داشت او را بکشد؛ ولی گروهی از رافضیان و پیروان عبد الله سبأ، مانع از کشتن او شدند و علی علیه السلام او را به شهر مداین تبعید کرد.(۳)

باید دانست، همه این تاریخ نویسان، درباره عبد الله سبأ، فقط یک منبع دارند و آن روایت سیف بن عمر تمیمی (متوفای ۱۷۰ ق) است و این همه بحث و گفت وگو به سبب روایت سیف به وجود آمده است.

سیف مطالب دروغ بسیاری ساخته و به دست راویان اخبار سپرده است. آنان نیز در اثر عدم توجّه و دقّت کافی، به نقل این گونه روایات بی اساس پرداخته اند.

۱- مقدمه ابن خلدون، ج۱، ص۱۹۰-۲۰۲.

۲- عقد الفرید، ج۲، ص۴۰۶.

۳- تاریخ مدینه دمشق، ج۲۹، ص۳-۱۰.

طبری در کتاب تاریخ خود، هفتصد و یک روایت می آورد که سند همه آن ها به سیف منتهی می شود و همه آن ها حوادث سال های ۱۱ تا ۳۷ هـ.ق را در بر می گیرند. جای تعجب آن که در کتاب تاریخ یاد شده، فقط یک روایت از سال دهم هجری از سیف نقل می کند. گویی تمام آگاهی های تاریخی او به همین چند سال پر ماجرا بوده و بس و از سایر زمان ها هیچ اطلاعی نداشته است.(۱)

حالا درباره شخصیت سیف بن عمر در علم رجال از نظر اهل سنّت نظر می اندازیم.

سیف از نظر علمای رجال، مورد وثوق نیست؛ بلکه تضعیف شده است. ذهبی در باره شخصیت سیف بن عمر از علمایی مانند، ابوحاتم، ابن حبان و... نقل می کند که «سیف بن عمر» در نقل احادیث قابل اطمینان نیست و احادیث او ارزشی نزد علما ندارد و او متّهم به کفر و الحاد نیز هست. (۲)

جمال الدّین ابوالحجّاج یوسف مزی نیز با نقل سخنانی از عبّاس دوری، نسائی و.. این راوی را جعل کننده احادیث و غیر قابل اعتماد معرّفی می کند.(۳)

محمّد بن حبان می نویسد:

سیف بن عمر گرچه از اهالی بصره بود، امّا در اصل کوفی است. او متّهم به کفر و زندقه است و روایات کذب را از زبان اشخاص معروفی نقل می کرده است.(۴)

ابو احمد عبد الله بن عدی جرجانی بعد از مطالب زیاد می گوید:

سیف، به ضعف و دروغ گویی نزدیک تر است، تا به صداقت و راستگویی.(۵)

نتیجه آن که وجود عبد الله سبأ که توسط سیف مطرح شده و سبب شهرت آفاق

۱- الغدیر، ج۸، ص۳۲۷و۳۲۸.

۲- میزان الاعتدال، ج۲، ص۲۵۵.

۳- تهذیب الکمال، ج۱۲، ص۳۲۶.

۴- المجروحین، ج۱، ص۳۴۵.

۵- الکامل، ج۳، ص۴۳۵.

گردیده است، هیچ اعتبار ندارد و این، ساخته و پرداخته سیف بن عمر است. علاوه بر این، تاریخ نویسان بزرگی همانند یعقوبی (متوفای۲۸۴ ق) در تاریخ یعقوبی، بلاذری (متوفای ۲۷۹ ق) در أنساب الاشراف و ابن سعد (متوفای ۲۳۰ ق) در الطبقات الکبری، هیچ نامی از عبد الله سبأ به میان نیاورده اند.

دکتر طه حسین در این زمینه می نویسد:

ابن سودا یعنی عبد الله بن سبأ، یک چهره افسانه ای و موهوم بوده که دشمنان شیعه او را برای تضعیف شیعه ذخیره کرده اند. زیرا شیعه ادّعای حکومت داشت؛ به همین دلیل او را در مذهب خوارج داخل نکردند، چون خوارج ادعای خلافت نداشتند.(۱)

دکتر علی وردی می گوید:

نزاع صحابه، مشکلی مهم برای اهل سنّت بود؛ از این رو، ابن سبأ را آفریدند تا بار این مشکل را تحمّل کنند.(۲)

بعد از توضیح مطالب فوق، متذکّر می شویم که شبهه، در واقع از دو بخش تشکیل شده است: یکی این که اعتقاد به رجعت، از افکار عبد الله بن سبأ است. دوّم این که این اعتقاد، ریشه در یهودیت دارد.

چهار جواب برای بخش اول شبهه مطرح می شود:

پاسخ نخست: بیان شد که شخصیت عبد الله بن سبأ، ساختگی و عاری از حقیقت است؛ زیرا تنها راوی آن، سیف است که از نظر علمای رجال تضعیف شده و دارای اعتبار نیست.

علّامه عسکری، مهم ترین تحقیق درباره عبد الله سبأ را انجام داده و کتابی به همین نام نوشته است. وی با ارائه مدارک ثابت می کند سیف به دنبال اهداف شومی بوده و جعل روایت کرده است و عبد الله سبأ، اصلاً وجود خارجی ندارد.(۳)

۱- الفتنه الکبری علی و بنوه، ص۹۱.

۲- وعاظ السلاطین، ص۱۷۵.

۳- عبد الله بن سبا، ص۲۷۵ - ۲۷۸.

بنابر آنچه تاریخ نگاران درباره عبد الله بن سبأ نوشته اند، وی از نظر حکّام وقت (افسد المفسدین) بوده است؛ ولی در کمال آزادی در سراسر کشور اسلامی، به نشر اندیشه های باطل خود می پرداخته و کوچک ترین مزاحم و مخالفی بر او وجود نداشته است. این از شگفتی های تاریخ به شمار می رود چگونه است که ابوذر، صحابی بزرگ پیامبر، فقط به سبب گفتن چند کلمه حق، به فرمان حکّام وقت به بیابان خشک ربذه تبعید می شود؛ امّا فرزند سبأ، این یهودی فتنه انگیز، بدون واهمه، مردم را به شورش و آشوب فرا می خواند؟ راستی این باور کردنی است؟ آیا این، گواه بر افسانه بودن این مرد موهوم نیست؟

پاسخ دوم: بر فرض که عبد الله سبأ، وجود واقعی داشته و عقاید باطل خود را میان مسلمانان ترویج می کرده است؛ ولی دلیل نمی شود که شیعه عقاید و افکار خود را از این شخص گرفته باشد. با توجّه به این که ناقلان داستان عبد الله سبأ، خبر برخورد قاطعانه علی علیه السلام را با ابن سبأ نقل کرده اند، آیا ممکن است شیعه که خود را پیروان راستین حضرت علی علیه السلام می داند، از عقاید این شخص پیروی کند؟

پاسخ سوم: ناقلان داستان عبد الله سبأ نقل کرده اند: ابن سبأ معتقد به الوهیت حضرت علی علیه السلام بود. او عقیده داشت آن حضرت، نمی میرد؛ لذا هنگامی که خبر شهادت علی علیه السلام را در مداین به او خبر دادند، به شدّت تکذیب کرد و گفت: «حتی اگر مغز سر او را برای من در هفتاد لفاف بیاورید، به مردن او معتقد نخواهم شد».

امّا شیعه در مسأله توحید، از عقاید بسیار عمیقی برخوردار است و فاصله زیادی بین این مذهب و سایر مذاهب که مدّعی توحید هستند، وجود دارد و در پرستش خداوند از هر گونه شرک به دور است. گذشته از این، آقایانی که شیعه را متّهم به پیروی از عبد الله سبأ می کنند، هیچ اطّلاعی از عقاید و افکار شیعه ندارند.

شیعیان راستین، اعتقاد به زنده بودن حضرت علی علیه السلام ندارند؛ بلکه معتقدند که حضرت علی علیه السلام در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان، به دست شخصی از اهل

خوارج، به نام ابن ملجم مرادی در محراب مسجد کوفه در حال نماز، مجروح و دو روز بعد به شهادت رسید. بعد از ضربت ابن ملجم، حضرت فرمود: «فزت و ربّ الکعبه؛ به خدای کعبه قسم! رستگار شدم».

همچنین شیعیان دوازده امامی که خود را پیرو علی علیه السلام می دانند، در سه شب قدر از ماه مبارک رمضان، لعن بر قاتل امام علی علیه السلام را مستحب می دانند و صد بار می گویند: «خدایا! قاتل علی را لعن کن» آیا ممکن است که عقیده شیعه از افکار عبد الله سبأ باشد؟

پاسخ چهارم: ما در آغاز، رجعت را توسط آیات و روایات متواتر اهل بیت علیه السلام که دو منبع اصلی اسلام هستند، ثابت کردیم. همچنین گفتیم که طبق آیات و روایات، رجعت در انبیا و امّت های گذشته اتّفاق افتاده است و در هیچ یکی از آن ها نامی از عبد الله سبأ وجود نداشت. این شبهه که شیعه اعتقاد به رجعت را از افکار عبد الله سبأ گرفته است، ادّعای بدون دلیل است.

۲. ارتباط رجعت به یهود

در این بخش، سه جواب ارائه می کنیم:

پاسخ نخست: پیوسته در اعتقاد و افکار میان دو نفر، دو گروه، دو کشور و یا دو دین، مشابهت هایی دیده می شود؛ امّا به صرف دیدن شباهت نمی توان نتیجه گرفت ریشه افکار یکی از دیگری متأثر شده است. اگر حکم به نسبت دادن ریشه یکی به دیگری بشود، باید گفت: بسیاری از احکام و عقاید اسلامی، ریشه در یهودیت و مسیحیت دارد و در این مسایل، مسلمانان از یهود و مسیحیت پیروی کرده اند؛ زیرا بسیاری از عقاید اسلامی، شباهت هایی به دین یهود و مسیحیت دارد. که به سه نمونه اشاره می کنیم:

الف. نماز و زکات از مهم ترین واجبات دینی مسلمانان می باشد و حال این که در ادیان سابق نیز وجود داشته است. حضرت عیسی علیه السلام می فرمایند:

{وَأَوْصانی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیًّا}(۱)؛ و خداوند مرا به نماز و زکات تا زمانی که زنده ام سفارش کرده است.

ب. روزه، یکی از واجبات مهم اسلام است که در امّت های گذشته نیز واجب بوده است. خداوند می فرماید:

{یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کتِبَ عَلَیْکمُ الصِّیامُ کما کتِبَ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکمْ لَعَلَّکمْ تَتَّقُونَ}(۲)؛

روزه بر شما (مسلمانان) واجب شد، همان طور که بر پیشینیان از شما واجب شده بود.

ج. قصاص نیز از ضروریات اسلام است؛ در حالی که این حکم، در تورات برای یهودیان بوده است و خداوند می فرماید:

{وَ کتَبْنا عَلَیْهِمْ فیها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کفَّارَهٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ یَحْکمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِک هُمُ الظَّالِمُونَ}(۳)؛

و بر آن ها ــ بنی اسرائیل ــ در آن (تورات) مقرّر کردیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان و هر زخمی، قصاص دارد و اگر از قصاص درگذرد، کفاره (گناهان) او محسوب می شود و هر کس به حکم خدا حکم نکند، ستمگر است.

این حکم ــ قصاص ــ در (تورات) کنونی نیز موجود است. همچنین میثاق حضرت موسی علیه السلام با یهوه (خدا) در کوه طور به نام (ده فرمان یا احکام عشره) معروف است و تعدادی از این فرمان ها مثل حکم قتل و دزدی و... در دین اسلام نیز موجود می باشد.

۱- سوره مریم:۳۱.

۲- سوره بقره:۱۸۳.

۳- سوره مائده:۴۵.

حال آیا به دلیل اینکه نماز و روزه و زکات و همچنین حکم دزدی و قتل و... در امّت های پیش از اسلام بوده است، می توان گفت: این مسأله، از ادیان گذشته وارد دین اسلام شده است؟ آیا این ها را همچون یک شبهه می توان مطرح کرد؟

پاسخ دوم: بر فرض اینکه قبول کنیم، اعتقاد به رجعت از عقاید یهود بوده و از آن جا به شیعه راه یافته است، اشکالی وارد نمی شود؛ زیرا تمام عقایـد و احکامی که یهودیان داشـتند، با آمدن اسـلام نسخ نشده اند؛ بلکه مواردی از این عقاید و احکام باقی مانـده انـد. از سوی دیگر، آمـدن پیامبر و مبعوث شـدن آخرین پیامبر در جزیره العرب و... را علمای یهود قبل از ظهور اسـلام برای مردم بیان می کرده اند. در آیاتی از قرآن نیز این مطلب تصریح شده است؛ مانند:

الف. {وَ إِذْ قالَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنی إِسْرائیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَی مِنَ التَّوْراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ}(۱)؛

و به یـاد آور هنگـامی که عیسـی بن مریم به بنی اسـرائیل گفت: من رسول خـدا به سوی شـما هسـتم و آنچه در دست دارم از تورات را تصدیق می کنم و بشارت می دهم به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است....

ب. {الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الْأُمِّی الَّذی یَجِدُونَهُ مَکتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ}(۲)؛

آنان که از این رسول، این پیامبر امّی پیروی می کنند، آن کسی که نام و وصفش را در تورات و انجیل مکتوب می یابند....

ج. {محمّد رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِک

۱- سوره صف:۶.

۲- سوره اعراف:۱۵۷.

مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجیلِ}(۱)؛

محمّـد، رسول خـداست و آن هایی که با او هسـتند، بر کفّار سـخت گیرنـد و با یکدیگر مهربانند... این است وصف آنان در تورات و در انجیل.

د. {وَ لَمَّا جاءَهُمْ کتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الْکافِرین} (۲)؛

و هنگامی که یهودیان را کتابی (قرآن) از طرف خداونـد آمـد که تصـدیق کننده (تورات) آن ها می باشد و آن ها (یهود) در قبـل (از ظهور اسـلام) هنگـام نبرد بـا مشـرکان، پیروزی بر آن ها را به خود نویـد می دادنـد (که با کمک آن بر دشـمن پیروز شوند) با این همه هنگامی که این (کتاب و پیامبری) را که (از قبل) شناخته بودند نزد آن ها آمد و به او کافر شدند. لعنت خدا بر کافران باد.

تمام مفسّـران شـیعه و سـنّی در تفسـیر آیه نوشته اند: قبل از ظهور اسلام، گروهی از یهود به شهر یثرب مهاجرت کردند و طبق آن چه در تورات خوانده بودند، منتظر ظهور پیامبری در این سرزمین بودند. هنگامی که با مشرکان(۳) وارد جنگی می شدند، در دعاهـا از خداونـد پیروزی طلب می کردنـد و خـدا را قسم می دادنـد: «خـدایا! به حقّ پیامبری که در آخرالزّمان مبعوث می کنی که ما اوصاف او را در تورات خوانده ایم، ما را بر دشمنان ما پیروز کن.» و به اعلی صوت فریاد می کشیدند: «زمان ظهور آخرین پیامبر خدا نزدیک است و در زمان ظهور او و در پرتو رهبری او، شما را شکست خواهیم داد.»

البتّه پس از ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یهودیان به گفته خود عمل نکردند؛ لذا در این آیه

۱- سوره فتح:۲۹.

۲- سوره بقره:۸۹.

۳- مقصود از مشرکا ن همان طایفه اوس و خزرج است که از مهاجرا ن (قبل از اسلام) به یثرب به شمار می آمدند و به شرک و بت پرستی مشـغول بودنـد. این دو طـایفه نه تنهـا بـا یکـدیگر مشـغول نزاع بودنـد ؛ بلکه چون یهودیـان صـاحب مال و ملک فراوانی بودند، با یهودیان نیز به جنگ می پرداختند تا از اموال و املاک آن ها بهره برداری کنند ؛ امّا پس از ظهور اسلام و به خصـوص پس از هجرت پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به مـدینه تمـامی افراد این دو قـبیله به اسـلام گرویدنـد و به انصـار مشهور شدند.

مـذمّت شدنـد. آیـات و احـادیث دیگری در بشارت هایی که در تورات و انجیل، نسـبت به ظهور آخرین پیامبر آمـده، موجود است که به سبب اختصار، به همین مقدار اکتفا کردیم.

آیا شـبهه کننده که خود مسـلمان و معتقد به قرآن می باشد، می تواند بگوید: چون اوصاف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان مؤمن او در تورات و انجیـل ذکر شـده است، پس ریشه اعتقاد به اسـلام و پیامبر بزرگوار آن در تعلیمات یهود و مسیح می باشد و از جعلیات آنان خواهد بود؟

آیـا بر مبنای خبر یهودیان به ظهور اسـلام، اساس دین اسـلام را دینی یهودی بـدانیم؟ به گفته مرحوم کاشف الغطاء، آیا احمد امین مصـری می توانـد این جـا هم بگویـد: «إن الیهودیه ظهرت فی الاسـلام لأـن الیهود یقولون بعباده إله واحـد والمسـلمون به قائلون؟!(۱) آئین یهود دیگری در دین اسـلام ظهور کرد، چون یهود هم قائل به خدای یگانه است و مسلمانان نیز به این معتقد هستند!»

ذکر نـام پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم و یـا ائمّه اثنی عشـر شـیعه یـا ذکر اعتقـاد به رجعت در کتاب های آسـمانی پیشـینیان، نه تنهـا موجب سـستی اعتقـاد به اسـلام و مکتب تشیع نمی شود؛ بلکه موجب اسـتحکام هر چه بیشتر پایه های آن و کاشف از عنایت خاصّ حق تعالی به آن می باشد.

پاسخ سوم: اگر شـباهت ها میان عقاید و افکار، ملاک ریشه یابی قرار گیرد و افکار یک طرف را ریشه افکار طرف دیگر قرار دهیم، بنابراین برادران اهل سـنّت نبایـد برای اثبات فضایل خلیفه اوّل و دوم، خبری را از منابع یهود، یا از اشـخاص یهودی نقل کنند؛ برای نمونه، به این مطلب توجّه شود:

سیف بن عمر در داسـتان فتـح شـام که در زمـان خلیفه دوّم، عمر، انجـام گرفت، نقـل می کنـد: وقتی عمر وارد شـام شـد یک یهودی با او ملاقات کرد و از مقام و منزلت و پیروزی های آینده عمر خبر داد و چنین گفت: «سلام بر تو ای فاروق!

۱- اصل الشیعه و اصولها، ص۱۶۷.

تویی فتح کننده بیت المقدّس. به خدا سوگند! از این سفر بر نمی گردی، مگر آن که بیت المقدّس به دست تو فتح شود».

ابن اثیر گوید: «اوّلین بار صفت فاروق را اهل کتاب برای عمر ذکر کردند.(۱)»

داستان های دیگری هم هست که برای اطلاع بیشتر به کتاب اسد الغابه مراجعه شود.

ص:۲۸۱

۱- اسد الغابه، ج۴، ص۵۷.

بخش هفتم: آخرین حاکم در جهان

اشاره

ص:۲۸۳

مقدمه

در بحث های قبلی، روایاتی را که دلالت بر رجعت انبیا و امامان معصوم علیهم السلام در زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می کرد، بیان کردیم. امّا نکات ناگفته بسیاری باقی می ماند؛ نظیر این که: آیا جهان با قیام قائم و حکومت او پایان خواهد گرفت و قیامت برپا خواهد شد؟ بر پایه برخی روایات، چهل روز پیش از برپایی قیامت، آن حضرت از دنیا خواهد رفت و در برخی از روایات، ظهور آن حضرت را از علایم قیامت دانسته اند که از آن به «اشراط الساعه» تعبیر شده است. نیز اقوال و روایات مختلف دیگری وجود دارد که بعد از حکومت قائم، حکومت هایی همانند حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام یا حکومت دوازده مهدی! خواهد بود.

چاره کار در پاسخ به این سؤال ها این خواهد بود که اندیشمندان و محقّقان درد آشنا همت کرده، به دور از هر نوع آسان گیری یا سخت اندیشی نامعقول، منابع روایی را بکاوند و از منظر ناب عقیدتی و فارغ از مصلحت اندیشی های سُست بنیاد، حریم واقعی این مسأله را بشناسند؛ چرا که مایه کمال دین و ارتقاء معرفت و ایمان دینی است و آن را برای شناساندن به مردمان با ایمان، تبیین کنند. پژوهش حاضر نیز در پی آن است که پرسش های مذکور را بررسی کرده، مستندات آن را بجوید. در این بخش، برخی از سؤال ها که مربوط به دوران پس از حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، در چند بخش بررسی می شود.

فصل ۱: حکومت امامان پس از مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

عقیـده ای وجود دارد مبنی بر این که پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم و امامان معصوم علیهم السـلام بعد از امام زمان علیه السلام به ترتیب رجعت کرده و حکومت می کنند. امّا آیا دلیل روشنی بر این عقیده وجود دارد یا نه؟

مرحوم سید عبدالله شبّر می نویسد:

کیفیه رجوعهم هل هو علی التّرتیب أو غیره فکل علمه إلی الله سبحانه و إلی أولیائه(۱)؛

چگونگی بازگشت آن ها آیا به ترتیب است یا ترتیب ندارد، علم آن نزد خداوند و اولیای او است.

این موضـوع در بخش پنجم، فصـل هـای طول عمر و تکرّر رجعت، مفصّلاً بحث شـد ودر آنجا حکومت پیـامبر و ائمّه علیهم السـلام اثبـات نگردیـد. ولی به سـبب اهمّیت مسأله و برای بررسـی بیشتر، آن را مجـدداً مورد بحث قرار می دهیم؛ زیرا در این بـاره، روایـات دیگری وجـود دارد که شایـد این عقیـده از آن جـا گرفته شـده باشـد. البتّه لازم به یـادآوری است، این که می گوییم، این روایات دلالت بر حاکمیت رسول مکرّم اسـلام و ائمّه هـدی علیه السـلام نمی کننـد؛ درصورتی است که حاکمیت آن ها را جـدا از دسـتگاه حکومت حضـرت مهـدی علیه السـلام بـدانیم؛ وگرنه حکومت امام زمان علیه السـلام در واقع، همان حکومت همه انبیا و امامان معصوم علیه السلام می باشد.

ص:۲۸۵

۱- حقّ الیقین، ج۲، ص۳۵.

۱. سَعْدٌ عَنْ جَمَاعَهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنِ حَسَن بن عَلى بِنِ أَبِی عُثْمَانَ وَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ الدَّیْلَمِی عَنْ أَبِیهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ اذْکرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکمْ إِذْ جَعَلَ فیکمْ أَنْبِیاءَ وَ جَعَلَکمْ مُلُوکاً وَ آتاکمْ ما لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمینَ»(۱) فَقَالَ الْأَنْبِیَاءُ رَسُولُ اللَّهِ وَ إِبْرَاهِیمُ وَ إِسْمَاعِیلُ وَ ذُرِّیَّتُهُ وَ الْمُلُوک الْأَئِمَّهُ علیهم السلام قَالَ فَقُلْتُ وَ ای مُلْک أُعْطِیتُمْ فَقَالَ مُلْک الْجَنَّهِ وَ مُلْک الْکرَّهِ(۲)؛

محمد بن سلیمان دیلمی از پدر خود نقل می کند: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «[و به یاد آورید] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خداوند بر خود را به یاد آورید زمانی که پیامبرانی را از میان شما قرار داد و شما را پادشاه گردانید و چیزهایی را که به هیچ یک از جهانیان نداده بود، به شما عطا کرد» از امام صادق علیه السلام سؤال کردم؛ فرمود: «پیامبران، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابراهیم، اسماعیل و فرزندان او هستند و پادشاهان، ائمّه علیهم السلام می باشند.» عرض کردم: «چه ملکی به شما داده شده است؟» فرمود: «پادشاهی بهشت و زمان رجعت».

این روایت از نظر سند، ضعیف است و بعضی از راویانِ این حدیث را دروغ گو و غلو کننده معرّفی کرده اند.

یکی از راویان، حسن بن علی بن ابی عثمان می باشد که علامه حلّی درباره اش می نویسد:

الحسن بن علی بن أبی عثمان یلقّب بالسّجاده... غال، ضعیف؛ حسن بن علی ملقّب به سجاده... غلو کننده و ضعیف است.(۳)

و از قول کشی می نویسد:

او از گروه علیائیه است که بر پیامبر عیب می بستند و او بهره ای از

۱- سوره مائده:۲۰.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص۱۱۹؛ بحار الانوار، ج۵۳، ص۴۵.

۳- خلاصه الاقوال، ص۲۳۳.

اسلام نداشت.(۱)

نقد رجالی تفرشی در پاورقی درباره فرقه علیائیه آورده است:

العلیائیه فرقه یقولون: انّ علیا هو الله- تعالی عن ذلک علوّاً کبیراً و... (۲)؛ علیائیه فرقه ای است که می گویند: علی، همان خداست!....

و یکی دیگر از راویان، محمّد بن سلیمان است که نجاشی درباره اش می نویسد: «جدّاً ضعیف است و بر نقل او نمی شود، اعتماد کرد.(۳)»

گذشته از این، روایت نمی رساند که ائمّه علیهم السلام بعد از امام زمان علیه السلام حکومت می کنند؛ بلکه مطلق حکومت ائمّه را در زمان رجعت ثابت می کند.

۲. روایت دیگری است که پیامبر اسلام از قول خداوند عالم در شب معراج نقل می کند:

حدثنا الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی قال حدثنا فرات بن إبراهیم بن فرات الکوفی قال حدثنا محمد بن علی بن أحمد الهمدانی قال حدثنی أبو الفضل العباس بن عبد الله البخاری قال حدثنا محمد بن القاسم بن إبراهیم بن عبد الله بن القاسم بن محمد بن أبی بکر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروی و... قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : ... و لأطهّرنّ الأرض بآخرهم من أعدائی و لأملکنّه مشارق الأرض و مغاربها و لأسخّرنّ له الرّیاح و لأذللنّ له الرّقاب الصّعاب و لأرقینّه فی الأسباب و لأنصرنّه بجندی و لأمدنه بملائکتی حتّی یعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توحیدی ثم لأدیمنّ ملکه و لأداولنّ الأیّام بین أولیائی إلی یوم القیامه...(۴)؛

[خداوند تعالی] فرمود: زمین را به آخرینِ از آن ها [ائمّه] از دشمنان پاک می کنم و شرق و غرب زمین را تحت حکومت او در می آورم و بادها را مسخّر او کرده و گردن های سرکش را در برابرش ذلیل می گردانم و او را بر اسباب امور، مسلّط کرده

ص:۲۸۷

۱- رجال کشی، ص ۵۷۱، رقم۱۰۸۲.

۲- نقد الرجال، ج۲، ص۳۸.

۳- رجال ابن داوود، ص۲۷۲.

۴- کمال الدین، ص۲۵۵.

و به لشکریانم یاری می دهم و با فرشتگانم یاری می رسانم تا دعوتم را آشکار و مردم را بر یگانگی ام گرد آورد. آن گاه مُلکش را ادامه می دهم و روزهای پیروزی را تا روز قیامت، میان دوستانم می گردانم.

شاید از این روایت به جمله «لأداولنّ الأیّام بین أولیائی إلی یوم القیامه» استفاده کرده باشند که گردش حکومت در میان ائمّه، پس از امام زمان است.

امّا این روایت ضعیف است؛ زیرا از شش راوی سلسله سند حدیث به جز عبد السّلام بن صالح الهروی، بقیه مجهول و ناشناخته اند و با این ضعف سند، نمی توان به آن استدلال کرد.

گذشته از آن، گرداندن روزهای پیروزی، میان اولیای خدا، حتماً به معنای حاکمیت آن ها پس از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست؛ بلکه می تواند به معنای گرداندن پیروزی میان اولیای خدا در زمان حکومت امام زمان علیه السلام باشد.

۳. دعایی است از امام هشتم، حضرت امام رضا علیه السلام که در آن آمده است:

اخبرنا ابن ابی الجید عن محمد بن الحسن بن سعید بن عبد الله و الحمیری و علی بن ابراهیم و محمد بن الحسن الصفار، کلهم عن ابراهیم بن هشام عن اسماعیل بن مولد و صالح بن السندی عن یونس بن عبد الرحمن أنّ الرضا علیه السلام کان یأمر بالدعاء لصاحب الامر علیه السلام بهذا: ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاهِ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِه (۱)؛ خداوندا! بر حاکمان زمان او و پیشوایان پس از او درود فرست.

این دعا دلالت دارد که پس از حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ائمّه خواهند آمد و پیشوای مردم می شوند.

امّا به این دعا نمی شود استدلال کرد؛ چون دو نفر از راویان این دعا به نام ابن ابی الجَید و اسماعیل بن مولد، افرادی مجهول و ناشناخته هستند؛ پس سند روایت به سبب آن ها ضعیف است و با یک دعا با سند ضعیف، نمی توان مسأله به این

۱- مصباح المتهجّد، ص۴۱۱؛ جمال الاسبوع، ص ۳۰۹.

بزرگی و با اهمّیت را اثبات کرد.

دیگر این که: ممکن است مراد از ائمّه پس از او، امامان بعد از ظهورِ حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، نه پس از رحلت او که علّامه مجلسی (ره) می فرماید:

... یحتمل أن یکون المراد بالأئمّه بعده الأئمّه الّذین یرجعون إلی الدّنیا بعد ظهوره (۱)؛ احتمال دارد که مراد از ائمّه پس از او، پیشوایانی باشند که پس از ظهور، به دنیا باز می گردند.

احتمال دیگری که در مورد این دعا مطرح گردیده این است که: مرحوم علّامه مجلسی به نقل از کفعمی در حاشیه کتاب شریف مصباح در توضیح «والائمه من بعده» می نویسد:

یرید بالائمه من بعده اولاده، لأنهم علماء اشراف. و العالم امام من اقتدی به و یدل علیه قوله: و الائمه من ولده فی الدّعاء المروی عن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف (۲)؛

مراد از ائمّه پس از مهدی، فرزندان آن حضرت هستند؛ زیرا آن ها علمای ارجمندی می باشند و عالم، امام کسی است که به او اقتدا می کند و جمله «ائمّه از فرزندان او»، در دعایی که از مهدی روایت شده است، دلیلِ صحتِ این گفته است که مراد از ائمّه پس از او، فرزندان او هستند.

به هر حال، با وجود این احتمالات نمی شود برای اثبات مدّعی به آن استدلال کرد. در نتیجه خواهیم گفت ــ و حق هم همین است ــ که بعد از حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومتی نیست و حکومت آن حضرت، آخرین حکومت ائمّه علیهم السلام می باشد که بعد از آن، عالمِ دیگر که همان روز رستاخیز است، خواهد آمد. دعاهایی وارد شده است که ائمّه هدی علیهم السلام را مورد خطاب قرار داده می گوییم:

مصدق برجعتکم، منتظر لامرکم، مرتقب لدولتکم... و یکر فی

۱- بحار الانوار، ج۹۹، ص۱۲۵.

۲- بحار الانوار، ج۹۹، ص۱۲۵.

رجعتکم، و یملک فی دولتکم، و یشرف فی عافیتکم، و یمکن فی أیامکم؛

رجعت شما را تصدیق دارم و چشم به راه فرمان شما و در انتظار دولت شما به سر می بریم... خداوند ما را در زمان رجعت شما بازگرداند و مقتدر گرداند در روزهای (حکومت) شما و مفتخر گرداند به عافیت از شما و مقتدر گرداند در روزهای (حکومت) شما(۱).

این دعاها به فرض صحّت سند، به عصر رجعت که منطبق با عصر ظهور و دولت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، باز می گردند.

این که می گوییم: در دولت شما باشیم. مراد، دولت امام زمان علیه السلام است که دولت همه اهل بیت علیه السلام محسوب می شود.

بررسی یک روایت

روایتی وارد شده است که می گوید: علی علیه السلام آخرین نفر از ائمّه است که خداوند جان او را می گیرد.

سَعْدٌ عَنِ ابْنِ هِشَامٍ عَنِ الْبَرْقِی عَنْ محمّد بْنِ سِنَانٍ أَوْ غَیْرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَقَدْ أَسْرَی بِی رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَی إِلَی مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ مَا أَوْحَی... یَا محمّد عَلِی اوّل مَا آخُذُ مِیثَاقَهُ مِنَ الْأَئِمَّهِ یَا محمّد عَلِی آخِرُ مَنْ أَقْبِضُ رُوحَهُ مِنَ الْأَئِمَّهِ الحدیث...(۲)؛

از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پیامبر فرمودند: پروردگارم مرا به معراج برد و از پس پرده ای به من وحی کرد... [از جمله فرمود:]ای محمّد! علی، اوّلین نفر از ائمّه است که برایش پیمان گرفته شد. ای محمّد! علی آخرین نفر از ائمّه است که جان او را می گیرم.

۱- بحار الأنوار، ج۹۹، ص ۱۳۱.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۳۸.

اما جواب:

این روایت از لحاظ سند، فاقد اعتبار است؛ چون در این روایت (أو غیره) گفته شده است و معلوم نیست منظور، چه کسی است. دوّم این که در سند آن، محمّد بن سنان آمده که او متّهم به غلو و تضعیف شده، می باشد(۱). گذشته از این، محمّد بن خالد نیز توثیق نشده است(۲).

ص:۲۹۱

۱- رجال کشی، ص۳۲۲.

۲- ابن الغضائری در کتاب رجال خود، ج۱، ص ۹۳ می نویسد: «یروی عن الضعفاء کثیراً و یعتمد المراسل».در رجال ابن داوود، ص۳۰۹ نیز همین مضمون آمده است.

فصل ۲: حکومت دوازده مهدی

نتیجه بحث این شد که بعد از حکومت حضرت مهدی، دیگر حکومتی نخواهد بود؛ امّا چند روایت هست که دلالت می کند بعد از مهدی، دوازده مهدی دیگر است.

برای روشن شدن مطلب، روایات را در ذیل بررسی می کنیم.

۱. «علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق قال حدّثنا محمّد بن أبی عبد الله الکوفی قال حدّثنا موسی بن عمران النخعی عن عمّه الحسین بن یزید النوفلی عن علی بن أبی حمزه عن أبی بصیر قال قلت للصادق جعفر بن محمّد علیه السلام یا ابن رسول الله! إنّی سمعت من أبیک علیه السلام أنّه قال یکون بعد القائم اثنا عشر مهدیا فقال إنّما قال اثنا عشر مهدیا و لم یقل اثنا عشر إماما و لکنّهم قوم من شیعتنا یدعون النّاس إلی موالاتنا و معرفه حقّنا(۱)»؛

ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: «ای فرزند رسول خدا! از پدرت شنیدم که فرمود: پس از قائم، دوازده مهدی خواهند آمد». حضرت فرمود: «پدرم فرمود: دوازه مهدی خواهند بود؛ نفرمود دوازده امام؛ آن ها گروهی از شیعیان ما می باشند که مردم را به دوستی و شناخت حقّ ما دعوت می کنند».

جواب:

به این روایت نمی شود استدلال کرد؛ چون در سند این روایت علی بن حمزه قرار

۱- کمال الدین، ص۳۵۸.

دارد که از سران واقفیه است. پول های قابل توجهی را که به وکالت امام موسی بن جعفر علیه السلام از مردم گرفته بود، پس از شهادت آن حضرت به ادعای غیبت او به امام رضا علیه السلام مسترد نکرد و به دنبال آن، فرقه واقفیه به وجود آمد.(۱)

و دیگری که علی بن احمد بن عمران الدّقاق می باشد، مجهول است. ضمن این که این روایت به حکومت دوازده مهدی دلالت ندارد؛ بلکه تصریح شده است، آن ها شیعیان امام هستند که روایت به تبلیغ آن ها اشاره کرده است؛ بنابراین به این روایت نمی شود تمسّک کرد.

۲. جَمَاعَةٌ عَنِ الْبَزَوْفَرِی عَلِی بْنِ سِنَانٍ الْمَوْصِلِی الْعَدْلِ عَنْ عَلِی بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ محمّد بْنِ الْخَلِیلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِی عَنْ عَمِّهِ الْحسنِ بْنِ عَلِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصّادق عَنْ آبَائِه عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَال قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ... یَا عَلِی إِنَّهُ سَیَکونُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَ منْ بَعدّهمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِیّاً.... فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِهِ اوّل الْمَهْدِیِّینَ الحدیث...(۲)؛

امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! پس از من دوازده امام خواهد بود و پس از آن ها، دوازده مهدی می باشد... وقتی وفات او [قائم علیه السلام] فرا رسد خلافت را به فرزندش، اوّلین مهدی تسلیم می کند....

این روایت صراحت دارد بر حکومت دوازده مهدی از فرزندان امام زمان، بعد از حکومت خود آن حضرت؛ امّا در سند آن چون احمد بن محمّد بن خلیل و همچنین جعفر بن احمد مصری هستند که مجهول و ناشناخته اند، روایت جزء روایات ضعیف به شمار می آید. گذشته از آن، معتقدات شیعه امامیه بر این است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آخرین حجّت خدا بر روی زمین است و بعد از او، امامی نخواهد بود، لذا نمی توان به آن استدلال کرد.

۳. محمّد بن عبدالله بن جعفر الحمیری عن أبیه عن محمّد بن عبدالحمید... و

۱- غیبت شیخ طوسی، ص۶۳، ح۶۵

۲- بحارالأنوار، ج۵۳، ص۱۴۷.

عن أبی حمزه عن أبی عبدالله علیه السلام قال: یا أبا حمزه إن منّا بعد القائم أحد عشر مهدیا من ولد الحسین علیه السلام (۱)؛

امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابو حمزه! همانا یازده مهدی از اولاد حسین علیه السلام پس از حضرت قائم علیه السلام از ما است.

سند این روایت به سبب وجود محمّد بن فضیل که فردی ضعیف و اهل غلو(۲) می باشد و نیز محمّد بن عیسی(۳)، ضعیف است و نمی توان به آن استدلال کرد. ضمن این که به جای دوازده مهدی، یازده مهدی آمده است که از فرزندان امام حسین می باشد که با دیگر روایات سازش ندارد و بر حکومت یازده مهدی دلالت نمی کند.

نکته قابل ذکر این که مرحوم مجلسی ابتدا می گوید: «هذه الأخبار مخالفه للمشهور، و طریق التأویل أحد وجهین(۴)؛ این روایات، خلاف مشهور است.»

بعد دو راه حل برای توجیه آن ذکر می کند. که هردو توجیه قابل خدشه و مورد اشکال است. البتّه اگر سند روایات صحیح بود و با روایات معتبر تعارض نمی داشت، امکان توجیه آن وجود داشت؛ ولی با ضعف سند، به طوری که قبلا ذکر شد و وجود روایات معارض، نیازی به این توجیه نمی باشد.

۴. روایه ابی صالح عن ابن عباس: ثمَّ یلی الأمر بعده اثنی عشر رجلاً ستّه من ولد الحسن و خمسه من ولد الحسین، آخرهم من غیرِهم ثم یموت فَیفسد الزّمان(۵)؛

پس از مهدی، دوازده نفر می آیند که شش تای آن ها از فرزندان امام حسن و پنج تای آن ها از فرزندان امام حسین هستند و نفر آخر غیر از آن [یازده نفر] هستند که جهان را اداره می کنند و بعد از مرگ نفر آخر، جهان از بین می رود.

۱- غیبت طوسی، ص۴۷۸.

۲- رجال شیخ طوسی، ص ۳۴۳.

۳- رجال ابن داود، ص ۳۳۰.

۴- بحار الانوار، ج۵۳، ص۱۴۸.

۵- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج۲، ص۵۸۲؛ فتح الباری، ج۱۳، ص۱۸۴.

این روایت، قطع نظر از ضعف سند آن، مخالف صریح نصّ متواتری است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اوصیای خود را به دوازده نفر منحصر کرده است. (آن جا که فرمود: خلفا و اوصیای من دوازده نفر حجّت های خدا بر مردم تا روز قیامت خواهند بود) که در بحث اعتبار روایات ذکر شد.

گذشته از آن، شهید نور الله تستری صاحب صوارم المهرقه، تصریح کرده است: «بأنّها واهیه جدّاً و لا یعول علیها(۱)؛ این روایت بی ربط و غیر قابل اعتماد است».

آیت الله صافی گلپایگانی می نویسد:

انّنا لا نستبعد کون مثل هذا الاحتمال مأخوذ من الاسرائیلیات(۲)؛ بعید نیست این گونه روایات از روایات اسرائیلیات باشد.

بنابر آنچه بیان شد، نمی توان حاکمیّت دوازده مهدی یا دوازده حاکم دیگر را پس از حضرت قائم علیه السلام اثبات کرد. گذشته از این، بعداً روایاتی معتبر و مشهور را در همین فصل، بیان خواهیم کرد.

در نتیجه می توان گفت: حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آخرین حکومت در جهان خواهد بود و ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خود، نشانه قیامت است.

در این زمینه آیات و روایات زیادی وجود دارد که بررسی همه آن ها نیاز به بحث مفصّل و گسترده ای دارد. در این جا به طور فشرده به ذکر یک آیه از قرآن مجید و چند روایت که علایم رستاخیز را یادآور می شود، اکتفا می کنیم.

البته اصطلاح علامت و نشانه رستاخیز به پیروی از قرآن کریم به نام «اشراط السّاعه» گرفته شده است که مقصود از آن، علایم و نشانه های قیامت است.

خداوند می فرماید: {فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا

۱- صوارم المهرقه، ص۹۴؛ هم چنین، معالم المدرستین، ج۱، ص ۳۴۰.

۲- منتخب الاثر، ج۱، ص ۲۸۲.

فَأَنی لَهُمْ إِذَا جَاءَتهُمْ ذِکرَئهُم}(۱)؛ آیـا (آنان در ایمان آوردن) منتظر چیزی جز قیامت می باشـند که ناگهان فرا برسـد (تا آن گاه ایمان بیاورند) بگو علامت و نشانه های آن تحقّق یافته است، کجا سود می بخشد ایمان آنان آن گاه که قیامت فرا رسد.

این آیه مورد بحث بدون آنکه مصداق آن را بیان کند، اشاره مبهم به مسأله (اشراط السّاعه) دارد. اَشراط، جمع شَرَط به معنای علامت و (ساعت) در این جا به معنای قیامت است. اشراط السّاعه، یعنی علامت قیامت.

نخست به بررسی علایم و نشانه های مختلفی که در قرآن وارد شده است، می پردازیم.

{وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیهِمْ أَخْرَجْنَا لهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُکلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کاَنُواْ بَِایَاتِنَا لَا یُوقِنُونَ وَ یَوْمَ نحَْشُرُ مِن کلُ ِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن یُکذِّبُ بَِایَاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ}(۲)؛

و هنگامی که فرمان عـذاب آن ها رسد (و در آسـتانه رسـتاخیز قرار گیرند)، جنبنده ای را از زمین برای آن ها خارج می کنیم که بـا آنـان تکلّم می کنـد (و می گویـد) که مردم به آیـات ما ایمان نمی آوردنـد. (به خاطر آور) روزی را که ما از هر امّتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند، محشور می کنیم و آن ها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!

با توجه به توضیحاتی که قبلاً پیرامون آیات مذکور داده شد، می توان گفت در این دو آیه، دو علامت از علایم رستاخیز بیان شـده است. اوّل: علایـم قیامت، خروج «دابّه» است که از زمین بیرون می آیـد و با مردم سـخن می گویـد. دوّم: از زنـده شـدن گروهی از هر امّت سـخن می گوید که گروه خاصـی را یاد آور می شود. طبعاً نمی تواند مربوط به روز قیامت باشد؛ چون در قیامت، همه محشور می شوند. قبلا مفصّلا توضیح دادیم که این روز، همان عصر رجعت است.

ص:۲۹۶

۱- سوره محمد : ۱۸.

۲- سوره نمل : ۸۳.

امّا روایات:

الف. حُذِیفهِ بنِ اَسید قالَ: کانَ النّبی صلی الله علیه و آله و سلم فی غُرفَه وَ نحنُ اَسفَل مِنهُ فَاطَّلَعَ اِلَیْنا فَقالَ ما تَذکُرونَ؟ قُلنا: السَّاعَهَ، قَالَ إنَّ السَّاعَهُ لاـ یتَکَوَّنُ حَتّی تَکونَ عَشْرُ آیَاتٍ: خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ خَسْفٌ فی جَزیرَهِ الْعَرَبِ، وَ الدُّخَانُ وَ الدَّجّالُ وَ دَابَّهُ الْأَرْضِ وَ یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ و طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْره عَدَن تَرحَل النَّاسَ... وَ نُزولُ عیسی بن مَریمُ اَو ریحٌ تُلقِی النّاسَ فی البَحر(۱)؛

حذیفه بن اسید می گوید: ما و گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرگرم گفتگو بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از موضوع مورد گفتگوی ما سؤال کرد، گفتیم: درباره قیامت سخن می گوییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قیامت برپا نمی شود مگر آن که ده آیه و نشانه از حوادث غیر طبیعی رخ دهد:

فرورفتگی در زمین، در ناحیه مشرق، پدیدار می گردد. شکافی در ناحیه مغرب زمین نمودار می شود. در جزیره العرب نیز در زمین شکافی پدید می آید. دودی در آسمان پدیدار می گردد. دجّال ظاهر می شود. جنبنده ای از زمین بیرون می آید. یأجوج و مأجوج بر مردم هجوم می آورند. خورشید از سمت مغرب طلوع می کند. آتش از ناحیه عدن نمودار می شود. عیسی بن مریم علیه السلام باز می گردد، یا بادی که مردم را به دریا پرت می کند.

در این روایت، یکی از اشراط ده گانه، نزول حضرت عیسی است که از نشانه های قیامت دانسته شده است. جابر بن عبد الله می گوید:

«سمعتُ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: ینزل عیسی بن مریم فیقول أمیرهم: تعال صلّ بنا. فیقول: لا. إنّ بعضکم علی بعضٍ أمراء تکرمهً من الله لهذه الأُمّه(۲)؛

از نشانه های قیامت نزول حضرت عیسی علیه السلام است. در آن هنگام سالار

۱- صحیح مسلم، ج۸، ص۱۷۹. این روایت را مرحوم صدوق نیز در خصال نقل کرده است، ولی نشانه دهم را ذکر نکرده است. در بحار الأنوار، ج۶، ص۳۰۳ نیز به نقل از خصال، آن را روایت کرده است.
۲- نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۱۱.

آنان می گوید: بیا برای ما نماز بگذار تا به تو اقتدا کنیم. حضرت عیسی علیه السلام نمی پذیرد و می گوید: خداوند متعال از باب گرامی داشت این امّت (آخر الزّمان) برخی از شما (حضرت مهدی«عج») را بر دیگران بزرگ و سالار قرار داده است.

ب. ابْنُ فَضَّالٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِی نَصْرٍ عَنْ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَهَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَشْرٌ قَبْلَ السَّاعَهِ لَا بُدَّ مِنْهَا السُّفْیَانِی وَ الدَّجَّالُ وَ الدُّخَانُ وَ الدَّابَّهُ وَ خُرُوجُ الْقَائِمِ وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ نُزُولُ عِیسَی علیه السلام وَ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَسْفٌ بِجَزِیرَهِ الْعَرَبِ وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدَنٍ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَی الْمَحْشَرِ(۱)؛

از عامر بن واثله، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که پیامبر فرمود: ده چیز پیش از قیامت حتماً واقع می شود: خروج سفیانی، دجّال، دود (آسمانی)، جنبنده، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، نزول حضرت عیسی علیه السلام و شکافی در مشرق، و شکافی در جزیره العرب و آتشی از ناحیه عدن، مردم را به طرف محشر سوق می دهد.

در مورد هر یک از علائم ده گانه، روایات زیادی وجود دارد که از ذکر همه آنها برای اختصار صرف نظر کردیم؛ ولی می توان گفت: از مضمون این روایات با ملاحظه آیات و روایات، این مطلب به دست می آید که عصر ظهور، مقدّمه و نشانه روز رستاخیز خواهد بود.

ص:۲۹۸

۱- بحارالأنوار، ج۵۲، ص۲۰۹.

فصل ۳: حکومت حضرت مسیح بعد از مهدی

تا این جا روایاتی که وضعیت جهان را بعد از حضرت مهدی مشخّص می کرد، مورد بحث قرار گرفت و به شکل گسترده به بیان نظرات، همراه با دلایل وجواب مربوط به آن پرداختیم. همان طور که ذکر شد، هیچ یک از آن اقوال توجیه نگردید.

وضعیت دیگری که برای پس از امام زمان علیه السلام مطرح شده است، حاکمیت حضرت مسیح می باشد. روایاتی ازطریق شیعه وسنّی در این زمینه نقل شده است که در ادامه مورد تحقیق قرار خواهد گرفت.

۱. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیف تهلک أمه أنا أولها و عیسی ابن مریم فی آخرها و المهدی فی وسطها(۱)؛ چگونه امّت من هلاک می شوند؟ که من، اوّل آن وعیسی بن مریم، آخر آن ومهدی، در وسط آن می باشد.

۲. عَنْ عَلِی علیه السلام قَالَ. قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ... وَ کَیْفَ تَهْلِک أُمَّهٌ أَنَا أَوَّلُهَا وَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَعْدِی مِنَ السُّعَدَاءِ وَ أُولُو الْأَلْبَابِ وَ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ آخِرُهَا...(۲)؛

چگونه امّتی که من و دوازده (جانشین) از سعادتمندان و صاحبان خرد، اوّل آن و عیسی بن مریم آخر آن باشد هلاک می شود؟

برخی از این روایات استفاده کرده اند که آخرین حاکم در جهان، حضرت عیسی علیه السلام است.

۱- دلائل الإمامه، ص ۲۳۴. این روایت با همین الفاظ در: تفسیر ثعلبی، ج۳، ص۸۲؛ تاریخ دمشق، ج۲۷، ص۵۲۱ نیز نقل شده است.

۲- بحار الأنوار، ج۳۶، ص۲۴۲؛ عیون اخبار رضا، ج۲، ص ۶۶، ح۱۸؛ خصال، ص۴۷۶.

علی بن یونس عـاملی دربـاره این دو روایت می گویـد. (وهاتـان تـدلّان علی دوله بعـد دولته) این دو روایت بر دولـتی پس از دولت امام زمان دلالت دارد. البتّه مرحوم عاملی در آخر با یک جمله کوتاه این نظریه را رد می کند و می گوید:

و اکثر الرّوایات انّه لن یمضی الاّ قبل یوم القیامه باربعین یوما یکون فیها الهرج، و علامه خروج الاموات للحساب؛

اکثر روایات می گوینـد که آن حضـرت چهل روز قبل از قیامت، از دنیا می رود؛ پس هرج و مرج و نشانه زنده شدن مردگان برای رسیدگی حساب قیامت پدید می آید.

۳. در روایتی آمده است:

عَلِی بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم کیْفَ تَهْلِک أُمَّهٌ أَنَا وَ عَلِی وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی أُولُو الْأَلْبَابِ أَوَّلُهَا وَ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ آخِرُهَا...(۱)؛

چگونه امّتی که من وعلی و یازده نفر از فرزندان خردمند من، اول آن، و مسیح، فرزند مریم آخر آن باشد، هلاک می شود؟

امّا این ادّعای حاکمیت حضرت عیسی بعد از امام زمان، از روایات فوق استفاده نمی شود؛ زیرا در روایات هیچ اشاره ای نشده است که حضـرت عیسـی بعد از حضـرت مهدی باقی می ماند. دیگر این که باقی ماندن حضرت عیسی بعد از امام مهدی علیه السـلام، معنایش این خواهد بود که حضرت عیسی، امام امّت پیامبر بزرگوار اسلام باشد و ملّت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سـلم به ملّت حضـرت عیسـی علیه السـلام تبدیل شود و این حرفی است که تا هنوز هیچ کسی نگفته است. علاوه بر این، روایات متواتری از پیامبر اسـلام و ائمّه هدی در منابع شـیعه و سـنّی آمده است که تا روز قیامت، بعد از پیامبر، دوازده جانشین حکومت می کنند. برای نمونه، دو روایت را نقل می کنیم:

الف. عَنْ عَلِی بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ. قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم الْأَئِمَّهُ مِنْ

۱- بحار الأنوار، ج۳۶، ص۲۴۲؛ عیون اخبار رضا، ج۱، ص۶۵؛ کمال الدین، ج۱، ص۲۸۱.

بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ أَنْتَ یَا عَلِی وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ(۱)؛

امامان بعد از من دوازده نفر هستند، اوّلین آنان تو هستی ای علی! و آخرین آنان، قائم.

ب. لَا یَزَالُ الدِّینُ قَائِماً حَتَّی تَقُومَ السَّاعَهُ وَ یَکونَ عَلَیْکمُ اثْنَا عَشَرَ خَلِیفَهً کلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ(۲)؛

پیوسته دین اسلام تا روز قیامت بر پا خواهد بود و دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند، بر مردم خلافت خواهند کرد.

حدیث معروف ثقلین نیز شاهد و گواه انکارناپذیر بر این مدّعا خواهد بود.

مفاد روایات این است که دین اسلام، توسّط بهترین خلق خدا که وجود مقدّس و نازنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، آغاز شده و توسّط دوازده ائمّه استمرار یافته و در آخر، حضرت عیسی که از پیامبران بزرگ الهی است، با نماز خواندن پشت سر حضرت مهدی، پایانش میمون و مبارک است. آنچه پس از دقّت و تأمل در این روایات معلوم می شود این است که دین اسلام از عظمت وعزت خاصّی برخوردار می باشد. اگر قرآن با ندای استوار می گوید: {انّ الدّین عندالله الاسلام}؛ یگانه آیین نزد خدا همان آئین اسلام است. به سبب همان مقام والای آن می باشد؛ لذا پیروان آن دین که امت اسلامی گفته می شوند، بر دیگر امّت ها ممتاز و نمونه اند.

بنابراین امّتی که چنین شخصیت های مهمّ آسمانی فوق، در آغاز، وسط و آخر آن هستند، هرگز هلاک نخواهد شد، مگر کسانی که از فرمان کامل آنان سرپیچی کنند.

یحیی بن الحسن حلّی معروف به ابن البطریق در این باره می نویسد:

و النّبی صلی الله علیه و آله و سلم اوّل داعٍ الی ملّه الاسلام، و المهدی اوسط داعٍ و المسیح

ص:۳۰۱

۱- امالی، ص۱۷۳. ینابیع الموده ؛ ج۳، ص۳۹۵.

۲- خصال، ص ۴۷۳.

آخر داعٍ فهذا معنی هذا الاخبار(۱)؛

پیامبر اوّلین دعوت کننده به اسلام، و مهدی دعوت کننده میانه و مسیح آخرین دعوت کننده به اسلام است.

در نتیجه می توان گفت در این روایات، بحثی از حکومت حضرت عیسی علیه السلام مطرح نیست.

۴. ابو هریره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

و الله لینزلنّ ابن مریم حکما عادلا فلیکسرن الصلیب و لیقتلنّ الخنزیر و لیضعن الجزیه و لتترکنّ القلاص فلا یسعی علیها و لتذهبنّ الشّحناء و التباغض و التحاسد و لیدعون إلی المال فلا یقبله أحد(۲)

سوگند به خدا! به یقین عیسی بن مریم به عنوان حاکم عادل میان شما آید، قطعاً صلیب را می شکند، خوک را می کشد، جزیه را برمی دارد. از شترهای جوان، زکات نمی گیرد و تلاش در گرفتن آن ندارد. دشمنی و کینه و حسادت از میان می رود، مردم را به گرفتن مال دعوت می کند؛ امّا هیچ کس آن را قبول نمی کند.

این روایت، صریحاً بر حاکمیت حضرت مسیح دلالت دارد.

امّا این روایت علاوه بر اضطراب محتوا و ضعف سند، مخالف روایات شیعه و سنّی است که می گوید: زمان فرود آمدن عیسی، آغاز عصر ظهور است و بدون شک، حاکم جهان در آن زمان، حضرت مهدی است و حضرت عیسی، پشت سر او نماز می خواند. امامت از آنِ امام زمان خواهد بود. که قبلاً هم اشاره شد.

دیگر اینکه روایتی وجود دارد که آن بزرگوار، پس از چهل سال زندگی، به دیار باقی می شتابد و مسلمانان، پیکر او را به خاک می سپارند(۳).

ص:۳۰۲

۱- عمده عیون صحاح الأخبار، ص ۴۳۸.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۴.

۳- «یمکث عیسی فی الأرض بعد ما ینزل أربعین سنه ثم یموت ویصلی علیه المسلمون ویدفنونه» (مسند ابی داوود الطیالسی، ص ۳۳۱؛ معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۵۴۸).

همچنین در یکی از خطبه های امیر المؤمنین آمده است:

ثمّ یموت عیسی و یبقی المنتظر المهدی من آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فیسیر فی الدّنیا(۱)؛ پس حضرت عیسی علیه السلام وفات می کند و حضرت مهدی از آل محمّد باقی می ماند و در دنیا سیر می کند.

در پایان مجدّداً یاد آور می شویم که این روایات، دلالت بر حاکمیت حضرت عیسی بعد از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ندارد.

۱- معجم احادیث الامام المهدی، ج۳، ص ۱۲۲.

فصل ۴: حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، آخرین حکومت با استناد به روایات

اشاره

حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، پایان بخش سیر تکاملی بشر و ثمره کوشش تمام پیامبران و ادیان آسمانی است. آینده جهان در پایان سیر تکاملی بشر، متعلّق به جهان اسلام است که با رهبری و هدایت گری منجی موعود به سامان نهایی و تحقّق وعده الهی به ثمر خواهد نشست؛ زیرا مهدی موعود، خلاصه تمام انبیا و عصاره تمام اوصیا است که تمام آرمان ها و آرزوهای پیامبران را تحقّق خواهد بخشید.

مهدی موعود، آخرین حجّت خدا است که حکومت او تا هنگامه رستاخیز و تا پایان تاریخ انسانی، بر روی زمین امتداد خواهد یافت.

در این زمینه در ابتدا روایاتی را بررسی می کنیم که دلالت می کند بر این که پس از حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دولتی نخواهد بود و امامت با وجود مبارک آن بزرگوار ختم خواهد گردید. آن حضرت چهل روز پیش از قیامت از دنیا رحلت می کند و سپس هرج و مرج در عالم رخ می دهد، وضعیت جهان دگرگون می شود و به طور قطع، سر فصل جدیدی از زندگی انسان آغاز می شود که از آن عالم به «عالم آخرت» یاد می کند.

روایت اول، روایت فضل بن شاذان است که با سند موثّق از سلمان فارسی نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

قال الشیخ أبو محمّد الفضل بن شاذان بن خلیل(۱) حدّثنا الحسن بن علی بن فضال

۱- فضل بن شاذان بعد از ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و قبل از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام بین سال های ۲۵۵ – ۲۶۰ ه_.ق وفات کرده است و مرحوم کشی گفته: فضل ۱۸۰ کتاب در موضوعات مختلف نوشته و از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می باشد.

و ابن أبی نجران عن حماد بن عیسی عن عبد الله بن مسکان عن أبان بن تغلب عن سلیم بن قیس الهلالی عن سلمان الفارسی، قال. قال: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ألاـ أبشّرکم أیها النّاس بالمهدی قالوا بلی. قال فاعلموا أنّ الله تعالی یبعث فی أمّتی سلطانا عادلا و إماما قاسطا یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما، و هو التّاسع من ولد ولدی الحسین، اسمه اسمی و کنیته کنیتی. ألا و لا خیر فی الحیاه بعده، و لا یکون انتهاء دولته إلّا قبل القیامه بأربعین یوما(۱)؛

«ای مردم! آیا می خواهید شما را به مهدی بشارت دهم؟» عرض کردند: «آری». فرمود: «بدانید که خدای تعالی، سلطان عادل و پیشوای دادگری را در امّت من بر می انگیزد که زمین را پر از عدل و داد می کند؛ همان گونه که پر از ظلم و ستم شده است و او، فرزند نهمِ فرزندم حسین است که نامش نام من و کنیه اش کنیه من می باشد. آگاه باشید که خیر در زندگی پس از او نیست و پایان دولتش، جز چهل روز پیش از قیامت نمی باشد.»

در این روایت، تمام کسانی که در سلسله سند آن وجود دارند، توثیق شده و از اعتبار بالایی برخوردار هستند. این روایت، صراحت دارد به این که پس از حکومت حضرت مهدی، دولتی نخواهد بود و آن حضرت، چهل روز قبل از قیامت از دنیا می رود.

در روایت دوم آمده است:

عن کتاب فضل بن شاذان: حدّثنا فضاله بن ایوب(۲) قال: حدّثنا عبد الله بن سنان، قال: سأل ابی عن ابی عبد الله علیه السلام عن السّیلطان العادل. قال علیه السلام : هو من افترض الله طاعته بعد الأنبیاء و المرسلین، علی الجنِّ و الانس اجمعین و هو سلطان بعد سلطان، الی أن

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۵۸، ح ۹۱.

۲- فضّاله بن ایوب از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام می باشد و در زمان امام جواد علیه السلام وفات نموده است.

ینتهی الی السّلطان الثّانی عشر. فقال رجل من اصحابه: صِف لنا مَن هم یابن رسول الله؟ قال: هم الّذین قال الله تعالی فیهم: «أطیعوا الله و أطیعوا الرّسول و أولی الأمر منکم» و الّذین خاتمهم الّذی ینزل فی زمن دولته عیسی علیه السلام و یصلّی خلفه، و هو الّذی یقتل الدجّال، و یفتح الله علی یدیه مشارق الأرض و مغاربها و یمتدّ سلطانه الی یوم القیامه(۱)؛

عبد الله بن سنان می گوید: پدرم از امام صادق علیه السلام درباره سلطان [امام] عادل سؤال کرد. حضرت در جواب فرمود: «امام عادل کسی است که خداوند تعالی، اطاعتش را بعد از پیامبران، بر جنّ و انس واجب کرده است. او امام بعد از امام قبلی است، تا این که به امام دوازدهم برسد.» در این هنگام، یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: «ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ! برای ما تعریف کن آن ها چه کسانی هستند؟» حضرت فرمود: «امامان عادل کسانی هستند که خداوند عالم در باره شان فرموده است: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر [اوصیاء پیامبر] را». که آخرین آن ها، آن کسی است که در زمان دولت و حکومتش، حضرت عیسی فرود می آید و پشت سر او نماز می خواند. او کسی است که دجّال را می کشد. خداوند شرق و غرب عالم را به دست او فتح می کند و سلطنت و حکومت آن بزرگوار، تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

از این روایت که دارای سند موثّق است، به خوبی استفاده می شود که حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تا فرا رسیدن و برپایی قیامت، استمرار خواهد داشت.

روایت سوم، خطبه معروف و تاریخی پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم است که وضعیت جهان و سرنوشت مسلمانان را بعد از خود تا روز قیامت تبیین کرد و در فرازهایی از سخنان حیات بخش خود، به معرّفی امیر مؤمنان و نیز امامانِ بعد از آن حضرت تا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به طور مشروح بیان کرده است:

۱- منتخب الأثر، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۶۶۸ (به نقل از کفایه المهتدی و کشف الحق).

«أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِی حُجَّهً وَ لَا حُجَّهَ بَعْدَهُ...(۱)؛ آگاه باشید، او حجّت ماندگاری است که پس از او حجّتی نیست».

در فراز دیگری فرمود:

«... وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذِینَ هُمْ مِنِّی وَ مِنْهُ أَئِمَّهٌ قَائمّهمْ فِیهِمُ الْمَهْدِی إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ الَّذِی یَقْضِی بِالْحَق...(۲)؛

آنچه را از سوی خداوند برای امیرمؤمنان علیه السلام (و پیشوایان پس از او) آورده ام بپذیرید، آنان همه از منند و از او پیشوایانی هستند که از آن ها قیام کننده شان تا روز قیامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود که او به حق حکم می کند».

از این خطبه غدیریه که سرشار از معانی ژرف و نکاتی صریح و روشن بود، این مطلب نیز دانسته می شود که پایان حکومت آن حضرت به پایان عمر جهان خواهد انجامید.

روایت چهارم، روایتی، بسیار مفصّل است که ما آن مقدار را که مورد نیاز بحث است، می آوریم:

احمد بن عبدالله الهاشمی عن الحسن بن علی بن محمّد بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام قال الحسین علیه السلام ؛ خطب امیر المؤمنین خطبه بلیغه فی مدح رسول الله: ... وَ بِمَهدینّا تَنقَطِعُ الحُجَجُ فَهو خاتَمُ الأئِمَّهِ و مُنقِذُ الأُمَّهِ و مُنتَهی النّورِ و غامِضُ السِّرِّ فَلیهنَأُ مَن إستَمسَکَ بِعُروَتِنا و حُشِرَ علی محَبَّتِنا(۳)؛

حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: حضرت امیر المؤمنین در ستایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنرانی رسایی کرد و فرمود: ... و به سبب مهدی ما حجّت های الهی قطع می شود؛ پس او آخرین و ختم کننده امامان است. نجات دهنده امّت و نهایت نور و راز

۱- احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص۶۳.

۲- احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص۶۵.

۳- بحار الانوار، ج۷۴، ص ۳۰۲؛ خاتمه المستدرک، ج ۱، ص ۱۲۲ (با اندکی اختلاف)؛ نهج الخطابه، ج ۲، ص ۳۰۹.

مشکل است؛ پس گوارا باد بر کسی که به ولایت ما چنگ زده و با دوستی ما محشور شود».

در این روایت به چند جمله برمی خوریم که دارای نکات ارزنده ای است بنابر اهمیت موضوع، باید مورد توجّه قرار گیرد:

«بِمَهدینّا تَنقَطِعُ الحُجَجُ»؛ به وجود مبارک حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حجّت های خداوند تمام می شوند.

«خاتَمُ الأئِمَّهِ»؛ امامت به آن حضرت ختم می شود.

«مُنتَهی النّورِ»؛ غایت و انتهای نور، وجود مقدّس آن حضرت است.

روایت پنجم

غِیَاثِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ سُئِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَنْ مَعْنَی قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّی مُخَلِّفٌ فِیکمُ الثَّقَلَیْنِ کتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی مَن الْعِتْرَه فَقَالَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ الْأَئِمَّهُ التِّسْعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ تَاسِعُهُمْ مَهْدِیُّهُمْ وَ قَائِمُهمْ لَا یُفَارِقُونَ کتَابَ اللَّهِ وَ لَا یُفَارِقُهُمْ حَتَّی یَرِدُوا عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَوْضَهُ(۱)؛

غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرانش از امام حسین علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد که مراد از عترت، در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «إِنِّی مُخَلِّفٌ فِیکمُ الثَّقَلَیْنِ کتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی» کیست؟» فرمودند: «من و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین. نهمین نفرشان حضرت مهدی است که قائم ایشان می باشد. از کتاب خدا جدا نشوند و [قرآن نیز] از آن ها جدا نگردد، تا این که بر حوض [کوثر] بر رسول خدا وارد شوند».

این روایت و همچنین حدیث ثقلین که می گوید: «لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَی الْحَوْضَ» اشاره لطیفی بر بقای عترت در کنار کتاب، تا روز قیامت دارد. پس این دو روایت، هر کدام، از دلایل بسیار روشن بر زنده بودن حضرت حجّت، امام

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۴۷؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۷؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۴۰؛ معانی الأخبار، ص ۹۰.

زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و بقای آن حضرت تا روز قیامت خواهند بود.

روایت ششم

روایتی است از مفضّل بن عمر که از امام صادق علیه السلام درباره رجعت و مدّت حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل می کند. روایت، خیلی طولانی است و ما مقدار نیاز مورد بحث را می آوریم.

قَالَ الْمُفَضَّلُ یَا مَوْلَای فَکمْ تَکونُ مُدَّهُ مُلْکهِ علیه السلام فَقَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَمِنْهُمْ شَقِی وَ سَعِیدٌ فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّک إِنَّ رَبَّک فَعَّالٌ لِما یُرِیدُ وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّک عَطاءً غَیرَ مَجْذُوذٍ»(۱) وَ الْمَجْذُوذُ الْمَقْطُوعُ ای عَطَاءً غَیرَ مَقْطُوعٍ عَنْهُمْ بَلْ هُوَ دَائِمٌ أَبَداً وَ مُلْک لَا یَنْفَدُ وَ حُکمٌ لَا یَنْقَطِعُ وَ أَمْرٌ لَا یَبْطُلُ إِلَّا بِاخْتِیارِ اللَّهِ وَ مَشِیتِهِ وَ إِرَادَتِهِ الَّتِی لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ثُمَّ الْقِیامَهُ(۲)؛

مفضل بن عمر از امام پرسید: «مولای من! مدت عمر آن حضرت و حکومتش چقدر است؟» امام علیه السلام فرمود: «خداوند فرموده است: برخی شقی و بد روزگارند و بعضی سعید و خوشوقت. اما اهل شقاوت همه در آتش دوزخند در حالی که سخت آه و ناله حسرت و عربده می کشند. آنها در آتش دوزخ تا آسمان و زمین باقی است مخلّدند مگر آنچه مشیّت پروردگار تو باشد، که البتّه خدا هر چه خواهد می کند. و اما اهل سعادت هم تمام در بهشت ابد تا آسمان و زمین باقی است مخلّدند مگر آنچه مشیّت پروردگار تو باشد، که عطایی ابدی و نامقطوع است.» (سپس امام صادق علیه السلام توضیح می دهد) «مجذوذ به معنای مقطوع و بریده است؛ یعنی عطایی که قطع شدنی نیست؛ بلکه دائمی است و حکومتی که از بین نمی رود و امری که جز به اختیار و اراده و مشیت پروردگار، باطل شدنی نیست و از این اراده و مشیت، جز خود او

۱- سوره هود : ۱۰۵ – ۱۰۸.

۲- بحار الانوار، ج۵۳، ص۳۳-۳۵.

کسی با خبر نیست. سپس قیامت می آید [و آنچه خداوند در کتابش در شرح آن فرموده است.]

روایت هفتم

حدثنا أبی رضی الله عنه قال حدثنا الحسن بن أحمد المالکی عن أبیه عن إبراهیم بن أبی محمود قال قال الرّضا علیه السلام نحن حجج الله فی خلقه و خلفاؤه فی عباده و أمناؤه علی سرّه و نحن کلمه التّقوی و العروه الوثقی و نحن شهداء الله و أعلّامه فی بریته بنا یمسک الله السّماوات و الأرض أن تزولا و بنا ینزل الغیث و ینشر الرّحمه و لا تخلو الأرض من قائم منّا ظاهر أو خاف و لو خلت یوما بغیر حجّه لماجت بأهلها کما یموج البحر بأهله(۱).

امام رضا علیه السلام فرمود: ما حجّت خدا میان مردم و جانشینان او میان بندگانش و نگاهدارنده سرّ او هستیم و ما کلمه تقوی و ریسمان محکم الهی هستیم و ما گواهان خدا میان نیکانش هستیم. به وسیله ما، خداوند آسمان ها و زمین را از فرو ریختن باز می دارد و به وسیله ما باران نازل می شود و رحمت خدا گسترده می گردد و زمین از وجود یکی از ما، چه به صورت ظاهر و چه پنهان، خالی نمی ماند. اگر زمین بدون حجّت بماند بر اهلش موج می آورد.

روایت هشتم

محمّد بْنُ یَحْیَی عَنْ محمّد بْنِ أَحْمَدَ عَنْ محمّد بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْعُصْفُورِی عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم : إِنِّی وَ اثْنَی عَشَرَ مِنْ وُلْدِی وَ أَنْتَ یَا عَلِی زِرُّ الْأَرْضِ یَعْنِی أَوْتَادَهَا وَ جِبَالَهَا بِنَا أَوْتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِیخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الِاثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِی سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ یُنْظَرُوا(۲)؛

محمّد بن یحیی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و دوازده نفر

۱- کمال الدین، ج۱، ص۲۰۲. روایتی با مختصر اختلاف به این مضمون، در اصول کافی، ج۱، ص ۱۷۹ آمده است: «قَالَ لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَهً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا کَمَا یَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۲- کافی، ج۱، ص۵۳۴، ح۱۷. در غیبت شیخ. انّی و احد عشر من ولدی آمده، ص۱۳۸، ح ۱۰۲، بحار : ج۳۶

از فرزنـدانم و تو ای علی! قوام و پـایه، یعنی کوه هـای زمین هستیم. خداونـد به وسـیله مـا، زمین رااز فرو بردن اهلش نگاه می دارد. هنگامی که دوازده فرزندم از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو می برد و مهلت داده نمی شود.

همین روایت، با کمی تفاوت در سند و بعضی جملات، در کتاب غیبت طوسی صفحه ۱۳۸ نقل شده است.

روایت نهم

خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود:

أبشـرکم بالمهدی... فیکون کذلک سـبع سـنین أو ثمان سـنین أو تسع سـنین ثم لا خیر فی العیش بعده قال ثم لا خیر فی الحیاه بعده

مهدی... هفت یا هشت یا نه سال، همین گونه به عدالت رفتار می کند. آن گاه خیری در زندگی پس از او نیست.(۱)

گرچه این روایت، از نظر سند ضعیف است، فقط برای تأیید، ذکر شده است.

روایت دهم

آیت الله صافی گلپایگانی در کتاب منتخب الاثر از کتاب فضل بن شاذان می نویسد:

حـدّثنا محمّـد بن أبی عمیر، و صـفوان بن یحیی، قالا: حـدّثنا جمیل بن درّاج، عن الصّادق علیه السـلام، عن أبیه، عن آبائه، عن أمیر المؤمنین علیه السـلام أنّه قـال: الإسـلام و السـطان العادل أخوان توأمان، لا یصـلح واحـدٌ منهما إلّا بصاحبه، الإسـلام اُسٌّ، و السلطان العادل حارس، ما لا اُسُّ له فمنهدم، و ما لا حارس له فضائع، فلذالک إذا رحل قائمنا لم یبق أثر من الدّنیا(۲)؛

۱- الدر المنثور، ج۶، ص۵۷.

۲- ج۲، ص ۲۷۱، ح۶۴۰. این حدیث در معجم احادیث المهدی، ج۳، ح۶۷۵ با مختصری تغییر آمده است.

جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: دین و امام [یعنی اسلام و حاکم عادل]، همانند و همتای هم اند که هیچ یک بدون دیگری سامان نمی یابد. اسلام، پایه عالم است و امام، پاسدار آن. پس اگر اسلام نباشد، هر گونه بنیان و بنیادی از اساس ویران است و چنان چه اسلام باشد و پاسداری نداشته باشد، ضایع و نابود می شود؛ از این رو وقتی آخرین حجّت خدا و پاسدار دین، یعنی وجود مبارک حضرت قائم به لقای حق شتابد، اثری از دنیا باقی نمی ماند.

مطلب دیگری که همیشه مورد توجّه منتظران راستین بقیه الله الاعظم بوده، این است که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا می رود یا اینکه به شهادت میرسد؟

از این روایت شریف، دانسته می شود که آن حضرت، به مرگ طبیعی و عادی دنیا را ترک گفته و به لقاءالله می پیوندد و عبارت «اذا رحل قائمنا» دلالت صریح بر همین معنا دارد. در این زمینه، روایاتی وجود دارد که در آن ها لفظ موت و وفات و... استعمال شده است، نه قتل.

نیز در روایاتی آمده است که امام زمان، چهل روز قبل از قیامت از دنیا می رود و روایات دیگری می گوید: حکومت آن حضرت، آخرین حکومت خواهد بود و پس از آن، قیامت برپا می شود.

ممکن است بعضی از این روایات از لحاظ سند ضعیف باشند، امّا اگر مجموع این روایات را کنار هم بگذاریم، روایت صحیح و موثّق را دلیل و روایات ضعیف را مؤید قرار دهیم؛ در این صورت اتّحاد مضمونی آن ها مفید اطمینان بر صحّت صدور آن ها از امام می باشد؛ لذا رد کردن همه این روایات، جرأت زیاد می خواهد و تأویل آن ها نیز تحکّم و زورگویی است؛ بنابراین می توان گفت: از این روایات دانسته می شود که آن حضرت، به مرگ عادی از دنیا می رود.

روایتی که مضمون فوق در آن ذکر شده است، روایت مفصّل و طولانی از امام رضا علیه السلام است که در آن ویژگی های امام و حوادث بعد از پیامبر اسلام بیان

ص:۳۱۲

شـده است. از این روایت، بـدون هیـچ تردیـد و شـکّی دانسـته می شود که امامـان یـازده گـانه بعـد از رسول گرامی اسـلام به شهادت می رسـند؛ جمیع الائمّه الاحدعشـر بعـد النّبی قتلوا بالسّـیف... والسّم. که در بخش دوم، ذکر شـد. علاقه مندان در این موضوع، برای بررسی بیشتر به کتاب تصحیح الاعتقاد الامامیه، اثر مرحوم شیخ مفید (ص ۶۳-۶۴) مراجعه نمایند.

گرچه برخی قائلند که آن حضرت به شهادت می رسد؛ امّا دلیل قابل قبولی بر این ادّعا ارائه نکرده اند و الله عالم؛ فقط خداوند به حقیقت آگاه است.

روایات فراوانی در منابع شـیعه و سـنّی با عبارت های مختلف و گوناگونی آمـده است. در آن روایات جملاتی وجود دارد که ذیلا اشاره می گردد که اگر حضرت قائم حجّت خدا از دنیا برود:

- ماجه الأرض؛ زمین موج می گیرد.

- ساخت الأرض اهلها؛ زمین اهلش را فرو می برد.

- ثم یکون الهرج؛ هرج و مرج رخ می دهد.

- لا خیر فی الحیاه بعده؛ بعد از او خیری در زندگی نیست.

- لا عیش بعده؛ زندگی بعد از او نیست.

- تقوم السّاعه؛ بعد از او قیامت برپا می شود و...

به دلیل اختصار از ذکر اصل همه آن ها صرف نظر و به جملات فوق اکتفا کرده و به ذکر یک روایت دیگر بسنده می کنم.

روایت یازدهم

حـدثنا أبی رضـی الله عنه قـال حـدثنا سـعد بن عبـد الله و عبـد الله بن جعفر الحمیری عن أیوب بن نوح عن الرّبیع بن محمّـد بن المسلی عن عبـد الله بن سـلیمان العامری عن أبی عبد الله علیه السـلام قال ما زالت الأرض إلا و لله تعالی ذکره فیها حجه یعرف الحلال و الحرام و یـدعو إلی سبیـل الله جلّ و عزّ و لا ینقطع الحجّه من الأرض إلّا أربعین یوما قبل یوم القیامه فإذا رفعت الحجّه أغلق باب التوبه و لن ینفع نفسا إیمانها لم تکن

آمنت من قبل أن ترفع الحجّه أولئک شرار من خلق الله و هم الّذین تقوم علیهم القیامه(۱)؛

امام صادق علیه السلام فرمود: همیشه از طرف خداوند، حجّتی روی زمین وجود دارد که حرام و حلال را بشناساند و به راه خدا دعوت کند و زمین، هرگز از حجّت خدا خالی نمی ماند. مگر چهل روز پیش از برپایی قیامت. پس زمانی که زمین از حجّت خالی بماند درِ توبه بسته شود و هر کس تا آن زمان ایمان نیاورده باشد، ایمانش برای او سودی ندارد، این ها بدترین خلق خدا هستند و اینها هستند که قیامت بر آن ها فرا می رسد.

در این روایت، چهار نکته مهم وجود دارد:

۱. ضرورت وجود حجّت خدا روی زمین، برای شناساندن حلال و حرام خدا؛

۲. رحلت حجّت خدا، چهل روز مانده به قیامت؛

۳. برداشته شدن درِ توبه بعد از رحلت حجّت خدا؛

۴. وجود انسان هایی پس از حجّت خدا تا پایان عمر دنیا و پیش از برپایی قیامت؛ اگر چه این زمان بسیار کوتاه است و نسل انسان به زودی از بین می رود.

این نکته از عبارت های آخر روایت که می فرماید: «بعد از رحلت حجّت خدا، در توبه بسته می شود و آنان بدترین خلق خدا هستند و قیامت بر آن ها فرا می رسد»، استفاده می شود.

بنابراین ادّعای کسانی که معتقدند آخرین کسی که از دنیا می رود، امام است، درست نیست؛ بلکه کسانی خواهند بود که بعد از رحلت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و قبل از طلیعه قیامت و آثار مهیب آن، در دنیا زنده بمانند و قیامت بر آن ها فرا رسد. البتّه آیه ذیل نیز دلیلی روشن بر اثبات این مدّعا می باشد:

{یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکمْ إِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظِیمٌ یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کلُّ مُرْضِعَهٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَی النَّاسَ سُکاری وَ ما هُمْ

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۲۲۹، ح۲۴ ؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۸، ح ۱؛ بصائر الدرجات، ص ۴۸۴.

بِسُکاری وَ لکنَّ عَذابَ اللَّهِ شَدِیدٌ}(۱)؛

ای مردم! از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز، امر عظیمی است. روزی که آن را می بینی [آن چنان وحشت سر تا پای همه را فرا می گیرد که] مادران شیرده، کودکان شیرخوارشان را فراموش می کنند و هر بارداری، جنین خود را بر زمین می نهد و مردم را مست می بینی، در حالی که مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است!

در این دو آیه، نشانه ها و مقدّمات شروع رستاخیز بیان شده است. مردم در آستانه قیامت، در وحشت عظیمی فرو می روند و سر از پا نمی شناسند. هم چنین آیه، نمونه هایی از بازتاب این وحشت عظیم را در چند جمله بیان کرده می گوید:

{یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کلُّ مُرْضِعَهٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ} ؛ روزی که زلزله رستاخیز را مشاهده کنید آن چنان وحشت سر تا پای همه را فرا می گیرد که مادران شیرده از کودک شیرخوارشان غافل می شوند..

{وَ تَضَعُ کلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها}؛ و هر بارداری [در آن صحنه باشد] جنین خود را سقط می کند.

{وَ تَرَی النَّاسَ سُکاری وَ ما هُمْ بِسُکاری}؛ سومین بازتاب این که: مردم را به صورت مستان می بینی؛ در حالی که مست نیستند!

{وَ لکنَّ عَذابَ اللَّهِ شَدِیدٌ}؛ ولی عذاب خدا شدید است؛ که این چنین هول و وحشت به دل ها افکنده و انسان ها را از خود بی خود ساخته است.(۲)

این آیات ممکن است اشاره به پایان جهان که مقدّمه رستاخیز است، باشد. در این صورت «زنان باردار، یا کودکان شیر خوار» مفهوم اصلی خود را خواهد داشت.(۳)

ص:۳۱۵

۱- سوره حج : ۱ و ۲.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۸.

۳- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹.

در این آیه، کلمه «مرضعه» مخصوص زنی است که پستان خود را به دهان کودک شیرخوارش نهاده و در حال شیر دادن است. بنا بر این تعبیر فوق در آیه، نکته خاصی دارد؛ زیرا می گوید: شدّت وحشت زلزله رستاخیز آن قدر زیاد است که حتی اگر مادر پستان در دهان کودک شیر خوارش داشته باشد، چنان متوحّش می شود که بی اختیار، پستان از دهان کودکش بیرون کشیده، فراموشش می کند!

وجمله «تَرَی النَّاسَ سُکاری»؛ مردم را به صورت مستان می بینی؛ اشاره به این است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که مخاطب به این جمله می باشد (و احتمالا مؤمنان بسیار قوی الایمان که قدم جای قدم های او نهاده اند) از این وحشت عظیم در امانند؛ زیرا می گوید: مردم را به این حالت می بینی، یعنی خودت چنین نیستی.(1)

در تفسیر المیزان به همین مضمون تصریح دارد و می نویسد:

ظاهر آیه این است که این زلزله، قبل از نفخه اولی صور که خدا از آن در آیه {وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ}(2) خبر داده است، واقع می شود؛ چون آیه مورد بحث، مردم را در حال عادی فرض کرده که ناگهانی و بی مقدّمه، زلزله ساعت رخ می دهد و حال ایشان از مشاهده آن دگرگون گشته، به آن صورت که آیه شریفه شرح داده، در می آیند و این، قبل از نفخه اوّلی است که مردم با آن می میرند، نه نفخه دوّم، چون قبل از نفخه دوّم، مردم زنده ای روی زمین وجود ندارد.

بعضی مفسّران گفته اند: این آیه، شدّت عذاب را تمثیل کرده است نه اینکه واقعا همانطور که فرموده، تحقّق یابد و معنایش این است که: اگر در این میان، بیننده ای باشد که صحنه را ببیند، به چنین حالی در خواهد آمد.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۰.
۲- سوره زمر: ۶۸. و صیحه ای در صور [اسرافیل] بدمند تا جز آن که خدا [بقای او] خواسته دیگر هر که در آسمانها و زمین است، همه مدهوش مرگ شوند، آن گاه صیحه دیگری در آن دمیده شود که ناگاه خلایق همه [از خواب مرگ] بر خیزند و نظاره [واقعه محشر] کنند.

الزلزله «تَذْهَلُ کلَّ مُرْضِعَهٍ عَمّا أَرْضَعَتْ»ای هولها بحیث لو ألقت المرضعه الرّضیع ثدیها أنزعته من فمه و نسیته لدهشتها «وَ تَضَعُ کلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها» جنینها(۱)

در مجمع البیان آمده است:

از این جا معلوم می شود که زلزله در همین دنیا است؛ زیرا شیر دادن و وضع حمل کردن، مربوط به زندگی این دنیاست و اگر مقصود از «یوم» خود قیامت باشد، مقصود این است که آن روز، چنان سهمگین است که اگر مادری شیر ده و باردار باشد، از شدّت ترس، از شیر دادن غافل می ماند و وضع حمل می کند. اگر چه در قیامت که همان آخرت است، بار داری و شیر دادن وجود ندارد.(۲)

در تفسیر المیزان نیز درباره کسانی که این آیه را تفسیر به قیامت کرده و در نتیجه آن را به نحو تمثیل می دانند، چنین آمده است:

و لیکن این حرف صحیح نیست؛ برای این که با سیاق آیه که سیاق انذار به عذاب ناگهانی و بی سابقه است، نمی سازد و شنونده از انذار به عذابی که از آن آگاهی ندارد و تنها به او بگویند: اگر کسی آنجا باشد، چنین و چنان می شود، آن طور که باید نمی ترسد.(۳)

۱- تفسیر القرآن الکریم (شبر)، ص ۳۲۳.
۲- ترجمه مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۱۸۱.
۳- ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۴۷۹.

سخن پایانی

جـا دارد نظرات بزرگـان را، درباره وضـعیت جهان پس از حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف بررسـی کنیم؛ امّا به جهت اینکه بنا، بر اختصار و عـدم اطاله کلام است، تنها با کلام شـیخ بزرگوار، مرحوم مفید (قدّس سـرّه) این نوشـتار را زینت بخشیده و پایان می دهیم:

شیخ مفید در کتاب ارشاد می نویسد:

و لیس بعـد دوله القـائم لأحـد دوله إلّا ما جاءت به الرّوایه من قیام ولـده إن شاء الله ذلک فلم ترد به علی القطع و الثبات و أکثر الرّوایات أنّه لن یمضـی مهدی هذه الأئمّه علیه السـلام إلّا قبل القیامه بأربعین یوماً یکون فیها الهرج و علامات خروج الأموات و قیام السّاعه للحساب و الجزاء(۱)؛

پس از دولت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف برای هیچ کس دولتی نیست، مگر آنچه که روایت بر آن وارد شده است. اگر خدا بخواهد، فرزندانش به حکومت می رسند و این روایت، قطعی و یقینی نیست و در بیشتر روایات آمده است که مهدی این امّت، چهـل روز قبـل از قیـامت از دنیـا می رود. سـپس هرج و مرج می شود و نشـانه هـای بیرون آمـدن مردگان از قبرها و فرا رسیدن قیامت برای رسیدگی به حساب اعمال مردم و جزای آن ها خواهد بود.

خـدایا! به همه دوسـتداران اهـل بیت که طالب نصـرت و یاری آخرین حجّت تو هسـتند، توفیق رجعت و یاری آن حضـرت را عنایت فرما.

پروردگارا ! برای پیروان راستین اهل بیت پیامبر عالم برزخ را روضه ای از روضات بهشت خود قرار ده.

خداونـدا ! اضـطراب و ترس ما را جز لطف تو برطرف نمی کنـد؛ چون در جهل و نادانی غوطه وریم و ما را به برهان های فنّی نیاز نیست؛ اگرچه تمام فنون

ص:۳۱۸

۱- ارشاد، ج۲، ص ۳۸۷. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: الاعلام الوری، ص ۴۶۶. کشف الغمّه، ج۲، ص ۴۶۷، الصراط المستقیم، ج۲، ص ۲۵۴، الإیقاظ، ص۳۹۷، الغیبه شیخ الطوسی، ص ۲۴۳ [به نقل از حمیری].

استدلالی را بدانیم. این پریشانی ما را به احسان و نور هدایت خود برطرف فرما.

خدایا ! معبودا ! به حق محمّد و آل محمّد روز رستاخیز که روز پاداش و کیفرها است، به پویندگان راه حق و حقیقت، لقای ذات و صفات خود را از باب لطف عنایت فرما.

الحمدلله ربّ العالمین

و صلّی الله علی سیدنا محمّد و آله الطّاهرین.

قد ذاب من الفِراق لحمی و دمی

و اشتدّ من الشّوق إلیکم ألمی

کم أشرب غصّتی بدمعی و دمی

کم أصبِرُ یا لیت وجودی عدمی(۱)

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیدنا محمّد و آله الطّاهرین.

۱- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۴۰۲؛ گوشت و خونم از فراق آب شد و از شوق شما دردم شدید شد چقدر اندوه و غصّه ام را با اشک و خون بخورم؟ تا کی صبر کنم؟ای کاش نیست می شدم!.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

مفاتیح الجنان.

۱. ابن ابی الدنیا، من عاش بعد الموت، اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق.

۲. ابن اثیر، عزّ الدّین، نهایه، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.

۳. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن الکرم، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران، پاساژ مجیدی.

۴. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، مقدمه ابن خلدون، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۵. ابن عربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، احکام القرآن، بی جا، بی تا.

۶. ابن منظور، ابوالفضل، لسان العرب، جمال الدین محمد بن مکرم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۷. ابو عبدالله، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت،دار صادر، بی تا.

۸. ابی الحسن علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، نجف، مکتب المهدی، ۱۳۸۷ق.

۹. احمد بن حنبل، مسند، مؤسسه الرساله، بیروت، بی تا.

۱۰. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.

۱۱. اردبیلی، عبدالغنی، تقریرات فلسفه، امام خمینی، دوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵ش.

۱۲. اکبری، محمد رضا، عصر شکوهمند رجعت، قم، مسجد مقدّس جمکران، ۱۳۸۷ ش.

۱۳. آلوسی بغدادی، ابوالفضل شهاب الدین سید محمود، روح المعانی، اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.

۱۴. امینی، احمد، الغدیر، بیروت، دارالکتب العربی.

۱۵. بحرانی، سید هاشم، البرهان، مؤسسه بعثت.

۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، مصر، اداره الطباعه المنیریه، بی تا.

۱۷. بروجردی، سید علی اصغر، طرائف المقال فی معرفه طبقات الرّجال، قم، مکتبه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۰ ق.

۱۸.بریتیش و فورن، کتاب مقدس، لندن، دارالسلطنه، ۱۹۴۵ م.

۱۹.ثعلبی، تفسیر ثعلبی، اول، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ق.

۲۰.جوادی آملی، عبدالله، امام مهدی موجود موعود، تحقیق وتنظیم سید محمد حسن مجد، قم، اسراء،۱۳۸۷ش.

۲۱.جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم(معاد درقرآن)، قم، اسراء، ۱۳۸۰ش.

۲۲.جوهری، ابو نصر، صحاح، بیروت، دار العلم، ۱۴۰۷ق.

۲۳.حرّ عاملی، الإیقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه، قم، دارالکتب العلمی، بی¬تا.

۲۴.حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، قم، ۱۴۰۲ ق.

۲۵.حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت، بی¬تا.

۲۶.حسینی استرآبادی، محمّد باقر (میرداماد)، الرّواشح السّماویه، اول، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۲ق.

۲۷.حسینی تفرشی، سید مصطفی، نقد الرّجال، اول، قم، مؤسسه آل البیت۱۴۱۸ ق.

۲۸.حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، اسماعیل، بیروت، دارالفکر، بی تا.

۲۹.حلی، حسن بن علی بن داوود، رجال ابن داوود، نجف، ۱۳۹۲ ق.

۳۰.حلّی، حسن بن یوسف، خلاصه الاقوال فی معرفه الرّجال، قم، نشر إسلامی، ۱۴۱۷ق.

۳۱.خزاز قمی، علی بن محمد، کفایه الاثر، قم، بیدار، ۱۴۰۱ ق.

۳۲.خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر آثار شیعه.

۳۳.راب، اُکهن، گنجینه ای از تلمود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، تهران، ۱۳۵۰ش.

۳۴.رازی، ابو الحسین، معجم مقاییس اللّغه، بیروت، دار الکتب العلمی، ۱۴۲۰ق.

۳۵.راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات، تهران، مکتبه مرتضویه.

۳۶.راوندی، قطب الدّین، الخرائج و الجرائح، تصحیح و تعلیق حاج شیخ اسدالله ربانی، قم، مصطفوی،۱۳۹۹ق.

۳۷.رفیعی قزوینی، میرزا ابو الحسن، رجعت و معراج، سوم، انتشارات کتابفروشی اسلام، بی¬تا.

۳۸.رفیعی قزوینی، میرزا ابوالحسن، مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، تهران، الزّهرا، ۱۳۶۷ش.

۳۹.زمخشری، محمود بن عمر، الکشّاف، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

۴۰.سبحانی، جعفر، معاد انسان و جهان، مکتب الاسلام، ۱۳۷۳ ش.

۴۱.سبحانی، جعفر، منشور جاوید، اول، قم، مؤسسه سید الشهدا، ۱۳۶۹ش.

۴۲.سبحانی، جعفر، منشور عقاید امامیه، اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۶ش.

۴۳.سبزواری، ملّا هادی، شرح منظومه، انتشارات دار العلم.

۴۴.سلیمیان، خدامراد، بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، سوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.

۴۵.سید بن طاووس، علی بن موسی، الملاحم و الفتن، بی¬جا، بی¬تا.

ص:۳۲۱

۴۶.سید بن قطب، هفدهم، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۴۷.سیوطی، جلال الدین، الحاوی للفتاوی، بی¬جا، ۱۳۵۳ق.

۴۸.سیوطی، جلال الدین، الدّر المنثور، مطبعه أنوار المحمدیه، بی¬تا.

۴۹.شاه آبادی، محمّد علی، رشحات البحار، نهضت زنان مسلمان، تهران، بی¬تا.

۵۰.شبر، عبد الله، تفسیر شبر، ۱۹۶۶ م.

۵۱.شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۰ ق.

۵۲.شهمیری، حسین، رجعت، بازگشت بزرگ در هنگام ظهور، قم، معارف، ۱۳۸۶ ش.

۵۳.شیخ طوسی، الامالی، اول، قم، دار الثقافه، ۱۴۱۴ق.

۵۴.شیخ طوسی، مصباح المتهجد، بیروت، موسسه فقه الشیعه، بی¬تا.

۵۵.شیخ کلینی، اصول کافی، ترجمه و شرح شیخ محمد باقر کره¬ای،اول، اسوه، ۱۳۷۰ش.

۵۶.شیخ مفید، تصحیح الاعتقادات الامامیه، دوم، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ق.

۵۷.شیخ مفید، محمد بن محمد بن النعمان، الاختصاص، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۵۸.شیخ مفید، محمد بن محمد بن النعمان، الإرشاد، دوم، مؤسسه آل البیت)ع(، ۱۴۱۴ ق.

۵۹.شیخ مفید، محمّد بن محمّد بن النعمان، المسائل السرویه، دوم، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.

۶۰.شیخ مفید، محمد بن محمد بن النعمان، اوائل المقالات، سوم، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.

۶۱.صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، دوم، مکتبه المرجع الدینی صافی، ۱۴۲۸ ق.

۶۲.صدر الدّین محمد، اسفار اربعه، شیرازی، سوم، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۹۸۱م.

۶۳.صدر، سید محمد، تاریخ ما بعد الظهور، بیروت، دارالتعارف.

۶۴.صدوق، محمدبن علی بن الحسین، الخصال، ۱۴۰۳ – ۱۳۶۲ ش، منشورات جماعه المدرسین قم.

۶۵.صدوق، محمد بن علی بن الحسین، عیون اخبار الرضا علیه السلام، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۲۹۰ق.

۶۶.صدوق، محمد بن علی بن حسین، علل الشرایع، قم، مکتبه الداوری.

۶۷.صدوق، محمد بن علی بن حسین، فضائل الشیعه، قم، اعلمی، بی¬تا.

۶۸.صدوق، محمد بن علی بن حسین، کمال الدین و تمام النعمه، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۹۰ ق.

۶۹.صدوق، محمد بن علی بن حسین، معانی الاخبار، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ ش.

۷۰.صدوق، محمدبن علی بن حسین، من لایحضره الفقیه، دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۷۱.صفار، محمد بن حسن، بصائر الدّرجات، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ش.

۷۲.طارمی، حسن، رجعت از دیدگاه عقل، قرآن، حدیث، نهم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ش.

۷۳.طاهری ورسی، احمد علی، رجعت یا حیات دوباره، اول، قم، مسجد مقدّس جمکران، ۱۳۸۴ش.

۷۴.طباطبایی، سید محمد حسین، ترجمه المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، رجاء، ۱۳۶۳.

۷۵.طبرسی، ابن علی الفضل ابن الحسن، مجمع البیان، اول، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۲ ق.

۷۶.طبرسی، ابن منصور احمد بن علی، احتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی، اول، اسوه، بیتا.

۷۷.طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.

۷۸.طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸.

۷۹.طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامه، قم، دار الذخائر، بی¬تا.

۸۰.طبسی نجفی، محمد رضا، الشیعه و الرجعه،نجف اشرف، الآداب، ۱۳۸۵ش.

۸۱.طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی¬جا، بی¬تا.

۸۲.طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، تبیان، بیروت،مکتب الاعلام الاسلامی.

۸۳.طوسی، شیخ ابی جعفر محمد بن حسن، کتاب الغیبه، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری و بهزاد جعفری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۸۴.عثمان، ابوعمر، السّنن الوارده فی الفتن، اردن، بیت الافکار الدولیه، بی¬تا.

۸۵.عروسی حویزی، ابن جمعه، نور الثقلین، تصحیح رسولی محلاتی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی¬تا.

۸۶.عسکری، سید مرتضی، عبد الله بن سباء، ششم، توحید، ۱۴۱۳ ق.

۸۷.عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تهران، علیمه، ۱۳۸۰ق.

۸۸.الغضائری، احمد بن الحسین، رجال ابن غضائری، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۲ق.

۸۹.فخر رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر، تفسیر کبیر، سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی،۱۴۰۲ ق.

۹۰.فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق مهدی فخر ولی، ابراهیم سامرائی، قم، دارالهجره، ۱۳۶۴ش.

۹۱.فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، بی¬جا، بیتا.

۹۲.قرطبی انصاری، محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.

۹۳.قزوینی، محمّد کاظم، الامام المهدی من المهد الی الظهور، قم، محلاتی، ۱۳۸۰ش.

۹۴.قزوینی، مجتبی، بیان الفرقان، مشهد، طوس، بی تا.

۹۵.قشیری نیشابوری، مسلم بن حجّاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.

۹۶.قفازی، ناصر بن عبد الله، اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، قاهره، دار الحرمین.

۹۷.قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، انتشارات کتابخانه سنائی، بی¬تا.

ص:۳۲۳

۹۸.قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذی القربی، اول، تحقیق علی جمال اشرف حسینی، دارالأسوه، بی تا.

۹۹.کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.

۱۰۰.کورانی، علی و دیگران، معجم احادیث الامام المهدی (عج)، مؤسسه معارف اسلامیه، قم، ۱۴۱۱ق.

۱۰۱.مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، چاپ سنگی.

۱۰۲.متّقی هندی، کنزالعمال، بیروت، موسسه الرساله.

۱۰۳.مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۱۰۴.مروزی، حافظ ابوعبد الله نعیم بن حماد، الفتن، قاهره،توحید، ۱۴۱۲ ق.

۱۰۵.مصری، احمد امین، فجر الاسلام، بیرو، دار الکتاب العربی، ۱۹۷۹ م.

۱۰۶.مفید، محمد بن محمد بن نعمان، رسائل فی الغیبه، تحقیق آل جعفر، دوم، دار المفید، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۱۰۷.مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، مدرسه امیر المؤمنین، ۱۳۷۴ش.

۱۰۸.مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دوم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ش.

۱۰۹.مکارم شیرازی، ناصر، حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، انتشارات مطبوعات هدف، بی تا.

۱۱۰.منتظری، حسینعلی، اسلام دین فطرت، تهران، نشر سایه، ۱۳۸۷ش.

۱۱۱.موسوی اصفهانی، سید محمد تقی، مکیال المکارم، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، اول، ایران نگین، ۱۳۸۱ ش.

۱۱۲.موسوی خمینی، روح الله، صحیفه نور، تهران، دفر حفظ و نشر آثار امام، بی¬تا.

۱۱۳.میبدی، احمد بن ابی سعد رشید الدین، کشف الاسرار و عده الابرار، تحقیق علی اصغر حکمت، پنجم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش.

۱۱۴.نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، قم، جامعه مدّرسین، ۱۴۰۷ ق.

۱۱۵.نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق.

۱۱۶.نهاوندی، علی اکبر، عبقری حسان، بازآفریده و تحقیق سید ابوالحسین حسینی تهرانی، پیام مقدّس، ۱۳۸۴ش.

۱۱۷.نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، نجف، صدریه،بی¬تا.

۱۱۸.هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، قم، الهادی، ۱۴۱۵.

۱۱۹.یزدی حائری، علی، الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، چهارم، قم، مؤسسه مطبوعاتی حق بین، ۱۳۹۷ق.

ص:۳۲۴

یادداشت

ص:۳۲۵

یادداشت

ص:۳۲۶

یادداشت

ص:۳۲۷

یادداشت

ص:۳۲۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹